



ترجمہ
استاد محمد دشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ترجمہ:
استاد محمد دشتی



فهرست

پیشگفتار.....	م	
مقدمه	ف	
شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۱	آفرینش آسمان و زمین	۲
۲	پس از بازگشت از نبرد صفین.....	۸
۳	شقشقیه؛ دربارهٔ خلافت.....	۱۰
۴	پس از فتح بصره؛ دربارهٔ ویژگیهای اهل بیت (ع) و امام علی (ع).....	۱۳
۵	پس از وفات پیامبر؛ در پاسخ به عباس و ابوسفیان	۱۳
۶	آن گاه که از امام خواستند طلحه و زبیر را تعقیب نکند.....	۱۴
۷	شناخت پیروان شیطان.....	۱۴
۸	پیمان شکنی زبیر.....	۱۵
۹	شناخت طلحه و زبیر	۱۵
۱۰	آگاهی امام (ع) برای مقابله با اصحاب جمل.....	۱۵
۱۱	در جنگ جمل؛ هنگام دادن پرچم به دست فرزندش محمد حنفیه.....	۱۶
۱۲	نقش نیت در پاداش اعمال	۱۶
۱۳	نکوهش مردم بصره.....	۱۷
۱۴	نکوهش شهر بصره و مردم آن دیار	۱۷
۱۵	سیاست اقتصادی امام (ع).....	۱۸
۱۶	پس از بیعت مردم مدینه با امام (ع).....	۱۸
۱۷	وصف مدعیان قضاوت که عهده‌دار قضاوت هستند	
	و شایستهٔ آن نیستند.....	۲۰
۱۸	نکوهش اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام.....	۲۱
۱۹	خطاب به اشعث بن قیس	۲۲
۲۰	علل پنهان بودن اسرار پس از مرگ.....	۲۳
۲۱	راه رستگاری.....	۲۳
۲۲	امام (ع) و شناساندن ناکثین.....	۲۴
۲۳	تناسب نعمتها با استعدادهای گوناگون	۲۵

شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۲۴	ضرورت آمادگی برای جهاد.....	۲۶
۲۵	سرزنش یاران جهت کندی و رکود در جهاد.....	۲۷
۲۶	شناخت فرهنگ جاهلیت.....	۲۸
۲۷	جهاد در راه خدا.....	۲۹
۲۸	دنیا شناسی.....	۳۱
۲۹	علل شکست کوفیان.....	۳۳
۳۰	پاسخ به شایعات دشمن.....	۳۴
۳۱	هنگامیکه ابن عباس را برای پند دادن به سوی زیر فرستاد.....	۳۴
۳۲	شناخت مردم و روزگاران پس از پیامبر(ص).....	۳۴
۳۳	هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناکثین.....	۳۶
۳۴	برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان.....	۳۷
۳۵	پس از اطلاع از ماجرای حکمت.....	۳۹
۳۶	هشدار و نصیحت خوارج نهروان.....	۳۹
۳۷	ویژگیها و فضائل آن حضرت (ع).....	۴۰
۳۸	ضرورت شناخت شیئات.....	۴۱
۳۹	نکوهش کوفیان.....	۴۱
۴۰	ضرورت حکومت.....	۴۲
۴۱	پرهیز از حيله و نیرنگ.....	۴۲
۴۲	پرهیز از آرزوهای طولانی و هواپرستی.....	۴۳
۴۳	جهاد با شامیان.....	۴۳
۴۴	تأسف از فرار مصلحه.....	۴۴
۴۵	ستایش پروردگار و نکوهش دنیا.....	۴۴
۴۶	دعای سفر.....	۴۵
۴۷	درباره کوفه.....	۴۶
۴۸	هنگام حرکت برای جنگ با شامیان.....	۴۶
۴۹	خدا شناسی.....	۴۷
۵۰	علل پیدایش فتنه‌ها.....	۴۷
۵۱	فرمان آزاد کردن آب فرات.....	۴۸
۵۲	تعریف دنیا.....	۴۸



شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۵۳	وصف قربانی.....	۴۹
۵۴	وصف روز بیعت.....	۴۹
۵۵	توضیحاتی دربارهٔ جنگ صفین.....	۵۰
۵۶	یاد مبارزات دوران پیامبر(ص).....	۵۰
۵۷	خبر از سلطهٔ ستمگری بی‌باک.....	۵۱
۵۸	خبر از آیندهٔ شوم خوارج.....	۵۱
۵۹	خبر از قتلگاه خوارج.....	۵۲
۶۰	خبر از تداوم تفکر انحرافی خوارج.....	۵۲
۶۱	نهی از کشتار خوارج.....	۵۳
۶۲	موضع‌گیری امام(ع) در برابر تهدید به ترور.....	۵۳
۶۳	روش برخورد با دنیا.....	۵۳
۶۴	شتافتن به سوی اعمال پسندیده.....	۵۴
۶۵	شناخت صفات خدا.....	۵۵
۶۶	آموزش تاکتیکهای نظامی.....	۵۶
۶۷	ردٔ استدلال انصار و قریش نسبت به خلافت، در سقیفه.....	۵۶
۶۸	ستودن هاشم بن عتبۀ برای فرمانداری مصر.....	۵۷
۶۹	علل نکوهش کوفیان.....	۵۷
۷۰	شکوه‌ها با پیامبر(ص).....	۵۸
۷۱	علل نکوهش اهل عراق.....	۵۸
۷۲	نحوهٔ درود فرستادن بر پیامبر(ص).....	۵۹
۷۳	دربارهٔ مروان بن حکم.....	۶۰
۷۴	ویژگیهای امام علی(ع) از زبان خود.....	۶۰
۷۵	دفاعیات امام(ع) در برابر تهمتها.....	۶۱
۷۶	صفات بندهٔ پرهیزکار.....	۶۱
۷۷	هشدار به غاصبان بنی‌امیه.....	۶۲
۷۸	نیایش امام(ع).....	۶۲
۷۹	پرهیز از پیشگوییهای دروغین از راه ستاره‌شناسی.....	۶۲
۸۰	تفاوت زنان و مردان.....	۶۳
۸۱	تعریف زهد و پارسایی.....	۶۴

شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۸۲	دنیا شناسی.....	۶۴
۸۳	خطبه غزاء.....	۶۴
۸۴	دربارهٔ عمروعاص.....	۷۱
۸۵	پندپذیری و توصیف بهشت.....	۷۲
۸۶	پندهای ارزشمند.....	۷۳
۸۷	معرفی پرهیزکاران و فاسقان.....	۷۴
۸۸	عوامل هلاکت انسانها.....	۷۷
۸۹	وصف روزگار بعثت پیامبر(ص) و عبرت از دوران جاهلیت.....	۷۷
۹۰	صفات خداوند و اندرزهای حکیمانه.....	۷۸
۹۱	خطبه اشباح؛ در توصیف خداوند و خلقت موجودات.....	۸۰
۹۲	علل نپذیرفتن خلافت.....	۹۱
۹۳	ویژگیهای امام علی(ع) و بیان فتنه بنی امیه.....	۹۲
۹۴	توصیف خداوند، پیامبران و اهل بیت(ع) و اندرز مردم.....	۹۴
۹۵	دوران جاهلیت و نعمت بعثت.....	۹۵
۹۶	خداشناسی و ویژگیهای پیامبر(ص).....	۹۵
۹۷	دربارهٔ اصحابش و اصحاب پیامبر(ص).....	۹۶
۹۸	خبر از ستمگری و فساد بنی امیه.....	۹۸
۹۹	پرهیز از دنیاپرستی.....	۹۸
۱۰۰	دربارهٔ خداوند، پیامبر(ص) و اهل بیت(ع).....	۹۹
۱۰۱	حوادث سخت آینده.....	۱۰۰
۱۰۲	وصف روز قیامت و خبر از وقایع آینده.....	۱۰۱
۱۰۳	روش برخورد با دنیا.....	۱۰۲
۱۰۴	ره آورد بعثت پیامبر(ص).....	۱۰۳
۱۰۵	ویژگیهای پیامبر(ص)، تهدید بنی امیه و توجه دادن مردم به اهل بیت(ع).....	۱۰۴
۱۰۶	تعریفی جامع از اسلام، دعا برای پیامبر(ص) و علل سقوط امت.....	۱۰۶
۱۰۷	وصف نبرد یاران در صفین.....	۱۰۷
۱۰۸	خبر از پیشامدهای بزرگ.....	۱۰۸
۱۰۹	بیان قدرت خداوند و توصیف مرگ و قیامت.....	۱۱۰

شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۱۱۰	ره آورد برخی از مبانی اعتقادی و ارزش قرآن.....	۱۱۴
۱۱۱	نکوهش دنیا.....	۱۱۵
۱۱۲	فرشته مرگ و کیفیت گرفتن ارواح.....	۱۱۸
۱۱۳	پرهیز از دنیا پرستی.....	۱۱۸
۱۱۴	اندرزهایی برای مردم.....	۱۲۰
۱۱۵	طلب باران.....	۱۲۲
۱۱۶	اندرزهایی به اصحابش.....	۱۲۴
۱۱۷	سرزنش انسانهای خودپرست.....	۱۲۵
۱۱۸	ستودن یاران نیکوکار.....	۱۲۵
۱۱۹	تحریر مردم به جهاد.....	۱۲۶
۱۲۰	یادآوری ویژگیهای اهل بیت (ع) و اندرز یاران.....	۱۲۷
۱۲۱	علل پذیرش حکمت.....	۱۲۷
۱۲۲	خطاب به خوارج.....	۱۲۸
۱۲۳	آموزش روانی در جنگ.....	۱۳۰
۱۲۴	تشویق یاران به جهاد.....	۱۳۰
۱۲۵	حکمت و سرزنش کوفیان و خوارج گمراه.....	۱۳۲
۱۲۶	تقسیم مساوی بیت المال.....	۱۳۳
۱۲۷	رد اعتقادات خوارج و علل پذیرش حکمت.....	۱۳۴
۱۲۸	حوادث آینده شهر بصره و جایگاه علم غیب.....	۱۳۵
۱۲۹	اندازه ها و مقیاسها.....	۱۳۶
۱۳۰	خطاب به ابوذر هنگام تبعید او به ربذه.....	۱۳۷
۱۳۱	علل پذیرش حکومت و صفات یک رهبر عادل.....	۱۳۸
۱۳۲	ستایش خداوند و ضرورت یاد مرگ.....	۱۳۹
۱۳۳	عظمت پروردگار، و ویژگیهای قرآن و پیامبر (ص).....	۱۴۰
۱۳۴	مشاوره نظامی.....	۱۴۱
۱۳۵	خطاب به مغیره بن احنس.....	۱۴۲
۱۳۶	درباره بیعت با آن حضرت (ع).....	۱۴۲
۱۳۷	درباره طلحه و زبیر.....	۱۴۳
۱۳۸	اشاره به حوادث آینده.....	۱۴۴

شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۱۳۹	هنگام تشکیل شورا.....	۱۴۵
۱۴۰	پرهیز دادن از غیبت و بدگویی.....	۱۴۵
۱۴۱	پرهیز از شنیدن غیبت و شناخت حق و باطل.....	۱۴۶
۱۴۲	شناخت جایگاه بخشش و احسان.....	۱۴۶
۱۴۳	آزمایش الهی و طلب باران.....	۱۴۷
۱۴۴	بعثت پیامبران و ویژگیهای اهل بیت (ع).....	۱۴۸
۱۴۵	دنیا شناسی و نکوهش بدعتها.....	۱۴۹
۱۴۶	علل پیروزی اسلام.....	۱۵۰
۱۴۷	درباره پیامبر (ص)، قرآن و اهل بیت (ع).....	۱۵۱
۱۴۸	درباره مردم بصره و طلحه و زبیر.....	۱۵۳
۱۴۹	وصایای آن حضرت قبل از شهادت.....	۱۵۴
۱۵۰	اشاره به حوادث سخت آینده.....	۱۵۵
۱۵۱	رهنمودهایی برای مقابله با فتنه‌ها.....	۱۵۶
۱۵۲	شناخت صفات خدا و ویژگیهای اهل بیت (ع) و قرآن.....	۱۵۸
۱۵۳	وصف گمراهان.....	۱۵۹
۱۵۴	فضائل اهل بیت (ع).....	۱۶۱
۱۵۵	شگفتیهای آفرینش خفّاش.....	۱۶۲
۱۵۶	خطاب به مردم بصره و ذکر حوادث و فتنه‌ها.....	۱۶۴
۱۵۷	ضرورت تقوا و خودسازی.....	۱۶۶
۱۵۸	فضیلت پیامبر (ص) و قرآن و خبر از آینده بنی امیه.....	۱۶۸
۱۵۹	وصف کشور داری خویش.....	۱۶۸
۱۶۰	خداشناسی، پیامبران الهی و راه و رسم زندگی پیامبر اسلام (ص).....	۱۶۹
۱۶۱	وصف پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و سفارش به تقوا.....	۱۷۳
۱۶۲	علل غصب خلافت و شکوه از ستمهای معاویه.....	۱۷۴
۱۶۳	خداشناسی و شگفتی های آفرینش انسان.....	۱۷۵
۱۶۴	هشدار به عثمان.....	۱۷۷
۱۶۵	شگفتیهای آفرینش طاووس و توصیف بهشت.....	۱۷۸
۱۶۶	احترام متقابل، آینده بنی امیه و علل پیروزی و شکست ملّتها.....	۱۸۳
۱۶۷	توصیه و اندرز.....	۱۸۴

۱۶۸	درخواست گروهی از اصحاب از امام(ع)	
۱۸۵	برای مجازات شورشیان بر عثمان و پاسخ امام(ع).....	
۱۶۹	درباره اصحاب جمل و افشاء توطئه ناکثین.....	۱۸۵
۱۷۰	گفتگو با فرستاده بصریان و روش امام(ع) در هدایت وی.....	۱۸۶
۱۷۱	نیایش امام(ع) در آستانه جنگ صفین و بسیج نیروها در جنگ.....	۱۸۷
۱۷۲	نکوهش قریش در موضوع خلافت و شکوه از اصحاب جمل.....	۱۸۷
۱۷۳	ویژگیهای پیامبر(ص) و لزوم پیکار رهبر اسلامی با ستیزندگان حق.....	۱۸۹
۱۷۴	افشای ادعاهای دروغین طلحه در آستانه جنگ جمل.....	۱۹۰
۱۷۵	فرمایش امام(ع) در موعظه یاران.....	۱۹۱
۱۷۶	موعظه مردم درباره خلافت خود و ضرورت اطاعت از دستورات الهی.....	۱۹۲
۱۷۷	درباره حکمین و نکوهش از خیانت ایشان.....	۱۹۶
۱۷۸	وصف علم و قدرت خدا و روش برخورد با دنیا.....	۱۹۷
۱۷۹	پاسخ امام(ع) به ذعلب یمانی در مورد چگونگی دیدن خداوند.....	۱۹۸
۱۸۰	در نکوهش یارانش و علل انحطاط فکری کوفیان.....	۱۹۸
۱۸۱	نکوهش فریب خوردگان و پیوستگان به خوارج.....	۱۹۹
۱۸۲	ستایش خدا و موعظه مردم و تحریض آنان به جنگ،	
۲۰۰	اندکی پیش از شهادت.....	
۱۸۳	ستایش خدا، اهمیت قرآن، اندرز مردمان و سفارش به پرهیزکاری.....	۲۰۴
۱۸۴	پاسخ برج بن مسهر و افشای منافق.....	۲۰۸
۱۸۵	خداشناسی، وصف ویژگیهای پیامبر(ص) شگفتی آفرینش جانداران.....	۲۰۸
۱۸۶	در شناساندن صحیح خداوند و قدرت پروردگار و معاد	
۲۱۱	و آفرینش دوباره پدیده‌ها.....	۲۱۱
۱۸۷	انذار از حوادث آینده و ضرورت اطاعت از رهبری.....	۲۱۶
۱۸۸	سفارش به پرهیزکاری و ارزش یاد مرگ.....	۲۱۷
۱۸۹	ایمان و شناخت هجرت و مهاجر واقعی.....	۲۱۸
۱۹۰	سفارش به پرهیزکاری و یاد مرگ و پایداری در بلاها.....	۲۱۹
۱۹۱	برحذر داشتن از دنیا و ره آورد پرهیزکاری.....	۲۲۱
۱۹۲	خطبه قاصعه، نکوهش تکبر شیطان و انذار مردم	
۲۲۳	از تکبر و اخلاق جاهلی و... ..	۲۲۳

شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۱۹۳	وصف پرهیزکاران.....	۲۳۸
۱۹۴	وصف منافقان.....	۲۴۲
۱۹۵	سفارش به ترس از خدا و یاد قیامت.....	۲۴۳
۱۹۶	هشدار از غفلت زدگی.....	۲۴۵
۱۹۷	فضائل امیر المؤمنین (ع).....	۲۴۶
۱۹۸	علم الهی، ویژگیهای اسلام و بعثت پیامبر(ص).....	۲۴۶
۱۹۹	ره آورد نماز و زکات و ادای امانت.....	۲۵۰
۲۰۰	درباره سیاست دروغین معاویه.....	۲۵۲
۲۰۱	پیمودن راه روشن حق.....	۲۵۲
۲۰۲	شکوه‌ها از ستمکاری اُمت به پیامبر(ص) در هنگام دفن فاطمه(س).....	۲۵۳
۲۰۳	تشویق یاران به آخرت گرایی.....	۲۵۳
۲۰۴	اندرز یاران به آمادگی برای سفر آخرت.....	۲۵۴
۲۰۵	برخورد قاطعانه با سران ناکثین (طلحه و زبیر).....	۲۵۵
۲۰۶	اخلاق در جنگ و منع از دشنام شامیان.....	۲۵۶
۲۰۷	بازداشتن امام حسن(ع) از رفتن به میدان برای حفظ امامت.....	۲۵۶
۲۰۸	نکوهش از نافرمانی کوفیان در ماجرای حکمیت.....	۲۵۷
۲۰۹	سفارش به علاءبن زیاد در چگونگی استفاده از دنیا.....	۲۵۷
۲۱۰	اقسام احادیث رسیده از پیامبر(ص) واقسام راویان حدیث.....	۲۵۸
۲۱۱	شگفتی آفرینش پدیده‌ها.....	۲۶۰
۲۱۲	بسیج مردم برای جنگ با شامیان.....	۲۶۱
۲۱۳	وصف خدا و پیامبر(ص).....	۲۶۱
۲۱۴	پیامبر شناسی و ارزش دانشمندان الهی.....	۲۶۲
۲۱۵	ستایش و نیایش.....	۲۶۳
۲۱۶	حقوق متقابل رهبری و مردم و روابط سالم میان ایشان.....	۲۶۴
۲۱۷	شکوه از قریش.....	۲۶۷
۲۱۸	افشای خیانت ناکثان که برای جنگ با او به بصره رفتند.....	۲۶۸
۲۱۹	تأسف بر کشتگان جمل.....	۲۶۸
۲۲۰	پوینده راه خدا.....	۲۶۹
۲۲۱	هشدار از غفلت زدگیا، پس از خواندن الهیگم التکائر.....	۲۶۹

شماره خطبه	عنوان خطبه	شماره صفحه
۲۲۲	بیان صفات اهل ذکر پس از تلاوت رجال لا تلهیهم	۲۷۳
۲۲۳	هشدار از غرور زدگیها پس از تلاوت	
۲۲۴	یا ایها الانسان ماغرك بربك الكريم	۲۷۵
۲۲۵	پرهیز از ستمکاری و زهد آن بزرگوار	۲۷۷
۲۲۶	نیاز خواستن از خدا در مشکلات اقتصادی	۲۷۸
۲۲۷	دنیاشناسی و عبرت گرفتن از دنیا	۲۷۸
۲۲۸	یکی از دعاهاى امام(ع)	۲۷۹
۲۲۹	ویژگیهای سلمان فارسی	۲۸۰
۲۳۰	ویژگیهای بیعت مردم با امام(ع)	۲۸۰
۲۳۱	سفارش به پرهیزکاری و وصف زاهدان	۲۸۱
۲۳۲	بیان ویژگیهای پیامبر(ص) در «ذی قار»	۲۸۳
۲۳۳	سفارش به احتیاط در مصرف بیت المال	
۲۳۴	در پاسخ به درخواست عبدالله بن زمعه	۲۸۳
۲۳۵	فصاحت و بلاغت اهل بیت(ع) و علل سقوط جامعه انسانی	۲۸۳
۲۳۶	علل تفاوت میان انسانها	۲۸۴
۲۳۷	در سوگ پیامبر(ص) به هنگام غسل دادن ایشان	۲۸۵
۲۳۸	بیان مشکلات هجرت و پیوستن به پیامبر(ص)	۲۸۵
۲۳۹	سفارش مردم به نیکوکاری	۲۸۶
۲۴۰	وصف شامیان و نکوهش از انتخاب حکم	۲۸۶
۲۴۱	فضائل اهل بیت پیامبر(ع)	۲۸۷
۲۴۲	نکوهش از موضع گیریهای ناروای عثمان، خطاب به ابن عباس	۲۸۸
۲۴۳	تشویق برای جهاد	۲۸۸
شماره نامه	عنوان نامه	شماره صفحه
۱	افشای سران ناکثین و تشویق مردم کوفه برای جهاد	۲۹۰
۲	تشکر مجاهدان از جنگ برگشته	۲۹۰
۳	هشدار از بی اعتباری دنیای حرام	۲۹۱
۴	روش گزینش نیروهای عمل کننده	۲۹۲
۵	هشدار از استفاده ناروای بیت المال	۲۹۳
۶	بیان علل مشروعیت حکومت امام(ع)	۲۹۳

شماره صفحه	عنوان نامه	شماره نامه
۲۹۴.....	افشای چهره پنهان معاویه.....	۷
۲۹۴.....	وادر ساختن معاویه به بیعت.....	۸
۲۹۴.....	افشای دشمنیهای قریش و استقامت پیامبر(ص) و افشای معاویه.....	۹
	افشای معاویه و پاسخ به تهدید نظامی و ادّعی	۱۰
۲۹۶.....	دروغین خونخواهی وی.....	۱۱
۲۹۷.....	توصیه به احتیاط به سپاهیان که سوی دشمن می‌رفتند.....	۱۲
۲۹۸.....	احتیاطهای نظامی برای سربازان پیشتاز.....	۱۳
۲۹۸.....	در رعایت سلسله مراتب نظامی.....	۱۴
۲۹۹.....	ترک آغازگری در جنگ و اخلاق نظامی پس از جنگ.....	۱۵
۲۹۹.....	نیایش در جنگ.....	۱۶
۳۰۰.....	آموزش تاکتیکهای نظامی به هنگام آغاز جنگ.....	۱۷
۳۰۰.....	افشای چهره بنی‌امیه و بیان ویژگیهای اهل‌بیت(ع).....	۱۸
۳۰۱.....	هشدار از مسائل بصره.....	۱۹
۳۰۲.....	هشدار از بد رفتاری با مردم.....	۲۰
۳۰۲.....	هشدار از خیانت به بیت‌المال.....	۲۱
۳۰۳.....	سفارش به میانه‌روی.....	۲۲
۳۰۳.....	سفارش به آخرت گرایی.....	۲۳
۳۰۴.....	وصیت آخر امام(ع) اندکی پیش از مرگ.....	۲۴
	وصیت نسبت به اموال شخصیش و سفارش به اعتدال	
۳۰۴.....	در مصرف بیت‌المال.....	۲۵
۳۰۵.....	اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی و روش جمع‌آوری بیت‌المال.....	۲۶
۳۰۷.....	اخلاق کارگزاران مالیاتی و ضرورت امانتداری.....	۲۷
۳۰۸.....	اخلاق مدیران، پرهیزکاران و دنیای حلال و هشدار از خطر منافقین.....	۲۸
۳۱۱.....	افشای ادعاهای دروغین معاویه و بیان فضایل بنی‌هاشم.....	۲۹
۳۱۴.....	هشدار به مردم بصره.....	۳۰
۳۱۵.....	پند و هشدار به معاویه.....	۳۱
۳۱۵.....	خودسازی، تربیت فرزند، شناخت دنیا پرستان و.....	۳۲
۳۲۹.....	افشای سیاست استعماری معاویه.....	۳۳
۳۳۰.....	وصف شامیان مسخ شده و دستورات لازم به فرماندار مکه.....	

شماره نامه	عنوان نامه	شماره صفحه
۳۴	روش دلجویی از فرماندار معزول (محمد بن ابی‌بکر)	
۳۵	و بیان ویژگیهای مالک اشتر	۳۳۰
۳۶	ویژگیهای محمد بن ابی‌بکر و علل سقوط مصر	۳۳۱
۳۷	آمادگی رزمی امام(ع) و اعلام مواضع قاطعانه در جنگ	۳۳۲
۳۸	افشای ادعای دروغین معاویه	۳۳۳
۳۹	تشریح اوضاع سیاسی مصر و ویژگیهای مالک اشتر	۳۳۳
۴۰	به عمرو عاص و افشای بردگی وی	۳۳۴
۴۱	نکوهش یک کارگزار	۳۳۵
۴۲	نکوهش یک مدیر خیانتکار و سوء استفاده از بیت المال	۳۳۵
۴۳	روش دلجویی در عزل و نصبها	۳۳۷
۴۴	سختگیری در بیت‌المال و روش تنبیه یک مدیر خیانتکار	۳۳۷
۴۵	هشدار به زیاد از نقشه‌های معاویه و ردّ ادعای ابوسفیان	۳۳۸
۴۶	ضرورت ساده زیستی کارگزاران، امام(ع) و دنیای حرام	۳۳۹
۴۷	مسئولیت فرمانداری و اخلاق مدیریتی	۳۴۳
۴۸	وصیت به ارزشهای اخلاقی و عدالت در قصاص	۳۴۳
۴۹	عوامل رسوایی انسان و اندرز به معاویه	۳۴۴
۵۰	هشدار به معاویه از دنیا پرستی	۳۴۵
۵۱	پرهیز از غرور زدگی و مسؤولیتهای رهبری و نظامیان	۳۴۵
۵۲	ارزش جمع‌آوری بیت‌المال و خراج و اخلاق کارگزاران اقتصادی	۳۴۶
۵۳	به امیران شهرها و یادآوری وقفهای نمازهای پنجگانه	۳۴۷
۵۴	عهد مالک اشتر	۳۴۸
۵۵	ویژگیهای بیعت مردم با امام(ع) و پاسخ به ادعاهای طلحه و زبیر	۳۶۶
۵۶	فلسفه آزمایش‌ها و اندرز به معاویه	۳۶۶
۵۷	اخلاق فرماندهی	۳۶۷
۵۸	روش بسیج کردن مردم برای جهاد	۳۶۸
۵۹	تبیین عوامل وحدت و علل پیدایش جنگ بین مسلمین	۳۶۸
۶۰	پرهیز از هواپرستی و روش برخورد با دنیا	۳۶۹
۶۱	روش به حرکت درآوردن لشکر و بازداري لشکر و مردم از ناهنجاریها	۳۶۹
	نکوهش از فرمانده شکست خورده	۳۷۰

شماره نامه	عنوان نامه	شماره صفحه
۶۲	علل فتنه‌ها و مظلومیت، دشمن شناسی و شجاعت امام(ع)	۳۷۱
۶۳	بازداشتن ابوموسی اشعری از فتنه‌انگیزی و اتمام حجت با وی	۳۷۲
۶۴	علل اختلاف بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم	۳۷۳
۶۵	افشای علل گمراهی معاویه و پاسخ به ادعاهای دروغین وی	۳۷۵
۶۶	ضرورت واقع‌بینی	۳۷۶
۶۷	ضرورت رسیدگی به امور حجاج و رفع نیازهای ایشان	۳۷۶
۶۸	روش برخورد با دنیا	۳۷۷
۶۹	اوصاف مؤمنان و بکارگیری نفس در خوبیها	۳۷۷
۷۰	روش برخورد با فراریان	۳۷۹
۷۱	علل عزل یک کارگزار و سرزنش از خیانت اقتصادی	۳۸۰
۷۲	انسان و مقدرات الهی	۳۸۱
۷۳	افشای سیمای دروغین معاویه	۳۸۱
۷۴	مبانی صلح و سازش مسلمین	۳۸۲
۷۵	فرمان اطاعت به معاویه	۳۸۲
۷۶	اخلاف فرماندهی	۳۸۳
۷۷	روش مناظره با دشمن مسلمانان (خوارج)	۳۸۳
۷۸	علل سقوط جامعه و تلاش برای تحقق وحدت	۳۸۴
۷۹	علل نابودی ملت‌ها	۳۸۴

۳۸۴ تا ۳۸۷

بکمت‌ها

مقدمه سید رضی قدس سرّه بر نهج البلاغه

ستایش خدا را سزااست که حمد را بهای نعمت‌ها و پناهگاه از بلاها، و وسیله رسیدن به نعمت‌ها و بهشت جاویدان، و موجب افزایش احسان و کرمش قرار داد.

درود بر پیامبر رحمت، و پیشوای رهبران الهی و چراغ روشنی بخش اُمّت، که ریشه‌های وجودش بزرگواری و درخت اصل و نَسَبش پر برگ و پر ثمر بوده است. و درود بر اهل بیتش که چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها، و وسیله نجات اُمّت‌ها، و نشانه‌های روشن دین و مرکز ثقل فضیلت و برتری می‌باشند.

درود بر همه آنان باد؛ درودی که با فضل و بزرگواری آنها برابری کند؛ و پاداش اعمال آنها قرار گیرد؛ پاداشی که مناسب با پاکیزگی اصل و فرع ایشان است.

درود بر آنان باد تا زمانی که سفیده صبح گریبان شب را می‌شکافد و ستارگان طلوع و غروب می‌کنند.

چگونگی پیدایش کتاب نهج البلاغه

در آغاز جوانی و طراوت زندگی، دست به تألیف کتابی در «خصائص و ویژگی‌های ائمه علیهم السّلام» زدم که مشتمل بر خبرهای جالب و سخنان برجسته آنها بود.

انگیزه این عمل را در آغاز آن کتاب یاد آور شدم و آن را آغاز سخن قرار داده‌ام.

پس از گرد آوردن خصائص امیر مؤمنان علیه السّلام مشکلات و حوادث روزگار مرا از اتمام بقیّه کتاب، باز داشت.

من آن کتاب را مَبُوب نموده و به فصل‌های مختلفی تقسیم کرده بودم در پایان آن، فصلی که متضمّن سخنان جالب امام علیه السّلام از سخنان کوتاه در مواظ، جگم، امثال و آداب- «نه خطبه‌های طولانی و نه نامه‌های گسترده»- آورده شد.



برخی از دوستان آن را جالب و شگفت انگیز، از جنبه‌های گوناگون دانستند، و از من خواستند کتابی تألیف کنم که سخنان برگزیده امیر مؤمنان علیه السلام در جمیع فنون و بخشهای مختلف، از خطبه‌ها، نامه‌ها، مواظ و ادب در آن گرد آید؛ زیرا می‌دانستند این کتاب متضمن شگفتی‌های بلاغت و نمونه‌های ارزنده فصاحت و جواهر سخنان عرب و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی خواهد بود که در هیچ کتابی جمع آوری نشده و در هیچ نوشته‌ای تمام جوانب آن گرد آوری نگردیده است؛ زیرا امیر مؤمنان منشأ فصاحت و منبع بلاغت و پدید آورنده آن است، مکنونات بلاغت بوسیله او آشکار گردیده، و قوانین و اصول آن از او گرفته شده است؛ تمام خطباء و سخنرانان به او اقتداء نموده و همه واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته‌اند.

با این همه، او همیشه پیشرو است آنها دنباله رو، او مقدم است آنها مؤخر، زیرا سخن او کلامی است که آثار علم الهی، و بوی عطر سخن پیامبر را به همراه دارد.

از این رو خواسته دوستان را اجابت کردم و این کار را شروع کرده، و در حالی که یقین داشتم سود و نفع معنوی آن بسیار است، و به زودی همه جا را تحت سیطره خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخیره آخرت خواهد بود. منظورم این بود که علاوه بر فضائل بی شمار دیگر، بزرگی قدر، و شخصیت امیر مؤمنان را از این نظر روشن سازم که:

امام علی علیه السلام تنها فردی است که از میان تمام گذشتگانی که سخنی از آنها به جا مانده، به آخرین مرحله فصاحت و بلاغت رسیده و گفتار او اقیانوسی است بی‌کرانه، که سخن هیچ بلیغی به پایه آن نخواهد رسید.

خواستم در افتخار کردن به امام علیه السلام به قول شاعر معروف «قَرَزْدَق» متمثل شوم (که در مورد افتخار به پدران خود به شخصی به نام «جریر» خطاب می‌کند).

اولئك آبائي فجئني بمثلهم
اذا جمعتنا يا جرير المجمع
(ای جریر! اینها پدران و نیاکان منند اگر می‌توانی در آن هنگام که در مجمعی گرد آمدیم همانند آنها را برای خود بر شمار.)



سخنان آن حضرت بر مدار سه اصل می‌چرخد:

اوّل- خطبه‌ها و اوامر

دوّم- نامه‌ها و رسائل

سوّم- کلمات حکمت آمیز و مواعظ

تصمیم گرفتم ابتداء خطبه‌ها، پس از آن نامه‌ها، و سپس کلمات حکمت آمیز جالب آن حضرت را جمع کنم. سپس به هر کدام از آنها باری را اختصاص دادم و صفحات ویژه آن گردانیدم تا مقدّمه‌ای باشد برای به دست آوردن آنچه که به آن دسترسی ندارم (و ممکن است) در آینده به آن برسم. و هر گاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره، یا پاسخ سؤال، و یا منظور دیگری بود که به آن دست یافتم ولی جزء هیچ یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین بخش قرار دادم. اگر در میان آنچه برگزیده‌ام فصول غیر منظم و سخنان غیر مرتّب آمده، به خاطر آن است که من نکته‌ها و جملات درخشان آن حضرت را جمع می‌کنم و منظوم حفظ تمام پیوندها و ارتباطات کلامی نیست.

از شگفتی‌های سخنان امام علیه السلام که او خود در این زمینه تنها است و شریک و همتایی در آنها ندارد، این است که: سخن آن حضرت را که درباره زهد و مواعظ است هر گاه کسی تأمل کند و خود را از این جهت بیگانه دارد که این سخن شخصی عظیم القدر و نافذ الامر است که همه در برابر او سر فرود می‌آورند؛ شك و تردید نخواهد کرد که گوینده این سخن کسی است که جز در وادی زهد و پارسایی قدم نگذاشته و هیچ اشتغالی بجز عبادت نداشته است و یقین می‌کند که این سخن از کسی است که در گوشه خانه‌ای تنها و دور از اجتماع یا در یکی از غارها قرار گرفته که جز صدای خودش را نمی‌شنود و غیر خویش دیگری را نمی‌بیند، و همواره مشغول عبادت می‌باشد. و هیچ گاه نمی‌تواند باور کند که این سخن کسی است که به هنگام جنگ در دریای لشکر دشمن فرو می‌رفت و پهلوانان و جنگجویان نیرومند را بر زمین می‌افکند. و او با این حال یکی از زهّاد و یکی از افراد صالح و پاک و نمونه ای است که نظیر ندارد.

این است فضائل عجیب و شگفتی‌زا و ویژگی لطیف او که جمع میان اضداد کرده است. بسیار می‌شد که من در این باره با برادران

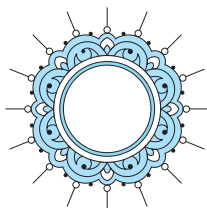


مذاکره می‌کردم و شگفتی آنها را از این ویژگی خاص امام علیه السلام بر می‌انگیختم و راستی این خود جای عبرت و شایسته اندیشه و فکر است. اگر در اثناء سخنان انتخاب شده لفظ مردّد و یا معنی مکرری آمده است، عذر من در این باره این است که در روایات مربوط به سخنان امام علیه السلام اختلاف است؛ گاهی سخنی را در روایتی یافتیم و همان طور که بوده آن را نقل کرده‌ام. سپس روایت دیگری در همان موضوع به دستم رسیده که با روایت قبل یکسان نبوده، اما به خاطر مطالب بیشتری که داشته، و یا به خاطر لفظ جالب‌تری که در آن به کار رفته، لازم بود آن را نیز بیاورم. این نیز ممکن است بر اثر سهو و نسیان نه از روی عمد دوباره آورده شده است. با این حال ادّعا نمی‌کنم که من به همه جوانب سخنان امام علیه السلام به طوری احاطه پیدا کرده‌ام که هیچ کدام از سخنان او از دستم نرفته است، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه نیافته‌ام بیش از آن باشد که یافته‌ام، و آنچه در اختیارم قرار گرفته کمتر از آنچه به دستم نیامده باشد.

اما وظیفه من غیر از تلاش و کوشش و سعی فراوان برای یافتن این گم شده نیست، و از خدا می‌خواهم در این امر مرا راهنمایی کند. بعد از تمام شدن کتاب چنین دیدم که نامش را «نهج البلاغه» بگذارم؛ زیرا این کتاب درهای بلاغت را به روی بیننده می‌گشاید، و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد. این کتاب هم مورد نیاز دانشمند و عالم، و هم دانشجو و متعلّم است، و هم خواسته شخص بلیغ و زاهد در آن یافت می‌شود. در بین کلمات امام علیه السلام سخنان شگفت‌انگیزی در مورد توحید، عدل و تنزیه خداوند از شباهت به خلق می‌بینم که تشنگان را سیراب کرده، و پرده‌ها را از روی تاریکی شبهات بر می‌گیرد. از خداوند بزرگ توفیق و نگهداری از لغزش را خواستارم، و نیز می‌خواهم که به من در این راه مقاومت و یاری بخشد و از خطای فکر پیش از خطای زبان، و از خطای سخن، پیش از لغزش قدم، به او پناه می‌برم. او مرا کفایت می‌کند و بهترین حافظ و یاور است.

سنه ۴۰۰ هجری الشّریف الرّضی «ابو الحسن محمد بن حسین الطاهر ذو المناقب»





خطبه ۱

آفرینش آسمان و زمین

(امام علی علیه السلام در این سخنرانی از آفرینش آسمان و زمین و آفرینش انسان یاد می‌کند.)

سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند و حسابگران از شمارش نعمتهای او ناتوان و تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند. خدایی که افکار ژرف اندیش، ذات او را درک نمی‌کند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد و تعریف کاملی نمی‌توان یافت و برای خدا وقتی معین و سرآمدی مشخص نمی‌توان تعیین کرد.

مخلوقات را با قدرت خود آفرید، و با رحمت خود بادها را به حرکت درآورد و به وسیله کوه‌ها اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد.

سرآغاز دین، خداشناسی است؛ و کمال شناخت خدا، باور داشتن او؛ و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست؛ و کمال توحید «شهادت بر یگانگی خدا» اخلاص؛ و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است؛ پس کسی که خدا را با صفت مخلوقات تعریف کند او را به چیزی نزدیک کرده، و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده؛ و با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصوّر نموده؛ و با تصوّر اجزا برای خدا، او را نشانخته است. و کسی که خدا را نشانسد به سوی او اشاره می‌کند و هر کس به سوی خدا اشاره کند، او را محدود کرده، به شمارش آورد. و آن کس که بگوید «خدا در چیست؟» او را در چیز دیگری پنداشته است، و کسی که بپرسد «خدا بر روی چه چیزی قرار دارد؟» به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته است،



خطبه‌ها (۱)

در صورتی که خدا همواره بوده و از چیزی به وجود نیامده است. با همه چیز هست، نه اینکه همنشین آنان باشد؛ و با همه چیز فرق دارد نه اینکه از آنان جدا و بیگانه باشد. انجام دهنده همه کارهاست، بدون حرکت و ابزار و وسیله. بیناست حتی در آن هنگام که پدیده‌ای وجود نداشت، یگانه و تنهاست، زیرا کسی نبوده تا با او انس گیرد و یا از فقدانش وحشت کند.

خلقت را آغاز کرد و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه ای، یا استفاده از تجربه‌ای، بی‌آن که حرکتی ایجاد کند و یا تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد. برای پدید آمدن موجودات، وقت مناسبی قرار داد، و موجودات گوناگون را هماهنگ کرد و در هر کدام، غریزه خاص خودش را قرار داد و غرایز را همراه آنان گردانید. خدا پیش از آن که موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت و حدود و پایان آنها را می‌دانست و از اسرار درون و بیرون پدیده‌ها آشنا بود. سپس خدای سبحان طبقات فضا را شکافت و اطراف آن را باز کرد و هوای به آسمان و زمین راه یافته را آفرید، و در آن آبی روان ساخت، آبی که امواج متلاطم آن شکننده بود، که یکی بر دیگری می‌نشست، آب را بر بادی طوفانی و شکننده نهاد و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد و به نگهداری آب مسلط ساخت و حد و مرز آن را به خوبی تعیین فرمود. فضا در زیر تند باد و آب بر بالای آن در حرکت بود. سپس خدای سبحان طوفانی برانگیخت که آب را متلاطم ساخت و امواج آب را پی در پی درهم کوبید. طوفان به شدت وزید و از نقطه‌ای دور دوباره آغاز شد. سپس به طوفان امر کرد تا امواج دریاها را به هر سو روان کند و بر هم کوبد و با همان شدت که در فضا وزیدن داشت، بر امواج آب‌ها حمله‌ور گردد از اول آن برمی‌داشت و به آخرش می‌ریخت، و آب‌های ساکن را به امواج سرکش برگرداند. تا آنجا که آب‌ها روی هم قرار گرفتند و چون قله‌های بلند کوه‌ها بالا آمدند. امواج تند گف‌های برآمده از آب‌ها را در هوای باز و فضای گسترده بالا برد که از آن، هفت آسمان را پدید آورد. آسمان پایین را چون موج مهار شده



خطبه‌ها (۱)

و آسمان‌های بالا را مانند سَقفی استوار و بلند قرار داد، بی آن که نیازمند به ستونی باشد یا میخ‌هایی که آنها را استوار کند. آنگاه فضای آسمان پایین را به وسیله نور ستارگان درخشنده زینت بخشید و در آن چراغی روشنایی بخش (خورشید)، و ماهی درخشان، در مدارِ قَلَکی گردان و برقرار و سَقفی متحرک و صفحه‌ای بی‌قرار، به جریان انداخت.

سپس آسمان‌های بالا را از هم گُشود و از فرشتگان گوناگون پُر نمود. گروهی از فرشتگان همواره در سجده‌اند و رکوع ندارند و گروهی در رکوعند و یارای ایستادن ندارند و گروهی در صف‌هایی ایستاده‌اند که پراکنده نمی‌شوند و گروهی همواره تسبیح گویند و خسته نمی‌شوند و هیچ‌گاه خواب به چشمشان راه نمی‌یابد و عقل‌های آنان دچار اشتباه نمی‌گردد، بدن‌های آنان دچار سُستی نشده و آنان دچار بی‌خبری برخاسته از فراموشی نمی‌شوند.

برخی از فرشتگان، امینان وحی الهی و زبان‌گویای وحی برای پیامبران می‌باشند، که پیوسته برای رساندن حکم و فرمان خدا در رفت و آمدند. جمعی از فرشتگان حافظان بندگان، و جمعی دیگر دَربانان بهشتِ خداوندند.

بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پایین زمین قرار داشته و گردن‌هاشان از آسمان فراتر، و ارکان وجودشان از اطراف جهان گذشته، عرش الهی بر دوش‌هایشان استوار است، برابر عَرش خدا دیدگان به زیر افکنده و در زیر آن، بال‌ها را به خود پیچیده‌اند. میان این دسته از فرشتگان با آنها که در مراتب پایین‌تری قرار دارند، حجابِ عِزّت و پرده‌های قدرت، فاصله انداخته است. هرگز خدا را با وهم و خیال، در شکل و صورتی نمی‌پندارند و صفات پدیده‌ها را بر او روا نمی‌دارند؛ هرگز خدا را در جایی محدود نمی‌سازند، و نه با همانند آوردن، به او اشاره می‌کنند.

سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمت‌های گوناگون زمین، از قسمت‌های سخت و نرم، شور و شیرین، گِرد آورد،



خطبه‌ها (۱)

آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناک گردید، که از آن، اندامی شایسته، و عضوهایی جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید. آن را خشکانید تا محکم شد. خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد تا زمانی معین و سرانجامی مشخص، اندام انسان، کامل گردید.

آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای نیروی اندیشه، که وی را به تلاش اندازد و دارای افکاری که در دیگر موجودات، تصرف نماید. به انسان اعضاء و جوارحی بخشید، که در خدمت او باشند، و ابزاری عطا فرمود، که آنها را در زندگی به کار گیرد. قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشایی، و بویایی، و وسیله تشخیص رنگ‌ها، و اجناس مختلف در اختیار او قرار داد. انسان را مخلوطی از رنگ‌های گوناگون، و چیزهای همانند و سازگار، و نیروهای متضاد، و مزاج‌های گوناگون، گرمی، سردی، تری، و خشکی، قرار داد.

سپس از فرشتگان خواست تا آن چه در عهده دارند انجام دهند، و عهده‌ی را که پذیرفته‌اند وفا کنند، اینگونه که بر آدم سجده کنند، و او را بزرگ بشمارند، و فرمود: «بر آدم سجده کنید پس فرشتگان همه سجده کردند جز شیطان» غرور و خودبزرگ بینی او را گرفت و شقاوت و بدی بر او غلبه کرد، و به آفرینش خود از آتش افتخار نمود، و آفرینش انسان از خاک را پست شمرد. خداوند برای سزاوار بودن شیطان به خشم الهی، و برای کامل شدن آزمایش، و تحقق وعده‌ها، به او مهلت داد و فرمود: «تا روز رستاخیز مهلت داده شدی».

سپس خداوند آدم عليه السلام را در خانه‌ای مسکن داد که زندگی در آن گوارا بود. جایگاه او را آمن و آمان بخشید و او را از شیطان و دشمنی او ترسانند. پس شیطان او را فریب داد، بدان علت که از زندگی آدم



خطبه‌ها (۱)

در بهشت و همنشینی او با نیکان حسادت ورزید. پس آدم علیه السلام یقین را به تردید، و عزم استوار را به گفته‌های ناپایدار شیطان فروخت و شادی خود را به ترس تبدیل کرد، که فریب خوردن برای او پشیمانی آورد. آنگاه خدای سبحان در توبه را بر روی آدم علیه السلام گشود و کلمه رحمت، بر زبان او جاری ساخت و به او وعده بازگشت به بهشت را داد. آنگاه آدم علیه السلام را به زمین، خانه آزمایش‌ها و مشکلات، فرود آورد، تا ازدواج کند، و فرزندانی پدید آورد،

و خدای سبحان از فرزندان او پیامبرانی برگزید. خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه که در عصر جاهلیت‌ها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند، و شیطانها مردم را از معرفت خدا باز داشتند و از پرستش او جدا کردند، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چند گاه، متناسب با خواسته‌های انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرفی کنند؛ مانند: سقف بلند پایه آسمان‌ها بر فراز انسان‌ها، گاهواره گسترده زمین در زیر پای آنها، و وسایل و عوامل حیات و زندگی، و راه‌های مرگ و مردن، و مشکلات و رنج‌های پیرکننده، و حوادث پی در پی، که همواره بر سر راه آدمیان است.

خداوند هرگز انسان‌ها را بدون پیامبر، یا کتابی آسمانی، یا برهانی قاطع، یا راهی استوار، رها نساخته است. پیامبرانی که با آندک بودن یاران، و فراوانی انکارکنندگان، هرگز در انجام وظیفه خود کوتاهی نکردند. بعضی از پیامبران، بشارت ظهور پیامبر آینده را دادند و برخی دیگر را پیامبران گذشته معرفی کردند. بدین گونه، قرن‌ها پدید آمد، و روزگاران سپری شد؛ پدران رفتند و فرزندان جای آنها را گرفتند. تا این که خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوت، حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) را مبعوث کرد؛ پیامبری که از همه پیامبران



خطبه‌ها (۱)

پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود، نشانه‌های او شهرت داشت؛ و تولّدش بر همه مبارک بود.

در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون، و روش‌های متفاوت بودند؛ عده‌ای خدا را به پدیده‌ها تشبیه کرده و گروهی نام‌های ارزشمند خدا را انکار و به بُتها نسبت می‌دادند، و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند. پس خدای سبحان، مردم را به وسیله محمد ﷺ از گمراهی نجات داد و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید.

سپس دیدار خود را برای پیامبر ﷺ برگزید، و آنچه نزد خود داشت برای او پسندید و او را با کوچ دادن از دنیا گرامی داشت، و از گرفتاری‌ها و مشکلات رهایی بخشید و کریمانه قبض روح کرد. رسول گرامی اسلام در میان شما مردم جانشینانی برگزید که تمام پیامبران گذشته برای اُمّت‌های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار، از میان مردم نرفتند. کتاب پروردگار میان شماست، که بیان کننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مُباح و مَمْنوع، خاص و عام، پندها و مَثَل‌ها، مُطلَق و مُقَيّد، مُحکّم و مُتَشابه می‌باشد. عبارات مُجَمَل خود را تفسیر، و نکات پیچیده خود را روشن می‌کند؛ از واجباتی که پیمان شناسایی آن را گرفت و مستحباتی که آگاهی از آنها لازم نیست. قسمتی از احکام دینی در قرآن واجب شمرده شد که ناسخ آن در سنت پیامبر ﷺ آمده، و بعضی از آن، در سنت پیامبر ﷺ واجب شده که در کتاب خدا ترك آن مجاز بوده است؛ بعضی از واجبات، وقت محدودی داشته که درآینده از بین رفته است. محرمات الهی، از هم جدا می‌باشند؛ برخی از آنها، گناهان بزرگ است که وعده آتش دارد و بعضی کوچک که وعده بخشش داده است، و برخی از اعمال که اندک‌ش مقبول و در انجام بیشتر آن آزادند.



خطبه‌ها (۲)

خدا حجّ خانه محترم خود را بر شما واجب کرد، همان خانه‌ای که آن را قبله‌گاه انسان‌ها قرار داده که چونان تشنگان به سوی آن روی می‌آورند، و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند. خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد و در میان انسان‌ها، شنوندگانی را برگزید که دعوت او را برای حج، اجابت کنند و سخن او را تصدیق نمایند و پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند. همانند فرشتگانی که بر گرد عرش الهی طواف می‌کنند، و سودهای فراوان در این عبادتگاه و محل تجارت زائران به دست آورند و به سوی وعده‌گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان، کعبه را برای اسلام، نشانه گویا، و برای پناهندگان، خانه آمن و امان قرار داد؛ آدای حق آن را واجب کرد و حج بیت الله را واجب شمرد و بر همه شما انسان‌ها مقرر داشت که به زیارت آن بروید، و فرمود: «آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند، خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.»

خطبه ۲

پس از بازگشت از نبرد صفین

(پس از بازگشت از نبرد صفین در سال ۳۸ هجری ایراد فرمود.)

ستایش می‌کنم خداوند را، برای تکمیل نعمت‌های او و تسلیم بودن در برابر بزرگی او، و ایمن ماندن از نافرمانی او. و در دفع نیازها از او یاری می‌طلبم؛ زیرا آن کس را که خداهدایت کند، هرگز گمراه نگردد، و آن را که خدا دشمن دارد، هرگز نجات نیابد و هر آن کس را که خداوند بی‌نیاز گرداند، نیازمند نخواهد شد. پس ستایش خداوند، گرانسنگ‌ترین چیز است، و برترین گنجی است که ارزش ذخیره شدن دارد، و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتای بی‌شریک، معبودی نیست، شهادتی که اخلاص آن آزموده و پاکی و خلوص آن را باور داریم و تا زنده ایم بر این باور استواریم، و آن را برای



خطبه‌ها (۲)

صحنه‌های هولناک روز قیامت ذخیره می‌کنیم، زیرا شهادت به یگانگی خدا، نشانه استواری ایمان، باز کننده درهای احسان، مایه خشنودی خدای رحمان، و دور کننده شیطان است.

و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده خدا و فرستاده اوست. خداوند او را با دینی آشکار، و نشانه‌ای پایدار و قرآنی نوشته شده و استوار و نوری درخشان و چراغی تابان و فرمانی آشکار کننده فرستاد تا شک و تردیدها را نابود سازد و با دلایل روشن استدلال کند، و با آیات الهی مردم را پرهیز دهد، و از کیفرهای الهی بترساند.

خدا پیامبر اسلام را زمانی فرستاد که مردم در فتنه‌ها گرفتار شده، رشته‌های دین پاره شده و ستون‌های ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشته، و امور مردم پراکنده بود؛ راه‌هایی دشوار و پناهگاهی وجود نداشت؛ چراغ هدایت بی نور، و کور دلی همگان را فرا گرفته بود. خدای رحمان معصیت می‌شد و شیطان یاری می‌گردید؛ ایمان بدون یاور مانده و ستونهای آن ویران گردیده و نشانه‌های آن انکار شده، راه‌های آن ویران و جاذبه‌های آن کهنه و فراموش گردیده بود.

مردم جاهلی شیطان را اطاعت می‌کردند و به راه‌های او می‌رفتند و در آبشخور شیطان سیراب می‌شدند. با دست مردم جاهلیت، نشانه‌های شیطان، آشکار و پرچم او برافراشته گردید. فتنه‌ها، مردم را لگد مال کرده و با سُم‌های محکم خود، نابودشان کرده و پا برجا ایستاده بود. اما مردم حیران و سرگردان، بی‌خبر و فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می‌کردند. خواب آنها بیداری، و سُرْمه چشم آنها اشک بود؛ در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرمای بود. عترت پیامبر ﷺ جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی، و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند. خدا به وسیله اهل بیت علیهم‌السلام پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.



خطبه‌ها (۳)

برابر فاسدانی که تخم گناه افشانند، و با آب غرور و فریب آبیاری کردند، و محصول آن را که جز عذاب و بدبختی نبود، برداشتند!

کسی را با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر ﷺ اساس دین، و ستون‌های استوار یقین می‌باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان پیوندد؛ زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر ﷺ نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت، به آنها تعلّق دارد. هم اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت، و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.

خطبه ۳

شقشقیه؛ درباره خلافت

(معروف به خطبه شقشقیه که درد دل‌های امام علی از ماجرای سقیفه وغصب خلافت در این خطبه مطرح است.)

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور آن حرکت می‌کند.

او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها، به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبرکردم درحالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود. و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند! تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت رابه پسر خطّاب سپرد. سپس امام علی علیه السلام مثلی را با شعری از آعشی عنوان کرد: مرا با برادر جابر، «حیان» چه شباهتی است؟ (من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!).

شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟



خطبه‌ها (۳)

هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گردیدند. سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سخت‌گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود. زمامدار مانند کسی است که بر شتری سرکش سوار است، اگر غنای محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره می‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند. سوگند به خدا! مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی‌ها و اعتراض‌ها شدند.

و من در این مدت طولانی محنت زاء و عذاب آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار غم‌رهم سپری شد. سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم! پناه بر خدا از این شورا!

در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟ ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت، و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان.

تا آن که سومی به خلافت رسید. دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی‌امیه به پاختند و همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت. روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پر پشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیه‌السلام) لگد مال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند.

اما آنگاه که به پاختم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سرباز زده از دین خارج شدند، و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می‌فرماید: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند»



خطبه‌ها (۳)

و آینده از آن پرهیزکاران است.» آری! به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم‌هایشان را خیره کرد.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگیِ مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را با کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.

گفتند: در اینجا مردی از اهالی عراق بلند شد و نامه‌ای به دست امام علیه السلام داد و امام علیه السلام آن را مطالعه می‌فرمود، گفته شد مسایلی در آن بود که می‌بایست جواب می‌داد. وقتی خواندن نامه به پایان رسید، ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین! چه خوب بود سخن را از همانجا که قطع شد آغاز می‌کردید؟ امام علیه السلام فرمود: هرگز! ای پسر عباس، شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست،

(ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند! بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امام علیه السلام اینگونه اندوهناک نشدم، که امام علیه السلام نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخن ادامه دهد.) می‌گویم: (معنای سخن امام علیه السلام که فرمود: «کراکب الصعبة» این است که اگر سوار کار، مهار شتر سرکش را سخت بکشد و مرکب چموش نافرمانی کند، بینی او پاره می‌شود، و اگر مهارش را رها کند، چموشی کرده در پرتگاه سقوط قرار می‌گیرد و صاحب قدرت کنترل او را ندارد. می‌گویند «اشق الناقه» یعنی به وسیله مهار، سر شتر را بالا بکشد و «شنقها» نیز می‌گویند

که این سگیت در کتاب اصلاح المنطق گفته است: اینکه فرمود «اشق لها» و نفرمود «اشنقها» برای آنکه این کلمه را مقابل «اسلس لها» قرار داد، گویی فرموده باشد که اگر سر او را بالا نکشد، یعنی آن را واگذارد تا سر خود را بالا نگاه دارد.)



خطبه ۴

پس از فتح بصره؛ دربارهٔ ویژگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام و امام علی‌علیه‌السلام

(گفته شد که پس از فتح بصره در سال ۳۶ هجری و کشته شدن طلحه و زبیر ایراد فرمود)

شما مردم به وسیلهٔ ما، از تاریکی‌های جهالت نجات یافته و هدایت شدید، و به کمک ما، به اوج ترقی رسیدید. صبح سعادت شما با نور ما درخشید.

گر است گوشی که بانگِ بلند پندها را نشنود، و آن کس را که فریاد بلند، گر کند، آوای نرم حقیقت چگونه در او اثر خواهد کرد؟ قلبی که از ترس خدا لرزان است، همواره پایدار و با اطمینان باد! من همواره منتظر سرانجام حيله‌گری شما مردم بصره بودم، و نشانه‌های فریب خوردگی را در شما می‌نگریستم. تظاهر به دین‌داری شما، پرده‌ای میان ما کشید، ولی من با صفای باطن، درون شما را می‌خواندم. من برای واداشت شما به راه‌های حق، که در میان جاده‌های گمراه کننده بود، به پاختم در حالی که سرگردان بودید و راهنمایی نداشتید. تشنه کام هرچه زمین را می‌کندید قطرهٔ آبی نمی‌یافتید،

امروز زبان بسته را به سخن می‌آورم. دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند! از روزی که حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شك و تردید نکردم! کناره‌گیری من چونان حضرت موسی علیهم‌السلام برابر ساحران است که بر خویش بیمناک نبود، ترس او برای این بود که مبدا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد. امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار داریم، آن کس که به وجود آب اطمینان دارد تشنه نمی‌ماند.

خطبه ۵

پس از وفات پیامبر ﷺ؛ در پاسخ به عباس و ابوسفیان

(پس از وفات پیامبر ﷺ و ماجرای سقیفه، عباس و ابوسفیان، پیشنهاد خلافت داده که با امام علی‌علیه‌السلام بیعت کنند.)

ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات درهم بشکنید، و از راه

خطبه‌ها (۶-۷)

اختلاف و پراکندگی بهره‌یزید، و تاج‌های فخر و برتری جویی را بر زمین نهید. رستگار شد آن کس که با یاران به پاخاست، یا کناره‌گیری نمود و مردم را آسوده گذاشت. این‌گونه زمامداری، چون آبی بد مزه و لقمه‌ای گلوگیر است، و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمینِ شخصِ دیگری بکارد.

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ ترسید! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا! اُس و علاقه‌فرزند ابيطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه‌ طفل به پستان مادر بیشتر است! این که سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می‌گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!

خطبه ۶

آن گاه که از امام خواستند طلحه و زبیر را تعقیب نکنند

(در سال ۳۶ هجری در شهر مدینه آن گاه که از امام ع خواستند طلحه و زبیر را تعقیب نکنند، فرمود:)

به خدا سوگند! از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم، که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیر نمایند. من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن کس می‌کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می‌شکنم، تا آن روز که دوران زندگانی من به سر آید. پس، سوگند به خدا! من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر ص تا امروز حق مرا از من باز داشته و به دیگری اختصاص دادند.

خطبه ۷

شناخت پیروان شیطان

منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد و در دل‌های آنان



خطبه‌ها (۸-۹-۱۰)

تخم گذارد، و جوجه‌های خود را در دامانشان پرورش داد. با چشم‌های آنان می‌نگریست و با زبان‌های آنان سخن می‌گفت. پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد؛ مانند رفتار کسی که نشان می‌داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می‌گوید.

خطبه ۸

پیمان شکنی زبیر

(در این سخنان ارزشمند در سال ۳۶ هجری به بیعت زُبیر، اشاره دارد.)

زبیر، می‌پندارد با دست بیعت کرد نه با دل، پس به بیعت با من اقرار کرده، ولی مدعی انکار بیعت با قلب است. بر او لازم است بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد، یا به بیعت گذشته بازگردد!

خطبه ۹

شناخت طلحه و زبیر

چون رعد خروشیدند و چون برق درخشیدند، اما کاری از پیش نبردند و سر انجام سُست گردیدند! ولی ما این‌گونه نیستیم، تا عمل نکنیم، رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیل جاری نمی‌سازیم.

خطبه ۱۰

آگاهی امام ع برای مقابله با اصحاب جمل

آگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع کرده، و سواره و پیاده‌های لشکر خود را فراخوانده است! اما من آگاهی لازم به امور را دارم، نه حق را پوشیده داشتم، و نه حق بر من پوشیده ماند.



خطبه‌ها (۱۱ - ۱۲)

سوگند به خدا! گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد؛ آنها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند، و آنان که بگریزند، خیال بازگشت نکنند.

— ﴿خطبه ۱۱﴾ —

در جنگ جمل؛ هنگام دادن پرچم به دست فرزندش محمد حنفیه

(در جنگ جمل سال ۳۶ هجری روز پنجشنبه ۱۵ جمادی الآخر هنگام دادن پرچم به دست فرزندش محمد حنفیه فرمود):

اگر کوه‌ها از جای کنده شوند تو ثابت و استوار باش، دندان‌ها را برهم بفشار، کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین میخکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم بپوش، و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است.

— ﴿خطبه ۱۲﴾ —

نقش نیت در پاداش اعمال

(پس از پیروزی در جنگ بصره در سال ۳۶ هجری یکی از یاران امام گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می‌دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد!)

امام علیه السلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران می‌باشند، ولی با ما هم عقیده‌اند، به زودی متولد می‌شوند، و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می‌گردد.



— ﴿﴾ خطبه ۱۳ ﴿﴾ —

نکوهش مردم بصره

(روز جمعه سال ۳۶ هجری پس از پایان جنگ درمسجد جامع شهر در نکوهش مردم بصره فرمود):

شما سپاه يك زن، و پیروان حیوان «شتر عایشه» بودید، تا شتر صدا می‌کرد می‌جنگیدید، و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید. اخلاق شما پست، و پیمان شما از هم گسسته، دین شما دورویی، و آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است. کسی که میان شما زندگی کند به کفر گناهش گرفتار می‌شود، و آن کس که از شما دوری گزیند مشمول آموزش پروردگار می‌گردد. گویا مسجد شما را می‌بینم که چون سینه کشتی غرق شده است، که عذاب خدا از بالا و پایین او را احاطه می‌کند، و سرنشینان آن، همه غرق می‌شوند.

و در روایتی است: سوگند به خدا، سرزمین شما را آب غرق می‌کند، گویا مسجد شما را می‌نگرم که چون سینه کشتی یا چوان شتر مرغی که بر سینه خوابیده باشد بر روی آب مانده است.

و در روایت دیگر: مانند سینه مرغ روی آب دریا.

و در روایت دیگری آمده: خاک شهر شما بد بوترین خاک‌هاست، از همه جا به آب نزدیک تر و از آسمان دورتر، و نه دهم شرّ و فساد در شهر شما نهفته است. کسی که در شهر شما باشد گرفتار گناه، و آن که بیرون رود در پناه عفو خداست. گویی شهر شما را می‌نگرم که غرق شده، و آب آن را فرا گرفته. چیزی از آن دیده نمی‌شود، مگر جاهای بلند مسجد، مانند سینه مرغ بر روی امواج آب دریا!!

— ﴿﴾ خطبه ۱۴ ﴿﴾ —

نکوهش شهر بصره و مردم آن دیار

(قبل از آغاز جنگ جَمَل، در نکوهش شهر بصره و مردم آن دیار مانند خطبه پیشین فرمود)

سرزمین شما به آب نزدیک و از آسمان دور است، عقل‌های شما سُست و افکار شما سفیهانه است. پس شما نشانه‌ای برای تیرانداز،



و لقمه‌ای برای خورنده، و صیدی برای صیّاد می‌باشید!

— ﴿﴿ خطبه ۱۵ ﴾﴾ —

سیاست اقتصادی امام علیه السلام

(دربارهٔ اموال فراوان بیت المال که عثمان به بعضی از خویشاوندان خود بخشیده بود. ابن عباس می‌گوید: روز دَوُم خلافت در سال ۳۵ هجری این سخنانی را ایراد فرمود.)

به خدا سوگند! بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحملِ ستم برای او سخت‌تر است.

— ﴿﴿ خطبه ۱۶ ﴾﴾ —

پس از بیعت مردم مدینه با امام علیه السلام

(پس از بیعت مردم مدینه با امام علیه السلام این اولین سخنرانی آن حضرت در سال ۳۵ هجری است.)

آن چه می‌گویم به عهده می‌گیرم، و خود به آن پای بندم. کسی که عبرت‌ها برای او آشکار شود، و از عذاب آن پند گیرد، تقوا و خویششت داری او را از سقوط در شبهات ننگ می‌دارد.

آگاه باشید، تیره روزی‌ها و آزمایش‌ها، همانند زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر به شما روی آورد. سوگند به خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می‌شوید، چون دانه‌ای که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند! به هم خواهید ریخت، زیر و رو خواهید شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود؛ آنان که سابقه‌ای در اسلام داشتند، و تاکنون منزوی بودند، بر سر کار می‌آیند، و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.

به خدا سوگند! کلمه‌ای از حق را نپوشاندم؛ هیچگاه دروغی نگفته‌ام؛ از روز نخست، به این مقام خلافت



و چنین روزی خبر داده شدم. آگاه باشید! همانا گناهان چون مرکب‌های بدرفتارند که سواران خود (گناهکاران) را عنان رها شده در آتش دوزخ می‌اندازند. آگاه باشید! همانا تقوا، چنان مرکب‌های فرمانبرداری است که سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می‌کنند. حقّ و باطل همیشه در پیکارند، و برای هر کدام طرفدارانی است. اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست، از دیر باز چنین بوده، و اگر طرفداران حق اندکند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند، اما کمتر اتفاق می‌افتد که چیز رفته باز گردد.

می‌گویم: «کلمات امام عَلَيْهِ السَّلَام پیرامون حقّ و باطل، از سخنان نیکویی است که کلام کسی از سخن سربایان به آن نخواهد رسید، و بیش از آن چه که ما در شگفت شویم، شگفتی، برابر آن فرومانده است، در این کلمات امام عَلَيْهِ السَّلَام ریزه‌کاری‌هایی از فصاحت است که نه زبان قدرت شرح آن را دارد، و نه انسانی می‌تواند از دَرّه‌های عمیق آن بگذرد، این اعتراف مرا کسانی که در فصاحت پیشگام و با سابقه‌اند، درک می‌کنند.»

آن‌کس که بهشت و دوزخ را پیش روی خود دارد، در تلاش است. برخی از مردم به سُرعت به سوی حق پیش می‌روند، که اهل نجاتند؛ و بعضی به کُندی می‌روند و امیدوارند؛ و دیگری کوتاهی می‌کند و در آتش جهنّم گرفتار است.

چپ و راست گمراهی، و راه میانه، جاذّه مستقیم الهی است که قرآن و آثار نبوّت، آن را سفارش می‌کند، و گذرگاه سنّت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و سرانجام، بازگشت همه بدان سو می‌باشد. ادّعا کننده باطل نابود شد، و دروغگو زیان کرد، هر کس با حق در افتاد هلاک گردید. نادانی انسان همین بس که قدر خویش نشناسد.

آن چه بر اساس تقوا پایه گذاری شود، نابود نگردد. کشت‌زاری که با تقوا آبیاری شود، تشنگی ندارد. مردم! به خانه‌های خود روی آورید، مسایل میان خود را اصلاح کنید، توبه و بازگشت پس از زشتی‌ها میسر است.



جز پروردگار خود، دیگری را ستایش نکنید و جز خویشِ خویش، دیگری را سرزنش ننمایید.

﴿ خطبه ۱۷ ﴾

وصف مدعیان قضاوت که عهده‌دار قضاوت هستند
و شایسته آن نیستند

(در این خطبه مدعیان قضاوت را می‌شناساند که عهده‌دار قضاوت هستند و شایسته آن نیستند.)



دشمن‌ترین آفریده‌ها نزد خدا دو نفرند: مردی که خدا او را به حال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است؛ دل او شیفته بدعت است و مردم را گمراه کرده، به فتنه‌انگیزی می‌کشانند و راه رستگاری گذشتگان را گم کرده و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است. بار گناه دیگران را بر دوش کشیده و گرفتار زشتی‌های خود نیز می‌باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسان‌های نادانِ اُمّت، جایگاهی پیدا کرده است؛ در تاریکی‌های فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است. آدم‌نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع‌آوری می‌کند که اندک آن به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد. در میان مردم، با نام قاضی به داوری می‌نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می‌گیرد؛ پس اگر مشکلی پیش آید، با حرف‌های پوچ و تو خالی و رأی و نظر دروغین، آماده رفع آن می‌شود. سپس اظهارات پوچ خود را باور می‌کند. عنکبوتی را می‌ماند که در شب‌های تاریک خود چسبیده، نمی‌داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؛ اگر بر صواب باشد می‌ترسد که خطا کرده، و اگر بر خطاست، امید دارد که رأی او درست باشد! نادانی است، که راه جهالت می‌پوید؛

خطبه‌ها (۱۸)

کوری است که در تاریکی، گم‌شده خود را می‌جوید؛ از روی علم و یقین سخن نمی‌گوید؛ روایات را بدون آگاهی نقل می‌کند؛ چون تند بادی که گیاهان خشک را بر باد دهد،

روایات را زیر و رو می‌کند، که بی‌حاصل است. به خدا سوگند! نه راه صدور حکم مشکلات را می‌داند، و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد! آنچه را که نپذیرد علم به حساب نمی‌آورد، و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی‌داند؛ اگر حکمی را نداند آن را می‌پوشاند تا نادانی او آشکار نشود؛ خون بی‌گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است.

به خدا شکایت می‌کنم از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند و با گمراهی می‌میرند، در میان آنها، کالایی خوارتر از قرآن نیست اگر آن را آن‌گونه که باید بخوانند؛ و متاعی سودآورتر و گران‌بهار از قرآن نیست اگر آن را تحریف کنند؛ و در نزد آنان، چیزی زشت‌تر از معروف، و نیکوتر از مُنکر نمی‌باشد.

— ﴿خطبه ۱۸﴾ —

نکوهش اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام

(نکوهش از اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام)

دعوائی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می‌برند که با رأی خود حکمی صادر می‌کند. پس همان دعوا را نزد دیگری می‌برند که او درست بر خلاف رأی اولی حکم می‌دهد. سپس همه فُضات نزد رئیس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرده، جمع می‌گردند. او رأی همه را بر حق می‌شمارد! در صورتی که خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی است، آیا خدای سبحان، آنها را به اختلاف، امر فرمود، که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟



خطبه‌ها (۱۹)

آیا خدای سبحان، دینِ ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکاءِ خدایند که هر چه می‌خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبر ﷺ در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید: «ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکردیم.» و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است» و یادآور شد که: «بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست.» پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.» همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد و تاریکی‌ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

— ﴿خطبه ۱۹﴾ —

خطاب به اشعث بن قیس

(امام علیؑ در مسجد کوفه در سال ۳۸ هجری سخنرانی می‌کرد، اشعث بن قیس به یکی از مطالب آن اعتراض کرد و گفت: این سخن به زیان تو است، نه به سود تو. امام علیؑ نگاه خود را به او دوخت و فرمود:)

چه کسی تو را آگاهانده که چه چیزی به سود، یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان، بر تو باد ای متکبر متکبر زاده، منافق پسر کافر! سوگند به خدا!، تو يك بار در زمان کُفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد.

آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است



خطبه‌ها (۲۰-۲۱)

که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند. می‌گویم: (منظور امام عَلَيْهِ السَّلَام این است که اشعث بن قیس يك بار وقتی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر آنکاه که مسلمان شد و شمشیرها را به سوی قبیله‌اش راهنمایی کرد، مربوط به جریانی است که اشعث قبیله خود را فریب داد، تا خالد بن ولید، آنها را غافلگیر کند و از دم شمشیر بگذرانند که پس از آن خیانت او را با لقب «عُرف النار» (چیزی که آتش را بپوشاند)، می‌نامیدند و این لقبی بود که به نیرنگباز می‌دادند.)

﴿خطبه ۲۰﴾

علل پنهان بودن اسرار پس از مرگ

آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا بودید و می‌ترسیدید؛ و می‌شنیدید و فرمان می‌بردید. ولی آنچه آنها مشاهده کردند بر شما پوشیده است، و نزدیک است که پرده‌ها فروافتد. گر چه حقیقت را به شما نیز نشان دادند، اگر به درستی بنگرید؛ و ندای حق را به گوش شما رساندند، اگر خوب بشنوید! و به راه راست هدایتتان کردند، اگر هدایت بپذیرید! راست می‌گویم، مطالب عبرت آموز اندرز دهنده را آشکارا دیدید و از حرام الهی نهی شدید؛ و پس از فرشتگان آسمانی، هیچ کس جز انسان، فرمان خداوند را ابلاغ نمی‌کند.

﴿خطبه ۲۱﴾

راه رستگاری

(این خطبه بخشی از خطبه ۱۶۷ است که در سال ۳۵ هجری در آغاز خلافت ایراد فرمود.)

قیامت پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را می‌راند. سبکبار شوید تا برسید. همانا آنان که رفتند در انتظار رسیدن شمایند.

می‌گویم: (این سخن امام عَلَيْهِ السَّلَام پس از سخن خدا و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)



خطبه‌ها (۲۲)

با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری دارد و از آن پیشی می‌گیرد و از جمله «سبکبار شوید تا برسید» کلامی کوتاه‌تر و پر معنی‌تر از آن شنیده نشده! چه کلمه ژرف و بلندی! چه جمله پر معنی و حکمت آمیزی است که تشنگی را با آب حکمت می‌زداید! ما عظمت و شرافت این جمله را در کتاب خود به نام «الخصائص» بیان کرده‌ایم.

خطبه ۲۲

امام علی (ع) و شناساندن ناکثین

(در سال ۳۶ هجری پس از بازگشت فرستادگان امام علی (ع) از جانب طلحه و زبیر، در سرزمین «ذی قار» این سخنرانی را ایراد فرمود.)

آگاه باشید! که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا! ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند! آنها حقّی را می‌طلبند که خود ترك کردند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند! اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست. مهم‌ترین دلیل آنها به زیان خودشان است. می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده؛ بدعتی را زنده کنند که مدّت‌ها است مرده،

وّه چه دعوت کننده‌ای؟! و چه اجابت کنندگانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خشنودم.

اما اگر از آن سرباز زندد با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم! گریه کنندگان بر آنها بگریند! تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است؛ من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شك و تردیدی ندارم.



پس از ستایش پروردگار، بدانید که تقدیرهای الهی چون قطرات باران از آسمان به سوی انسان‌ها فرود می‌آید، و بهره هر کسی، کم یا زیاد به او می‌رسد. پس اگر یکی از شما برای برادر خود، برتری در مال و همسر و نیروی بدنی مشاهده کند، مبدا فریب خورد و حسادت کند؛ زیرا مسلمان (تا زمانی که دست به عمل پستی نزده که از آشکار شدنش شرمند باشد و مورد سرزنش مردم پست قرار گیرد) . به مسابقه دهنده‌ای می‌ماند که دوست دارد در همان آغاز مسابقه پیروز گردد تا سودی به دست آورد و ضرری متوجه او نگردد. هم چنین مسلمانی که از خیانت پاك است انتظار دارد یکی از دو خوبی نصیب او گردد: یا دعوت حق را لبیک گفته عمر او پایان پذیرد» که آنچه در نزد خداست برای او بهتر است؛ و یا خداوند، روزی فراوان به او دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، و هم چنان دین و شخصیت خود را نگاهدارد. همانا ثروت و فرزندان، محصول دنیا و فانی شدنی، و عمل صالح زراعت آخرت است، گر چه گاهی خداوند، هر دوی آن را به ملت‌هایی خواهد بخشید. از خدا در آن چه اعلام خطر کرده است بر حذر باشید! از خدا آنگونه بترسید که نیازی به عذرخواهی نداشته باشید! عمل نیک انجام دهید بدون آن که به ریا و خودنمایی مبتلا شوید؛ زیرا هرکس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خدا او را به همان غیر، واگذارد.

از خدا، درجات شهیدان، و زندگی سعادتمندان، و هم نشینی با پیامبران را درخواست می‌کنیم. ای مردم! انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند. خویشاوندان انسان، بزرگ ترین گروهی هستند که از او حمایت می‌کنند و اضطراب و ناراحتی او را می‌زدایند؛ و در هنگام مصیبت‌ها نسبت به او،



پر عاطفه‌ترین مردم می‌باشند. نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد. آگاه باشید! مبدا از بستگان تهیدست خود روبرگردانید، و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن مال دنیا، زیادی نیاورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نکند. آن کس که دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها يك دست را از آنها گرفته اما دست‌های فراوانی را از خویش دور کرده است؛ و کسی که پر و بال محبت را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد داشت.

می‌گویم: (غفیره، در اینجا به معنای فراوانی اموال است، چنان که جمعیت فراوان را نیز «الجم الغفیر» می‌گویند، و نقل شد که به جای «الغفیره»، «عقوة من اهل او مال»، به کار می‌بردند، و «عقوة» به معنای نمونه خوب از میان يك جنس است، چنان که گفته می‌شود، «اکلت عقوة الطعام» یعنی قسمت‌های خوب غذا را خوردم. و چه زیباست معنایی که امام علیه السلام از جمله «و من یقبض یده عن عشیرته» تا آخر کلام اراده فرمود، زیرا کسی که خیر و نیکی‌های خود را از خویشاوندان خود قطع کند، تنها سود يك تن را از آنها بازداشته، اما به هنگام احتیاج شدید، یاری تمام آنها را از خود دور کرده که آنها به ندای او پاسخ نمی‌گویند در این صورت خود را از سود فراوان خویشاوندان محروم ساخته و گروهی را از یاری خود باز داشته است).



خطبه ۲۴

ضرورت آمادگی برای جهاد

(از خطبه‌های امام علیه السلام که در شهر کوفه ایراد فرمود.)

سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان که در گمراهی و فساد غوطه ورند، يك لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم. پس ای بندگان خدا!! از خدا بترسید و از خدا، به سوی خدا فرار کنید،

و از راهی که برای شما گشوده بروید، و وظایف و مقرراتی که برای شما تعیین کرده به پا دارید اگر چنین باشید، علی علیه السلام ضامن پیروزی شما در آینده می‌باشد، گرچه هم اکنون به دست نیاورید.

— ﴿خطبه ۲۵﴾ —

سرزنش یاران جهت کندی و رکود در جهاد

(این خطبه را در سال ۴۰ هجری زمانی ایراد فرمود که گزارشهای پیاپی از شکست یاران امام علیه السلام به کوفه می‌رسید و عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام علیه السلام در یمن از بسر بن ابی ارقطه، شکست خورده به کوفه برگشتند. امام علیه السلام برای سرزنش یاران جهت کندی و رکود در جهاد، و مخالفت از دستورهای رهبری، این خطبه را ایراد فرمود که آخرین سخنرانی امام است.)

اکنون جز شهر کوفه در دست من باقی نمانده است، که آن را بگشایم یا ببندم. ای کوفه! اگر فقط تو برای من باشی، آن هم برابر این همه مصیبت‌ها و طوفان‌ها، چهره‌ات زشت باد! آنگاه به گفته شاعر مثال آورد:

به جان پدرت سوگند ای عمرو که
سپس ادامه داد: به من خبر رسیده که بسر بن ارقطه بر یمن تسلط یافته، سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید! شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند! آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید؛ آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی؛ (آن قدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید.

خدایا! من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمدم، دل شکسته‌ام، به جای آنان



خطبه‌ها (۲۶)

افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن. خدایا! دل‌های آنان را، آن‌چنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن!.

به خدا سوگند! دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی قراس بن غنم می‌داشتم که:

«اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند،

مبارز و تازنده، چون ابر تابستانی».

آنگاه امام علیه السلام از منبر فرود آمد. می‌گویم: «آرمیه» جمع «رمی» به معنای ابر است، و «حمیم» گرمای تابستان، که شاعر ابر تابستانی را یاد کرده است از آن رو که سبکبار و زودگذر است، و بارانی ندارد، زیرا ابرهای سنگین به جهت تراکم بخار و پُرآب بودنشان به گندی حرکت می‌کنند که چنین ابرهایی بیشتر در فصل زمستان یافت می‌شوند. در اینجا شاعر، سواران قبیله را به جهت شتاب آنان در پذیرفتن دعوت به هنگام فریادرسی، به ابر تابستانی تشبیه کرده است، که گفت: «هنالك لودعوت، اناك منهم».

خطبه ۲۶

شناخت فرهنگ جاهلیت

(پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر در مصر در سال ۳۸ هجری امام علیه السلام این سخنرانی را در کوفه ایراد فرمود که سید رضی قسمت‌هایی از آن را آورده است).

خداوند، پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را هشدار دهندهٔ جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد. آنگاه که شما ملّت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می‌کردید؛ میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمّی خطرناک، فاقد شنوایی، به سر می‌بردید؛ آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید؛ خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید، و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد، و مفساد و گناهان، شما را فرا گرفته بود.

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و بی‌وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کرده یآوری جز اهل بیت خود ندیدم، «که اگر مرا یاری کنند، کشته خواهند شد.» پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم، و با گلوبی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خویش



فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه حَنْطَل، شکیبایی نمودم. (قسمت دیگری از همین خطبه) عمر و عاص با معاویه بیعت نکرد مگر آن که شرط کرد تا برای بیعت، بهایی (حکومت مصر) دریافت دارد، که در این معامله شوم، دست فروشنده هرگز به پیروزی نرسد و سرمایه خریدار به رسوایی کشانده شود. ای مردم کوفه! آمادهٔ پیکار شوید و ساز و برگ جنگ فراهم آورید؛ زیرا که آتش جنگ زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است، صبر و استقامت را شعار خویش سازید که پیروزی می‌آورد.

خطبه ۲۷

جهاد در راه خدا

(وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر آنبار در سال ۲۸ هجری، و سُستی مردم به امام علیؑ ابلاغ شد، فرمود:)

پس از ستایش پروردگار؛ همانا جهاد در راه خدا، دَری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلّت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود و کوچک و ذلیل می‌گردد. دل او در پردهٔ گمراهی مانده و حق از او روی می‌گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آن‌که آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید. به خدا سوگند! هر ملّتی که درون خانهٔ خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. امّا شما سُستی به خرج دادید، و خواری و ذلّت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمینهای شما را تصرف کرد.

و اینک، فرماندهٔ معاویه، (مرد غامدی) با لشکرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حَسّان بن حَسّان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسیده



که مردی از لشکر شام به خانهٔ زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته‌اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی يك نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطرهٔ خونی از او ریخته شود. اگر برای این حادثهٔ تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بهمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است!

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند! این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حقّ خود متفرّقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟! با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟! این‌گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید: هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همهٔ این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود. وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید!

ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد! چه قدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! شناسایی شما - سوگند به خدا - که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشانید، و با نافرمانی و ذلّت پذیری، رأی و تدبیر مرا



خطبه‌ها (۲۸)

تباه کردید، تا آنجا که قریش در حقّ من گفت: «بی‌تردید پسر ابی‌طالب مردی دلیراست، ولی دانش نظامی ندارد».

خدا پدرشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟ هنوز بیست سال نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام. اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجرا نکنند، رأی نخواهد داشت.

﴿ خطبه ۲۸ ﴾

دنیا شناسی

(این خطبه را در یکی از روزهای عید فطر ایراد فرمود.)

پس از حمد و ستایش الهی؛ همانا دنیا روی گردانده، و وداع خویش را اعلام داشته است، و آخرت به ما روی آورده، و پیشروان لشکرش نمایان شده.

آگاه باشید! امروز، روز تمرین و آمادگی، و فردا روز مسابقه است. پاداش برندگان، بهشت، و کیفر عقب ماندگان آتش است. آیا کسی هست که پیش از مرگ، از اشتباهات خود، توبه کند؟ آیا کسی هست که قبل از فرا رسیدن روز دشوار قیامت، اعمال نیکی انجام دهد؟.

آگاه باشید! هم اکنون در روزگار آرزوهایید، که مرگ را در پی دارد؛ پس هر کس در ایام آرزوها، پیش از فرا رسیدن مرگ، عمل نیکو انجام دهد، بهره‌مند خواهد شد، و مرگ او را زیانی نمی‌رساند، و آن کس که در روزهای آرزوها، پیش از فرا رسیدن مرگ کوتاهی کند، زیانکار و مرگ او زیانبار است؛

همانگونه که به هنگام ترس و ناراحتی برای خدا عمل می‌کنید، در روزگار خوشی و کامیابی نیز عمل کنید. آگاه باشید! هرگز چیزی مانند بهشت ندیدم که خواستاران آن در خواب غفلت باشند، و نه چیزی مانند آتش جهنّم، که فراریان آن چنین در خواب فرو رفته باشند! آگاه باشید! آن کس را که حق، منفعت نرساند، باطل به او زیان خواهد رساند، و آن کس که هدایت راهنمای او نباشد، گمراهی او را



به هلاکت خواهد افکند. آگاه باشید! به کوچ کردن فرمان یافتید و برای جمع‌آوری توشه آخرت راهنمایی شدید. همانا، وحشتناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم، هواپرستی، و آرزوهای دراز است. پس، از این دنیا توشه بگیرید تا فردا خود را با آن حفظ نمایید.

می‌گویم: (اگر سخنی باشد که مردم را به سوی زهد بکشاند و به عمل آخرت وادار سازد همین سخن است، که می‌تواند علاقه انسان را از آرزوها قطع کند، و نور بیداری و تنفّر از اعمال زشت را در قلب ایجاد کند، و از شگفت آورترین جمله‌های مزبور این جمله است که فرمود: «الا و انّ اليوم المضمار و غدّاً السباق والسبقة الجنة والغاية النار». «آگاه باشید امروز روز تحرین و آمادگی، و فردا روز مسابقه است و جایزه برندگان بهشت، و سرانجام عقب‌ماندگی، آتش خواهد بود». زیرا با اینکه در این کلام الفاظ بلند و معانی گرانقدر و تمثیل صحیح، و تشبیه واقعی می‌باشد سرّی عجیب و معنایی لطیف در آن نهفته شده است و آن جمله «والسبقة الجنة والغاية النار» است، امام علی (ع) بین این دو لفظ «السبقة» و «الغاية» به خاطر اختلاف معنا جدایی افکنده است، نگفته «السبقة النار» چنانکه «السبقة الجنة» گفته است، زیرا سبقت جستن در مورد امری دوست داشتنی است، و این از صفات بهشت است و این معنا در آتش» که از آن به خدا پناه می‌بریم» وجود ندارد، امام جایز ندانسته که بگوید: «السبقة النار» بلکه فرموده است: الغاية النار، زیرا مفهوم غایت (پایان) مفهوم وسیعی است که در موضوعات مسرّت بخش و غیر مسرّت بخش به کار می‌رود و در حقیقت مرادف «مصیر» و «مآل» است که به معنی سرانجام می‌آید، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «قل تَتَعَوَّاهُ فَأَنْ مَصِيرِكُمْ إِلَى النَّارِ» «به کافران بگو بهره بگیرید که سرانجام شما به سوی آتش است». در این خطبه دقت کنید که باطنی شگفت‌آور و عمقی زیاد دارد. و چنین است دیگر سخنان امام علی (ع) و در بعضی نسخه‌های این خطبه چنین آمده است «والسبقة الجنة» (به ضم سین) به جایزه‌ای گفته می‌شود که به پیش‌تازان و برندگان مسابقه داده می‌شود خواه وجه نقد باشد یا جنس دیگری و معنی هر دو کلمه به هم نزدیک است؛ زیرا پاداش را برابر کار نیک می‌پردازند نه بد).



(پس از آن که ضحاک بن قیس از طرف معاویه در سال ۲۸ هجری به کاروان حجاج بیت الله، حمله کرد و اموال آنان را به غارت برد، فرمود.)

ای مردم کوفه! بدن‌های شما در کنار هم، اما افکار و خواسته‌های شما پراکنده است؛ سخنان ادّعایی شما، سنگ‌های سخت را می‌شکنند، ولی رفتار سُست شما دشمنان را امیدوار می‌سازد؛ در خانه‌هایتان که نشسته‌اید، ادّعاها و شعارهای تند سر می‌دهید، اما در روز نبرد، می‌گویید: ای جنگ! از ما دور شو، و فرار می‌کنید.

آن کس که از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است، و قلب رها کننده شما آسایش ندارد. بهانه‌های نابخردانه می‌آورید، چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می‌طلبید و برای مبارزه سُستی می‌کنید. بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور کنند، و حق، جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید.

شما که از خانه خود دفاع نمی‌کنید چگونه از خانه دیگران دفاع می‌نمایید؟ و با کدام امام پس از من به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند! فریب خورده، آن کس که به گفتار شما مغرور شود. کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود، با کندترین پیکان به میدان آمده است، و کسی که بخواهد دشمن را به وسیله شما هدف قرار دهد، با تیری شکسته، تیراندازی کرده است!.

به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که گفتار شما را باور ندارم، و به یاری شما امیدوار نیستم، و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم. راستی شما را چه می‌شود؟ دارویتان چیست؟ و روش درمان شما کدام است؟ مردم شام نیز همانند شمايند؟

آیا سزاوارست شعار دهید و عمل نکنید؟ و فراموش کاری بدون پرهیزکاری داشته، به غیر خدا امیدوار باشید؟.



خطبه ۳۰

پاسخ به شایعات دشمن

(پس از پخش شایعات دخالت امام علیه السلام در قتل عثمان در سال ۳۵ هجری این خطبه افشاگرانه را ایراد فرمود).

اگر به کشتن او (عثمان) فرمان داده بودم، قاتل بودم، و اگر از آن باز می‌داشتم از یاوران او به شمار می‌آمدم، با این همه، کسی که او را یاری کرد، نمی‌تواند بگوید که از کسانی که دست از یاری‌اش برداشتند بهترم، و کسانی که دست از یاری‌اش برداشتند نمی‌توانند بگویند، یاورانش از ما بهترند.

من جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم: عثمان استبداد و خودکامی پیشه کرد، و شما بی‌تابی کردید و از حد گذراندید، و خدا در خودکامی و ستمکاری، و در بی‌تابی و تندروی، حکمی دارد که تحقق خواهد یافت.

خطبه ۳۱

هنگامی که ابن عباس را برای پند دادن به سوی زبیر فرستاد

(در آغاز جنگ جمل در سال ۳۶ هجری، ابن عباس را برای پند دادن به سوی زبیر فرستاد و فرمود:)

با طلحه، دیدار مکن، زیرا در برخورد با طلحه، او را چون گاو وحشی می‌یابی که شاخش را تابیده و آماده نبرد است، سوار بر مرکب سرکش می‌شود و می‌گوید، رام است.

بلکه بازبیر دیدار کن که نرم‌تر است. به او بگو، پسر دایی تو می‌گوید: در حجاز مرا شناختی، و در عراق مرا نمی‌شناسی؟! چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟! (جمله کوتاه «فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا» برای نخستین بار از امام علی علیه السلام شنیده شده و پیش از امام علیه السلام از کسی نقل نشده است.)

خطبه ۳۲

شناخت مردم و روزگاران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

(در سال ۳۷ هجری در مسجد کوفه در شناخت مردم و روزگاران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایراد فرمود.)

ای مردم! در روزگاری کینه‌توز، و پر از ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، صبح کرده‌ایم،



که نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید. نه از آن چه می‌دانیم بهره می‌گیریم و نه از آن چه نمی‌دانیم، می‌پرسیم، و نه از حادثه مهمی تا بر ما فرود نیاید، می‌ترسیم!.

در این روزگاران، مردم چهار گروه‌اند: گروهی اگر دست به فساد نمی‌زنند، برای این است که، روحشان ناتوان، و شمشیرشان گند، و امکانات مالی، در اختیار ندارند.

و گروه دیگر، آنان که شمشیر کشیده، و شرّ و فسادشان را آشکار کرده‌اند، لشکرهای پیاده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده کشتار دیگرانند. دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا رئیس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند. چه بد تجارتی، که دنیا را بهای جان خود بدانی، و با آنچه که در نزد خداست معاوضه نمایی. و گروهی دیگر، با اعمال آخرت، دنیا را می‌طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقام‌های معنوی آخرت نیستند، خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند. گام‌ها را ریاکارانه و کوتاه بر می‌دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می‌آریند، و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می‌دهند. و برخی دیگر، با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده‌اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده‌اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان راستین نبوده‌اند.

در این میان، گروه اندکی باقی مانده‌اند که یاد قیامت، چشم‌هایشان را بر همه چیز فرو بسته، و ترس رستاخیز، اشک‌هایشان را جاری ساخته است؛ برخی از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگی می‌کنند؛ و برخی دیگر ترسان و سرکوب شده یا لب فرو بسته و سکوت اختیار کرده‌اند؛ بعضی مخلصانه همچنان مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، و بعضی دیگر گریان و دردناکند که تقیه و خویشتن داری، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته گویا در دریای مَک فرو رفته‌اند. دهن‌هایشان بسته، و قلب‌هایشان مجروح است؛ آن قدر نصیحت کردند که خسته شدند، از بس سرکوب شدند، ناتوانند و چندان کشته دادند که



انگشت شمار شدند. ای مردم! باید دنیای حرام در چشمانتان از پَرِ کاهِ خشکیده، و تُفاله‌های قیچی شدهٔ دام‌داران، بی‌ارزش‌تر باشد. از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آن‌که آیندگان از شما پندگیرند، این دنیای فاسدِ نکوهش شده را رها کنید، زیرا مشتاقان شیفته‌تر از شما را رها کرد.

می‌گویم: بعضی از نادانان این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند، ولی بدون تردید این خطبه از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام است. «طلا کجا و خاک کجا؟! آب گوارا و شیرین کجا و آب مُک کجا؟!». دلیل بر این مطلب سخن «عمرو بن بحر، جاحظ» است که ماهر در ادب و نقّاد بصیر سخن می‌باشد، او این خطبه را در کتاب «البيان والتبيين» آورده و گفته است: آن را به معاویه نسبت داده‌اند. سپس اضافه کرده که این خطبه به سخن امام علیه السلام و به روش او در تقسیم مردم شبیه‌تر است. و اوست که به بیان حال مردم، از غلبه، ذلت، تقيه، و ترس واردتر است، سپس می‌گوید: «تا کنون چه موقع دیده‌ایم که معاویه در یکی از سخنانش مسیر زهد پیش گیرد و راه و رسم بندگان خدا را انتخاب کند؟!»



خطبه ۳۳

هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناکثین

(در سال ۳۶ هجری به هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناکثین در سرزمین ذی‌قار، این خطبه را ایراد فرمود.)

«ابن عباس می‌گوید: در سرزمین «ذی قار»، خدمت امام علیه السلام رفتم که داشت کفش خود را پینه می‌زد، تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد. فرمود: به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقّی را با آن به پادارم، یا باطلی را دفع نمایم. آنگاه از خیمه بیرون آمد و برای مردم چنین خطبه خواند. «همانا خداوند هنگامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث فرمود که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت، و ادّعای پیامبری نمی‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم جاهلی را

خطبه‌ها (۳۴)

تا به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند، که سرنیزه‌هایشان گندی نپذیرفت و پیروز شدند و جامعه آنان استحکام گرفت. به خدا سوگند! من از پیشتازان لشکر اسلام بودم تا آنجا که صفوف کفر و شرک تار و مار شد. هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، هم اکنون نیز همان راه را می‌روم، پرده باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم.

ما را قریش چه کار. به خدا سوگند! آن روز که کافر بودند با آنها جنگیدم، و هم اکنون که فریب خورده‌اند، با آنها مبارزه می‌کنم. دیروز با آنها زندگی می‌کردم و امروز نیز گرفتار آنها می‌باشم. به خدا سوگند! قریش از ما انتقام نمی‌گیرد جز به آن علت که خداوند ما را از میان آنان برگزید و گرمی داشت. ما هم آنان را در زندگی خود پذیرفتیم، پس چنان بودند که شاعر گفته است:

«به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر صاف نوشیدی
و سرشیر و خرما بی هسته خوردی.

ما این مقام و عظمت را به تو بخشیدیم در حالی که بلند مرتبت نبودی.
و در اطراف تو با سواران خود تا صبح نگهبانی دادیم و تو را حفظ کردیم.»

خطبه ۳۴

برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان

(این خطبه را پس از شکست شورشیان خوارج، در سال ۳۸ هجری برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان در «نخیله کوفه» ایراد فرمود.)

نفرین بر شما کوفیان! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی جاویدان قیامت به زندگی زود گذر دنیا رضایت دادید؟ و به جای عزت و سر بلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ هرگاه شما رابه جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمانتان از ترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ، عقل شما را ربوده و چون انسان‌های مست



از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید. گویا عقل‌های خود را از دست داده و درک نمی‌کنید.

من دیگر هیچ گاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم. شما یاران شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند. به شتران بی‌ساربان می‌مانید، که هرگاه از يك طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید.

به خدا سوگند! شما بد وسیله‌ای برای افروختن آتش جنگ هستید؛ شما را فریب می‌دهند اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را پیایی می‌گیرند و شما پروا ندارید. چشم دشمن، برای حمله شما خواب ندارد، ولی شما در غفلت به سر می‌برید. به خدا سوگند! شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند.

سوگند به خدا! اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در برگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید.

به خدا سوگند! آن که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند تا گوشتش را بخورد، و استخوانش را بشکند، و پوستش را جدا سازد، عجز و ناتوانی‌اش بسیار بزرگ و قلب او بسیار کوچک و ضعیف است. تو اگر می‌خواهی اینگونه باش، اما من، به خدا سوگند! از پای ننشینم و قبل از آن که دشمن فرصت یابد با شمشیر آب دیده چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش پراکنده شود و بازوها و قدم‌هایش جدا گردد و از آن پس خدا هر چه خواهد انجام دهد.

ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است. حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم



اجابت نمایید و هرگاه فرمان دادم، اطاعت کنید.

﴿خطبه ۳۵﴾

پس از اَطْلَاع از ماجرای حکمیت

(پس از اَطْلَاع از ماجرای حکمیت و نیرنگ عمروعاص که ابوموسی را فریب داد و طبق شروطی که برای حکمیت قبول کردند عملی نشد امام عَلَيْهِ السَّلَام این خطبه را در سال ۳۸ هجری ایراد فرمود).

خدا را سپاس! هر چند که روزگار، دشواری‌های فراوان و حوادثی بزرگ پدید آورد. شهادت می‌دهم جز خدای یگانه و بی‌مانند خدایی نباشد و جز او معبودی نیست، و گواهی می‌دهم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست. پس از حمد و ستایش خدا؛ بدانید که نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان دانا و باتجربه، مایه حسرت و سرگردانی و سرانجامش پشیمانی است.

من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم. (ای کاش که از قصیر پسر سعد اطاعت می‌شد) ولی شما همانند مخالفانی ستمکار، و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید، تا آنجا که نصیحت کننده در پند دادن به تردید افتاد، و از پند دادن خودداری کرد. داستان من و شما چنان است که برادر هَوَازَنی سروده است:

«در سرزمین مُنْعَرَج، دستور لازم را دادم،

اما نپذیرفتند، که فردا سزای سرکشی خود را چشیدند.»

﴿خطبه ۳۶﴾

هشدار و نصیحت خوارج نهروان

(برای هشدار و نصیحت خوارج نهروان و تذکر اشتباهات آنان در ماه صفر سال ۳۸ هجری فرمود).

شما را از آن می‌ترسانم! مبادا صبح کنید در حالی که جنازه‌های شما در اطراف رود نهروان و زمینهای پست



و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهان روشنی از پروردگار، و حجت و دلیل قاطعی داشته باشید. از خانه‌ها آواره گشته و به دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از این حکمیت نهی کردم، ولی با سر سختی مخالفت کردید، تا به دلخواه شما کشانده شدم. شما ای گروه کم خرد، و بی خرد، ای ناکسان و بی‌پدران، من که این فاجعه را به بار نیاوردم و هرگز زیان شما را نخواستم!.

— ﴿خطبه ۳۷﴾ — ویژگی‌ها و فضائل آن حضرت ﷺ

(پس از فرو نشاندن شورش نهروان در سال ۳۸ هجری در کوفه ایراد فرمود که شبیه يك سخنرانی است.)



آنگاه که همه از ترس سُست شده، کنار کشیدند، من قیام کردم، و آن هنگام که همه خود را پنهان کردند من آشکارا به میدان آمدم، و آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم، و آن وقت که همه باز ایستادند من با راهنمایی نور خدا به راه افتادم. در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته‌تر بود اما در عمل برتر و پیشتاز بودم. زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز کردم، و پاداش سبقت در فضیلت‌ها را بردم. همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی‌آورد، و طوفان‌ها آن را از جای بر نمی‌کند، کسی نمی‌توانست عیبی در من بیابد، و سخن چینی، جای عیب‌جویی در من نمی‌یافت.

ذلیل‌ترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومند در نظر من پست و ناتوان است تا حق را از او باز ستانم. در برابر خواسته‌های خدا راضی، و تسلیم فرمان او هستم، آیا می‌پندارید من به رسول خدا ﷺ دروغی روا دارم؟ به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، و هرگز اوّل کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم.

در کار خود اندیشیدم، دیدم پیش از بیعت، پیمان اطاعت و پیروی از سفارش رسول خدا ﷺ را برعهده دارم، که از من برای دیگری پیمان گرفت.

خطبه ۳۸

ضرورت شناخت شبهات

(در سال ۳۷ هجری پس از جنگ صفین و ماجرای حکمیت در تعریف «شُبّه» فرمود):
شُبّه را برای این شُبّه نامیدند که به حق شباهت دارد. اما نور هدایت کننده دوستان خدا، در شبهات یقین است، و راهنمای آنان مسیر هدایت الهی است. اما دشمنان خدا، دعوت کننده‌شان در شبهات گمراهی است، و راهنمای آنان کوری است.
آن کس که از مرگ بترسد نجات نمی‌یابد، و آن کس که زنده ماندن را دوست دارد برای همیشه در دنیا نخواهد ماند.

خطبه ۳۹

نکوهش کوفیان

(پس از شنیدن تهاجم یکی از افسران معاویه، نعمان بن بشیر به «عین التمر»، سرزمین آباد قسمت غربی فرات و کوتاهی کوفیان در سال ۳۹ هجری در کوفه فرمود):
گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند، و چون آنها را فرا می‌خوانم اجابت نمی‌کنند. ای مردم بی‌اصل و ریشه! در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟ در میان شما به پاخاسته فریاد می‌کشم، و عاجزانه از شما یاری می‌خواهم، اما به سخنان من گوش نمی‌سپارید، و فرمان مرا اطاعت نمی‌کنید، تا آن که پیامدهای ناگوار آشکار شد. نه با شما می‌توان انتقام خونی را گرفت، و نه با کمک شما می‌توان به هدف رسید. شما را به یاری برادرانتان می‌خوانم، مانند شتری که از درد بنالد، ناله و فریاد سر می‌دهید، و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد، حرکتی نمی‌کند. تنها گروه اندکی به سوی من آمدند که آنها نیز ناتوان و مضطرب بودند، «گویا آنها را به سوی مرگ می‌کشاند، و مرگ را با چشمانشان می‌نگرند».

می‌گویم: «متذائب» یعنی مضطرب، از «تَذَاءَ بَتَ الرِّيحِ» یعنی وزش باد گوناگون و مضطرب گشت، و ذئب (گرگ) را ذئب نامیدند، چون در رفتن اضطراب دارد.



— ﴿﴿ خطبه ۴۰ ﴾﴾ —

ضرورت حکومت

(آنگاه که شعار خوارج را شنید که می‌گویند، لاحکمِ إِلَّا لِلَّهِ در سال ۳۸ هجری در مسجد کوفه فرمود:)

سخن حقی است، که از آن ارادهٔ باطل شد! آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیلهٔ حکومت، بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود. نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند.

[در روایت دیگری آمده، چون سخن آنان را دربارهٔ حکمت شنید فرمود: منتظر حکم خدا دربارهٔ شما هستم.] و نیز فرمود: [اما در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می‌کند، ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهره‌مند می‌شود تا مدت‌ش سرآید و مرگش فرا رسد.]

— ﴿﴿ خطبه ۴۱ ﴾﴾ —

پرهیز از حيله و نیرنگ

(پس از جنگ صفین در سال ۳۷ هجری در کوفه ایراد فرمود.)

ای مردم! وفا همراه راستی است، که سپری محکم‌تر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد خیانت و نیرنگ ندارد. اما امروز در محیط و زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را، زیرکی می‌پندارند، و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند. چگونه فکر می‌کنند؟ خدا بکشد آنها را! چه بسا شخصی تمام پیش آمدهای آینده را می‌داند، و راه‌های مکر و حيله را می‌شناسد،



ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست، و با اینکه قدرت انجام آن را دارد آن را به روشنی رها می‌سازد، اما آن کس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد، از فرصت‌ها برای نیرنگ بازی، استفاده می‌کند.

﴿ خطبه ۴۲ ﴾

پرهیز از آرزوهای طولانی و هواپرستی

(پس از پایان جنگ جَمَل در ۱۲ رجب سال ۳۶ هجری امام عَلَیٌّ وارد کوفه شد، مردم به استقبال آمدند آن حضرت وارد مسجد جامع شد دو رکعت نماز خواند و سخنرانی طولانی ایراد فرمود که بخشی از آن این خطبه است.)

ای مردم! همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: هواپرستی و آرزوهای طولانی. اما پیروی از خواهش نفس، انسان را از حق باز می‌دارد، و آرزوهای طولانی، آخرت را از یاد می‌برد. آگاه باشید! دنیا به سرعت پشت کرده و از آن جز باقیمانده اندکی از ظرف آبی که آن را خالی کرده باشند، نمانده است.

به هوش باشید که آخرت به سوی ما می‌آید. دنیا و آخرت، هر يك فرزندانی دارند. بکوشید از فرزندان آخرت باشید، نه دنیا، زیرا در روز قیامت، هر فرزندی به پدر و مادر خویش باز می‌گردد. امروز هنگام عمل است نه حسابرسی، و فردا روز حسابرسی است نه عمل.

می‌گویم: «حذاء» به معنای شتابان و «جذاء» به معنای بریده از نيك و بد است، که برخی نقل کرده‌اند.)

﴿ خطبه ۴۳ ﴾

جهاد با شامیان

(وقتی نماینده خود جریر بن عبد الله را در سال ۳۶ هجری به طرف معاویه فرستاد و معاویه پاسخی روشن نمی‌داد یاران امام گفتند، وسایل جنگ را مهیا کن، فرمود:) مهیا شدن من برای جنگ با شامیان در حالی که «جریر» را به رسالت به طرف آنان فرستاده‌ام، بستن راه صلح



و باز داشتن شامیان از راه خیر است، اگر آن را انتخاب کنند. من مدت اقامت «جریر» را در شام معین کردم، که اگر تأخیر کند یا فریض دادند و یا از اطاعت من سرباز زده است. عقیده من این است که صبر نموده با آنها مدارا کنید، گر چه مانع آن نیستم که خود را برای پیکار آماده سازید. من بارها جنگ با معاویه را بررسی کرده‌ام، و پشت و روی آن را سنجیده، دیدم راهی جز پیکار، یا کافر شدن نسبت به آن چه که پیامبر ﷺ آورده باقی نمانده است، زیرا درگذشته کسی بر مردم حکومت می‌کرد که اعمال او [عثمان] حوادثی آفرید و باعث گفتگو و سر و صداهای فراوان شد، مردم آنگاه اعتراض کردند و تغییرش دادند.

خطبه ۴۴

تأسف از فرار مصقله

(در سال ۳۸ هجری، یکی از فرمانداران امام علیؑ به نام مصقله بن هبیره، اسیران بنی ناجیه را از فرمانده لشکر آن حضرت خرید و آزاد کرد، اما وقتی از او غرامت خواستند به طرف معاویه فرار کرد.)

خدا روی مصقله را زشت گرداند، کار بزرگواران را انجام داد، اما خود چونان بردگان فرار کرد؛ هنوز ثناخوان به مدّاحی او برنخاسته بود که او را ساکت کرد، هنوز سخن ستایشگر او به پایان نرسیده بود که آنها را به زحمت انداخت. اما اگر مردانه ایستاده بود همان مقدار که داشت از او می‌پذیرفتیم و تا هنگام قدرت و توانایی به او مهلت می‌دادیم.

خطبه ۴۵

ستایش پروردگار و نکوهش دنیا

(قسمتی از سخنرانی طولانی امام علیؑ که در روز عید فطر در کوفه ایراد فرمود.)

ستایش خداوندی را سزااست که کسی از رحمت او مأیوس نگردد، و از نعمت‌های فراوان او بیرون نتوان رفت؛ خداوندی که از آموزش او



خطبه‌ها (۴۶)

هیچ گناهکاری ناامید نگردد، و از پرستش او نباید سرپیچی کرد. خدایی که رحمتش قطع نمی‌گردد و نعمتهای او پایان نمی‌پذیرد. دنیا خانهٔ آرزوهایی است که زود نابود می‌شود، و کوچ کردن از وطن حتمی است. دنیا شیرین و خوش منظر است که به سرعت به سوی خواهانش می‌رود، و بیننده را می‌فریبد. سعی کنید با بهترین زاد و توشه از آن کوچ کنید و بیش از کفاف و نیاز خود از آن نخواهید و بیشتر از آنچه نیاز دارید طلب نکنید.

خطبه ۴۶

دعای سفر

(در سال ۳۷ هجری که امام علی (ع) به سوی شام سفر آغاز کرد، این نیایش را در حالی که پا در رکاب نهاد مطرح فرمود.)

خدایا! از سختی سفر، و اندوه بازگشتن، و روبرو شدن با مناظر ناگوار در خانواده و مال و فرزند، به تو پناه می‌برم. پروردگارا! تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهداری، و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نتواند کرد، زیرا آن کس که سرپرست بازماندگان است نمی‌تواند همراه مسافر باشد و آن که همراه و هم سفر است سرپرست بازماندگان انسان نمی‌تواند باشد.

(چند جملهٔ اول، از رسول خدا (ص) است که علی (ع) آن را با عباراتی رساتر به اتمام رساند.)



— ﴿﴿ خطبه ۴۷ ﴾﴾ —

درباره کوفه

ای کوفه! تو را می‌نگرم که چونان چرم‌های بازار عُکَّاز کشیده می‌شوی، زیر پای حوادث لگدکوب می‌گرددی، و حوادث فراوان تو را در بر می‌گیرد. من به خوبی می‌دانم، ستمگری نسبت به تو قصد بد نمی‌کند، مگر آن که خداوند او را به بلایی گرفتار سازد یا قاتلی بر او مسلط گرداند.

— ﴿﴿ خطبه ۴۸ ﴾﴾ —

هنگام حرکت برای جنگ با شامیان

(به هنگام حرکت برای جنگ با شامیان، در نُخَيْلَةُ کوفه در ۲۵ شَوَّال سال ۳۷ هجری قمری ایراد فرمود.)



ستایش خداوند را سزاست، هر لحظه که شب فرا رسد، و پرده تاریکی فرو افتد؛ ستایش مخصوص پروردگار است هر زمان که ستاره‌ای طلوع و غروب کند؛ ستایش خداوندی را سزاست که نعمت‌های او پایان نمی‌پذیرد، و بخشش‌های او را جبران نتوان کرد. پس از ستایش پروردگار، پیشتازان لشکر را از جلو فرستادم، و دستور دادم در کنار فرات توقف کنند، تا فرمان من به آنها برسد، زیرا تصمیم گرفتم از آب فرات بگذرم و به سوی جمعیتی از شما که در اطراف دجله مسکن گزیده‌اند رهسپار گردم و آنها را همراه شما بسیج نمایم، و از آنها برای کمک و تقویت شما یاری بطلبم.

می‌گویم: (منظور امام عَلَيْهِ السَّلَام از «ملطاط» آن جایی است که دستور توقف داد، «کنار فرات» که به کنار فرات یا دریا «ملطاط» هم می‌گویند. و امام عَلَيْهِ السَّلَام از کلمه «نطفه» آب فرات را اراده کرده که شکفت‌آور است.)

﴿ خطبه ۴۹ ﴾

خدا شناسی

ستایش خداوندی را سزااست که از اسرار نهان‌ها آگاه است، و نشانه‌های آشکاری، در سراسر هستی بر وجود او شهادت می‌دهند. هرگز برابر چشم بینندگان ظاهر نمی‌گردد. نه چشم کسی که او را ندیده می‌تواند انکارش کند، و نه قلبی که او را شناخت می‌تواند مشاهده‌اش نماید. در والایی و برتری از همه پیشی گرفته. پس، از او برتر چیزی نیست، و آن چنان به مخلوقات نزدیک است که از او نزدیک‌تر چیزی نمی‌تواند باشد. مرتبه بلند، او را از پدیده‌هایش دور نساخته، و نزدیکی او با پدیده‌ها، او را مساوی چیزی قرار نداده است.

عقل‌ها را بر حقیقت ذات خود آگاه نساخته، اما از معرفت و شناسایی خود باز نداشته است. پس اوست که همه نشانه‌های هستی بر وجود او گواهی می‌دهند و دل‌های منکران را بر اقرار به وجودش واداشته است، خدایی که برتر از گفتار تشبیه کنندگان و پندار منکران است.

﴿ خطبه ۵۰ ﴾

علل پیدایش فتنه‌ها

(پس از پایان جنگ صفین و ماجرای حکمت در سال ۳۸ هجری در شهر کوفه ایراد فرمود.)

همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، هواپرستی، و بدعت‌گذاری در احکام آسمانی است. نوآوری‌هایی که قرآن با آن مخالف است، و گروهی «با دو انحراف یاد شده» بر گروه دیگر سلطه و ولایت یابند، که برخلاف دین خداست. پس اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند، و اگر حق، از باطل جدا و خالص می‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند، آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند یافت.



— ﴿﴿ خطبه ۵۱ ﴾﴾ —

فرمان آزاد کردن آب فرات

(در سال ۳۷ هجری، پس از ورود به صحرای صفین برای در اختیار گرفتن آب فرات خطاب به خط‌شکنان سپاه فرمود):

شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید: یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. پس بدانید که مرگ در زندگی توأم با شکست شماست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانۀ شماست.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیر کنند.

— ﴿﴿ خطبه ۵۲ ﴾﴾ —

تعریف دنیا

(در یکی از روزهای عید قربان این خطبه را ایراد فرمود که اکثر شارحان خطبه ۵۲ و ۵۳ را یکی می‌دانند که در خطبه‌های قبل برگزیده مطالب آن آمده است.)

آگاه باشید! گویا دنیا پایان یافته، و وداع خویش را اعلام داشته است، خوبی‌هایش ناشناخته مانده به سرعت پُشت کرده می‌گذرد، ساکنان خود را به سوی نابود شدن می‌کشاند، و همسایگانش را به سوی مرگ می‌راند. آنچه از دنیا شیرین بود تلخ شده، و آنچه صاف و زلال بود تیرگی پذیرفت، و بیش از ته مانده ظرف آب ریخته شده از آن باقی نمانده است، یا جرعه‌ای آب، که با آن عطش تشنگان دنیا فرو نخواهد نشست.

ای بندگان خدا! از سرایی کوچ کنید که سرانجام آن نابودی است، مبادا آرزوها بر شما چیره گردد، مپندارید که عمر طولانی خواهید داشت! به خدا سوگند! اگر مانند شتران بچه مرده، ناله سر دهید، و چونان کبوتران، نوحه سرایی کنید،



و مانند راهبان زاری نمایید، و برای نزدیک شدن به حق، و دسترسی به درجات معنوی، و آمرزش گناهانی که ثبت شده و مأموران حق آن را نگه می‌دارند، دست از اموال و فرزندان بکشید، سزاوار است، زیرا، برابر پاداشی که برایتان انتظار دارم، و عذابی که از آن بر شما می‌ترسم، اندک است. به خدا سوگند! اگر دل‌های شما از ترس آب شود، و از چشم‌هایتان با شدت شوق به خدا، یاترس از او، خون جاری گردد، و اگر تا پایان دنیا زنده باشید و تا آنجا که می‌توانید در اطاعت از فرمان حق بکوشید، در برابر نعمتهای بزرگ پروردگار، به خصوص نعمت ایمان، ناچیز است.

خطبه ۵۳

وصف قربانی

(مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۴۶۱، خطبه ۵۲ و ۵۳ را یک خطبه به حساب آورد).

کمال قربانی در این است که گوش و چشم آن سالم باشد، هرگاه گوش و چشم سالم بود، قربانی کامل و تمام است، گر چه شاخش شکسته باشد و با پای لنگ به قربانگاه آید.

(منظور امام علیه السلام از کلمه «مَنَسَك» در اینجا «قربانگاه» است.)

خطبه ۵۴

وصف روز بیعت

(در سال ۲۷ هجری به هنگام شروع جنگ صفین این سخنرانی را ایراد فرمود.)

مردم، همانند شتران تشنه‌ای که به آب نزدیک شده، و ساریان ره‌اشان کرده، و عقال (پای بند) از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به یکدیگر پهلوی می‌زدند، فشار می‌آوردند، چنان که گمان کردم مرا خواهند کشت، یا بعضی به وسیله بعض دیگر می‌میرند و پایمال می‌گردند.



پس از بیعت عمومی مردم، مسئله جنگ با معاویه را ارزیابی کردم، همه جهات آن را سنجیدم تا آن که مانع خواب من شد، دیدم چاره‌ای جز یکی از این دو راه ندارم: یا با آنان مبارزه کنم، و یا آن چه را که محمد ﷺ آورده، انکار نمایم، پس به این نتیجه رسیدم که، تن به جنگ دادن آسان‌تر از تن به کیفر پروردگار دادن است، و از دست دادن دنیا، آسانتر از رها کردن آخرت است.

﴿ خطبه ۵۵ ﴾

توضیحاتی درباره جنگ صفین

(در سال ۳۷ هجری در آستانه جنگ صفین، برخی مدارا کردنِ امام علیؑ را دیده و علت را پرسیدند در پاسخ آنان فرمود):

اینکه می‌گویید، خویشتن‌داری از ترس مرگ است، به خدا سوگند! باکی ندارم که من به سوی مرگ روم یا مرگ به سوی من آید، و اگر تصوّر می‌کنید در جنگ با شامیان تردید دارم، به خدا سوگند! هر روزی که جنگ را به تأخیر می‌اندازم برای آن است که آرزو دارم عده‌ای از آنها به ما ملحق شوند و هدایت گردند. و در لابلای تاریکی‌ها، نور مرا نگریسته به سوی من بشتابند، که این برای من از کشتار آنان در راه گمراهی بهتر است، گر چه در این‌صورت نیز به جرم گناهانشان گرفتار می‌گردند.

﴿ خطبه ۵۶ ﴾

یاد مبارزات دوران پیامبر ﷺ

(برخی این خطبه را به آغاز سال ۳۷ هجری نسبت به تحرّکات معاویه در بصره، و برخی یکی از روزهای جنگ صفین نسبت می‌دهند.)

در رکاب پیامبر خدا ﷺ بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می‌کردیم، که این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود، و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری برابر ناگواری‌ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت قدم می‌ساخت. گاهی



يك نفر از ما و ديگري ازشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می‌کردند، و هر کدام می‌خواست کار ديگري را بسازد و جام مرگ را به ديگري بنوشاند. گاهی ما بر دشمن پیروز می‌شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می‌کرد. پس آنگاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام استحکام یافته، فراگیر شد و در سرزمین‌های پهناوری نفوذ کرد. به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم، هرگز پایه‌ای برای دین استوار نمی‌ماند، و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گردید. به خدا سوگند! شما هم اکنون از سینه شتر خون می‌دوشید و سرانجامی جز پشیمانی ندارید.

خطبه ۵۷

خبر از سلطهٔ ستمگری بی‌باک

(در سال ۴۰ هجری، روزهای آخر عمر شریف خود در نکوهش و هشدار کوفیان ایراد فرمود.)
آگاه باشید! پس از من مردی با گلوی گشاده و شکمی بزرگ، بر شما مسلط خواهد شد، که هر چه بیابد می‌خورد، و تلاش می‌کند آنچه ندارد به دست آورد، او را بکشید! ولی هرگز نمی‌توانید او را بکشید. آگاه باشید! به زودی معاویه شما را به بیزاری و بدگویی من وادار می‌کند. بدگویی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می‌دهم که مایهٔ بلندی درجات من و نجات شماست، اما هرگز در دل از من بیزاری نجوید که من بر فطرت توحید توکلد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم تر بوده‌ام.

خطبه ۵۸

خبر از آیندهٔ شوم خوارج

(در سال ۳۸ هجری، پس از ماجرای حکمیت، و شنیدن شایعات فراوان در نکوهش خوارج فرمود:)

سنگ حوادث و بلا بر شما ببارد، چنان‌که اثری از شما باقی نگذارد! آيا پس از ایمانم به خدا، و جهاد کردنم در رکاب رسول خدا ﷺ، به کفر خویش گواهی دهی؟ اگر



چنین کنم گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود. پس به بدترین جایگاه رهسپار شوید، و به راه گذشتگان بازگردید. آگاه باشید! به زودی پس از من، به خواری و ذلت گرفتار می‌شوید و شمشیر برتده بر شما مسلط می‌گردد، و به استبدادی دچار خواهید شد که برای دیگر ستمگران، راه و رسم حکومت قرار خواهد گرفت.

می‌گویم: (سخن امام علیه السلام که فرمود: «وَلَا بَقِيَ مِنْكُمْ آيَةٌ» سه گونه روایت شده است: اول - آن گونه که ما آورده‌ایم، آیه، از باب «يَأْبُرُ النَّخْلَ» به معنای اصلاح کننده آمد. دوم - «آثر» نقل شد یعنی بازگو کننده حدیث، و این نقل به نظر من بهتر است، گویا امام علیه السلام می‌فرماید: از شما خبر دهنده‌ای باقی نماند. سوم - «آبز» نیز روایت شد به معنای هلاک شونده، پرش کننده، که به هلاک شونده «آبز» گویند.)

خطبه ۵۹

خبر از قتلگاه خوارج

(در سال ۳۸ هجری به هنگام حرکت برای جنگ با خوارج، شخصی گفت، خوارج از پل نهروان عبور کردند، امام علیه السلام فرمود:)

قتلگاه خوارج، این سوی نهر است، به خدا سوگند! از آنها جز ده نفر باقی نمی‌ماند، و از شما نیز ده نفر کشته نخواهد شد.

(منظور امام علیه السلام از «نطفه» آب نهر است که از فصیح‌ترین کنایه در رابطه با آب است، هر چند زیاد و فراوان باشد، ما به این مطلب در گذشته، در مورد مسأله‌ای شبیه همین مطلب اشاره کرده‌ایم.)

خطبه ۶۰

خبر از تداوم تفکر انحرافی خوارج

(در پایان جنگ با خوارج، در سال ۳۸ هجری شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین! خوارج همه نابود شدند. فرمود:)

نه، سوگند به خدا هرگز! آنها نطفه‌هایی در پشت پدران و رحم مادران، وجود خواهند داشت، هر گاه که



شاخی از آنان سر برآورد، قطع می‌گردد، تا اینکه آخرین‌شان به راهزنی و دزدی تن در می‌دهند.

خطبه ۶۱

نهی از کشتار خوارج

(در سال ۳۸ هجری، پس از پایان جنگ نهروان، نسبت به آینده خوارج فرمود):

بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است. (مَنْظور امام عَلَیْهِ از گروه دوم معاویه و یاران او هستند.)

خطبه ۶۲

موضع‌گیری امام عَلَیْهِ در برابر تهدید به ترور

(سال ۴۰ هجری، روزهای آخر عمر شریف امام عَلَیْهِ در کوفه در پاسخ به برخی از تهدیدها و کشته شدن ناگهانی فرمود):

پروردگار برای من پوششی استوار قرار داد که مرا حفظ نماید، هنگامی که عمرم بسر آید، از من دور شده و مرا تسلیم مرگ می‌کند، که در آن روز نه تیر خطا می‌رود و نه زخم بهبود می‌یابد.

خطبه ۶۳

روش برخورد با دنیا

آگاه باشید! دنیا خانه‌ای است که کسی در آن ایمنی ندارد، جز آنکه به جمع‌آوری توشه آخرت پردازد و از کارهای دنیایی کسی نجات نمی‌یابد. مردم به وسیله دنیا آزمایش می‌شوند؛ پس هر چیزی از دنیا را که برای دنیا به دست آورند از کفشان بیرون می‌رود، و بر آن محاسبه خواهند شد، و آنچه را که در دنیا برای آخرت تهیه کردند به آن خواهند رسید، و با آن خواهند ماند. دنیا در نظر خردمندان، چونان سایه‌ای است که هنوز گسترش نیافته، کوتاه می‌گردد، و هنوز فزونی نیافته کاهش می‌یابد.



ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید و با اعمال نیکو به استقبال اجل بروید. با چیزهای فانی شدنی دنیا، آنچه که جاویدان می‌ماند، خریداری کنید. از دنیا کوچ کنید که برای کوچ دادن تن تلاش می‌کنند. آمادهٔ مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است. چون مردمی باشید که بر آنها بانگ زدند و بیدار شدند، و دانستند دنیا خانهٔ جاویدان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند. خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید، و به حال خود وا نگذاشت. میان شما تا بهشت یا دوزخ، فاصلهٔ اندکی جز رسیدن مرگ نیست.

زندگی کوتاهی که گذشتن لحظه‌ها از آن می‌کاهد، و مرگ آن را نابود می‌کند، سزاوار است که کوتاه مدّت باشد. زندگی که شب و روز آن را به پیش می‌راند به زودی پایان خواهد گرفت. مسافری که سعادت یا شقاوت همراه می‌برد، باید بهترین توشه را با خود بردارد. از این خانهٔ دنیا، زاد و توشه بردارید که فردای رستاخیز نگهبانتان باشد. بندهٔ خدا باید از پروردگار خود بپرهیزد، خود را پند دهد و توبه را پیش فرستد، و بر شهوات غلبه کند، زیرا مرگ او پنهان و پوشیده است، و آرزوها فریبنده‌اند، و شیطان، همواره با اوست و گناهان را زینت و جلوه می‌دهد تا بر او تسلّط یابد. انسان را در انتظار توبه نگه می‌دارد که آن را تأخیر اندازد، و تا زمان فرا رسیدن مرگ از آن غفلت نماید. وای بر غفلت زده‌ای که عمرش بر ضدّ او گواهی دهد، و روزگار او را به شقاوت و پستی کشاند. از خدا می‌خواهیم که ما و شما را برابر نعمت‌ها مغرور نسازد، و چیزی ما را از اطاعت پروردگار باز ندارد،



و پس از فرا رسیدن مرگ، دچار پشیمانی و اندوه نگرداند.

خطبه ٦٥

شناخت صفات خدا

(در سال ٣٨ هجری، پس از پایان جنگ صفین در مسجد کوفه این سخنرانی را ایراد فرمود.)

ستایش خداوندی را سزااست که صفتی بر صفت دیگرش پیشی نگرفته تا بتوان گفت، پیش از آن که آخر باشد اول است و قبل از آن که باطن باشد ظاهر است. هر واحد و تنهایی جز او، اندک است. هر عزیزی جز او، ذلیل، و هر نیرومندی جز او، ضعیف و ناتوان است. هر مالکی جز او بنده، و هر عالمی جز او، دانش آموز است، هر قدرمندی جز او، گاهی توانا و زمانی ناتوان است. هر شنونده‌ای جز خدا، در شنیدن صداهای ضعیف کر و برابر صداهای قوی، ناتوان است و آوازهای دور را نمی‌شنود. هر بیننده‌ای جز خدا، از مشاهده رنگ‌های ناپیدا و اجسام بسیار کوچک ناتوان است. هر ظاهری غیر از او پنهان، و هر پنهانی جز او آشکار است.

مخلوقات را برای تقویت فرمانروایی، و یا برای ترس از آینده، یا یاری گرفتن در مبارزه با همتای خود، و یا برای فخر و مباهات شریکان، و یا ستیزه‌جویی مخالفان نیافریده است. بلکه همه، آفریده‌های او هستند و در سایه پرورش او، بندگانی فروتن و فرمانبردارند. خدا در چیزی قرار نگرفته تا بتوان گفت در آن جاست، و دور از پدیده‌ها نیست تا بتوان گفت از آنها جداست.

آفرینش موجودات او را در آغاز ناتوان نساخته، و از تدبیر پدیده‌های آفریده شده باز مانده است. نه به خاطر آنچه آفریده قدرتش پایان گرفته و نه در آنچه فرمان داد و مقدر ساخت دچار تردید شد. بلکه فرمانش استوار، و علم او مستحکم، و کارش بی‌زلزل است. خدایی که به هنگام بلا و سختی به او امیدوار، و در نعمتها از او بیمناکند.



— ﴿ خطبه ۶۶ ﴾ —

آموزش تاکتیک‌های نظامی

(در یکی از روزهای آغازین جنگ صفین، در سال ۳۷ هجری، برای لشکریان خود ایراد فرمود.)

ای گروه مسلمانان! لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید. دندان‌ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد. زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید چند بار تکان دهید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید، و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر ﷺ قرار دارید. پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لگه ننگی برای نسل‌های آینده و مایه آتش روز قیامت است.

از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید. به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد،

مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد. «شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی‌کاهد».

— ﴿ خطبه ۶۷ ﴾ —

ردّ استدلال انصار و قریش نسبت به خلافت، در سقیفه

(وقتی در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری ماجرای سقیفه را برای امام علیؓ بیان کردند، پرسید: انصار چه گفتند؟ پاسخ شنید که انصار گفتند: زمامداری از ما، و رهبری از شما مهاجرین انتخاب گردد. پس امام علیؓ فرمود:)

چرا با آنها به این سخن رسول خدا ﷺ استدلال نکردید که آن حضرت درباره انصار سفارش فرمود: با نیکان آنها



به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید! [پرسیدند: چگونه این حدیث انصار را از زمامداری دور می‌کند؟ پاسخ داد:] اگر زمامداری و حکومت در آنان بود، سفارش کردن دربارهٔ آنها معنایی نداشت.

[سپس پرسید: قریش در سقیفه چه گفتند؟ جواب دادند: قریش می‌گفتند ما از درخت رسالتیم، امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:] به درخت رسالت استدلال کردند! اَمَّا مِیْوه‌اش را ضایع ساختند.

﴿خطبه ۶۸﴾

ستودن هاشم بن عتبۀ برای فرمانداری مصر

(پس از آنکه محمد بن ابی بکر در مصر در سال ۳۸ هجری شهید شد، فرمود:)

می‌خواستم هاشم بن عتبۀ را فرماندار مصر کنم، اگر او را انتخاب می‌کردم میدان را برای دشمنان خالی نمی‌گذارم، و به عمرو عاص و لشکریانش فرصت نمی‌داد، نه اینکه بخوام محمد بن ابی بکر را نکوهش کنم، که او مورد علاقه و محبت من بوده و در دامنم پرورش یافته بود.

﴿خطبه ۶۹﴾

علل نکوهش کوفیان

(در سال ۳۹ هجری پس از شنیدن غارت‌گری‌های فرماندهان معاویه در «عین التمر» در نکوهش کوفیان فرمود:)

چه مقدار با شما کوفیان مدارا کنم؟ چونان مدارا کردن با شتران نو باری که از سنگینی بار، پُشتشان زخم شده است، و مانند وصله زدن جامۀ فرسوده‌ای که هر گاه از جانبی آن را بدوزند، از سوی دیگر پاره می‌گردد. هر گاه دسته‌ای از مهاجمان شام به شما یورش آورند، هر کدام از شما به خانه رفته، درب خانه را می‌بندید، و چون سوسمار در سوراخ خود می‌خزید، و چون گفتار در لانه می‌آرمید. سوگند به خدا! ذلیل است آن کس که شما یاری دهندگان او باشید، کسی که با شما تیراندازی کند، گویا تیری بدون پیکان رها ساخته است.

به خدا سوگند، شما در خانه‌ها فراوان، و زیر پرچم‌های میدان نبرد اندکید، و من می‌دانم که



خطبه‌ها (۷۰ - ۷۱)

چگونه باید شما را اصلاح و کجی‌های شما را راست کرد؛ اما اصلاح شما را با فاسد کردن روح خویش جایز نمی‌دانم. خدا بر پیشانی شما داغ ذلت بگذارد، و بهره شما را اندک شمارد. شما آن گونه که باطل را می‌شناسید از حق آگاهی ندارید، و در نابودی باطل تلاش نمی‌کنید، آن گونه که در نابودی حق کوشش دارید.

خطبه ۷۰

شکوه‌ها با پیامبر ﷺ

(در سال ۴۰ هجری سحرگاه نوزدهم ماه رمضان که ضربت خورد، فرمود):

همان گونه که نشسته بودم، خواب چشمانم را ربود، رسول خدا ﷺ را دیدم، پس گفتم ای رسول خدا! از امت تو چه تلخی‌ها دیدم و از لجبازی و دشمنی آنها چه کشیدم! پیامبر ﷺ فرمود: نفریشان کن. گفتم: خدا بهتر از آنان را به من بدهد، و به جای من شخص بدی را بر آنها مسلط گرداند. (کلمه «آود» یعنی کجی و انحراف و «لدد» یعنی دشمنی و خصومت، و این از فصیح‌ترین کلمات است.)

خطبه ۷۱

علل نكوهش اهل عراق

(در سال ۳۸ هجری و پس از فریب خوردن کوفیان از مکر و حيله عمرو عاص و معاویه، هشدارگونه فرمود):

پس از ستایش پروردگار! ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانید که در آخرین روزهای بارداری، جنین خود را سقط کند، و سرپرستش بمیرد، و زمانی طولانی بی‌شوهر ماند، و میراث او را خویشاوندان دور، غارت کنند. آگاه باشید! من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلکه به طرف دیار شما کشانده شدم، به من خبر دادند که می‌گویید علی دروغ می‌گوید! خدا شما را بکشد، بر چه کسی دروغ روا داشته‌ام؟ آیا به خدا دروغ روا داشتم؟ در حالی که من نخستین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم. یا بر پیامبرش؟ در حالی که من اول کسی بودم که او را تصدیق کردم! نه، به خدا هرگز! آنچه گفتم واقعیّت است که شما از دانستن آن دورید، و شایستگی



خطبه‌ها (۷۲)

درک آن را ندارید، مادرتان در سوگ شما زاری کند. «وای، وای، سر دهد» پیمانه علم را به شما به رایگان بخشیدم، اگر ظرفیت داشته باشید، «و به زودی خبر آن را خواهید فهمید.»

— ﴿ خطبه ۷۲ ﴾ —

نحوه درود فرستادن بر پیامبر ﷺ

(مردم را آموزش داد تا چگونه بر پیامبر ﷺ درود فرستند.)

بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده! و ای نگهدارنده آسمان‌ها! و ای آفریننده دل‌ها بر فطرت‌های خویش! دل‌های رستگار و دل‌های شقاوت زده. گرمی‌ترین درودها و افزون‌ترین برکات خود را بر محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ات اختصاص ده، که خاتم پیامبران گذشته، و گشاینده درهای بسته و آشکار کننده حق با برهان است. دفع کننده لشکرهای باطل، و در هم کوبنده شوکت گمراهان است، آن گونه که بار سنگین رسالت را بر دوش کشید، و به فرمانت قیام کرد، و به سرعت در راه خشنودی تو گام برداشت. حتی يك قدم به عقب برنگشت، و اراده او سست نشد، و در پذیرش و گرفتن وحی، نیرومند بود، حافظ و نگهبان عهد و پیمان تو بود و در اجرای فرمانت تلاش کرد تا آنجا که نور حق را آشکار، و راه را برای جاهلان روشن ساخت و دل‌هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند هدایت شدند. پرچم‌های حق را برافراشت و احکام نورانی را برپا کرد؛ پس او پیامبر امین، و مورد اعتماد، و گنجینه دار علم نهان تو، و شاهد روز رستاخیز، و برانگیخته تو برای بیان حقایق، و فرستاده تو به سوی مردم است. پروردگارا! برای پیامبر ﷺ در سایه لطف خود جای با وسعتی بگشای، و از فضل و کرم پاداش او را فراوان گردان.



خداوند! کاخ آیین او را از هر بنایی برتر و مقام او را در پیشگاه خود گرمی‌تر گردان، و نورش را کامل گردان، و پاداش رسالت او را پذیرش گواهی و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده، زیرا که دارای منطقی عادلانه، و راه جداکننده حق از باطل بود.

بار خدایا! بین ما و پیغمبرت در نعمت‌های جاویدان، و زندگانی خوش، و آرزوهای برآورده، و خواسته‌های به انجام رسیده، در کمال آرامش، و در نهایت اطمینان، همراه با مواهب و هدایای با ارزش، جمع گردان!.

خطبه ۷۳

درباره مروان بن حکم

(این خطبه را درباره مروان بن حکم در بصره ایراد فرمود). [گویند در سال ۳۶ هجری، وقتی مروان بن حکم، داماد عثمان، در جنگ جمل اسیر شد، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نزد پدرعذر او خواستند و امام علی علیه السلام او را رها کرد. گفتند: پدر، مروان با شما بیعت می‌کند. فرمود:]

مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست! دست او دست یهودی است، اگر با دست خود بیعت کند، در نهان بیعت را می‌شکند. آگاه باشید! او حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان بینی خود را پاک کند. او پدر چهار فرمانرواست «قوچ‌های چهارگانه» و امت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت.

خطبه ۷۴

ویژگی‌های امام علی علیه السلام از زبان خود

(در ذی الحجه سال ۲۳ هجری، پس از قتل عمر، در روز شورا آن هنگام که مردم به ناحق، برای بیعت کردن با عثمان جمع شدند، فرمود:)

همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده‌اید گردن می‌نهم، تا هنگامی که



اوضاع مسلمین روبه راه باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم.

— ﴿ خطبه ۷۵ ﴾ —

دفاعیات امام (ع) در برابر تهمت‌ها

(درسال ۳۶ هجری، وقتی شنید که بنی‌امیه با تهمت‌های فراوان آن حضرت را در خون عثمان شریک می‌پندارند، فرمود):

آیا شناختی که بنی‌امیه از روحيّات من دارند، آنان را از عیب‌جویی بر من باز نمی‌دارد؟ و آیا سوابق مبارزاتی من، نادانان را بر سر جای خود نمی‌نشانند، که به من تهمت زنند؟ آنچه خدا آنان را بدان پند داد از بیان من رساتر است. من مارقین (از دین خارج شدگان) را با حجت و برهان مغلوب می‌کنم و دشمن ناکثین «پیمان شکنان» و تردید دارندگان در اسلام می‌باشم. شُبّهات را باید در پرتو کتاب خدا، قرآن، شناخت و بندگان خدا به آنچه در دل دارند، پاداش داده می‌شوند.

— ﴿ خطبه ۷۶ ﴾ —

صفات بنده پرهیزکار

(برخی از شارحان خطبه ۷۶ را با خطبه ۶۳ یکی دانستند.)

خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه بشنود، خوب فرا گیرد، و چون هدایت شود بپذیرد، دست به دامن هدایت کننده زند و نجات یابد. مراقب خویش در برابر پروردگار باشد. از گناهان خود بترسد، خالصانه گام بردارد، عمل نیکو انجام دهد، ذخیره‌ای برای آخرت فراهم آورد و از گناه بپرهیزد. همواره اغراض دنیایی را از سر دور کند، و درجات آخرت را به دست آورد. با خواسته‌های دل مبارزه کند، آرزوهای دروغین را طرد و استقامت را مرکب نجات خود قرار دهد و تقوا را زاد و توشه روز مُردن گرداند. در راه روشن هدایت قدم بگذارد، و از راه روشن هدایت فاصله نگیرد. چند روز زندگی دنیا را غنیمت شمارد و پیش از آن که مرگ او فرا رسد خود را آماده سازد، و از اعمال نیکو، توشه آخرت برگیرد.



خطبه ۷۷

هشدار به غاصبان بنی‌امیه

آنگاه که در زمان عثمان در سال ۳۳ هجری، سعید بن عاص، حق مسلم امام علی علیه السلام را جهت محاصره اقتصادی، از آن حضرت منع کرد، فرمود: «بنی‌امیه، از میراث پیامبر صلی الله علیه و آله جز اندک چیزی، به من نمی‌پردازند. سوگند به خدا! اگر زنده ماندم، بنی‌امیه را از حکومت دور می‌کنم، چونان قصابی که شکمبه خاك آلوده را دور می‌افکند. می‌گویم: و «التُّرابُ الوَدْمَةُ» نیز روایت شد، که درست نیست و قلب در عبارت است. سخن امام علی علیه السلام که فرمود: «لیفوقونی» یعنی اندک اندک از مال به من می‌دهند، چونان که بچه شتر را اندک اندک شیر می‌خوراند و يك بار شیر از شتر می‌دوشند. و «وذام» جمع «وذمة» پاره‌ای از شکمبه یا جگر است که در خاك بیفتد و سپس آن را بردارند).

خطبه ۷۸

نیایش امام علی علیه السلام

(از دعا‌های آن حضرت است:)

خدایا! از من درگذر آنچه را از من بدان داناتری، و اگر بار دیگر به آن باز گردم تو نیز به بخشایش باز گرد. خدایا! آنچه از اعمال نیکو که تصمیم گرفتم و انجام ندادم ببخشای. خدایا! ببخشای آنچه را که با زبان به تو نزدیک شدم، ولی با قلب آن را ترك کردم. خدایا! ببخشای نگاه‌های اشارت‌آمیز و سخنان بی‌فایده و خواسته‌های بی‌مورد دل، و لغزش‌های زبان را.

خطبه ۷۹

پرهیز از پیشگویی‌های دروغین از راه ستاره‌شناسی

(هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، در ماه صفر سال ۳۸ هجری، شخصی با پیشگویی و از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی‌شوید



خطبه‌ها (۸۰)

و من از راه علم ستاره‌شناسی این محاسبه را کردم. امام علیه السلام فرمود:)

گمان می‌کنی تو از آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهد دید؟ و می‌ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامنگیر او خواهد شد؟ کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدف‌های دوست داشتنی، و محفوظ ماندن از ناگواری‌ها، بی‌نیاز شده است! گویا می‌خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند! چون به گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافعشان را به دست می‌آورند و از ضرر و زیان در امان می‌مانند.

ای مردم! از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی (برای پیشگویی‌های دروغین) بپرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید؛ چه اینکه، ستاره‌شناسی شما را به غیب‌گویی و غیب‌گویی به جادوگری می‌کشاند، و ستاره‌شناس چون غیب‌گو، و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید.

خطبه ۸۰ —————

تفاوت زنان و مردان

(پس از جنگ جَمَل و فرونشاندن شورش بصره در سال ۳۶ هجری ماه جمادی الثانی، در مسجد شهر بصره فرمود:)

ای مردم! همانا زنان در مقایسه با مردان، در ایمان، و بهره‌وری از اموال و عقل، متفاوتند، اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام «عادت حیض» آنان است، و اما تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت که شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است، و علت تفاوت در بهره‌وری از اموال آن که ارث بانوان نصف ارث مردان است. پس، از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکانشان باشید. در خواسته‌های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید، تا در انجام منکرات طمع ورزند.



خطبه ۸۱

تعریف زهد و پارسایی

(برخی از شارحان گفتند: این خطبه در شهر کوفه ایراد شد.)

ای مردم، زهد یعنی کوتاه کردن آرزو، و شکرگزاری در برابر نعمتها، و پرهیز در برابر محرّمات. پس اگر نتوانستید همه این صفات را فراهم سازید، تلاش کنید که حرام بر صبر شما غلبه نکند، و در برابر نعمت‌ها، شکر یادتان نرود. چه اینکه خداوند با دلایل روشن و آشکار، عذرها را قطع، و با کتاب‌های آسمانی روشنگر، بهانه‌ها را از بین برده است.

خطبه ۸۲

دنیا شناسی

(برخی از شارحان گفتند: این خطبه در شهر کوفه در شناساندن دنیا ایراد شد.)

چگونه خانه دنیا را توصیف کنم که ابتدای آن سختی و مشقت، و پایان آن نابودی است؟ در حلال دنیا حساب، و در حرام آن عذاب است. کسی که ثروتمند گردد فریب می‌خورد، و آن کس که نیازمند باشد اندوهناک است، و تلاش کننده دنیا به آن نرسد، و به رها کننده آن، روی آورد. کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد او را آگاهی بخشد، و آن کس که چشم به دنیا دوزد کوردلش می‌کند. می‌گویم: (اگر صاحب اندیشه ای درست در کلام امام علیه السلام که فرمود: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ» اندیشه کند در آن معنای شگرف، و بینشی ژرف می‌نگرد، که هرگز به پایان آن نتوان رسید، و ژرفای کلام امام علیه السلام را نخواهد دید. به خصوص اگر جمله «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» را هماهنگ با جمله قبل، به خوبی ارزیابی کند، خواهد دید که تفاوت این دو کلام تا کجاست. تفاوتی روشن و شگفتی‌آور و آشکار! درود و سلام خدا بر امیرالمؤمنین علیه السلام باد.)

خطبه ۸۳

خطبه غراء



(از خطبه‌های شگفت‌آور امام علی (ع) که به آن خطبه «غز» گویند.)

ستایش خداوندی را سزااست، که به قدرت والا و برتر، و باعطا و بخشش نعمت‌ها به پدیده‌ها نزدیک است. اوست بخشنده تمام نعمت‌ها، و دفع‌کننده تمام بلاها و گرفتاری‌ها. او را می‌ستایم در برابر مهربانی‌ها و نعمت‌های فراگیرش. به او ایمان می‌آورم چون مبدأ هستی و آغاز کننده خلقت آشکار است. از او هدایت می‌طلبم چون راهنمای نزدیک است، و از او یاری می‌طلبم که توانا و پیروز است، و به او توکل می‌کنم چون تنها یاور و کفایت‌کننده است. و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. او را فرستاده تا فرمان‌هایش را اجرا کند و بر مردم حجت را تمام کرده، آنها را در برابر اعمال ناروا بترساند. سفارش می‌کنم شما بندگان خدا را به تقوای الهی، که برای بیداری شما مَثَل‌های پندآموز آورده، و سرآمد زندگانی شما را معین فرمود، و لباس‌های رنگارنگ بر شما پوشانده، و زندگی پر وسعت به شما بخشیده، و با حسابگری دقیق خود، بر شما مسلط است. در برابر کارهای نیکو، به شما پاداش می‌دهد، و با نعمت‌های گسترده و بخشش‌های بی‌حساب، شما را گرمی داشته است، و با اعزام پیامبران و دستورات روشن، از مخالفت با فرمانش شما را برحذر داشته است. تعداد شما را می‌داند، و چند روزی جهت آزمایش و عبرت برای شما مقرر داشته، که در این دنیا آزمایش می‌گردید، و در برابر اعمال خود محاسبه می‌شوید.

آب دنیای حرام همواره تیره، و گل آلود است. منظره‌ای دل‌فریب و سرانجامی خطرناک دارد. فریبنده و زیباست، اما دوامی ندارد. نوری است در حال غروب کردن، سایه‌ای است نابود شدنی، ستونی است در حال خراب شدن. آن هنگام که نفرت دارندگان، به آن دل بستند و بیگانگان به آن اطمینان کردند، چونان اسب چموش پاها را بلند کرده، سوار رابر زمین می‌کوبد، و با دام‌های خود آنها را گرفتار می‌کند، و تیرهای خود را سوی آنان پرتاب می‌نماید. طناب مرگ به گردن انسان می‌افکند، به سوی گور تنگ و جایگاه وحشتناک می‌کشاند تا در قبر، محل زندگی خویش، بهشت یا دوزخ را بنگرد، و پاداش اعمال خود را مشاهده کند، و همچنان آیندگان به دنبال رفتگان خود گام می‌نهند. نه مرگ از نابودی انسان دست می‌کشد و نه مردم از گناه فاصله می‌گیرند! که تا پایان زندگی



و سرمنزّل فنا و نیستی، آزادانه به پیش می‌تازند. تا آنجا که امور زندگانی پیاپی بگذرد، و روزگاران سپری شود، و رستاخیز برپا گردد، در آن زمان، انسان‌ها را از شکاف گورها، و لانه‌های پرندگان، و خانه‌ درندگان، و میدان‌های جنگ، بیرون می‌آورد که با شتاب به سوی فرمان‌پروردگار می‌روند، و به صورت دسته‌هایی خاموش، و صف‌های آرام و ایستاده حاضر می‌شوند. چشم بیننده خدا آنها را می‌نگرد، و صدای فرشتگان به گوش آنها می‌رسد. لباس نیاز و فروتنی پوشیده، درهای حیل و فریب بسته شده و آرزوها قطع گردیده است. دل‌ها آرام، صداها آهسته، عرق از گونه‌ها چنان جاری است که امکان حرف زدن نمی‌باشد. اضطراب و وحشت همه را فرا گرفته، بانگی رعدآسا و گوش‌خراش، همه را لرزانده، به سوی پیشگاه عدالت، برای دریافت کیفر و پاداش می‌کشاند.



بندگانی که با دست قدرتمند خدا آفریده شدند، و بی‌اراده‌ خویش پدید آمده، پرورش یافتند، سپس در گهواره‌ گور آرمیده متلاشی می‌گردند. و روزی به تنهایی سر از قبر بر می‌آورند، و برای گرفتن پاداش به دقت حسابرسی می‌گردند. در این چند روزه دنیا مهلت داده شدند تا در راه صحیح قدم بردارند، راه نجات نشان داده شده تا رضایت خدا را بجویند، تاریکی‌های شک و تردید از آنها برداشته شد، و آنها را آزاد گذاشته‌اند تا برای مسابقه در نیکوکاری‌ها، خود را آماده سازند، تا فکر و اندیشه خود را به کار گیرند و در شناخت نور الهی، در زندگانی دنیا تلاش کنند.

و ه! چه مثال‌های بجا، و پندهای رسایی وجود دارد، اگر در دل‌های پاك بنشینند، و در گوش‌های شنوا جای گیرد، و با اندیشه‌های مصمم و عقل‌های با تدبیر بر خورد کند. پس، از خدا چنان کسی پروا کنید، که

سخن حق را شنید و فروتنی کرد، گناه کرد و اعتراف کرد، ترسید و به اعمال نیکو پرداخت، پرهیز کرد و پیش تاخت، یقین پیدا کرد و نیکوکار شد، پند داده شد و آن را به گوش جان خرید، او را ترساندند و نافرمانی نکرد، به او اخطار شد و به خدا روی آورد، پاسخ مثبت داد و نیایش و زاری کرد، بازگشت و توبه کرد، در پی راهنمایان الهی رفت و پیروی کرد. راه، نشان دادند و شناخت، شتابان به سوی حق حرکت کرده و از نافرمانی‌ها گریخت. سود طاعت را ذخیره کرد، و باطن را پاکیزه نگاه داشت. آخرت را آبادان و زاد و توشه برای روز حرکت، هنگام حاجت و جایگاه نیازمندی، آماده ساخت، و آن را برای اقامتگاه خویش، پیشاپیش فرستاد. ای بندگان خدا! برای هماهنگی با اهداف آفرینش خود، از خدا پروا کنید، و آن چنان که شما را پرهیز داد از مخالفت و نافرمانی خدا بترسید، تا استحقاق وعده‌های خدا را پیدا کنید، و از بیم روز قیامت بر کنار باشید.



خدا گوش‌هایی برای پند گرفتن از شنیدنی‌ها، و چشم‌هایی برای کنار زدن تاریکی‌ها، به شما بخشیده است، و هر عضوی از بدن را اجزاء متناسب و هماهنگ عطا فرموده تا در ترکیب ظاهری صورت‌ها و دوران عمر با هم سازگار باشند. با بدن‌هایی که منافع خود را تأمین می‌کنند، و قلب‌هایی که روزی را به سراسر بدن با فشار می‌رسانند، و از نعمت‌های شکوهمند خدا برخوردارند، و در برابر نعمت‌ها شکر گزارند، و از سلامت خدادادی بهره‌مندند. مدت زندگی هر یک از شماها را مقدّر فرمود، و از شما پوشیده داشت، و از آثار گذشتگان عبرت‌های پند آموز برای شما ذخیره کرد. لذت‌هایی که از دنیا چشیدند، و خوشی‌ها و زندگی راحتی که پیش از مرگ داشتند، سرانجام دست مرگ گریبان آنها را گرفت و میان آنها و آرزوهایشان جدایی افکند. آنها که در روز سلامت چیزی برای خود ذخیره نکردند، و در روزگاران خوش زندگی، عبرت نگرفتند. آیا خوشی‌های جوانی را جز ناتوانی پیری در انتظار است؟ و آیا سلامت و تندرستی را جز حوادث بلا و بیماری در راه است؟ و آیا آنان که زنده‌اند جز فنا و نیستی را

انتظار دارند؟ با اینکه هنگام جدایی و تپش دل‌ها نزدیک است که سوزش درد را چشیده، و شربت غصه را نوشیده، و فریاد یاری خواستن برداشته، و از فرزندان و خویشاوندان خود، درخواست کمک کرده است. آیا خویشاوندان می‌توانند مرگ را از او دفع کنند؟ و آیا گریه و زاری آنها نفعی برای او دارد؟ او را در سرزمین مردگان می‌گذارند، و در تنگنای قبر تنها خواهد ماند. حشرات درون زمین، پوستش را می‌شکافند، و خشت و خاک گور، بدن او را می‌پوساند. تند بادهای سخت، آثار او را نابود می‌کند، و گذشت شب و روز، نشانه‌های او را از میان برمی‌دارد. بدن‌ها، پس از آن همه طراوت، متلاشی می‌گردند، و استخوانها بعد از آن همه سختی و مقاومت، پوسیده می‌شوند. و ارواح در گرو سنگینی بار گناهانند، و در آنجاست که به اسرار پنهان یقین می‌کنند؛ اما نه بر اعمال درستشان چیزی اضافه می‌شود و نه از اعمال زشت می‌توانند توبه کنند. آیا شما فرزندان و پدران و خویشاوندان همان مردم نیستید که بر جای پای آنها قدم گذاشته‌اید و از راهی که رفتند می‌روید؟ و روش آنها را دنبال می‌کنید؟ اما افسوس که دل‌ها سخت شده، پند نمی‌پذیرد، و از رشد و کمال باز مانده، و راهی که نباید برود می‌رود. گویا آنها هدف پندها و اندرزها نیستند و نجات و رستگاری را در به دست آوردن دنیا می‌دانند.

بدانید که باید از صراط عبور کنید، گذرگاهی که عبور کردن از آن خطرناک است، با لغزش‌های پرت کننده، و پرتگاه‌های وحشت‌زا، و ترس‌های پیایی! از خدا چون خردمندی بترسید که دل را به تفکر مشغول داشته، و ترس از خدا بدنش را فرا گرفته، و شب زنده داری خواب از چشم او ربوده، و به امید ثواب، گرمی روز را با تشنگی گذرانده، با پارسایی شهوات را کشته، و نام خدا زبانش را همواره به حرکت درآورده. ترس از خدا را برای ایمن ماندن در قیامت پیش فرستاده، از تمام راه‌ها جز راه حق چشم پوشیده، و بهترین راهی که انسان را به حق می‌رساند



می‌پیماید. چیزی او را مغرور نساخته، و مشکلات و شبهات او را نابینا نمی‌سازد. مژده بهشت، و زندگی کردن در آسایش و نعمتِ سرای جاویدان و ایمن‌ترین روزها، او را خشنود ساخته است. با بهترین روش از گذرگاه دنیا عبور کرده، توشه آخرت را پیش فرستاده، و از ترس قیامت در انجام اعمال صالح پیش قدم شده است، ایام زندگی را با شتاب در اطاعت پروردگار گذرانده، و در فراهم آوردن خشنودی خدا با رغبت تلاش کرده، از زشتی‌ها فرار کرده، امروز رعایت زندگی فردا کرده، و هم اکنون آینده خود را دیده است. پس بهشت برای پاداش نیکوکاران سزاوار و جهنم برای کفر بدکاران مناسب است، و خدا برای انتقام گرفتن از ستمگران کفایت می‌کند، و قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن، کافی است. سفارش می‌کنم شما را به پروا داشتن از خدا، خدایی که با ترساندن‌های مکرر، راه عذر را بر شما بست، و با دلیل و برهان روشن، حجت را تمام کرد، و شما را پرهیز داد از دشمنی شیطانی که پنهان در سینه‌ها راه می‌یابد، و آهسته در گوش‌ها راز می‌گوید، گمراه و پست است، وعده‌های دروغین داده، در آرزوی آنها به انتظار می‌گذارد، زشتی‌های گناهان را زینت می‌دهد، گناهان بزرگ را کوچک می‌شمارد، و آرام آرام دوستان خود را فریب داده، راه رستگاری را بر روی کسانی که در بند شده‌اند، می‌بندد و در روز قیامت آنچه را که زینت داده انکار می‌کند، و آنچه را که آسان کرده، بزرگ می‌شمارد، و از آنچه که پیروان خود را ایمن داشته بود سخت می‌ترсанд.

مگر انسان، همان نطفه و خون نیم بند نیست که خدا او را در تاریکی‌های رَجَم و غلاف‌های تو در تو، پدید آورد؟ تا به صورت جنین در آمد، سپس کودکی شیرخوار شد، بزرگتر و بزرگتر شده تا نوجوانی، رسیده گردید. سپس او را دلی فراگیر، و زبانی گویا، و چشمی بینا عطا فرمود تا عبرت‌ها را درک کند، و از بدی‌ها پرهیزد و آنگاه که جوانی در حد کمال رسید، و بر پای خویش استوار ماند، گردن کشی آغاز کرد، و روی از خدا گرداند، و در بیراهه گام نهاد، در هواپرستی غرق شد، و برای به‌دست آوردن لذت‌های دنیا تلاش فراوان کرد، و سرمستِ شادمانی دنیا شد. هرگز نمی‌پندارد مصیبتی پیش آید! و بر اساس تقوا فروتنی ندارد، ناگهان سرمست و مغرور در این آزمایش چند روزه، مرگ او را می‌رباید، او را که در دلِ بدبختی‌ها، اندکی زندگی کرده،



و آنچه را که از دست داده عوضی به دست نیاورده است، و آنچه را واجبات را که ترك کرد، قضایش را بجا نیاورد، که درد مرگ او را فرا گرفت. روزها در حیرت و سرگردانی، و شب‌ها با بیداری و نگرانی می‌گذراند. هر روز به سختی درد می‌کشد، و هر شب رنج و بیماری به سراغش می‌رود. در میان برادری غمخوار، و پدری مهربان و ناله‌کننده‌ای بی‌طاقت و بر سینه کوبنده‌ای گریان افتاده است. اما او در حالت بیهوشی و سگرات مرگ، و غم و اندوه بسیار، و ناله دردناک، و درد جان‌کندن، با انتظاری رنج‌آور، دست به گریبان است. پس از مرگ، او را مایوس وار در کفن پیچانده، در حالی که تسلیم و آرام است، بر می‌دارند، و بر تابوت می‌گذارند. خسته و لاغر به سفر آخرت می‌رود، که فرزندان و برادران او را بدوش کشیده تا سر منزل غربت، آنجا که دیگر او را نمی‌بینند، و آنجا که جایگاه وحشت است، پیش می‌برند. اما هنگامی که تشییع‌کنندگان بروند و مصیبت‌زدگان باز گردند، در گودال قبر نشانه‌ده، برای پرسش حیرت‌آور، و امتحان لغزش‌زا، زمزمه غم آلود دارد. و بزرگ‌ترین بلای آنجا، فرود آمدن در آتش سوزان دوزخ و برافروختگی شعله‌ها و نعره‌های آتش است، که نه يك لحظه آرام گیرد تا استراحت کند، و نه آرامشی وجود دارد که از درد او بکاهد، و نه قدرتی که مانع کيفر او شود، نه مرگی که او را از این همه ناراحتی برهاند، و نه خوابی که اندوهش را برطرف سازد، در میان انواع مرگ‌ها و ساعت‌ها مجازات گوناگون، گرفتار است. به خدا پناه می‌بریم.

ای بندگان خدا! کجا هستند آنان که سالیان طولانی در نعمت‌های خدا عمر گذراندند؟ تعلیمشان دادند و دریافتند، مهلتشان دادند و بیهوده روزگار گذراندند؟ از آفات و بلاها دورشان داشتند، اما فراموش کردند، زمان طولانی آنها را مهلت دادند، نعمت‌های فراوان بخشیدند، از عذاب دردناک پرهیزشان دادند، و وعده‌هایی بزرگ از بهشت جاویدان، به آنها دادند. ای مردم! از گناهانی که شما را به هلاکت افکند، از عیب‌هایی که خشم خدا را در پی دارد، پرهیزید. دارندگان چشمهای بینا، و گوش‌های شنوا، و سلامت و کالای دنیا!



آیا گریزگاهی هست؟ یا رهایی و جای امنی، پناهگاهی و جای فراری هست؟ آیا بازگشتی برای جبران وجود دارد؟ نه چنین است؟ پس کی باز می‌گردید؟ به کدام سو می‌روید؟ و به چه چیز مغرور می‌شوید؟ همانا بهره هر کدام شما از زمین به اندازه طول و عرض قامت شماست! آن گونه که خاک آلود بر آن خفته باشد. ای بندگان خدا! هم‌اکنون به اعمال نیکو پردازید، تا ریسمان‌های مرگ بر گلوی شما سخت نشده، و روح شما برای کسب کمالات آزاد است، و بدن‌ها راحت، و در حالتی قرار دارید که می‌توانید مشکلات یکدیگر را حل کنید. هنوز مهلت دارید، و جای تصمیم و توبه و بازگشت از گناه باقی مانده است. عمل کنید پیش از آن که در شدت تنگنای وحشت و ترس و نابودی قرار گیرید، پیش از آن که مرگ در انتظار مانده، فرا رسد، و دستِ قدرتمند خدای توانا شما را برگیرد. (وقتی که امام علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود، بدن‌ها بلرزه درآمد، اشک‌ها سرازیر و دل‌ها ترسان شد، که جمعی آن را غرّاء نامیدند.)

﴿ خطبه ۸۴ ﴾

دربارهٔ عمروعاص

(پس از جنگ صفین در سال ۳۸ هجری در شهر کوفه در شناساندن عمروعاص و ردّ شایعات بیهودهٔ او فرمود):

شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوش‌گذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد. مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است. (عمروعاص) او سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد؛ وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید. پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی، بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به سوی قبضهٔ شمشیرها نرود. اما در آغاز نبرد و برهنه شدن شمشیرها، بزرگترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار کند. آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد،



ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است. با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند.

— ﴿خطبه ۸۵﴾ —

پندپذیری و توصیف بهشت

و گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، آغاز، اوست که پیش از او چیزی نیست، و پایان همه اوست که بی‌نهایت است. پندارها برای او صفتی نمی‌توانند فراهم آورند، و عقل‌ها از درک کیفیت او درمانده‌اند، نه جزیی برای او می‌توان تصوّر کرد و نه تبعیض‌پذیر است، و نه چشم‌ها و قلب‌ها می‌توانند او را به درستی فرا گیرند.

ای بندگان خدا! از عبرت‌های سودمند پند پذیرید، و از آیات روشن‌گر عبرت آموزید. و از آنچه با بیان رسا شما را ترسانده‌اند، بپرهیزید، و از یادآوری‌ها و اندرزها سود ببرید، آن چنان که گویا چنگال مرگ در پیکر شما فرو رفته، و رشته آرزوها و دلبستگی‌ها قطع گردیده و سختی‌های مرگ و آغاز حرکت به سوی قیامت به شما هجوم آورده است. آن روز که «همراه هر کسی گواه و سوق دهنده‌ای است»؛ سوق دهنده‌ای که تا صحنه رستاخیز او را می‌کشاند، و شاهی که بر اعمال او گواهی می‌دهد.

(و قسمتی از این خطبه) در بهشت، درجاتی از یکدیگر برتر، و جایگاه‌هایی گوناگون و متفاوت وجود دارد که نعمت‌هایش پایان ندارد، و ساکنان آن هرگز خارج نگردند. ساکنان بهشت جاوید، هرگز پیر و فرسوده نگردند، و گرفتار شدائد و سختی‌ها نخواهند شد.



خدا به تمام اسرار نهان آگاه و از باطن همه با خبر است، به همه چیز احاطه دارد، و بر همه چیز غالب و پیروز، و بر همه چیز تواناست. هر کس از شما در روزگارانی که مهلت دارد به اعمال نیکو بپردازد، پیش از آن که مرگ فرا رسد، و در ایام فراغت پاك باشد، پیش از آن که گرفتار شود، و در ایام رهایی نیکوکار باشد، پیش از آن که مرگ گلوگاه او را بفشارد. پس برای خود و جایی که می‌رود آماده باشد، و در این دنیا که محل کوچ کردن است، برای منزلگاه ابدی، توشه‌ای بردارد.

پس ای مردم! خدا را! خدا را! پروا کنید، برای حفظ قرآن، که از شما خواسته، و حقوقی که نزد شما سپرده است، پس همانا خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید، و به حال خود وا نگذاشت، و در گمراهی و کوری رها نساخته است، کردارتان را بیان فرمود، و از اعمال شما با خبر است و سرآمد زندگی شما را مشخص کرد و «کتابی بر شما نازل کرد که روشنگر همه چیز است». پیامبرش را مدتی در میان شما قرار داد تا برای او و شما، دین را به اکمال رساند، و آنچه در قرآن نازل شد و مایه رضای الهی است تحقق بخشد. و با زبان پیامبرش، کارهای خوشایند و ناخوشایند، باید‌ها و نباید‌ها را ابلاغ کرد، و اوامر و نواهی را آموزش داد، و راه عذر را بر شما بست و حجت را تمام کرد. پیش از کیفر، شما را تهدید کرد و از عذاب‌های سختی که در پیش روی دارید، ترساند. پس بازمانده ایام خویش را دریابید، و صبر و بردباری در برابر ناروایی‌ها پیشه کنید، چرا که عمر باقیمانده، برابر روزهای زیادی که به غفلت گذراندید و روی گردان از پندها بودید، بسیار کم است. به خود بیش از اندازه آزادی ندهید، که شما را به ستمگری می‌کشاند،



و با نفس سازشکاری و سستی روا مدارید، که ناگهان در درون گناه سقوط می‌کنید. ای بندگان خدا! آن کس که نسبت به خود خیرخواهی او بیشتر است، در برابر خدا، از همه کس فرمانبردارتر است، و آن کس که خویشتن را بیشتر می‌فریبد، نزد خدا گناه‌کارترین انسان‌ها است. زیانکار واقعی کسی است که خود را بفریبد. و آن کس مورد غبطه است و بر او رشک می‌برند که دین او سالم باشد. «سعادت‌مند کسی است که از زندگی دیگران عبرت آموزد» و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوا و هوس‌ها را بخورد. آگاه باشید! «ریاکاری و تظاهر، هرچند اندک باشد شرک است» و همنشین با هواپرستان ایمان را به دست فراموشی می‌سپارد، و شیطان را حاضر می‌کند. از دروغ برکنار باشید که با ایمان فاصله دارد. راستگو، در راه نجات و بزرگواری است، اما دروغگو بر لب پرتگاه هلاکت و خواری است. حسد نورزید که حسد ایمان را «چونان آتشی که هیزم را خاکستر کند، نابود می‌سازد»، «و با یکدیگر دشمنی و کینه‌توزی نداشته باشید که نابود کننده هر چیزی است.» بدانید که آرزوهای دور و دراز عقل را غافل و یاد خدا را به فراموشی می‌سپارد. آرزوهای ناروا را دروغ انگارید که آرزوها فریب‌دهند و صاحبش فریب خورده.



خطبه ۸۷

معرفی پرهیزکاران و فاسقان

(برخی از شارحان گفتند که: این خطبه در شهر کوفه ایراد شد.)

ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است. آن کس که جامه زیرین او، اندوه و لباس رویین او، ترس از خداست؛ چراغ هدایت در قلبش روشن شده و وسایل لازم را برای روزی که در پیش دارد، فراهم کرده و دوریها و دشواریها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است. حقایق دنیا را با چشم دل نگریسته، همواره به یاد خدا بوده و اعمال نیکو، فراوان انجام داده است. از چشمه گوارای حق، سیراب گشته، چشمه‌ای که به آسانی به آن رسید، و از آن نوشیده سیراب گردید و در راه هموار و راست،

قدم برداشته. پیراهن شهوات را از تن بیرون کرده، و جز يك غم، از تمام غمها خود را می‌رهاند. و از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید بازکننده درهای هدایت شد و قفل درهای گمراهی و خواری گردید. راه هدایت را با روشندلی دید، و از همان راه رفت، و نشانه‌های آن را شناخت و از امواج سرکش شهوات گذشت. به استوارترین دستاویزها و محکم‌ترین طنابها چنگ انداخت، چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نور خورشید بر او تابید. در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهد و هر فرعی را به اصلش باز می‌گرداند. چراغ تاریکیها و روشنی بخش تیرگیها، کلید درهای بسته و برطرف‌کننده دشواریها، و راهنمای گمراهان در بیابان‌های سرگردانی است. سخن می‌گوید، خوب می‌فهماند، سکوت کرده به سلامت می‌گذرد،

برای خدا اعمال خویش را خالص کرده آن چنان که خدا پذیرفته است، از گنجینه‌های آیین خدا و ارکان زمین است. خود را به عدالت واداشته و آغاز عدالت او آن که هوای نفس را از دل بیرون رانده است. حق را می‌شناساند و به آن عمل می‌کند. کار خیری نیست مگر که به آن قیام می‌کند، و در هیچ جا گمان خیری نبرده جز آن که به سوی آن شتافته. اختیار خود را به قرآن سپرده، و قرآن را راهبر و پیشوای خود قرار داده است. هر جا که قرآن بار اندازد فرود آید، و هر جا که قرآن جای گیرد مسکن گزیند.

و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، يك دسته از نادانها را از جمعی نادان فراگرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و به هم بافته، و دام‌هایی از طنابهای غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد، و حق را به هوسهای خود تفسیر می‌کند. مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد، و جرائم بزرگ را سبک جلوه می‌دهد. ادعا می‌کند از ارتکاب شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می‌خورد. می‌گوید: از بدعت‌ها دورم،



ولی در آنها غرق شده است. چهره ظاهر او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی‌داند که از آن بپرهیزد، پس مرده‌ای است در میان زندگان. مردم! کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است، با اینکه چراغ‌های هدایت روشنگر راهند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چراسرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست. آنها زمامداران حق و یقینند؛ پیشوایان دین و زبانهای راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن، جایشان دهید و همانند شتران تشنه که به سوی آب شتابانند، به سوی‌شان هجوم ببرید.

ای مردم! این حقیقت را از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بیاموزید که فرمود: «هر که از ما می‌میرد، در حقیقت نم‌درده است و چیزی از ما کهنه نمی‌شود.» پس آنچه نمی‌دانید، نگویید، زیرا بسیاری از حقایق در اموری است که ناآگاهانه انکار می‌کنید. مردم! عذرخواهی کنید از کسی که دلیلی بر علیه او ندارید، و آن کس من می‌باشم. مگر من در میان شما بر اساس ثقل اکبر «که قرآن است» عمل نکردم؟ و ثقل اصغر «عترت پیامبر صلی الله علیه و آله» را در میان شما باقی نگذاشتم؟ مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم؟ و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهیتان ندادم؟ مگر پیراهن عافیت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم؟ و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟ پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم دل، ژرفای آن را مشاهده نمی‌کند، و فکرتان توانایی تاختن در آن راه را ندارد، به کار نگیرید. (برخی از همین خطبه است:) تا آن که برخی از شما گمان می‌برند که دنیا به کام بنی‌امیه شد، و همه خوبیها را افزون به آنها سپرده و آنها را از سرچشمه خود سیراب کرده، و تازیانه و شمشیرشان از سر این امت کنار نخواهد رفت. کسانی که چنین می‌اندیشند در اشتباهند، زیرا سهم بنی‌امیه تنها جرعه‌ای از زندگی لذت بخش است که



مَدَّتِي آن را می‌مکند، سپس همه آنچه را که نوشیدند بیرون می‌ریزند.

خطبه ۸۸

عوامل هلاکت انسان‌ها

(به نقل برخی از شارحان، این خطبه، در سال ۳۶ هجری، پس از قتل عثمان در مدینه ایراد شد.)

پس از ستایش پروردگار؛ خدا هرگز جباران دنیا را در هم نشکسته مگر پس از آن که مهلت‌های لازم و نعمت‌های فراوان بخشید، و هرگز استخوان شکسته ملتّی را بازسازی نفرمود مگر پس از آزمایش‌ها و تحمّل مشکلات. مردم! در سختی‌هایی که با آن روبرو هستید و مشکلاتی که پشت سر گذاردید، درسهای عبرت فراوان وجود دارد. نه هر صاحب قلبی، خردمند است، و نه هر دارنده گوش شنواست، و نه هر دارنده چشمی بیناست.

در شگفتم، چرا در شگفت نباشم؟! از خطای گروه‌های پراکنده با دلایل مختلف که هر يك در مذهب خود دارند! نه گام بر جای گام پیامبر ﷺ می‌نهند، و نه از رفتار جانشین او پیروی می‌کنند. نه به غیب ایمان می‌آورند و نه خود را از عیب بر کنار می‌دارند. به شبهات عمل می‌کنند و در گرداب شهوات غوطه‌ورند، نیکی در نظرشان همان است که می‌پندارند، و زشتیها همان است که آنها منکرند. در حلّ مشکلات به خود پناه می‌برند، و در مبهمات تنها به رأی خود تکیه می‌کنند، گویا هر کدام، امام و راهبر خویش می‌باشند که به دستگیره‌های مطمئن و اسباب محکمی که خود باور دارند، چنگ می‌زنند.

خطبه ۸۹

وصف روزگار بعثت پیامبر ﷺ و عبرت از دوران جاهلیت

(این خطبه، طبق نقل برخی از شارحان در شهر کوفه ایراد شد.)
خدا پیامبر اسلام ﷺ را هنگامی مبعوث فرمود، که از زمان بعثت پیامبران پیشین مدّت‌ها گذشته، و ملتّها در خواب عمیقی فرو خفته بودند.



فتنه و فساد جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می‌کشید و دنیا، بی‌نور و پر از مکر و فریب گشته بود. برگ‌های درخت زندگی به زردی گراییده و از میوه آن خبری نبود. آب حیات فروخشکیده و نشانه‌های هدایت کهنه و ویران شده بود. پرچم‌های هلاکت و گمراهی آشکار و دنیا با قیافه زشتی به مردم می‌نگریست، و با چهره‌ای عبوس و غم‌آلود با اهل دنیا روبرو می‌گشت. میوه درخت دنیا در جاهلیت فتنه، و خوراکش مردار بود، در درونش وحشت و اضطراب، و بر بیرون، شمشیرهای ستم حکومت داشت. ای بندگان خدا! عبرت گیرید و همواره به یاد زندگانی پدران و برادران خود در جاهلیت باشید، که از این جهان رفتند و در گرو اعمال خود بوده، برابر آن محاسبه می‌گردند. به جان خودم سوگند! پیمانی برای زندگی و مرگ و نجات از مجازات الهی بین شما و آنها بسته نشده است، و هنوز روزگار زیادی نگذشته، و از آن روزگارانی که در پشت پدران خود بودید زیاد دور نیست. به خدا سوگند! پیامبر اسلام ﷺ چیزی به آنها گوشزد نکرد، جز آن که من همان را به شما می‌گویم، شنوایی امروز شما از شنوایی آنها کمتر نیست، همان چشمها و قلب‌هایی که به پدرانتان دادند به شما نیز بخشیدند. به خدا سوگند! شما پس از آنها مطلبی را ندیده‌اید که آنها نمی‌شناختند، و شما به چیزی اختصاص داده نشدید که آنها محروم باشند. راستی، حوادثی به شما روی آورده مانند شتری که مهار کردنش مشکل است و میانبندش سست و سواری بر آن دشوار است. مبادا آنچه که مردم دنیا را فریفت شما را بفریبد! که دنیا [دامی است مانند] سایه‌ای گسترده و کوتاه، [که] تا سرانجامی روشن و معین [یعنی مرگ] آدمیان را رها نمی‌کند.



— ﴿﴿ خطبه ۹۰ ﴾﴾ —

صفات خداوند و اندرزهای حکیمانه

سپاس خداوندی را، که بی‌آن که دیده شود شناخته شده، و بی‌آن که اندیشه‌ای به کار گیرد آفریننده است. خدایی که

همیشه بوده و تا ابد خواهد بود، آنجا که نه از آسمان دارای برجهای زیبا خبری بود، و نه از پرده‌های فروافتاده اثری به چشم می‌خورد، نه شی تاریک و نه دریایی آرام، نه کوهی با راه‌های گشوده، نه درّه ای پر پیچ و خم، نه زمین گسترده و نه آفریده‌های پراکنده وجود داشت. خدا، پدیدآورندهٔ پدیده‌ها و وارث همگان است. خدای آنان و روزی‌دهنده ایشان است، آفتاب و ماه به رضایت او می‌گردند که هر تازه‌ای را کهنه، و هر دوری را نزدیک می‌گردانند. خدا، روزی مخلوقات را تقسیم کرد، و کردار و رفتارشان را برشمرد، از نفس‌ها که می‌زنند، و نگاه‌های دزدیده که دارند، و رازهایی که در سینه‌ها پنهان کردند. و جایگاه پدیده‌ها را در شکم مادران و پشت پدران تا روز تولّد و سرآمد زندگی و مرگ، همه را می‌داند. اوست خدایی که با همه وسعتی که رحمتش دارد، کیفرش بر دشمنان سخت است و با سخت‌گیری که دارد، رحمتش همهٔ دوستان را فراگرفته است، هر کس که با او به مبارزه برخیزد، (خداوند) بر او غلبه می‌کند، و هرکس دشمنی ورزد هلاکش می‌سازد. هرکس با او کینه و دشمنی ورزد تیره‌روزش کند، و بر دشمنانش پیروز است، هر کس به او توکل نماید، او را کفایت کند، و هرکس از او بخواهد، می‌پردازد، و هر کس برای خدا به محتاجان قرض دهد، وامش را بپردازد، و هر که او را سپاس گوید، پاداش نیکو دهد.

بنندگان خدا! خود را بسنجید، قبل از آن که مورد سنجش قرار گیرید، پیش از آن که حسابتان را برسند، حساب خود را برسید، و پیش از آن که راه گلو گرفته شود نفس راحت بکشید، و پیش از آن که با زور شما را به اطاعت وادارند، فرمانبردار باشید. بدانید، همانا آن کس که خود را یاری نکند و پند دهنده و هشدار دهنده خویش نباشد، دیگری هشدار دهنده و پند دهندهٔ او نخواهد بود.



خطبه اشباح؛ در توصیف خداوند و خلقت موجودات

(مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام نقل کرد؛ روزی در مسجد کوفه شخصی به امام علی علیه السلام گفت: خدا را آن‌گونه توصیف کن که گویا با چشم سر او را دیده‌ایم، تا عشق و شناخت ما به خداوند بیشتر از پیش شود. امام علی علیه السلام خشمگین شد و با صدای بلند فرمود: همه برای نماز جماعت حاضر شوند. مردم آن چنان حضوری پیدا کردند که مسجد پر از جمعیت شد. امام بالای منبر رفت و در حالی که خشمگین بود و رنگ صورت امام تغییر کرده بود، فرمود:

ستایش خدایی را سزااست که نبخشیدن بر مال او نیفزاید، و بخشش او را فقیر نسازد، زیرا هر بخشنده‌ای جز او، اموالش کاهش یابد، و جز او هر کس از بخشش دست کشد مورد نکوهش قرار گیرد. اوست بخشنده انواع نعمتها و بهره‌های فزاینده و تقسیم کننده روزی پدیده‌ها، مخلوقات همه جیره خوار سفره اویند، که روزی همه را تضمین، و اندازه‌اش را تعیین فرمود. به مشتاقان خویش و خواستاران آنچه در نزد اوست، راه روشن را نشان داد. سخاوت او در آنجا که از او بخواهند، با آنجا که از او درخواست نکنند، بیشتر نیست.

خدا اولی است که آغاز ندارد، تا پیش از او چیزی بوده باشد، و آخری است که پایان ندارد تا چیزی پس از او وجود داشته باشد. مردمك چشمها را از مشاهده خود بازداشته است. زمان بر او نمی‌گذرد تا دچار دگرگونی گردد، و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجایی نسبت به او روا باشد. اگر آنچه از درون معادن کوه‌ها بیرون می‌آید، و یا آنچه از لبان پُر از خنده صدفهای دریا خارج می‌شود، از نقره‌های خالص و طلاهای ناب، دُرهای غلطان و مرجانهای دست‌چین، همه را ببخشد، در سخاوت او کمتر اثری نخواهد گذاشت،



و گستردگی نعمتهایش را پایان نخواهد داد. در پیش او آن قدر از نعمتها وجود دارد که هر چه انسانها درخواست کنند تمامی نپذیرد، چون او بخشنده ای است که درخواست نیازمندان، چشمه جود او را نمی‌خشکاند، و اصرار و درخواستهای پیاپی، او را به بخل ورزیدن نمی‌کشاند.

ای پرسش کننده! درست بنگر، آنچه را که قرآن از صفات خدا بیان می‌دارد، به آن اعتماد کن و از نور هدایتش بهره گیر، و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن وامیدارد و کتاب خدا آن را بر تو واجب نکرده، و در سنت پیامبر ﷺ و امامان هدایتگر علیهم‌السلام نیامده، رها کن و علم آن را به خدا واگذار، که این نهایت حق پروردگار بر تو است. بدان، آنها که در علم دین استوارند، خدا آنها را از فرو رفتن در آنچه که بر آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند، و از فرو رفتن در اسرار نهان بی‌نیاز ساخته است، و آنان را از این رو که به عجز و ناتوانی خود در برابر غیب و آنچه که تفسیر آن را نمی‌دانند اعتراف می‌کنند، ستایش فرمود، و ترك ژرف نگری آنان در آنچه که خدا بر آنان واجب نساخته را راسخ بودن در علم شناسانده است. پس به همین مقدار بسنده کن! و خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن، تا از تباه شدگان نباشی.

اوست خدای توانایی که اگر وهم و خیال انسانها بخواهد، برای درک اندازه قدرتش تلاش کند، و افکار بلند و دور از وسوسه‌های دانشمندان، بخواهد ژرفای غیب ملکوتش را در نوردد، و قلبهای سراسر عشق مشتاقان، برای درک کیفیت صفات او کوشش نماید، و عقلها با تلاش وصف ناپذیر از راههای بسیار ظریف و باریک بخواهند ذات او را درک کنند، دست قدرت بر سینه همه نواخته بازگرداند، در حالی که در تاریکیهای غیب برای رهایی خود به خدای سبحان پناه می‌برند و با ناامیدی و اعتراف به عجز از معرفت ذات خدا، باز می‌گردند، که با فکر و عقل نارسای بشری



نمی‌توان او را درک کرد، و اندازهٔ جلال و عزّت او در قلب اندیشمندان راه نمی‌یابد. خدایی که پدیده‌ها را از هیچ آفرید، نمونه‌ای در آفرینش نداشت تا از آن استفاده کند، و یا نقشه‌ای از آفریننده‌ای پیش از خود، که از آن در آفریدن موجودات بهره گیرد. و نمونه‌های فراوان از ملکوت قدرت خویش، و شگفتیهای آثار رحمت خود، که همه با زبان گویا به وجود پروردگار گواهی می‌دهند را به ما نشان داده، که بی‌اختیار ما را به شناخت پروردگار می‌خوانند. در آنچه آفریده آثار صنعت و نشانه‌های حکمت او پدیدار است، که هر یک از پدیده‌ها حجت و برهانی بر وجود او می‌باشند، گر چه برخی مخلوقات، به ظاهر ساکت‌اند، ولی بر تدبیر خداوندی گویا، و نشانه‌های روشنی بر قدرت و حکمت اویند!



خداوند! گواهی می‌دهم، آن کس که تو را به اعضای گوناگون پدیده‌ها و مفصل به هم پیوسته که به فرمان حکیمانهٔ تو در لابلای عضلات پدید آمده، تشبیه می‌کند، هرگز در ژرفای ضمیر خود تو را نشناخته، و قلب او با یقین اُنس نگرفته است، و نمی‌داند که هرگز برای تو همانندی نیست. و گویا بیزاری پیروانِ گمراه، از رهبرانِ فاسدِ خود را نشنیده‌اند که می‌گویند: «به خدا سوگند! ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با خدای جهانیان مساوی پنداشتیم.» دروغ گفتند مشرکان که تو را با بُت‌های خود همانند پنداشتند، و با وّهم و خیال خود گفتند پیکری چون بُت‌های ما دارد، و با پندار نادرست تو را تجزیه کرده، و با اعضاء گوناگون مخلوقات تشبیه کردند.

خدایا! گواهی می‌دهم آنان که تو را با چیزی از آفریده‌های تو مساوی شمارند از تو روی برتافته‌اند و آن که از تو روی گردان شود براساسِ آیاتِ محکم قرآن و گواهی

براهین روشن تو، کافر است. تو همان خدای نامحدودی هستی، که در اندیشه‌ها ننگنجی، تا چگونگی ذات تو را درک کنند، و در خیال و وهم نیایی، تا تو را محدود و دارایِ حالاتِ گوناگون پندارند.

آنچه را آفرید با اندازه‌گیری دقیقی استوار کرد، و با لطف و مهربانی نظمشان داد، و به خوبی تدبیر کرد. هر پدیده را برای همان جهت که آفریده شد به حرکت درآورد، چنان که نه از حدّ و مرز خویش تجاوز نماید و نه در رسیدن به مراحل رشد خود کوتاهی کند، و این حرکتِ حساب شده را، بدون دشواری به سامان رساند، تا بر اساس ارادهٔ او زندگی کند. پس چگونه ممکن است سرپیچی کند، در حالی که همهٔ موجودات از ارادهٔ خدا سرچشمه می‌گیرند؟. خدایی که پدیدآورندهٔ موجودات گوناگون است. بدون احتیاج به اندیشه و فکری که به آن روی آورد، یا غریزه‌ای که در درون پنهان داشته باشد، و بدون تجربه از حوادث گذشته، و بدون شریکی که در ایجاد امور شگفت‌انگیز یاریش کند، موجودات را آفرید، پس آفرینش کامل گشت و به عبادت و اطاعت او پرداختند، دعوت او را پذیرفتند و در برابر فرمان الهی سستی و درنگ نکردند و در اجرای فرمان الهی توقّف نپذیرفتند. پس کجی‌های هر چیزی را راست، و مرزهای هر یک را روشن ساخت، و با قدرت خداوندی بین اشیاء متضاد هماهنگی ایجاد کرد، و وسایل ارتباط آنان را فراهم ساخت، و موجودات را از نظر حدود، اندازه، و غرایز، و شکلهای و قالبها، و هیئتهای گوناگون، تقسیم و استوار فرمود، و با حکمت و تدبیر خویش، هر یکی را به سرشتی که خود خواست درآورد. فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمانها را بدون اینکه بر چیزی تکیه کند،

نظام بخشید و شکافهای آن را به هم آورد، و هر یک را با آنچه که تناسب داشت و جفت بود پیوند داد، و دشواری فرود آمدن و برخاستن را بر فرشتگانی که فرمان او را به خلق رسانند یا اعمال بندگان را بالا برند، آسان کرد. در حالی که آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه‌های آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا کرد



و بین آنها فاصله انداخت، و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگاهیانی از شهاب‌های روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حرکاتِ ناموزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا در برابر فرمانش تسلیم باشند. و آفتاب را نشانهٔ روشنی بخش روز، و ماه را، با نوری کم‌رنگ برای تاریکی شبها قرار داد، و آن دو را در مسیر حرکت خویش به حرکت درآورد، و حرکت آن دو را دقیق اندازه‌گیری کرد تا در درجاتِ تعیین شده، حرکت کنند که بین شب و روز تفاوت باشد و قابل تشخیص شود، و با رفت و آمد آنها شمارهٔ سالها و اندازه‌گیری زمان، ممکن باشد. پس در فضای هر آسمان، فَلْکِ آن را آفرید و با زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشنده بیآراست، و آنان را که خواستند اسرارِ آسمانها را دزدانه دریابند، با شهاب‌های سوزان تیرباران کرد، و تمامی ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بی قرار، فرود آینده و بالارونده، و نگران کننده و شادی آفرین را، تسلیم اوامر خود فرمود. سپس، خداوند سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمانها، و آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوت خویش، فرشتگانی شگفت آفرید، و تمام شکافها و راههای گشادهٔ آسمانها را با فرشتگان پر کرد، و فاصلهٔ جؤ آسمان را از آنها گستراند، که هم اکنون صدای تسبیح آنها فضای آسمانها را پر کرده، در بارگاه قدس، درون پرده‌های حجاب و صحنه‌های مَجْد و عِظَمِ پروردگار، طنین‌انداز است. در ماورای آنها زلزله‌هایی است که گوشها را کر می‌کند و شعاعهای خیره‌کنندهٔ نور، که چشمها را از دیدن باز می‌دارد، و ناچار خیره بر جای خویش می‌ماند. خدا فرشتگان را در صورتهای مختلف و اندازه‌های گوناگون آفرید، و بال و پرهایی برای آنها قرار داد، آنها که همواره در تسبیح جلال و عزتِ پروردگار به سر می‌برند، و چیزی از شگفتی‌های آفرینش پدیده‌ها را به خود نسبت نمی‌دهند، و در آنچه از آفرینش پدیده‌ها که خاصّ خداست،



ادّعایی ندارند؛ «بلکه بندگان بزرگوارند، که در سخن گفتن از او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان الهی عمل می‌کنند.»

خدا فرشتگان را، امین وحی خود قرار داد، و برای رساندن پیمان امر و نهی خود به پیامبران، از آنها استفاده کرد و روانه زمین کرده، آنها را از تردید شبهات مصونیت بخشید، که هیچ‌کدام از فرشتگان، از راه رضای حق، منحرف نمی‌گردند. آنها را از یاری خویش بهره‌مند ساخت، و دل‌هایشان را در پوششی از تواضع و فروتنی و خشوع و آرامش درآورد. درهای آسمان را بر رویشان گشود تا خدا را به بزرگی بستانند، و برای آنها نشانه‌های روشن قرار داد، تا به توحید او بال گشایند. سنگینی‌های گناهان هرگز آنها را در انجام وظیفه دل سرد نساخت، و گذشت شب و روز آنها را به سوی مرگ سوق نداد، تیرهای شک و تردید، خللی در ایمان‌شان ایجاد نکرد، و شک و گمان، در پایگاه یقین آنها راه نیافت، و آتش کینه در دل‌هایشان شعله‌ور نگردید. حیرت و سرگردانی آنها را از ایمانی که دارند و آنچه از هیبت و جلال خداوندی که در دل نهادند، جدا نساخت و وسوسه‌ها در آنها راه نیافته، تا شک و تردید بر آنها تسلط یابد.

گروهی از فرشتگان در آفرینش ابرهای پرآب، و در آفرینش کوه‌های عظیم و سربلند و خلقت ظلمت و تاریکیها نقش دارند، و گروهی دیگر، قدمهایشان تا ژرفای زمین پایین رفته و چونان پرچم‌های سفیدی دل فضا را شکافته‌اند و در زیر آن بادهایی است که به نرمی حرکت کرده و در مرزهای مشخصی نگاهش می‌دارد. اشتغال به عبادت پروردگار، فرشتگان را از دیگر کارها باز داشته، و حقیقت ایمان میان آنها و معرفت حق، پیوند لازم ایجاد کرد. نعمت یقین آنها را



شیدای حق گردانید، که به غیر خدا هیچ علاقه‌ای ندارند.

شیرینی معرفت خدا را چشیده و از جام محبت پروردگار سیراب شدند. ترس و خوف الهی در ژرفای جان فرشتگان، راه یافته و از فراوانی عبادت قامتشان خمیده و شوق و رغبت فراوان، از زاری و گریه‌شان نکاسته است. مقام والای فرشتگان، از خشوع و فروتنی آنان کم نکرد، و غرور و خودبینی دامنگیرشان نگردید، تا اعمال نیکوی گذشته را شماره کنند، و سهمی از بزرگی و بزرگواری، برای خود تصوّر نمایند. گذشت زمان آنان را از انجام وظایف پیاپی نرنجانده، و از شوق و رغبتشان نکاسته تا از پروردگار خویش ناامید گردند. از مناجات‌های طولانی، خسته نشده، و اشتغال به غیر خدا آنها را تحت تسلط خود در نیاورده است، و از فریاد استغاثه و زاری آنها فروکش نکرده و در مقام عبادت و نیایش دوش به دوش هم همواره ایستاده‌اند. راحت طلبی آنها را به کوتاهی در انجام دستوراتش وادار نساخته، و کودنی و غفلت و فراموشی بر تلاش و کوشش و عزم راسخ فرشتگان راه نمی‌یابد، و فریب‌های شهوت، همّت‌های بلندشان را تیرباران نمی‌کند. فرشتگان، ایمان به خدای صاحب عرش را ذخیره روز بی‌نوایی خود قرار داده و آن هنگام که خلق به غیر خدا روی می‌آورد، آنها تنها متوجه پروردگار خویشند. هیچ‌گاه عبادت خدا را پایان نمی‌دهند، و شوق و علاقه خود را از انجام اوامر الهی و اطاعت پروردگار، سُست نمی‌کنند، آنچه آنان را شیفته اطاعت خدا کرده، بذری محبت است که در دل می‌پرورانند، و هیچ‌گاه دل از بیم و امید او بر نمی‌دارند. عوامل ترس، آنها را از مسؤولیت باز نمی‌دارد، تا در انجام وظیفه سستی ورزند، طمعها به آنان شیخون نزده، تا تلاش دنیا را بر کار آخرت مقدم دارند، اعمال گذشته خود را بزرگ نمی‌شمارند،



و اگر بزرگ بشمارند امیدوارند، و امید فراوان نمی‌گذارد تا از پروردگار ترسی در دل داشته باشند. فرشتگان دربارهٔ پروردگار خویش به جهت وسوسه‌های شیطانی اختلاف نکرده و برخوردهای بد با هم نداشته و راه جدایی نگیرند. کینه‌ها و حسادتها در دلشان راه نداشته و عوامل شک و تردید و خواهشهای نفسانی، آنها را از هم جدا نساخته، و افکار گوناگون آنان را به تفرقه نکشاده است. فرشتگان بندگان ایمانند، و طوق بندگی به گردن افکنده و هیچ‌گاه با شک و تردید و سُستی، آن را بر زمین نمی‌گذارند. در تمام آسمانها جای پوستینی خالی نمی‌توان یافت، مگر آن که فرشته‌ای به سجده افتاده، یا در کار و تلاش است. اطاعتِ فراوانِ آنها بر یقین و معرفتشان نسبت به پروردگار می‌افزاید، و عزّت خداوند، عظمت او را در قلبشان بیشتر می‌ماید.



زمین را به موجهای پرخروش، و دریاهاى موج فرو پوشاند، موجهایی که بالای آنها به هم می‌خورد و در تلاطمی سخت، هر يك دیگری را واپس می‌زد، چونان شترانِ نرِ مست، فریادکنان و کف بر لب، به هر سوی روان بودند. پس، قسمت‌های سرکش آب از سنگینی زمین فرو نشست و هیجانِ آنها بر اثر تماس با سینه زمین آرام گرفت، زیرا، زمین با پشت بر آن می‌غلطید و آن‌همه سر و صدای امواج ساکن و آرام شده، چون اسب افسار شده رام گردید. خشکی‌های زمین را در دل امواج، گسترد، و آب را از کبر و غرور و سرکشی و خروش بازداشت، و از شدّت حرکتش کاسته شد، و بعد از آن همه حرکت‌های تند ساکت شد، و پس از آن همه خروش و سرکشی متکبرانه، به جای خویش ایستاد.

پس هنگامی که هیجان آب در اطراف زمین فرو نشست، و کوه‌های سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل کرد، چشمه‌های آب از فراز کوه‌ها

بیرون آورد و آنها را در شکاف بیابانها و زمینهای هموار روان کرد، و حرکت زمین را با صخره‌های عظیم و قلّه کوه‌های بلند نظم داد، و زمین به جهت نفوذ کوه‌ها در سطح آن، و فرو رفتن ریشه کوه‌ها در شکاف‌های آن و سوار شدن بر پشت دشتها و صحراها، از لرزش و اضطراب باز ایستاد. و بین زمین و جو فاصله افکند و وزش بادها را برای ساکنان آن آماده ساخت. تمام نیازمندیها و وسایل زندگی را برای اهل زمین استخراج و مهیا فرمود،

آنگاه هیچ بلندی از بلندیهای زمین را که آب چشمه‌ها و نهرها به آن راه ندارد و نگذاشت، بلکه ابرهائی را آفرید تا قسمت‌های مرده آن احیا شود، و گیاهان رنگارنگ برویند. قطعات بزرگ و پراکنده ابرها را به هم پیوست تا سخت به حرکت درآمدند، و با به هم خوردن ابرها، برقها درخشیدن گرفت، و از درخشندگی ابرهای سفید کوه پیکر و متراکم، چیزی کاسته نشد. ابرها را پی در پی فرستاد تا زمین را احاطه کردند، و بادها شیر باران را از ابرها دوشیدند، و به شدت به زمین فرو ریختند،

ابرها پایین آمده، سینه بر زمین ساییدند، و آنچه بر پشت داشتند فرو ریختند که در بخشهای بی‌گیاه زمین انواع گیاهان رویدن گرفت، و در دامن کوه‌ها، سبزه‌ها پدید آمد. پس، زمین به وسیله باغ‌های زیبا، همگان را به‌سرور و شادی دعوت کرده، با لباس نازک گلبرگها که بر خود پوشید، هر بیننده‌ای را به شگفتی واداشت. و با زینت و زیوری که از گلویند گل‌های گوناگون، فخرکنان خود را آراست، هر بیننده‌ای را به وجد آورد، که فراآورده‌های نباتی را، توشه و غذای انسان، و روزی حیوانات قرار داد. در گوشه و کنار آن، درّه‌های عمیق آفرید، و راه‌ها و نشانه‌ها برای آنان که بخواهند از جاده‌های وسیع آن عبور کنند، تعیین کرد.



هنگامی که خدا زمین را آمادهٔ زندگی انسان ساخت و فرمان خود را صادر فرمود، آدم علیه السلام را از میان مخلوقاتش برگزید و او را نخستین و برترین مخلوق خود در زمین قرار داد. ابتدا آدم را در بهشت جای داده و خوراکیهای گوارا به او بخشید و از آنچه که او را منع کرد پرهیز داد و آگاهی ساخت که اقدام بر آن، نافرمانی بوده و مقام و ارزش او را به خطر خواهد افکند. اما آدم علیه السلام به آنچه نهی شد، اقدام کرد و علم خداوند دربارهٔ او تحقق یافت، تا آن که پس از توبه، او را از بهشت به سوی زمین فرستاد، تا با نسل خود زمین را آباد کند، و بدین وسیله حجت را بر بندگان تمام کرد. و پس از وفات آدم علیه السلام زمین را از حجت خالی نگذاشت و میان فرزندان آدم علیه السلام و خود، پیوند شناسایی برقرار فرمود، و قرن به قرن، حجتها و دلایلی را بر زبان پیامبران برگزیدهٔ آسمانی علیهم السلام و حاملان رسالت خویش جاری ساخت، تا اینکه سلسلهٔ انبیاء با پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به اتمام رسید و بیان احکام و انذار و بشارت الهی به سر منزل نهایی راه یافت. روزی انسانها را اندازه‌گیری و مقدر فرمود، گاهی کم و زمانی زیاد، و به تنگی و وسعت به گونه‌ای عادلانه تقسیم کرد تا هر کس را که بخواهد با تنگی روزی یا وسعت آن بیازماید، و با شکر و صبر، غنی و فقیر را مورد آزمایش قرار دهد. پس روزی گسترده را با فقر و بیچارگی درآمیخت، و تندرستی را با حوادث دردناک پیوند داد. دوران شادی و سرور را با غصه و اندوه نزدیک ساخت،

آجل و سرآمد زندگی را مشخص کرد، آن را گاهی طولانی و زمانی کوتاه قرار داد، مقدم یا مؤخر داشت، و برای مرگ، اسباب و وسائل فراهم ساخت، و با مرگ، رشته‌های زندگی را در هم پیچید و پیوندهای خویشاوندی را از هم گسست تا آزمایش گردند. خداوند از اسرار پنهانی مردم و از نجوای آنان که آهسته سخن می‌گویند و از آنچه که در فکرها بواسطهٔ گمان خطور می‌کند، و تصمیم‌هایی که به یقین می‌پیوندند، و از نگاه‌های رمزی چشم، که از لابلای پلکها خارج می‌گردد، آگاه است. خدا از آنچه در مخفیگاه‌های دلها قرار دارد، واز اموری که پشت پردهٔ غیب پنهان است، و آنچه را که



پرده‌های گوش مخفیانه می‌شنود، و از اندرون لانه‌های تابستانی مورچگان، و خانه‌های زمستانی حشرات، از آهنگ اندوهبار زنان غم دیده و صدای آهسته قدمها، آگاهی دارد. خدای سبحان از جایگاه پرورش میوه در درون پرده‌های شکوفه‌ها، و از مخفی‌گاه غارهای حیوانات وحشی در دل کوه‌ها، و اعماق درّه‌ها، از نهانگاه پشه‌ها بین ساقه‌ها و پوست درختان، از محل پیوستگی برگها به شاخسارها، و از جایگاه نطفه‌ها در پشت پدران، آگاه است. خدا از آنچه پرده ابر را به وجود می‌آورد و به هم می‌پیوندد، و از قطرات بارانی که از ابرهای متراکم می‌بارند، و از آنچه که گردبادها از روی زمین برمیدارند، و بارانها با سیلاب آن را فرو می‌نشانند و نابود می‌کنند، از ریشه گیاهان زمین که میان انبوه شن و ماسه پنهان شده است، از لانه پرندگانی که در قلعه بلند کوه‌ها جای گرفته، و از نغمه‌های مرغان در آشیانه‌های تاریک، از لؤلؤهایی که در دل صدفها پنهان است، و امواج دریاهایی که آنها را در دامن خویش پروراندند، آگاهی دارد. خدا از آنچه که تاریکی شب آن را فرا گرفته، و یا نور خورشید بر آن تافت، و آنچه تاریکیها و امواج نور، پیاپی آن را در بر می‌گیرد، از اثر هر قدمی، از احساس هر حرکتی، و آهنگ هر سخنی، و جنبش هر لبی، و مکان هر موجود زنده‌ای، و وزن هر ذره‌ای، و ناله هر صاحب اندوهی، اطلاع دارد. خدا هر آنچه از میوه شاخسار درختان و برگهایی که روی زمین ریخته و از قرارگاه نطفه و بسته شدن خون و جنین که به شکل پاره‌ای گوشت است، و پرورش دهنده انسان و نطفه، آگاهی دارد، و برای این همه آگاهی، هیچ‌گونه زحمت و دشواری برای او وجود ندارد و برای نگهداری این همه از مخلوقات رنگارنگ که پدید آورده، دچار نگرانی نمی‌شود و در تدبیر امور مخلوقات، سستی و ملالی در او راه نمی‌یابد،



بلکه علم پروردگار در آنها نفوذ یافته و همه آنها را شماره کرده است، و عدالتش همه را در برگرفته و با کوتاهی کردن مخلوقات در ستایش او، باز فضل و کرمش تداوم یافته است.

خدایا! تویی سزاوار ستایشهای نیکو، و بسیار و بی‌شمار تو را ستودن، اگر تو را آرزو کنند پس بهترین آرزویی، و اگر به تو امید بندند، بهترین امیدی. خدایا! درهای نعمت بر من گشودی که زبان به مدح غیر تو نگشایم، و بر این نعمتها غیر از تو را ستایش نکنم، و زبان را در مدح نومید کنندگان، و آنان که مورد اعتماد نیستند باز نکنم. خداوند! هر ثناگویی از سوی ستایش شده پاداشی دارد، به تو امید بستم که مرا به سوی ذخائر رحمت و گنجهای آمرزش آشنا کنی. خدایا! این بندهٔ توسست که تو را یگانه می‌خواند، و توحید و یگانگی تو را سزاست، و جز تو کسی را سزاوار این ستایشها نمی‌داند. خدایا! مرا به درگاه تو نیازی است که جز فضل تو جبران نکند، و آن نیازمندی را جز عطا و بخشش تو به توانگری مبدل نگرداند، پس در این مقام رضای خود را به ما عطا فرما، و دستِ نیازِ ما را از دامنِ غیرِ خود کوتاه گردان، که «تو بر هر چیزی توانایی».



خطبه ۹۲ — علل نپذیرفتن خلافت

(پس از قتل عثمان، آنگاه که مردم هجوم آوردند تا با امام علی ع بیعت کنند، در روز جمعه ۲۵ ذی الحجه سال ۳۵ هجری در مدینه فرمود.)

مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است، و چهره‌های گوناگون دارد و دلها بر این بیعت ثابت و عقلها بر این پیمان استوار نمی‌ماند. چهرهٔ افق حقیقت را (در دوران خلافت سه خلیفه)

ابرهای تیره فساد گرفت، و راه مستقیم حق ناشناخته ماند. آگاه باشید! اگر دعوت شما را بپذیریم، براساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش کنندگان، گوش فرا نمی‌دهم. اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر، و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم.

﴿خطبه ۹۳﴾

ویژگی‌های امام علی علیه السلام و بیان فتنه بنی امیه

(برخی از مؤرخان نقل کرده‌اند که این سخنرانی امام علیه السلام پس از حادثه جنگ نهروان در سال ۳۸ ایراد شد.)



پس از حمد و ستایش پروردگار؛ ای مردم! من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت، آنگاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید. پس از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی‌پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت می‌گذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه می‌سازد، جز آن که شما را آگاه می‌سازم و پاسخ می‌دهم. و از آن که مردم را بدان می‌خواند و آن که رهبریشان می‌کند و آن که آنان را می‌راند، و آنجا که فرود می‌آیند و آنجا که بارگشایند و آن که از آنها کشته شود و آن که بمیرد، خبر می‌دهم. آن روز که مرا از دست دادید، و نگرانیها و مشکلات بر شما باریدن گرفت، بسیاری از پرسش کنندگان به حیرت فرو رفته می‌گویند، سرانجام چه خواهد شد؟ که گروه بسیاری از پرسش شونده‌ها از پاسخ دادن فرومانند. این حوادث هنگامی رخ نشان می‌دهد که جنگ در میان شما طولانی شود، و دنیا چنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را طولانی پندارید، تا روزی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقیمانده نیکان شما به اهتزاز در آورد (زمان ظهور حضرت حجت «عج»)

فتنه‌ها آنگاه که روی آورند با حق شباهت دارند، و چون پشت کنند حقیقت چنان که هست، نشان داده می‌شود، فتنه‌ها چون می‌آیند شناخته نمی‌شوند، و چون می‌گذرند، شناخته می‌شوند، فتنه‌ها، چون گرد بادها می‌چرخند، از همه جا عبور می‌کنند، در بعضی از شهرها حادثه می‌آفرینند و از برخی شهرها می‌گذرند. آگاه باشید! همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه بنی‌امیه بر شماست، فتنه‌ای کور و ظلمانی که سلطه‌اش همه جا را فرا گرفته و برای آن دامنگیر نیکوکاران است. هر کس آن فتنه‌ها را بشناسد نگرانی و سختی آن دامنگیرش گردد، و هر کس که فتنه‌ها را نشناسد، حادثه‌ای برای او رخ خواهد داد. به خدا سوگند! بنی‌امیه بعد از من برای شما، زمامداران بدی خواهند بود، آنان چونان شتر سرکشی که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخوردی دارند، و از شما کسی باقی نگذارند، جز آن کس که برای آنها سودمند باشد یا آزاری بدانها نرساند. و برای فرزندان امیه، بر شما طولانی خواهد ماند، چندان که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری خواستن بنده باشد از مولای خویش، یا تسلیم شده از پیشوای خود. فتنه‌های بنی‌امیه پایایی با چهره‌ای زشت و ترس آور، و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت، بر شما فرود می‌آید. نه نور هدایتی در آن پیداست و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم می‌خورد.

ما اهل بیت پیامبر ﷺ از آن فتنه‌ها در امانیم و مردم را بدان نمی‌خوانیم، سپس خدا فتنه‌های بنی‌امیه را نابود، و از شما جدا خواهد ساخت، مانند جدا شدن پوست از گوشت، که با دست قصابی انجام پذیرد! خدا با دست افرادی، خواری و ذلت را به فرزندان امیه می‌چساند که به سختی آنها را کنار می‌زنند، و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کامشان می‌ریزند، و جز شمشیر چیزی به آنها نمی‌دهند، و جز لباس ترس بر آنها نپوشانند. در آن هنگام، قریش دوست دارد آنچه در دنیاست بدهد تا یک بار مرا بنگرد، گر چه لحظه کوتاهی (به اندازه کشتن شتری) باشد، تا با اصرار چیزی را بپذیرم که امروز پاره‌ای از آن را می‌خواهم و نمی‌دهند.



توصیف خداوند، پیامبران و اهل‌بیت علیهم‌السلام و اندرز مردم

برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه‌های ژرف، حقیقت ذات او را نمی‌توانند درک کنند، و گمان زیرکها آن را نمی‌یابد، آغازی است که نهایی ندارد تا به آخر رسد، و پایانی ندارد تا ایام او سپری گردد.

پیامبران را در بهترین جایگاه به ودیعت گذارد، و در بهترین مکانها استقرارشان داد. از صُلبِ کریمانهٔ پدران به رَحِمِ پاکِ مادران منتقل فرمود، که هرگاه یکی از آنان در گذشت، دیگری برای پیش بردِ دینِ خدا به پاخاست. تا اینکه کرامت اعزام نبوت از طرف خدای سبحان، به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید. نهاد اصلی وجود او را از بهترین معادن استخراج کرد، و نهال وجود او را در اصیل‌ترین و عزیزترین سرزمینها کاشت و آبیاری کرد، او را از همان درختی که دیگر پیامبران و انبیاء خود را از آن آفرید، به وجود آورد، که عترت او بهترین عترتها، و خاندانش بهترین خاندانها، و درخت وجودش از بهترین درختان است. در حرمِ امنِ خدا روید و در آغوش خانوادهٔ کریمی بزرگ شد، شاخه‌های بلند آن، سر به آسمان کشید، که دست کسی به میوه آن نمی‌رسید. پس، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیشوای پرهیزکاران، و وسیلهٔ بینایی هدایت خواهان است، چراغی با نور درخشان، و ستاره‌ای فروزان، و شعله‌ای با برقهای خیره کننده و تابان است، راه و رسم او با اعتدال، و روش زندگی او صحیح و پایدار، و سخنانش روشنگر حق و باطل، و حکم او عادلانه است. خدا او را زمانی مبعوث فرمود که با زمان پیامبران گذشته فاصله طولانی داشت و مردم از نیکوکاری فاصله گرفته، و اُمّتها به جهل و نادانی گرفتار شده بودند. خدا شما را بیمارزد، اعمال نیکو براساس نشانه‌های روشن انجام دهید، زیرا که راه، روشن است، و شما را به خانهٔ امن و امان دعوت می‌کند. هم اکنون در دنیایی زندگی می‌کنید که می‌توانید رضایت خدا را به دست آورید. با مهلت و آسایش خاطری که دارید. اکنون، نامهٔ عمل، سرگشاده و قلم فرشتگانِ نویسنده، در حرکت است، بدن‌ها سالم و زبان‌ها گویاست،



توبه مورد قبول و اعمال نیکو را می‌پذیرند.

— ﴿﴿ خطبه ۹۵ ﴾﴾ —

دوران جاهلیت و نعمت بعثت

خدا پیامبر اسلام ﷺ را به هنگامی مبعوث فرمود که مردم در حیرت و سرگردانی بودند، در فتنه‌ها به سر می‌بردند، هوی و هوس بر آنها چیره شده، و خود بزرگ بینی و تکبر به لغزشهای فراوانشان کشانده بود، و نادانیهای جاهلیت پست و خوارشان کرده، و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند، و بلای جهل و نادانی دامگیرشان بود. پس پیامبر ﷺ در نصیحت و خیرخواهی نهایت تلاش را کرد، و آنان را به راه راست راهنمایی، و مردم را به حکمت و موعظه نیکو دعوت فرمود.

— ﴿﴿ خطبه ۹۶ ﴾﴾ —

خداشناسی و ویژگی‌های پیامبر ﷺ

سپاس خدا را که اول است، و چیزی پیش از او وجود نداشت، و آخر است و پس از او موجودی نخواهد بود، چنان آشکار است که فراتر از او چیزی نیست، و چنان مخفی و پنهان است که مخفی‌تر از او یافت نمی‌شود.

قرارگاه پیامبر ﷺ بهترین قرارگاه و محل پرورش و خاندان او شریف ترین پایگاه است. در معدن بزرگواری و گاهواره سلامت رشد کرد، دل‌های نیکوکاران شیفته او گشته، توجه دیده‌ها به سوی اوست. خدا به برکت وجود او کینه‌ها را دفن کرد و آتش دشمنیها را خاموش کرد. با او میان دلها اُلفت و مهربانی ایجاد کرد و نزدیکی را از هم دور ساخت. انسانهای خوار و ذلیل و محروم در پرتو او عزت یافتند، و عزیزانی خودسر ذلیل شدند. گفتار او روشنگر واقعیتهای، و سکوت او زبانی گویا بود.



(پس از جنگ نهروان در نكوهش لشكریان خود در سال ۳۸ هجری، كه برای نبرد نهایی با معاویه سستی می‌ورزیدند، ایراد فرمود.)

اگر خداوند، ستمگر را چند روزی مهلت دهد، از بازپرسی و عذاب او غفلت نمی‌کند، و او بر سر راه، در کمین گاه ستمگران است، و گلوی آنها را در دست گرفته تا از فرو رفتن آب دریغ دارد. آگاه باشید! به خدایی كه جانم در دست اوست، شامیان بر شما پیروز خواهند شد، نه از آن رو كه از شما به حق سزاوارترند، بلكه در راه باطلی كه زمامدارشان می‌رود شتابان فرمان بردارند. و شما در گرفتِ حقّ من سستی می‌ورزید و هر آینه، ملت‌های جهان صبح می‌كنند در حالی كه از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشتند، من صبح می‌كنم در حالی كه از ستمگری پیروان خود وحشت دارم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اما كوچ نكردید، حق را به گوش شما خواندم ولی نشنیدید، و در آشكار و نهان شما را دعوت كردم، اجابت نكردید، پند و اندرزتان دادم، قبول نكردید. آیا حاضران غائب، می‌باشید؟ و یا بردگانی در شكل مالكان؟! فرمان خدا را بر شما می‌خوانم از آن فرار می‌كنید، و با اندرزهای رسا و گویا شما را پند می‌دهم از آن پراكنده می‌شوید، شما را به مبارزه با سركشان ترغیب می‌كنم، هنوز سخنانم به آخر نرسیده، چون مردم سبا، متفرّق شده، به جلسات خود باز می‌گردید، و در لباس پند و اندرز، يكديگر را فریب می‌دهید تا اثر تذكّرات مرا از بین ببرید. صبحگاهان كجی‌های شما را راست می‌كنم، شامگاهان به حالت اوّل برمی‌گردید، چونان كمان سختی كه نه کسی قدرت راست كردن آن را دارد و نه خودش قابلیت راست شدن را دارا است.

ای مردمی كه بدنهای شما حاضر و عقل‌های شما پنهان و افكار و آراء شما گوناگون است و زمامداران شما دچار مشكلات شمايند، رهبر شما از خدا اطاعت می‌كند، شما با او مخالفت می‌كنید، اما رهبر شامیان خدای را معصیت می‌كند، از او فرمان‌بردارند. به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با تفرّات خود مانند مبادلۀ درهم و دینار با من سودا كند،



ده نفر از شما را بگیرد و يك نفر از آنها را به من بدهد! ای اهل کوفه! گرفتار شما شده‌ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کرهایی با گوشهای شنوا، گنگهایی با زبان گویا، کورانی با چشمهای بینا. نه در روز جنگ از آزادگانید، و نه به هنگام بلا و سختی برادران یکرنگ می‌باشید. تهی‌دست بمانید ای مردم! شما چنان شتران دور مانده از ساریان می‌باشید، که اگر از سویی جمع‌آوری شوند از دیگر سو، پراکنده می‌گردند. به خدا سوگند، می‌بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزان، پسر ابوطالب را رها می‌کنید و مانند جدا شدن زن حامله پس از زایمان از فرزندش، هر يك به سویی می‌گریزید. و من در پی آن نشانه‌ها روانم که پروردگار مرا رهنمون شده و آن راه را می‌روم که رسول خدا ﷺ گشوده، و همانا من به راه روشن حق گام به گام ره می‌سپارم.

مردم! به اهل بیت پیامبران بنگرید، از آن سو که گام برمی‌دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی‌برند، و به پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید، و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که نابود می‌گردید.

من اصحاب محمد ﷺ را دیدم، اما هیچ کدام از شما را همانند آنان نمی‌نگرم. آنها صبح می‌کردند، در حالی که موهای ژولیده و چهره‌های غبار آلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می‌گذراندند و پیشانی و گونه‌های صورت را در پیشگاه خدا بر خاک می‌ساییدند، با یاد معاد چنان ناآرام بودند، گویا بر روی آتش ایستاده‌اند. بر پیشانی آنها از سجده‌های طولانی، پینه بسته بود (چون پینه زانوهای بُرها) اگر نام خدا برده می‌شد چنان می‌گریستند که گریبانهای آنان تر می‌شد، و چون درخت، در روز تُند باد، می‌لرزیدند، از کيفری که از آن بیم داشتند، یا برای پاداشی که به آن امیدوار بودند.



﴿خطبه ۹۸﴾

خبر از ستمگری و فساد بنی‌امیه

(پس از جنگ نهروان در سال ۳۸ هجری، در افشای جنایات بنی‌امیه و معاویه، ایراد فرمود.)
 سوگند به خدا! بنی‌امیه چنان به ستمگری و حکومت ادامه دهند که
 حرامی باقی نماند، جز آن که حلال شمارند، و پیمانی نمی‌ماند جز آن که
 همه را بشکنند، و هیچ خیمه و خانه‌ای وجود ندارد جز آن که ستمکاری
 آنان در آنجا راه یابد، و ظلم و فسادشان مردم را از خانه‌ها کوچ دهد،
 تا آن که در حکومتشان دو دسته بگریند: دسته‌ای برای دین خود که آن
 را از دست داده‌اند، و دسته‌ای برای دنیای خود که به آن نرسیده‌اند. و
 یاری خواستی یکی از دیگری، چون یاری خواستن برده از ارباب خویش
 است، که در حضور ارباب اطاعت دارد و در غیبت او، بدگویی می‌کند.
 در حکومت بنی‌امیه، هر کس به خدا امیدوارتر باشد، بیش از همه رنج
 و مصیبت بیند. پس اگر خداوند عافیت و سلامتی بخشید، قدرشناس
 باشید و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا گشتید، شکیا باشید، (که همانا
 سرانجام، پیروزی با پرهیزکاران است.)

﴿خطبه ۹۹﴾

پرهیز از دنیاپرستی

(زید بن وهب، از اصحاب امام است، نقل می‌کند که این خطبه در روز جمعه در شهر
 کوفه ایراد شد.)

خدا را بر نعمتهایی که عطا فرمود ستایش می‌کنیم و در کارهای خود
 از او یاری می‌جوییم. از او سلامت در دین را خواهانیم آن گونه که
 تندرستی بدن را از او در خواست داریم.

ای بندگان خدا! شما را به ترك دنیایی سفارش می‌کنم که شما را
 رها می‌سازد، گر چه شما جدایی از آن را دوست ندارید. دنیایی که
 بدنهای شما را کهنه و فرسوده می‌کند با اینکه دوست دارید همواره
 تازه و پاکیزه بمانید. شما و دنیا به مسافرانی مانند که تا گام در آن
 نهند، احساس دارند که به پایان راه رسیده‌اند، و تا قصد رسیدن به
 نشانی کرده‌اند، گویا بدان دست یافته‌اند، در حالی که تا رسیدن به



هدف نهایی هنوز فاصله‌های زیادی است. چگونه می‌تواند به مقصد رسد، کسی که روز معینی در پیش دارد و از آن تجاوز نخواهد کرد؟! مرگ به سرعت او را می‌راند، و عوامل مختلف او را بر خلاف خواسته خود، از دنیا جدا می‌سازد. پس در عزّت و ناز دنیا بر یکدیگر پیشی نگیرید، و فریب زینتها و نعمتها را نخورید و مغرور نشوید و از رنج و سختی آن ننالید و ناشکیبا نباشید، زیرا عزّت و افتخارات دنیا پایان می‌پذیرد، و زینت و نعمتهایش نابود می‌گردد، و رنج و سختی آن تمام می‌شود، و هر مدّت و مهلتی در آن به پایان می‌رسد، و هر موجود زنده‌ای به سوی مرگ می‌رود. آیا نشانه‌هایی از زندگی گذشته‌گان که بر جا مانده، شما را از دنیا پرستی باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید آیا در زندگانی پدرانتان آگاهی و عبرت آموزی نیست؟ مگر نمی‌بینید که گذشته‌گان شما باز نمی‌گردند؟ و فرزندان شما باقی نمی‌مانند؟ مگر مردم دنیا را نمی‌نگرید که در گذشت شب و روز، حالات گوناگونی دارند: یکی می‌میرد و بر او می‌گیرند، و دیگری باقیمانده، به او تسلیت می‌گویند، یکی دیگر بر بستر بیماری افتاده، دیگری به عیادت او می‌آید، و دیگری در حال جان کندن است، و دنیا طلبی، در جستجوی دنیاست، که مرگ او را در می‌یابد، و غفلت زده‌ای که مرگ او را فراموش نکرده است، و آیندگان نیز راه گذشته‌گان را می‌پویند.

به هوش باشید! مرگ را که نابودکننده لذتها و شکننده شهوتها و قطع کننده آرزوهاست، به هنگام تصمیم بر کارهای زشت، به یاد آورید، و برای انجام واجبات، و شکر در برابر نعمتها و احسان بی شمار الهی، از خدا یاری خواهید.



خطبه ۱۰۰

درباره خداوند، پیامبر ﷺ و اهل بیت 

(نوشته‌اند: این سخنانی را در جمعه سوم ایام خلافت خود، در سال ۳۵ هجری، ایراد فرمود.)

ستایش خداوندی را سزاست که احسان فراوانش بر آفریده‌ها گسترده و دست کرم او برای بخشش گشوده است.

او را بر همه کارهایش می‌ستاییم و برای نگهداری حق الهی از او یاری می‌طلبیم و گواهی می‌دهیم جز او خدایی نیست. و گواهی می‌دهیم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد تا فرمان وی را آشکار و نام خدا را بر زبان راند. پس با امانت، رسالت خویش را به انجام رساند، و با راستی و درستی به راه خود رفت، و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذاشت. هر کس از آن پیشی گیرد از دین خارج و آن کس که از آن عقب ماند هلاک گردد و هر کس همراهش باشد رستگار شود. راهنمای این پرچم، با درنگ و آرامش سخن می‌گفت، و دیر و حساب شده به پا می‌خاست، و آنگاه که برمی‌خاست سخت و چالاک، به پیش می‌رفت. پس چون در اطاعت او در آمدید و او را بزرگ داشتید، مرگ او فرا رسید و خدا او را از میان شما بُرد. پس از او، چندان که خدا خواهد، زندگانی می‌گذرانید، تا آن که خدا شخصی را برانگیزاند که شما را متحد سازد، و پراکندگی شما را جبران نماید. مردم! به چیزی که نیامده دل نبندید، و از آن که درگذشت، مأیوس نباشید، که آن پُشت کرده اگر یکی از پاهایش بلغزد، و دیگری برقرار باشد، شاید هر دو پا به جای خود برگشته و استوار ماند.

آگاه باشید! مثَلِ آل محمد ﷺ چونان ستارگان آسمان است، اگر ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع خواهد کرد (تا ظهور صاحب الزمان «عج»)، گویا می‌بینم در پرتو خاندان پیامبر ﷺ نعمتهای خدا بر شما تمام شده و شما به آنچه آرزو دارید، رسیده‌اید.



﴿ خطبه ۱۰۱ ﴾ حوادث سخت آینده

(از خطبه‌هایی است که در آن حوادث سخت آینده را بیان می‌دارد، که در شهر کوفه ایراد شد.)

ستایش خداوندی را که اوّل هر نخستین است و آخر هر آخری. چون پیش از او چیزی نیست باید که ابتدایی نداشته باشد، و چون پس از او چیزی نیست پس پایانی نخواهد داشت، و گواهی می‌دهم که

خطبه‌ها (۱۰۲)

جز او خدایی نیست، و خدا یکی است؛ آن گواهی که با درون و برون و قلب و زبان، هماهنگ باشد.

ای مردم! دشمنی و مخالفت با من، شما را تا مرز گناه نراند، و نافرمانی از من، شما را به پیروی از هوای نفس نکشاند، و به هنگام شنیدن سخن من، به گوشه چشم، یکدیگر را ننگرید. سوگند به آن کس که دانه را شکافت، و جانداران را آفرید، آنچه به شما خبر می‌دهم از پیامبر امی صلی الله علیه و آله است نه گوینده دروغ گفت، و نه شنونده ناآگاه بود. گویا می‌بینم شخص سخت گمراهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچم‌های خود را در اطراف کوفه بپراکند، و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد، فتنه، فرزندِ خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ، شعله ور شود. روزها با چهره عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند. و آنگاه که کشتزار او به بار نشست، و میوه او آبدار شد، و چون شتر مست خروشید، و چون برق درخشید، پرچمهای سپاه فتنه از هر سو به اهتزاز درآید، و چنان شب تار و دریای مُتلاطم، به مردم روی آورند. از آن بیشتر، چه طوفانهای سختی که شهر کوفه را بشکافد، و چه تند بادهایی که بر آن وزیدن گیرد، و به زودی دَسْتِجَاتِ مختلف، به جان یکدیگر یورش آورند. آنها که بر سر پا ایستادند درو شوند و آنها که بر زمین افتادند، لگد مال گردند.



﴿ خطبه ۱۰۲ ﴾

وصف روز قیامت و خبر از وقایع آینده

(از سخنان امام است که چنان خطبه‌ای جداگانه است، و پس از جنگِ جَمَل در سال ۳۶ در شهر بصره ایراد شد.)

قیامت روزی است که خداوند همهٔ انسانهای گذشته و آینده را برای رسیدگی دقیق حساب و رسیدن به پاداش اعمال، گرد آورَد. همه فروتنانه به پاخیزند، عرق از سر و رویشان و کنار دهانشان جاری است، و زمین زیر پایشان لرزان است. نیکو حال ترین آنان کسی است که جای گذاشتن دو پایش را پیدا کند، یا جایی برای آسوده ماندن بیابد.

فتنه‌هایی چون تاریکی شب، که نیرویی نمی‌تواند برابر آن بایستد، و کسی نتواند پرچم‌های آن را پایین کشد، به سوی شما می‌آید، چونان شتری که مهار شده و جهاز بر پشت آن نهاده و ساریان آن را کشانده و به سرعت می‌راند. فتنه جویان کسانی هستند که ضربات آنها شدید و غارتگری آنان اندک است. مردمی با آنان جهاد می‌کنند که در چشم متکبران خوار و در روی زمین گمنام و در آسمانها معروفند. در این هنگام، وای بر تو ای بصره! از سپاهی که نشانهٔ خشم و انتقام الهی است، بی‌گرد و غبار و صدایی به تو حمله خواهند کرد و چه زود ساکنانت به مرگ سرخ و گرسنگی غبار آلود دچار می‌گردند.

﴿خطبه ۱۰۳﴾
روش برخورد با دنیا



ای مردم! به دنیا چونان زاهدان روی گردان از آن، بنگرید. به خدا سوگند! دنیا به زودی ساکنان خود را از میان می‌برد و رفاه‌زگانِ ایمن را، به درد می‌آورد. آنچه از دست رفت و پشت کرد، هیچ‌گاه برمی‌گردد، و آینده به روشنی معلوم نیست تا در انتظارش باشند. شادی و سرور دنیا با غم و اندوه آمیخته، و توانایی انسان به ضعف و سُستی می‌گراید. زیباییها و شگفتیهای دنیا شما را مغرور نسازد، زیرا زمان کوتاهی دوام ندارد.

خدا بیامرزد کسی را که به درستی فکر کند، و پند گیرد، و آگاهی یابد، و بینا شود. پس به زودی خواهید دانست که، از آنچه در دنیا وجود داشت، چیزی نمانده و آنچه از آخرت است، جاویدان خواهد ماند. هر چیز که به شمارش آید پایان پذیرد، و هر چه انتظارش را می‌کشیدید خواهد آمد، و آنچه آمدنی است، نزدیک باشد.

(و از همین خطبه است؛) دانا کسی است که قدر خود را بشناسد، و در نادانی انسان این بس که ارزش خویش نداند. بدترین افراد نزد خدا، کسی است که خدا او را به حال خود وا گذاشته، تا از راه راست، منحرف گردد، و بدون راهنما برود، اگر به محصولات دنیا دعوت شود تا مرز جان تلاش کند، اما چون به آخرت و نعمتهای گوناگونش دعوت شود، سُستی ورزد، گویا آنچه برای آن کار می‌کند، بر او واجب و آنچه نسبت به آن کوتاهی و تنبلی می‌کند، از او نخواستہ‌اند.

و این روزگاری است که جز مؤمن بی‌نام و نشان، از آن رهایی نیابد. «اگر در میان مردم باشد، او را نمی‌شناسند و اگر در میان مردم نباشد، کسی سراغ او را نمی‌گیرد، آنها چراغهای هدایت» و نشانه‌های رستگاری اند، نه فتنه‌انگیزند و اهل فساد، و نه سخنان دیگران و زشتی این و آن را به مردم رسانند. خدا درهای رحمت را به روی آنان باز کرده و سختی عذاب خویش را از آنان گرفته است.

ای مردم! به زودی زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام چونان ظرف واژگون شده، آنچه در آن است ریخته می‌شود. ای مردم! خداوند به شما ظلم نخواهد کرد و از این جهت تأمین داده است اما هرگز شما را ایمن نساخت که آزمایش نفرماید، که این سخن از آن ذات برتر است که فرمود: (در جریان نوح، نشانه‌هایی است و ما مردم را می‌آزماییم). می‌گویم: (کلام امام علی علیه السلام که فرمود «کَلَّ مُؤْمِنُ نَوْمَةَ» یعنی کسی که گمنام و شَرِّ او اندک است و «المساییح» جمع «مسیح» کسی است که میان مردم فساد کرده، سخن چین است، و «مذاییح» جمع «مذیاع» کسی است که چون بدی کسی را شنید در میان مردم رواج می‌دهد، و «بُذُر» جمع «بَذُر» کسی است که بسیار نادان است و سخن بیهوده گوید).



خطبه ۱۰۴

ره‌آورد بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

(در سال ۳۶ هجری، وقتی امام علی علیه السلام به سوی بصره حرکت می‌کرد، در صحرای ریزه هنگامی که برخی از حجاج بیت الله نیز به سخنان آن حضرت گوش فرا می‌دادند، ایراد فرمود.)

پس از ستایش پروردگار، همانا خداوند سبحان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، در روزگارانی که

عرب کتابی نخوانده و ادّعی وحی و پیامبری نداشت. پیامبر اسلام ﷺ با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات کشاند، و پیش از آن که مرگشان فرا رسد، آنان را به رستگاری رساند. با خستگان مدارا کرد، و شکسته‌حالان را زیر بال گرفت تا همه را به راه راست هدایت فرمود، جز آنان که راه گمراهی پیمودند و در آنها خیری نبود. همه را نجات داد و در جایگاه مناسب رستگاری، استقرارشان بخشید، تا آن که آسیاب زندگی آنان به چرخش درآمد، و نیرِزه‌شان تیز شد. به خدا سوگند! من در دنباله آن سپاه بودم، تا باطل شکست خورد و عقب نشست، و همه، رهبری اسلام را فرمانبردار شدند، در این راه هرگز ناتوان نشدم، و ترسیدم، و خیانت نکردم، و سُستی در من راه نیافت. به خدا سوگند! درون باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلویش بیرون کشم. می‌گویم : (جملات برگزیده این خطبه را در خطبه ۳۳ نیز آورده‌ام، چون در این نقل، اندک تفاوتی وجود داشت، بار دیگر جداگانه آن را آورده‌ام.)



﴿ خطبه ۱۰۵ ﴾

ویژگی‌های پیامبر ﷺ ، تهدید بنی امیه
و توجه دادن مردم به اهل بیت علیهم‌السلام

(نوشته‌اند: امام علیؑ این سخنرانی را ۵ روز پس از به دست گرفتن قدرت سیاسی کشور، در آخر ذی الحجه سال ۳۵ ایراد فرمود.)

تا اینکه خدا محمد ﷺ را برانگیخت، گواهی دهنده، بشارت دهنده و هشدار دهنده. پیامبری که بهترین آفریدگان در خردسالی، و در سنّ پیری نجیب‌ترین و بزرگوarterین مردم بود. اخلاّقش از همه پاکان پاک‌تر و باران کرمش از هر چیزی با دوام‌تر بود.

شما ای فرزندانِ امیه ! زمانی از لذّت و شیرینی دنیا بهره‌مند شدید و از پستان آن نوشیدید، که افسارش رها و بند جهازش محکم نبود (در حکومت عثمان) ، تا آنجا که حرام دنیا نزد گروهی، چونان میوه درختِ سدر بی خار، آسان، و حلالِ آن دشوار و غیر ممکن شد. به خدا سوگند! دنیایی که در دست شماسست چونان سایه‌ای است گسترده که زود به سرآمد خود نزدیک می‌شود.

امروز زمین برای شما خالی و گسترده، و دست‌هایتان برای انجام هر رفتار نادرستی باز، و دست‌های رهبران واقعی بسته است. شمشیر شما بر آنان مسلط و شمشیر آنان از شما بازگرفته شده است. آگاه باشید! هر خونی، خونخواهی دارد، و هر حقی را جستجوگری است. انتقام گیرنده خونهای ما، چونان حاکمی است که برای خود داوری کند، و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد، و کسی از پنجه عدالت او نمی‌تواند بگریزد. ای فرزندان امیه! سوگند به خدا! زود باشد که این خلافت و دولت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود بنگرید. آگاه باشید! بیناترین چشمها آن است که در دل نیکبها نفوذ کند، و شنواترین گوشها آن که پندها و تذکرات سودمند را در خود جای دهد.

ای مردم! چراغ دل را از نور گفتار گوینده با عمل، روشن سازید و ظرفهای جان را از آب زلال چشمه‌هایی که از آلودگیها پاک است، پُر نمائید.

ای بندگان خدا! به نادانیهای خود تکیه نکنید، و تسلیم هوای نفس خویش نباشید، که چنین کسی بر لبه پرتگاه قرار دارد، و بار سنگین هلاکت و فساد را بر دوش می‌کشد، و از جایی به جای دیگر می‌برد، تا آنچه را که ناچسب است بچسباند، و آنچه را که دور می‌نماید نزدیک جلوه دهد. خدا را، خدا را، مبادا شکایت نزد کسی برید که نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و توان گره‌گشایی از کارتان را ندارد. همانا بر امام واجب نیست جز آنچه را که خدا امر فرماید، و آن، کوتاهی نکردن در پند و نصیحت، تلاش در خیرخواهی، زنده‌نگهداشتن سنت پیامبر ﷺ، جاری ساختن حدود الهی بر مجرمان، رساندن سهم‌های بیت المال به طبقات مردم، است. پس در فراگیری علم و دانش پیش از آن که درختش بخشکد تلاش کنید، و پیش از آن که به خود مشغول گردید از معدن علوم (اهل بیت علیهم السلام) دانش استخراج کنید. مردم را از حرام و منکرات بازدارید، و خود هم مرتکب نشوید، زیرا دستور داده شدید که ابتدا خود محرمات را ترک و سپس مردم را بازدارید.



تعریفی جامع از اسلام، دعا برای پیامبر ﷺ و علل سقوط امت

(این خطبه در شهر کوفه، در نکوهش و هشدار کوفیان ایراد شد.)

ستایش خداوندی را سزااست که راه اسلام را گشود، و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود. ستونهای اسلام را در برابر ستیزه‌جویان استوار کرد و آن را پناهگاه امنی برای پناه‌برندگان، و مایه آرامش برای واردشوندگان قرار داد. اسلام، حجت و برهان برای گویندگان، و گواه روشن برای دفاع‌کنندگان، و نور هدایتگر برای روشنی‌خواهان، و مایه فهمیدن برای خردمندان، و عقل و درک برای تدبیرکنندگان، و نشانه گویا برای جویندگان حق، و روشن‌بینی برای صاحبان عزم و اراده، پند‌پذیری برای عبرت‌گیرندگان، عامل نجات و رستگاری برای تصدیق‌کنندگان، و آرامش‌دهنده تکیه‌کنندگان، راحت و آسایش توکل‌کنندگان، و سپری‌نگهدارنده برای استقامت‌دارندگان است.

اسلام، روشن‌ترین راه‌هاست، جاده‌های درخشان، نشانه‌های آن در بلندترین جایگاه، چراغ‌های پرفروغ و سوزان، میدان مسابقه آن پاکیزه، برای پاکان، سرانجام مسابقه‌های آن روشن و بی‌پایان، مسابقه دهندگان آن پیشی‌گیرنده و چابک سوارند. برنامه این مسابقه تصدیق کردن به حق، راهنمایان آن اعمال صالح، پایان آن مرگ، میدان مسابقه دنیا، مرکز گرد آمدن مسابقه‌دهندگان قیامت، و جایزه آن بهشت است.

تا آن که خداوند با دست پیامبر ﷺ شعله‌ای از نور برای طالبان آن برافروخت، و بر سر راه گمشدگان چراغی پرفروغ قرار داد. خداوند! پیامبر ﷺ امین و مورد اطمینان و گواه روز قیامت است، نعمتی است که برانگیخته و رحمتی است که به حق فرستاده‌ای. خداوند! بهره فراوانی از عدل خود به او اختصاص ده، و از احسان و کرم خود فراوان به او ببخش. خدایا! بنای دین او را از آنچه دیگران برآورده‌اند، عالی‌تر قرار ده. او را بر سر خان کرم‌تری قرار ده، و بر شرافت مقام او در نزد خود بیفز، و وسیله تقرب خویش را به او عنایت فرما، و بلندی مقام و فضیلت او را بی‌مانند گردان، و ما را از یاران او محشور فرما، چنان که نه زیانکار باشیم و نه پشیمان،



خطبه‌ها (۱۰۷)

نه دور از راه حق باشیم و نه شکنندهٔ پیمان، نه گمراه باشیم و نه گمراه کنندهٔ بندگان، نه فریب هوای نفس خوریم و نه وسوسهٔ شیطان. می‌گویم: (این کلمات در خطبه ۷۲ نیز وجود داشت، اما بدان جهت که اضافات مفیدی داشت در اینجا نیز آورده‌ایم).

مردم! از سر نعمت بعثت پیامبر ﷺ و لطف خداوند بزرگ به مقامی رسیده‌اید که حتی کنیزان شما را گرمی می‌دارند، و به همسایگان شما محبت می‌کنند. کسانی برای شما احترام قائلند که شما از آنها برتری نداشته و بر آنها حقی ندارید؛ کسانی از شما می‌ترسند که نه ترس از حکومت شما دارند و نه شما بر آنها حکومتی دارید. با آن همه بزرگواری و کرامت، هم اکنون می‌نگرید که قوانین و پیمانهای الهی شکسته شده اما خشم نمی‌گیرید، در حالی که اگر پیمان پدرانتان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید. شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن باز به شما برمی‌گشت، اما امروز جایگاه خود را به ستمگران واگذاردید، و زمام امور خود را به دست بیگانگان سپردید، و امور الهی را به آنان تسلیم کردید! آنهایی که به شبهات عمل می‌کنند، و در شهباز غوطه‌ورند (بنی‌امیه). به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر ستارگان آسمان بپراکنند، باز خداوند شما را برای انتقام گرفتن از ستمگران، گرد هم می‌آورد.



خطبه ۱۰۷

وصف نبرد یاران در صفین

(در برخی از روزهای نبرد صفین، در سال ۳۷ هجری، برای تشکر و تقویت روحیه سربازانش ایراد فرمود.)

از جای کنده شدن و فرار شما را از صفها دیدم، فرومایگان گمنام، و بیابان‌نشینانی از شام، شما را پس می‌رانند، در حالی که شما از بزرگان و سرشناسان عرب و از سران شرف می‌باشید، برازندگی چشمگیری دارید و قلعه‌های سرفراز و بلند قامتید. سرانجام سوزش سینه‌ام با مقاومت و حملات دلاورانه شما، تسکین یافت، که دیدم شامیان را هزیمت دادید، و صفهای آنان را در هم شکستید، و آنان را از لشکرگاه خود راندید، آن گونه که آنها شما را کنار زدند. می‌دیدم با نیزه‌ها آنان را کوفتید

و با تیرها، آنها را هدف قرار دادید، که فراریان و کشتگان دشمن روی هم ریختند، و بر دوش هم سوار می‌شدند، چونان شتران تشنه‌ای که از آب‌بخورشان برانند و به هر سو گریزان باشند.

خطبه ۱۰۸

خبر از پیشامدهای بزرگ

(یکی از سخنرانیهای امام ع در شهر کوفه که در آن حوادث سخت آینده را بیان فرمود.)

ستایش خدایی را سزااست که با آفرینش مخلوقات، بر انسانها تجلی کرد، و با برهان و دلیل خود را بر قلبهایشان آشکار کرد. مخلوقات را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید، که فکر و اندیشه مخصوص کسانی است که دلی درون سینه داشته باشند و او چنین نیست، که علم خداوندی ژرفای پرده‌های غیب را شکافته است، و به افکار و عقاید پنهان احاطه دارد.

(و از همین خطبه است که پیامون پیامبر ص فرمود:) پیامبر ص را از درخت تنومند پیامبران، از سرچشمه نور هدایت، از جایگاه بلند و بی‌همانند، از سرزمین بطحاء، از چراغهای برافروخته در تاریکیها، و از سرچشمه‌های حکمت برگزید.

پیامبر ص طبیبی است که برای درمان بیماران سیار است. مرهم‌های شفابخش او آماده، و ابزار داغ کردن زخمها را گداخته. برای شفای قلبهای کور و گوشهای ناشنوا و زبانهای لال، آماده، و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان است. بنی‌امیه، با نور حکمت، جان و دل خود را روشن نساخته و با شعله‌های فروزان دانش، قلب خود را نورانی نکرده‌اند. چونان چهارپایان صحرايي، و سنگهای سخت و نفوذ ناپذیرند.

به تحقیق رازهای درون برای صاحبان آگاهی آشکار، و راه حق برای گمراهان نیز روشن است، و رستاخیز نقاب از چهره برانداخت و نشانه‌های خود را برای زیرکان



و آنان که طالب حَقِّد نمایند.

مردم کوفه! چرا شما را پیکرهای بی‌روح، و روحهای بدون جسد می‌نگرم؟ چرا شما را عبادت کنندگانی بدون صلاحیت، و بازرگانانی بدون سود و تجارت، و بیدارانی خفته، و حاضرائی غایب از صحنه، بیندگانی نابینا، شنوندگانی کر، و سخن‌گویانی لال، مشاهده می‌کنم؟ پرچم گمراهی بر پایه‌های خود برافراشته شده و طرفداران آن فراوان گشته؛ شما را با پیمانۀ خود می‌سنجند و سرکوب می‌کنند، پرچم‌دارشان (معاویه)، از مِلّت اسلام خارج و بر راه گمراهی ایستاده است. پس آن روز که بر شما دست یابند، جز تعداد کمی از شما باقی نگذارند، چونان باقیماندهٔ غذایی اندک در ته دیگ یا دانه‌های غذای چسبیده در اطراف ظرف، شما را مانند پوستهای چرمی به هم پیچانده می‌فشارند، و همانند خرمن شما را به شدّت می‌کوبند، و چونان پرنده‌ای که دانه‌های درشت را از لاغر جدا کند، این گمراهان، مؤمنان را از میان شما جدا ساخته، نابود می‌کنند. با توجّه به این همه خطرات، روشهای گمراه کننده شما را به کجا می‌کشاند؟ تاریکیها و ظلمتها، تا کی شما را متحیر می‌سازد؟ دروغ پردازیه‌ها تا چه زمانی شما را می‌فریبد؟ از کجا دشمن در شما نفوذ کرده به اینجا آورده و به کجا باز می‌گرداند؟ آگاه باشید! که هر سرآمدی را پرورده‌ای، و هر غیبتی را بازگشت دوباره ای است. مردم! به سخن عالم خداشناس خود گوش فرادهید، دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر کنید، و با فریادهای او بیدار شوید! رهبر جامعه باید با مردم به راستی سخن گوید و پراکندگی مردم را به وحدت تبدیل، و اندیشهٔ خود را برای پذیرفتن حق، آماده گرداند. پیشوای شما چنان واقعیّتها را برای شما شکافت، چونان شکافتن مهره‌های ظریف، و حقیقت را از باطل چون شیرهٔ درختی که از بدنهٔ آن خارج شود، بیرون کشید. پس، در آن هنگام که امویان بر شما تسلط یابند، باطل بر جای خود استوار شود، و جهل و نادانی بر مرکبها سوار، و طاغوت زمان عظمت یافته، و دعوت کنندگان به حق اندک و بی مشتری خواهند شد. روزگار چونان درندهٔ خطرناکی حمله‌ور شده، و باطل پس از مدّتها سکوت، نعره می‌کشد. مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می‌گذارند، و در جدا شدن از دین متّحد می‌گردند، و در دروغ‌پردازی با هم دوست و در راستگویی



خطبه‌ها (۱۰۹)

دشمن یکدیگرند. و چون چنین روزگاری می‌رسد، فرزند با پدر دشمنی ورزد، و باران خنک کننده، گرمی و سوزش آورد، پست فطرتان همه جا را پر می‌کنند، نیکان و بزرگواران کمیاب می‌شوند. مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهی‌دستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان خواهند بود، راستی از میانشان رخت برمی‌بندد، و دروغ فراوان می‌شود. با زبان، تظاهر به دوستی دارند، اما در دل دشمن هستند. به گناه افتخار می‌کنند، و از پاکدامنی به شگفت می‌آیند، و اسلام را چون پوستینی واژگونه می‌پوشند.

﴿خطبه ۱۰۹﴾

بیان قدرت خداوند و توصیف مرگ و قیامت

(این خطبه به نام الزهراء معروف است.)

همه چیز برابر خدا خاشع، و همه چیز با یاری او، بر جای مانده است. خدا بی‌نیاز کننده هر نیازمند، و عزت بخش هر خوار و ذلیل، نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت زده است. هر کس سخن گوید می‌شنود، و هر که ساکت باشد اسرار درونش را می‌داند، روزی زندگان بر اوست و هر که بمیرد به سوی او بازمیگردد. خدایا! چشمها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، که پیش از توصیف کنندگان از موجودات، بوده‌ای. آفرینش برای ترس از وحشت تنهایی نبود، و برای سودجویی آنها را نیافریدی. کسی از قدرت تو نتواند بگریزد، و هر کس را بگیری از قدرت تو نتواند خارج گردد، گناهکاران از عظمت تو نگاهند، و اطاعت‌کنندگان بر قدرت تو نیفزایند. آن کس که از قضای تو به خشم آید نتواند فرمانت را برگرداند، و هر کس که به فرمان تو پشت کند از تو بی‌نیاز نگردد.

هر سړی نزد تو آشکار و هر پنهانی نزد تو هویدا است. تو خدای همیشه‌ای و بی‌پایان، و تو پایان هر چیزی، که گریزی از آن نیست. وعده‌گاه همه، محضر توست،



و رهایی از تو جز به تو ممکن نیست، و زمام هر جنبنده‌ای به دست تو است، و به سوی تو بازگشت هر آفریده‌ای است.

پاك و منزهی ای خدا! چقدر بزرگ و والاست قدر و عظمت تو، و چه بزرگ است آنچه را که از خلقت تو می‌نگرم! و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت تو، و چه با عظمت است آنچه را که از ملکوت تو مشاهده می‌کنم، و چه ناچیز است برابر آنچه که بر ما نهان است از سلطنت تو، و چه فراگیر است در این جهان نعمتهای تو، و چه کوچک است نعمتهای فراوان دنیا در برابر نعمتهای آخرت.

شگفت آور است آفرینش فرشتگان تو، که گروهی از آنها را در آسمانها سکونت دادی و از زمین بالا برده‌ای. آنها از همه آفریدگان نسبت به تو آگاه‌ترند و بیشتر از همه نسبت به تو بیمناکند، و به تو نزدیک‌ترند. فرشتگانی که در پشت پدران قرار نگرفته و در رحم مادران پرورش نیافته‌اند و از آبی پست خلق نشده‌اند و ناراحتی و مشکلات زندگی آنان را پراکنده نساخته. آنها با مقام و مرتبتی که دارند و از ارزشی که در نزد تو برخوردارند و آن گونه که تو را دوست دارند، فراوان تو را اطاعت می‌کنند که اندک غفلتی در فرمان تو ندارند. اگر آنچه بر آنان پوشیده است بدانند، همه کارهای خود را کوچک و ناچیز می‌شمارند، و بر خویش ایراد می‌گیرند، و می‌دانند آن گونه که باید، تو را عبادت نکرده‌اند، و آن چنان که سزاوار توست، فرمانبردار نبودند.

خدایا ستایش تو را سزااست، که آفریننده و معبودی، و بندگان را به درستی آزمایش کردی. خانه آخرت را آفریدی و سفره رنگارنگ نعمت‌ها را گستراندی، و در آن انواع نوشیدنی، خوردنی، همسران، میهمانداران، قصرها، نهرهای روان، میوه‌ها و کشتزاران، قرار دادی. سپس پیامبری را فرستادی تا انسانها را به آن خانه و نعمتها دعوت کند. افسوس که مردم نه آن دعوت کننده را اجابت کردند، و نه به آنچه تو ترغیبشان کردی رغبت نشان دادند، و نه به آنچه تو تشویقشان کردی، مشتاق شدند. بر لاشه مُرداری روی آوردند، که با خوردن آن رسوا شدند، و در دوستی آن



همداستان گردیدند. هر کس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد، و با گوشی بیمار می‌شنود. خواهشهای نفس پردهٔ عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفتهٔ بی‌اختیار دنیا و بردهٔ آن است و بردهٔ کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد او نیز برمی‌گردد، و هر چه هشدارش دهند از خدا نمی‌ترسد. از هیچ پنددهنده‌ای شنوایی ندارد، با اینکه گرفتار آمدگان دنیا را می‌نگرد که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ اسیرند. می‌بیند، که آنها بلاهایی را که انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد، و دنیایی را که جاویدان می‌پنداشتند از آنها جدا شده و به آنچه در آخرت وعده داده شده بودند خواهند رسید، و آنچه بر آنان فرود آید، وصف ناشدنی است. سختی جان‌کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیاپرستان هجوم آورد. بدنهادر سختی جان‌کندن سُست شده و رنگ باختند، مرگ آرام آرام همهٔ اندامشان را فرا گرفته، زبان را از سخن گفتن باز می‌دارد، و او در میان خانواده‌اش افتاده، با چشم خود می‌بیند و با گوش می‌شنود و با عقل درست می‌اندیشد که عمرش را در پی چه کارهایی تباه کرده و روزگارش را چگونه سپری کرده؟ به یاد ثروتهایی که جمع کرده می‌افتد، همان ثروت‌هایی که در جمع‌آوری آنها، چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و شبهه‌ناک گردآورده و اکنون گناه جمع‌آوری آن همه بر دوش اوست که هنگام جدایی از آنها فرارسیده، و برای وارثان باقیمانده است تا از آن بهره‌مند گردند، و روزگار خود گذرانند. راحتی و خوشی آن برای دیگری و کيفر آن بر دوش اوست، و او درگرو این اموال است که دست خود را از پشیمانی می‌گزد، به خاطر واقعیتهایی که هنگام مرگ مشاهده کرده است. در این حالت از آنچه که در زندگی دنیا به آن علاقمند بود، بی‌اعتنا شده آرزو می‌کند، ای کاش، آن کس که در گذشته بر ثروت او رشک می‌برد،



این اموال را جمع کرده بود.

اما مرگ هم چنان بر اعضای بدن او چیره می‌شود، تا آن که گوش او مانند زبانش از کار می‌افتد، پس در میان خانواده‌اش افتاده، نه می‌تواند با زبان سخن بگوید و نه با گوش بشنود، پیوسته به صورت آنان نگاه می‌کند، و حرکات زبانشان را می‌نگرد، اما صدای کلمات آنان را نمی‌شنود. سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می‌گیرد و چشم او نیز مانند گوشش از کار می‌افتد و روح از بدن او خارج می‌شود، و چون مرداری در بین خانواده‌ی خویش بر زمین می‌ماند که از نشستن در کنار او وحشت دارند، و از او دور می‌شوند. نه سوگواران را یاری می‌کند و نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهد. سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین می‌برند، و به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند.



تا آن زمان که پرونده‌ی این جهان بسته شود، و خواست الهی فرا رسد و آخر آفریدگان به آغاز آن بپیوندند، و فرمان خدا در آفرینش دوباره فرا رسد. آنگاه آسمان را به حرکت آورد و از هم بشکافت، و زمین را به شدت بلرزاند و تکان سخت دهد، که کوه‌ها از جا کنده شده و در برابر هیبت و جلال پروردگاری بر یکدیگر کوبیده و متلاشی شده و با خاک یکسان گردد. سپس هر کس را که در زمین به خاک سپرده شده، درآورد، و پس از فرسودگی تازه‌شان گرداند، و پس از پراکنده شدن، همه را گردآورد، سپس آنها را از هم جدا سازد، تا از اعمال پنهانی و کارهای پوشیده‌ی آنان سؤال کند. آنها را به دو دسته تقسیم فرماید: به گروهی نعمتها دهد و از گروه دیگر انتقام گیرد.

اما فرمانبرداران را در جوار رحمت خود جای دهد و در بهشت جاویدان قرار دهد، خانه‌ای که مسکن‌گزیدگان آن هرگز کوچ نکنند و حالات زندگی آنان تغییر نپذیرد، در آنجا دچار ترس و وحشت نشوند، و بیماریها در آنها نفوذ نخواهد کرد، خطراتی دامگیرشان نمی‌شود، و سفری در پیش ندارند تا از منزلی به منزل دیگر کوچ کنند.

خطبه‌ها (۱۱۰)

و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه درآورد، و دست و پای آنها را با غُل و زنجیر به گردنشان در آویزد، چنان که سرهایشان به پاها نزدیک گردد، جامه‌های آتشین بر بدنشان پوشاند، و در عذابی که حرارت آتش آن بسیار شدید و درب بر روی آنها بسته، و صدای شعله‌ها هراس انگیز است قرار دهد. جایگاهی که هرگز از آن خارج نگردند، و برای اسیران آن غرامتی نپذیرند، و زنجیرهای آن گسسته نمی‌شود. مدّتی برای عذاب آن تعیین نشده تا پایان پذیرد و نه سرآمدی، تا فرا رسد.

پیامبر ﷺ دنیا را کوچک شمرد و در چشم دیگران آن را ناچیز جلوه داد. آن را خوار می‌شمرد و در نزد دیگران خوار و بی‌مقدار معرفی فرمود. و می‌دانست که خداوند برای احترام به ارزش او دنیا را از او دور ساخت و آن را برای ناچیز بودنش به دیگران بخشید. پیامبر ﷺ از جان و دل به دنیا پشت کرد، و یاد آن را در دلش میراند. دوست می‌داشت که زینتهای دنیا از چشم او دور نگهداشته شود، تا از آن لباس فاخری تهیه نسازد، یا اقامت در آن را آرزو نکند. و برای تبلیغ احکامی که قطع کننده عذرهاست، تلاش کرد و امت اسلامی را با هشدارهای لازم نصیحت کرد، و با بشارتها مردم را به سوی بهشت فراخواند، و از آتش جهنم پرهیز داد.

ما از درخت سرسبز رسالتیم، و از جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان برخاستیم، ما معدنهای دانش و چشمه سارهای حکمت الهی هستیم. یاران و دوستان ما در انتظار رحمت پروردگارند و دشمنان و کینه توزان ما در انتظار کیفر و لعنت خداوند به سر می‌برند.

﴿خطبه ۱۱۰﴾

ره‌آورد برخی از مبانی اعتقادی و ارزش قرآن

(این خطبه قبل از سید رضی، در میان دانشمندان به خطبه «دبیاج» معروف بود.)

همانا، بهترین چیزی که انسانها می‌توانند با آن به خدای سبحان نزدیک شوند، ایمان به خدا و ایمان به پیامبر ﷺ و جهاد در راه خداست، که جهاد قلّة بلند اسلام و یکتا دانستن خدا



براساس فطرت انسانی است. بر پاداشتن نماز، آیین ملت اسلام، و پرداختن زکات تکلیف واجب الهی، و روزه ماه رمضان، سپری در برابر عذاب الهی است، و حج و عمره، نابود کننده فقر و شستشو دهنده گناهان است. و صلۀ رحم مایۀ فوزنی مال و طول عمر، و صدقه‌های پنهانی، نابود کننده گناهان است و صدقه آشکار، مرگهای ناگهانی و زشت را باز می‌دارد، و نیکوکاری، از ذلت و خواری نگاه می‌دارد. به یاد خدا باشید که نیکوترین ذکر است، و آنچه پرهیزگاران را وعده دادند آرزو کنید که وعده خدا راست‌ترین وعده‌هاست. از راه و رسم پیامبران پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت است، رفتارشان را با روش پیامبر ﷺ تطبیق دهید که هدایت کننده‌ترین روشهاست. و قرآن را بیاموزید، که بهترین گفتار است، و آن را نیک بفهمید، که بهار دلهاست. از نور آن شفا و بهبودی بخواهید که شفای سینه‌های بیمار است، و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سودبخش‌ترین داستانهاست، زیرا عالمی که به غیر علم خود عمل کند، چونان جاهل سرگردانی است که از بیماری نادانی شفا نخواهد گرفت، بلکه حجت بر او قویتر و حسرت و اندوه بر او استوارتر و در پیشگاه خدا به نکوهش سزاوارتر است.



﴿ خطبه ۱۱۱ ﴾
نکوهش دنیا

پس از ستایش پروردگار؛ همانا من شما را از دنیای حرام می‌ترسانم، زیرا در کام شیرین و در دیده انسان سبز و رنگارنگ است، در شهوات و خواهشهای نفسانی پوشیده شده، و با نعمتهای زودگذر دوستی می‌ورزد، با متاع اندک زیبا جلوه می‌کند، و در لباس آرزوها خود را نشان می‌دهد، و با زینت غرور

خود را می‌آرایید، شادی آن دوام ندارد، و کسی از اندوه آن ایمن نیست. دنیای حرام بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است، دگرگون شونده و ناپایدار، فناپذیر و مرگبار، و کشنده‌ای تهکار است، و آنگاه که به دست آرزومندان افتاد و با خواهشهای آنان دمساز شد می‌نگرند که جز سرابی بیش نیست که خدای سبحان فرمود: «زندگی چون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم و به وسیله آن گیاهان فراوان روید، سپس خشک شده، باد آنها را پراکنده کرد. و خدا بر همه چیز قادر و تواناست».

کسی از دنیا شادمانی ندید، جز آن که پس از آن با اشک و آه روبرو شد؛ هنوز با خوشیهای دنیا روبرو نشده است که با ناراحتیها و پشت کردن آن مبتلا می‌گردد؛ شبی از رفاه و خوشی دنیا، بر کسی فروز نیامده، جز آن که سیل بلاها همه چیز را از بیخ و بُن می‌کنند. هر گاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد، شامگاهان خود را به ناشناسی می‌زند، اگر از يك طرف شیرین و گوارا باشد، از طرف دیگر تلخ و ناگوار است. کسی از فراوانی نعمتهای دنیا کام نگرفت جز آن که مشکلات و سختیها دامنگیر او شد. شبی را در آغوش امن دنیا به سر نبرده، جز آن که صبحگاهان بال‌های ترس و وحشت بر سر او کوبید، بسیار فریبنده است و آنچه در دنیاست نیز فریبندگی دارد، فانی و زودگذر است، و هر کس در آن زندگی می‌کند، فنا می‌پذیرد. در زاد و توشه آن، جز تقوا خیری نیست. کسی که به قدر کفایت از آن بردارد، در آرامش به سر می‌برد و آن کس که در پی به دست آوردن متاع بیشتری از دنیا باشد وسایل نابودی خود را فراهم کرده، و به زودی از دست می‌رود. بسا افرادی که به دنیا اعتماد کردند، ناگهان مره تلخ مصیبت را بدانها چشاند و بسا صاحب اطمینانی که به خاک و خونش کشید. چه انسانهای با عظمتی را که خوار و کوچک ساخت، و بسا فخر فروشانی را که به خاک ذلت افکند. حکومت دنیا ناپایدار، عیش و زندگانی آن تیره و تار، گوارای آن شور، و شیرینی آن تلخ، غذای آن زهر، و اسباب و وسایل آن پوسیده است؛ زنده آن در معرض مردن، و تندرست آن گرفتار بیماری است؛ حکومت آن بر باد رفته، و عزیزان آن شکست خورده؛ متاع آن نکبت آلود و پناه آورنده آن



غارت زده خواهد بود. آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی‌برید که عمرشان از شما طولانی‌تر و آثارشان بادوام‌تر و آرزویشان درازتر و افرادشان بیشتر و لشکریانشان انبوه‌تر بودند؟ دنیا را چگونه پرستیدند و آن را چگونه بر خود گزیدند؟ و سپس از آن رخت بربستند و رفتند. بی توشه‌ای که آنان را برای رسیدن به منزلگاه کفایت کند، و بی‌مرکبی که آنان را به منزلشان رساند. آیا شنیده‌اید که دنیا خود را فدای آنان کرده باشد؟ یا به گونه‌ای یاری‌شان داده یا با آنان به نیکی به سر برده باشد؟ نه هرگز!! بلکه سختی و مشکلات دنیا چنان به آنها رسید که پوست و گوشتشان را درید، با سختیها آنان را سُست و با مصیبتها ذلیل و خوارشان کرد و بینی آنان را به خاک مالید و لگد مال کرد و گردش روزگار را بر ضد آنها برانگیخت. شما دیدید که دنیا آن کس را که برابر آن فروتنی کرد، و آن را برگزید، و بر همه چیز مقدّم داشت، که گویا جاودانه می‌ماند، شناخت و روی خوش نشان نداد تا آن که از دنیا رفت! آیا جز گرسنگی توشه‌ای به آنها سپرد؟ آیا جز در سختی فرودشان نیاورد؟ و آیا روشنی دنیا جز تاریکی، و سرانجامش جز پشیمانی بود؟ آیا شما چنین دنیایی را بر همه چیز مقدّم می‌دارید و بدان اطمینان می‌کنید؟ یا در آرزوی آن به سر می‌برید؟ پس دنیا بد خانه‌ای است برای کسی که خوشبین باشد، و یا از خطرات آن نترسد. پس بدانید - و می‌دانید - که آن را ترك می‌کنید و از آن رخت بر می‌بندید! و پند گیرید از آنها که گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟». سپس آنان را به گورهایشان سپردند، بی‌آن که سوارکاران‌شان خوانند، و در قبرها فرود آورند، بی‌آن که همسایگان‌شان نامند. از سطح زمین، قبرها، و از خاک کفن‌ها، و از استخوانهای پوسیده، همسایگانی پدید آمدند که هیچ خواننده‌ای را پاسخ نمی‌دهند و هیچ ستمی را باز نمی‌دارند و نه به نوحه‌گری توجّهی دارند. نه از باران خوشحال و نه از قحط سالی نومید می‌گردند. گرد هم قرار دارند و تنه‌ایند، همسایه یکدیگرند، امّا از هم دورند، فاصله‌ای با هم ندارند،



خطبه‌ها (۱۱۲-۱۱۳)

ولی هیچ گاه به دیدار یکدیگر نمی‌روند. نزدیکان از هم دورند بردبارانی هستند که کینه‌ها از دل آنان رفته، بی‌خبرانی که حسد در دلشان فرو مرده است. نه از زیان آنها ترسی، و نه به دفاع آنها امیدی وجود دارد. درون زمین را به جای سطح آن برای ماندن انتخاب کردند و خانه‌های تنگ و تاریک را به جای خانه‌های وسیع برگزیدند. به جای زندگی با خویشاوندان، غربت را، و به جای نور، ظلمت را برگزیدند، به زمین بازگشتند، چونان که در آغاز آن را پا برهنه و عریان ترک گفتند، و با اعمال خود به سوی زندگی جاویدان و خانه همیشگی کوچ کردند، آن گونه که خدای سبحان فرمود: «چنان که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می‌گردانیم، وعده‌ای بر ماست و همانا این کار را انجام خواهیم داد».

﴿خطبه ۱۱۲﴾

فرشته مرگ و کیفیت گرفتن ارواح

(در این خطبه، درباره فرشته مرگ و کیفیت گرفتن ارواح، سخن ایراد فرمود.)

آیا هنگامی که فرشته مرگ به خانه‌ای درآمد، از آمدن او آگاه می‌شوی؟ آیا هنگامی که یکی را قبض روح می‌کند او را می‌بینی؟ بچه را چگونه در شکم مادر می‌میراند؟ آیا از راه یکی از اندامهای مادر وارد می‌شود؟ یا روح به اجازه خداوند، به سوی او می‌آید؟ یا همراه کودک در شکم مادر به سر می‌برد؟ آن کس که آفریده‌ای چون خود را نتواند وصف کند، چگونه می‌تواند خدای خویش را وصف نماید؟.

﴿خطبه ۱۱۳﴾

پرهیز از دنیا پرستی

شما را از دنیاپرستی می‌ترسانم، زیرا منزلگاهی است برای کوچ کردن، نه منزلی برای همیشه ماندن. دنیا خود را با غرور زینت داده و با زینت و زیبایی می‌فریبد. خانه‌ای است که نزد خداوند بی‌مقدار است؛ زیرا که



حلال آن با حرام، و خوبی آن با بدی، و زندگی در آن با مرگ، و شیرینی آن با تلخی‌ها در آمیخته است. خداوند آن را برای دوستانش انتخاب نکرد و در بخشیدن آن به دشمنانش دریغ نفرمود. خیر دنیا اندک، و شرّ آن آماده، و فراهم آمده‌اش پراکنده، و ملک آن غارت شده، و آبادانی آن رو به ویرانی نهاده است. چه ارزشی دارد، خانه‌ای که پایه‌های آن در حال فروریختن و عمر آن چون زاد و توشه پایان می‌پذیرد؟ و چه لذّتی دارد زندگانی که چونان مدّت سفر به آخر می‌رسد؟ مردم! آنچه را خدا واجب کرده، جزو خواسته‌های خود بدانید، و در پرداختن حقوق الهی از او یاری طلبید، و پیش از آن که مرگ شما را بخواند، گوش به دعوت او دهید.

همانا زاهدان، اگر چه خندان باشند، قلبشان می‌گردد و اگر چه شادمان باشند، اندوه آنان شدید است و اگر چه برای نعمتهای فراوان مورد غبطه دیگران قرار گیرند، اما با نفس خود در دشمنی بسیاری قرار دارند. یاد مرگ از دل‌های شما رفته، و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته است. و دنیا بیش از آخرت شما را تصاحب کرده و متاع زودرس دنیا، بیش از متاع جاویدان آخرت در شما نفوذ کرده است، و دنیازدگی، قیامت را از یادتان برده است. همانا شما برادران دینی یکدیگرید؛ چیزی جز درون پلید، و نیت زشت، شما را از هم جدا نساخته است. نه یکدیگر را یاری می‌دهید، نه خیرخواه یکدیگرید و نه چیزی به یکدیگر می‌بخشید و نه به یکدیگر دوستی می‌کنید. شما را چه شده است که با به دست آوردن متاعی اندک از دنیا شادمان می‌گردید! اما از متاع بسیار آخرت، که از دست می‌دهید، اندوهناک نمی‌شوید! اما با از دست دادن چیزی اندک از دنیا مضطرب شده که آثار پریشانی در چهره‌ها آشکار می‌گردد و بی‌تابی می‌کنید، گویا این دنیا محلّ زندگی جاودان شما و وسایل آن برای همیشه از آن شماست. چیزی شما را از عیب جوئی برادر دینی باز نمی‌دارد، جز آن که می‌ترسید مانند آن عیب را در شما به رُختان کشند. در بی‌اعتنایی به آخرت



و دوستی دنیا یکدل شده‌اید، و هر يك از شما دين را تنها بر سر زبان می‌آورید، و از این کار خشنودید همانند کارگری که کارش را به پایان رسانده و خشنودی مولای خود را فراهم کرده است.

﴿خطبه ۱۱۴﴾

اندرزهایی برای مردم

ستایش خداوندی را سزااست که حمد و ستایش را به نعمتها، و نعمتها را به شکرگزاری پیوند داد! خدای را بر نعمتهایش آن‌گونه ستایش می‌کنیم که بر بلاهایش. و برای به راه آوردن نفس سرکش که در برابر اوامر الهی سُستی می‌کند و در ارتکاب زشتیها که نهی فرمود، شتاب دارد، از خدا یاری می‌خواهیم، و از گناهانی که علم خدا به آنها احاطه دارد و کتابش آنها را برشمرده و ثبت کرده، طلب آمرزش می‌کنیم. علم خداوندی که کمترین نارسایی نداشته و کتابی که چیزی را وانگذاشته است. به خدا ایمان داریم، ایمان کسی که غیبها را به چشم خود دیده، و بر آنچه وعده داده‌اند آگاه است، ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده، و یقین آن شرک را نابود کرده است. و گواهی می‌دهیم که خدایی نیست جز خدای یکتا، نه شریکی دارد و نه همتایی، و گواهی می‌دهیم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست «که درود خدا بر او و خاندانش باد». این دو گواهی (شهادتین) گفتار را بالا می‌برند، و کردار و عمل را به پیشگاه خدا می‌رسانند، ترازویی که این دو گواهی را در آن نهند سبک نباشد، و اگر بردارند با چیز دیگری سنگین نخواهد شد.

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، که زاد و توشهٔ سفر قیامت است. تقوا توشه‌ای است که به منزل رساند، پناهگاهی است که ایمن می‌گرداند. بهترین گوینده آن را به گوش مردم خوانده و بهترین شنونده آن را فرا گرفت، پیامبری که بهتر از هر کس سخن را به گوش مردم رساند. پس خواننده، دعوت خود را به خوبی شنوند، و شنونده خود را رستگار گرداند.

ای بندگان خدا! همانا تقوای الهی دوستان خدا را از انجام محرمات باز می‌دارد، و قلبهایشان را پر از ترس خدا می‌سازد، تا آن که شبهای آنان با بی‌خوابی و روزهایشان با تحمل تشنگی و روزه‌داری، سپری می‌گردد، که آسایش آخرت را



با رنج دنیا و سیراب شدن آنجا را با تحمّل تشنگی دنیا به دست آوردند. اجل و مرگ را نزدیک دیده و در اعمال نیکو شتاب کرده‌اند، آرزوهای دنیایی را دروغ خواندند و مرگ را به درستی نگرستند. آری، همانا دنیا خانه نابود شدن، رنج بردن از دگرگونی‌ها و عبرت گرفتن است، و از نشانه نابودی، آن که، روزگار کمان خود را به زه کرده، تیرش به خطا نمی‌رود، و زخمش بهبودی ندارد؛ زنده را با تیر مرگ هدف قرار می‌دهد، و تندرست را با بیماری از پا درمی‌آورد، و نجات یافته را به هلاکت می‌کشاند. دنیا خورنده ایست که سیری ندارد، و نوشنده‌ای است که سیراب نمی‌شود. و نشانه رنج دنیا آن که آدمی، جمع‌آوری می‌کند آنچه را که نمی‌خورد، و می‌سازد بنایی که خود در آن مسکن نمی‌کند، پس به سوی پروردگار خود می‌رود، نه مالی برداشته و نه خانه‌ای به همراه برده است. و نشانه دگرگونی دنیا آن که، کسی که دیروز مردم به او ترخّم می‌کردند، امروز حسرت او را می‌خورند و آن کس را که حسرت او می‌خوردند امروز به او ترخّم می‌کنند، و این نیست مگر برای نعمتهایی که به سرعت دگرگون می‌شود، و بلاهایی که ناگهان نازل می‌گردد.

و نشانه عبرت‌انگیز بودن دنیا، آن که، آدمی پس از تلاش و انتظار تا می‌رود به آرزوهایش برسد، ناگهان مرگ او فرا رسیده، امیدش را قطع می‌کند، نه به آرزو رسیده، و نه آنچه را آرزو داشته باقی می‌ماند. سبحان الله! شادی دنیا چه فریبنده و سیراب شدن از آن، چه تشنگی زاست! و سایه آن، چه سوزان است! نه زمان آمده را می‌شود رد کرد و نه گذشته را می‌توان بازگرداند، پس منزه و پاک است خداوند! چقدر زنده به مرده نزدیک است برای پیوستن به آن و چه دور است مرده از زنده که از آنان جدا گشته! چیزی بدتر از شرویدی نیست جز کيفر و عذاب آن و چیزی نیکوتر از خیرونیکي وجود ندارد جز پاداش آن. همه چیز دنیا، شنیدن آن بزرگتر از دیدن آن است، و هر چیز از آخرت دیدن آن بزرگتر از شنیدن آن است. پس کفایت می‌کند شما را شنیدن از دیدن، و خبر دادن از پنهانی‌های آخرت.

آگاه باشید! هرگاه از دنیای شما کاهش یابد و به آخرت افزوده گردد بهتر از آن است که از پاداش آخرت شما کاسته و بر دنیای شما افزوده شود. چه بسا کاهش یافته‌هایی که سودآور است، و افزایش داشته‌هایی که زیان‌آور بود، همانا



به آنچه فرمان داده شدید، گسترده‌تر از چیزی است که شما را از آن باز داشتند، و آنچه بر شما حلال است، بیش از چیزی است که بر شما حرام کرده‌اند. پس آنچه را که اندک است، برای آنچه که بسیار است ترك كنید، و آنچه را بر شما تنگ گرفته‌اند به خاطر آنچه که شما را در گشایش قرار دادند، انجام ندهید.

خداوند روزی شما را ضمانت کرده و شما را به کار و تلاش امر فرموده، پس نباید روزی تضمین شده را بر آنچه که واجب شده مقدم دارید، با اینکه به خدا سوگند آن چنان نادانی و شك و یقین به هم آمیخته است که گویا روزی تضمین شده بر شما واجب است، و آنچه را که واجب کرده‌اند، برداشتند.

پس در اعمال نیکو شتاب کنید، و از فرارسیدن مرگ ناگهانی بترسید، زیرا آنچه از روزی که از دست رفته، امید بازگشت آن وجود دارد، اما عمر گذشته را نمی‌شود بازگرداند. آنچه را امروز از بهره دنیا کم شده، می‌توان فردا به دست آورد، اما آنچه دیروز از عمر گذشته، امید به بازگشت آن نیست، به آینده امیدوار و از گذشته ناامید باشید. (از خدا بترسید و جز بر مسلمانی تمیرید.)



خطبه ۱۱۵ ﴿﴾ طلب باران

(برای خواستن باران از خدا، در شهر کوفه ایراد فرمود.)

خداوند! کوه‌های ما از بی آبی شکاف خورده و زمین ما غبارآلود و دامهای ما در آغل‌های خود سرگردانند و چون زن بچه مرده فریاد می‌کشند، و از رفت و آمد بی حاصل به سوی چراگاه‌ها و آبشخورها، خسته شده‌اند!

بار خدایا! بر ناله گوسفندان و فریاد و آه شتران ماده رحمت آور. خدایا! به سرگردانی آنها در راه‌ها و ناله‌هایشان در خوابگاه‌ها رحمت آور. بار خدایا! هنگامی به سوی تو بیرون آمدیم که

خشکسالی پیایی هجوم آورده، و ابرهای پُر باران از ما پشت کرده و خشک و نامهربان بدون بارش قطره‌ای باران، گذشتند. خدایا! تو امید هر بیچاره و حل‌کننده مشکلات هر طلب‌کننده می‌باشی. خدایا! تو را می‌خوانیم، در این هنگام که همه ناامید شده‌اند و ابر رحمت بر ما نمی‌بارد و حیوانات ما نابود گردیدند. ما را به کردارمان عذاب نکنی و به گناهان ما کیفر ندهی. خدایا! رحمت خود را با ابر پُر باران و بهار پر آب و گیاهان خوش‌منظر شاداب، بر ما نازل فرما؛ بارانی درشت قطره، بر ما فرو فرست، که مُردگان را زنده، و آنچه از دست ما رفته به ما بازگرداند.

خدایا! ما را با بارانی سیراب کن که زنده‌کننده، سیراب‌سازنده، فراگیر و به همه جا رونده، پاکیزه و با برکت، گوارا و پُر نعمت، گیاه آن بسیار، شاخه‌های آن به بار نشست و برگ‌های تازه و آبدار باشد، تا با چنان بارانی بنده ناتوان را توان بخشی، و شهرهای مرده‌ات را زنده سازی. خدایا! بارانی ده که بسیار ببارد، تا زمینهای بلند ما پر گیاه شود، و در زمینهای پست روان گردد و نعمتهای فراوان در اطراف ما گسترش یابد، تا با آن میوه‌های ما بسیار، گله‌های ما زنده و فراوان، و سرزمینهای دورتر از ما نیز بهره‌مند گردند، و روستاهای ما از آن نیرومند شوند. اینها همه از برکات گسترده و بخشش‌های فراوان تو باشد که بر سرزمینهای فقر زده و حیوانات وحشی ما نازل می‌گردد. خداوند! بارانی ده دانه درشت که پیایی برای سیراب شدن گیاهان ما ببارد، چنان که قطرات آن یکدیگر را برانند، و دانه‌های آن به شدت بر هم کوبیده شوند؛ نه رعد و برقی بی‌باران، و ابری بی‌ثمر، و کوچک و پراکنده، و نه دانه‌های ریز باران همراه با بادهای سرد. خدایا! بارانی پُر آب فرو فرست که قحطی زدگان به نعمتهای فراوان رسند و آثار خشکسالی از میان برود که همانا، تویی خداوندی که پس از ناامید شدن مردم باران را فرو می‌فرستی، و رحمت خود را همه جا گسترش می‌دهی و تویی سرپرست نظام آفرینش که به ستودن سزاواری. می‌گوییم: «انصاحت جبالنا» یعنی کوه‌ها بر اثر خشکی از هم شکافته است،



خطبه‌ها (۱۱۶)

و «انصاح الثوب» وقتی گفته می‌شود که لباس از هم شکافته باشد «انصاح الثوب و صاح و صوح» به هنگامی که گیاه خشک گردد می‌گویند و همه این چند واژه به يك معنا است. و جمله «وهامت دوابنا» از ماده «هيام» به معنی عطش است. و «حدابیر السنین» جمع «حدبار» به معنای شتری است که بر اثر راه رفتن ناتوان شده است. امام علی علیه السلام سال‌های قحطی را به چنین شتری تشبیه کرده است. «ذوالرمه» شاعر می‌گوید:

«حدابیر ما تنفک الا مناحه علی الخسف او نرمی بها بلدا فقرًا»

شتران ناتوانی که هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌گردند جز

در خوابگاه‌ها یا اینکه آنها را در محیط‌های بی‌آب و علف قرار دهند. و جمله «ولا قزع ربایها» یعنی از قطعات کوچک و پراکنده آبر نباشد و جمله «ولا شفان ذهابها» در تقدیر «ولا ذات شفان ذهابها» است «شفان» به معنی باد سرد و «ذهاب» به معنی بارانهای نرم می‌باشد. و کلمه «ذات» حذف گردید، زیرا شنونده به آن آگاه بود.

﴿خطبه ۱۱۶﴾ اندرزهایی به اصحابش

(این خطبه، در شهر کوفه در سال ۳۸ هجری برای تشویق کوفیان به نبرد نهایی، ایراد شد.) خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را فرستاد تا دعوت کننده به حق، و گواه اعمال خلق باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله بدون سُستی و کوتاهی، رسالت پروردگارش را رسانید، و در راه خدا با دشمنانش بدون عذرتراشی جنگید. پیامبر صلی الله علیه و آله پیشوای پرهیزکاران، و روشنی بخش چشم هدایت شدگان است.

(و از همین خطبه است؛) مردم! اگر شما همانند من از آنچه بر شما پنهان است با خبر بودید، از خانه‌ها کوچ می‌کردید، در بیابانها سرگردان می‌شدید، و بر کردارتان اشک می‌ریختید و چونان زنان مصیبت دیده بر سر و سینه می‌زدید و سرمایه خود را بدون نگرهان و جانشین رها می‌کردید و هر کدام از شما تنها به کار خود می‌پرداختید، و به دیگری توجّهی نداشتید. افسوس، آنچه را به شما تذکر دادند، فراموش کردید، و از آنچه شما را ترسانند، ایمن گشتید! گویا عقل از سرتان پریده، و کارهای شما آشفته شده است. به خدا سوگند! دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی اندازد، و مرا به کسی که نسبت به من سزاوارتر است ملحق فرماید. به خدا سوگند! آنان مردمی بودند نیک اندیش،



خطبه‌ها (۱۱۷-۱۱۸)

ترجیح دهندهٔ بردباری، گویندگان حق، و ترك کنندگان ستم. پیش از ما به راه راست قدم گذاشته و شتابان رفتند و در به دست آوردن زندگی جاویدان آخرت و کرامت گوارا، پیروز شدند. آگاه باشید! به خدا سوگند! پسری از طایفه ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) بر شما مسلط می‌گردد که هوسباز و گردنکش و ستمگر است. سبزه‌زارهای «اموال و داراییها» شما را می‌چرد و چربی شما را آب می‌کند.

ابو وَدَّحَه: بس کن. (وَدَّحَه، نوعی سوسک است، چون ماجرای با حَجَّاج دارد، او را «ابوودحه» خطاب فرمود، که اینجا جای آوردن آن نیست. «میگویند وَدَّحَه، سوسک مخصوصی است حَجَّاج را گزید که بدنش ورم کرد و مُرد».)

خطبه ۱۱۷

سرزنش انسان‌های خودپرست

نه اموال خود را در راه خدایی که آن مالها را روزی شما کرد می‌بخشید، نه جانها را در راه خدایِ جان آفرین به خطر می‌افکنید! دوست دارید مردم برای خدا شما را گرامی دارند اما خودتان مردم را در راه خدا گرامی نمی‌دارید! از فرود آمدن در خانه‌های گذشتگان عبرت گیرید، و از جدایی با نزدیک‌ترین برادران و دوستان پند پذیرید.

خطبه ۱۱۸

ستودن یاران نیکوکار

(پس از جنگ جَمَل در سال ۳۶ هجری، در ستایش از یاران خود ایراد فرمود.)

شما یاران حق و برادران دینی من می‌باشید، در روز جنگ چون سپر محافظ، دور کننده ضربتها، و در خلوتها محرم اسرار من هستید. با کمک شما پشت کنندگان به حق را می‌گویم، و به راه می‌آورم، و فرمانبرداری استقبال کنندگان را امیدوارم. پس مرا، با خیرخواهی خالصانه، و سام از هر گونه شك و تردید، یاری کنید. به خدا سوگند! من به مردم از خودشان سزاوارترم.



﴿ خطبه ۱۱۹ ﴾

تحریر مردم به جهاد

(پس از جنگ صفین و نهروان، در سال ۲۸ هجری مردم را برای سرکوبی معاویه فرا خواند، سکوت کردند. فرمود: شما را چه شده، آیا لال هستید؟ گروهی گفتند: ای امیرالمؤمنین! اگر تو حرکت کنی با تو حرکت می‌کنیم).

شما را چه می‌شود؟ هرگز راه رستگاری نیپوید! و به راه عدل هدایت نگردید! آیا در چنین شرایطی سزاوار است از شهر خارج شوم؟ هم اکنون باید مردی از شما که من از شجاعت و دلاوری او راضی و به او اطمینان داشته باشم، به سوی دشمن کوچ کند. و برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع‌آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان، و گرفتن حقوق در خواست کنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته‌ای بیرون روم، و به دنبال دسته‌ای به راه افتم، و چونان تیر نتراشیده در جعبه‌ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم! من چونان محور سنگ آسیاب، باید بر جای خود استوار بمانم تا همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من به گردش در آید. اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد! به حق خدا سوگند که این پیشنهاد بدی است!

به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتم، پای در رکاب کرده از میان شما می‌رفتم، و شما را نمی‌طلبیدم، چندان که بادِ شمال و جنوب می‌وزد؛ زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حيله‌اید. مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد. من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند؛ آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.



﴿ خطبه ۱۲۰ ﴾

یادآوری ویژگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام و اندرز یاران

به خدا سوگند! تبلیغ رسالتها، وفای به پیمانها، و تفسیر اوامر و هشدارهای الهی به من آموزش داده شده، درهای دانش و روشنایی امور انسانها نزد ما اهل بیت پیامبر ﷺ است. آگاه باشید که قوانین دین یکی و راه‌های آن آسان و راست است، کسی که از آن برود به قافله و سر منزل رسد، و غنیمت برد، و هر کس که از آن راه نرود گمراه شده پشیمان گردد. مردم! برای آن روز که زاد و توشه ذخیره می‌کنند، و اسرار آدمیان فاش می‌گردد، عمل کنید. کسی که از خرد خویش بهره‌مند نگردد، برای پند گرفتن از عقل و فکر دیگران عاجزتر است، چرا که آن غایب برای کمک کردن، از عقل حاضر او ناتوان تراست. از آتشی بپرهیزید که حرارتش شدید، و عمق آن ناپیدا، و زیور آن غل و زنجیر، آشامیدنی آن زردآب و چرک جوشان است. آگاه باشید! نام نیکی که خدا برای کسی میان مردم قرار دهد، بهتر از مالی است که برای دیگران باقی می‌گذارد که او را ستایش نمی‌کنند.

﴿ خطبه ۱۲۱ ﴾

علل پذیرش حکمیت

(پس از پذیرش «حکمیت» در صفین، یکی از یاران گفت: ما را از حکمیت نهی فرمودی، سپس پذیرفتی و داور تعیین کردی! ما نمی‌دانیم کدام يك از این دو کار درست است؟ امام علی (ع) دست بر روی دست کوبید و با تأسف فرمود: این سزای کسی است که بیعت با امام خود را ترك گوید، و پیمان بشکند. به خدا سوگند!، هنگامی که شما را به جنگ با معاویه فرا خواندم، خوشایندتان نبود، ولی خداوند خیر شما را در آن قرار داده بود، اگر مقاومت می‌کردید، شما را راهنمایی می‌کردم و اگر به انحراف می‌رفتید شما را به راه راست برمی‌گرداندم، اگر سرباز می‌زدید، دوباره شما را برای مبارزه آماده می‌کردم، در آن صورت



خطبه‌ها (۱۲۲)

وضعیتی مطمئن داشتیم. اما دریغ، با کدام نیرو بجنگم؟ و به چه کسی اطمینان کنم؟ شگفتا!، می‌خواهم به وسیله شما بیمارها را درمان کنم، ولی شما درد بی درمان من شده‌اید، کسی را می‌مانم که خار در پایش رفته و با خار دیگری می‌خواهد آن را بیرون کشد، در حالی که می‌داند خار در تن او بیشتر شکند و بر جای ماند.

خدایا! طبیب این درد مرگبار به جان آمده، و آب رسان این شوره زار، ناتوان شده است. کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند، قرآن تلاوت کردند و معانی آیات را شناختند، به سوی جهاد برانگیخته شده، چونان شتری که به سوی بچه خود روی می‌آورد شیفته جهاد گردیدند، شمشیرها از نیام برآوردند، و گرداگرد زمین را گروه گروه، صف به صف، احاطه کردند، بعضی شهید، و برخی نجات یافتند. هیچگاه از زنده ماندن کسی در میدان جنگ شادمان نبودند، و در مرگ شهیدان نیازی به تسلیت نداشتند، با گریه‌های طولانی از ترس خدا، چشمهایشان ناراحت، و از روزه‌داری فراوان، شکمهایشان لاغر و به پشت چسبیده بود. لبهایشان از فراوانی دعا خشک، و رنکهای صورت از شب زنده‌داریها زرد، و بر چهره‌هایشان غبار خشوع و فروتنی نشسته بود. آنان برادران من هستند که رفته‌اند، و بر ماست که تشنه ملاقاتشان باشیم، و از اندوه فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم. همانا شیطان، راه‌های خود را به شما آسان جلوه می‌دهد، تا گره‌های محکم دین شما را یکی پس از دیگری بگشاید، و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید. و در پراکندگی شما را دچار فتنه گرداند. از وسوسه و زمزمه و فریبکاری شیطان روی گردانید، و نصیحت آن کس را که خیرخواه شماست گوش کنید، و به جان و دل بپذیرید.

خطبه ۱۲۲

خطاب به خوارج

(پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام علیه السلام به قرارگاهشان رفت و خطاب به جمع خوارج فرمود):

آیا همه شما در جنگ صفین بودید؟. گفتند: بعضی بودیم و برخی حضور نداشتیم.



فرمود: به دو گروه تقسیم شوید، تا متناسب با هر کدام سخن گویم. دو دسته شدند، امام عَلَيْهِ السَّلَام ندا داد که: ساکت باشید! به حرفهایم گوش فرا دهید و با جان و دل به سوی من توجّه کنید، و هر کس را برای گواهی سوگند دادم با علم گواهی دهد.

(آنگاه سخنان طولانی مطرح فرمود که برخی از آن خطبه این است:) آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ، و مکر و فریبکاری، قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند، شماها نکفتید که: «شامیان، برادران ما و هم آیین ما هستند؟ از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند، نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم؟». اما من به شما گفتم که: این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است، پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید، و از راهی که در پیش گرفته‌اید منحرف نشوید، و در جنگ دندان بر دندان بفشارید، و به ندای هیچ نداده‌ندهای گوش ندهید، زیرا اگر پاسخ داده شوند گمراه کننده‌اند، و اگر رها گردند خوار و ذلیل شوند، که همواره چنین بود. اما دریغ! شماها را دیدم که به خواسته‌های شامیان گردن نهادید، و حکمیت را پذیرفتید. سوگند به خدا! اگر از آن سرباز می‌زدم مسؤول پی‌آمدهای آن نبودم، و خدا گناه آن را در پرونده من نمی‌افزود. به خدا سوگند! اگر هم حکمیت را می‌پذیرفتم به این کار سزاوار پیروی بودم، زیرا قرآن با من است، از آن هنگام که یار قرآن گشتم، از آن جدا نشدم. ما با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم، و همانا جنگ و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان ما دور می‌زد، اما از وارد شدن هر مصیبت و شدتی جز بر ایمان خود نمی‌افزودیم، و بیشتر در پیمودن راه حق، و تسلیم بودن در برابر اوامر الهی و شکیبایی بر درد جراحتهای سوزان، مصمّم می‌شدیم. اما امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژیها و نفوذ شبهه‌ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین



خطبه‌ها (۱۲۳- ۱۲۴)

کشانده شدیم. پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله آن با یکدیگر نزدیک می‌شویم، و شکافها را پُر و باقیمانده پیوندها را محکم می‌کنیم، به آن تمایل نشان می‌دهیم، آن را گرفته و دیگر راه را ترك می‌گوییم.

﴿خطبه ۱۲۳﴾

آموزش روانی در جنگ

(هنگام نبرد در جنگ صفین خطاب به سربازان خویش فرمود.)

هر کدام از شما در صحنه نبرد با دشمن، در خود شجاعت و دلاوری احساس کرد، و برادرش را سست و ترسو یافت، به شکرانه این برتری باید از او دفاع کند، آن گونه که از خود دفاع می‌کند، زیرا اگر خدا بخواهد، او را چون شما دلاور و شجاع گرداند. همانا مرگ به سرعت در جستجوی شماست، آنها که در نبرد مقاومت دارند، و آنها که فرار می‌کنند، هیچکدام را از چنگال مرگ رهایی نیست و همانا گرامی‌ترین مرگها کشته شدن در راه خداست. سوگند به آن کس که جانِ پسرِ ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من، آسانتر از مرگ در بستر استراحت، در مخالفت با خداست.

گویی شما را در برخی از حمله‌ها، در حال فرار، ناله کنان چون گله‌ای از سوسمار می‌نگرم که نه حقّی را باز پس می‌گیرید، و نه ستمی را باز می‌دارید. اینک این شما و این راه گشوده، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکنده به مبارزه ادامه دهد، و هلاکت از آن کسی است که سستی ورزد.

﴿خطبه ۱۲۴﴾

تشویق یاران به جهاد

(در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین، برای تشویق یاران به جهاد فرمود.)

زِره پوشیده‌ها را در پیشاپیش لشکر قرار دهید، و آنها که کلاه خود ندارند، در پشت سر قرار گیرند؛ دندانه‌ها را در نبرد روی هم بفشارید، که تأثیر



ضربت شمشیر را بر سر کمتر می‌کند؛ در برابر نیزه‌های دشمن، پیچ و خم به خود دهید که نیزه‌ها را می‌لغزاند و کمتر به هدف اصابت می‌کند؛ چشم‌ها را فرو خوابانید، که بر دلیری شما می‌افزاید، ودل را آرام می‌کند، صداها را آهسته و خاموش سازید که سُستی را می‌زداید. پرچم لشکر را بالا دارید و پیرامون آن را خالی مگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت ایستادگی می‌کنند، از پرچم‌های خود بهتر پاسداری می‌نمایند و آن را در دل لشکر نگاه می‌دارند، و از هر سو، از پیش و پس و اطراف، مراقب آن می‌باشند، نه از آن عقب می‌مانند که تسلیم دشمنش کنند و نه از آن پیشی می‌گیرند که تنها رهایش سازند. هر کس باید در برابر حریف خود بایستد و کار او را بسازد و به یاری برادر خود نیز بشتابد، و مبارزه با حریف خود را به برادر مسلمان خود وامگذارد که او در برابر دو حریف، قرار گیرد، حریف خود، و حریف برادرش. به خدا سوگند! اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانید، شما بزرگانِ عرب و شرافتمندان برجسته‌اید، در فرار از جنگ، خشم و غضب الهی و دُلت همیشگی و ننگ جاویدان قرار دارد، فرارکننده بر عمر خود نمی‌افزاید و بین خود و روز مرگش مانعی ایجاد نخواهد کرد. کیست که شتابان و با نشاط با جهاد خویش به سوی خدا حرکت کند؟ چنان تشنه کامی که به سوی آب می‌دود؟ بهشت در سایه نیزه‌های دلاوران است. امروز در هنگامه نبرد، آنچه در دل‌ها و سر زبان‌هاست، آشکار می‌شود. به خدا سوگند که من به دیدار شامیان در میدان نبرد شیفته‌ترم تا آنان بر بازگشت به خانه‌هاشان! که انتظار آن را می‌کشند. بار خدایا! اگر شامیان از حق روی گردانند، جمعشان را پراکنده، و در میان‌شان اختلاف و تفرقه بیفکن، و آنان را برای خطاکاریشان به هلاکت رسان. همانا شامیان، بدون ضربت نیزه‌های پیاپی، هرگز از جای خود خارج نشوند. ضرباتی که بدن‌هایشان را سوراخ نماید، چنان که وزش باد از این سو فرو شده بدان سو در آید، ضربتی که کاسه سر را بپراکند، و استخوان‌های بدن را خُرد و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش کند! آنان دست برنمی‌دارند تا آنگاه که دسته‌های لشکر پیاپی بر آنان حمله کنند و آنها را تیرباران نمایند، و سواران ما هجوم آورند، و صف‌هایشان را در هم شکنند،



و لشکرهای عظیم، پُشت سر لشکرهای انبوه، آنها را تا شهرهایشان عقب برانند، و تا اسبها، سرزمینشان را که روی در روی یکدیگر قرار دارد، و اطراف چراگاه‌هایشان، و راه‌های آنان را، زیر سُم بکوبند.
می‌گویم: («الدعق» به معنی کوبیدن زمینها با سُم اسبها است و «نواحر» به معنی متقابل است. می‌گویند: منزل‌های فلان طایفه «تتناحر» یعنی مقابل هم هستند).

﴿ خطبه ۱۲۵ ﴾

حکمت و سرزنش کوفیان و خوارج گمراه

(در پاسخ خوارج که ماجرای حکمت را نمی‌پذیرفتند، قبل از ورود به شهر در نزدیکی کوفه فرمود):

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمت «داوری» انتخاب کردیم! (که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند). این قرآن، خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسانها می‌توانند از آن سخن گویند، و هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پُشت کنیم، در حالی که خدای بزرگ فرمود: «اگر در چیزی خصومت کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید». بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به پیامبر ﷺ این است که سنت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم، و اگر در برابر سنت پیامبر ﷺ تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم. اما سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمت «داوری» مدت تعیین کردی، من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد، و دانا بر عقیده خود استوار بماند، و اینکه شاید در این مدت آشتی و صلح، خدا، کار امت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نورزند، و تسلیم اولین فکر گمراه کننده نگردند.

همانا برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق در نزد او دوست‌داشتنی‌تر از باطل باشد، هر چند



از قدر او بکاهد و به او زیان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بیفزاید. مردم! چرا حیران و سرگردانید؟ و از کجا به اینجا آورده شدید؟ آماده شوید برای حرکت به سوی شامیانی که از حق روی گردانند و آن را نمی‌بینند، و به ستمگری روی آورده حاضر به پذیرفتن عدالت نیستند، از کتاب خدا فاصله گرفتند، و از راه راست منحرف گشتند! افسوس ای کوفیان! شما وسیله‌ای نیستید که بشود به آن اعتماد کرد، و نه یاوران عزیزی که بتوان به دامن آنها چنگ زد! شما بد نیروهایی در افروختن آتش جنگ هستید، نفرین بر شما. چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم. یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می‌خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم؛ نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئنی برای راز داری هستید.

﴿خطبه ۱۲۶﴾

تقسیم مساوی بیت المال

(به امام علیه السلام گفتند: مردم به دنیا دل بسته‌اند، معاویه با هدایا و پول‌های فراوان آنها را جذب می‌کند شما هم از اموال عمومی به اشراف عرب و بزرگان قریش ببخش و از تقسیم مساوی بیت المال دست بردار، تا به تو گرایش پیدا کنند.)

آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود به گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست! آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است، ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا ببرد، اما در آخرت پست خواهد کرد. در میان مردم ممکن است گرامی‌اش بدانند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت. پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.



رَدِّ اعتقادات خوارچ و علل پذیرش حکمیت

(قبل از جنگ نهروان در سال ۳۷ در رَدِّ اعتقادات خوارچ ایراد فرمود، خوارچ عقیده داشتند: کسی که گناه کبیره انجام دهد کافر و از اسلام خارج شده است، مگر توبه کند و دوباره مسلمان گردد.)

پس اگر چنین می‌پندارید که من خطا کرده و گمراه شدم، پس چرا همه اُمّت محمّد ﷺ را به گمراهی من گمراه می‌دانید؟ و خطای مرا به حساب آنان می‌گذارید؟ و آنان را برای خطای من کافر می‌شمارید؟ شمشیرها را بر گردن نهاده، کورکورانه فرود می‌آورید، و گناهکار و بیگناه را به هم مخلوط کرده، همه را یکی می‌پندارید؟

در حالی که شما می‌دانید، همانا رسول خدا ﷺ زناکاری را که همسر داشت سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و میراثش را به خانواده‌اش سپرد، و قاتل را کشت و میراث او را به خانواده‌اش بازگرداند، دست دزد را برید و زناکاری را که همسر نداشت تازیانه زد، و سهم آنان را از غنایم می‌داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند. پس پیامبر ﷺ آنها را برای گناهانشان کیفر می‌داد، و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت، اما سهم اسلامی آنها را از بین نمی‌برد، و نام آنها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت. (پس با انجام گناهان کبیره کافر نشدند). شما «خوارچ»، بدترین مردم و آلت دست شیطان و عامل گمراهی این و آن می‌باشید. به زودی، دو گروه نسبت به من هلاک می‌گردند: دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کرده به راه باطل درآید. بهترین مردم نسبت به من، گروه میانه‌رو هستند. از آنها جدا نشوید، همواره با بزرگ‌ترین جمعیتها باشید که دست خدا با جماعت است. از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها، بهره شیطان است آن گونه که گوسفند تنها، طعمه گرگ خواهد بود. آگاه باشید! هر کس که مردم را به این شعار «تفرقه و جدایی» دعوت کند او را بگشاید، هر چند که زیر عمامه من باشد. اگر به آن دو نفر «ابوموسی و عمروعاص» رأی به داوری داده شد، تنها برای این بود که آنچه را قرآن زنده کرد، زنده سازند، و آنچه را قرآن مرده خواند، بمیرانند.



زنده کردن قرآن به این است که، دست وحدت به هم دهند و به آن عمل نمایند، و میراندن آن، از بین بردن پراکندگی و جدایی است، پس اگر قرآن ما را به سوی آنان بکشاند آنان را پیروی می‌کنیم، و اگر آنان را به سوی ما سوق داد باید اطاعت کنند. پدر مباد شما را! من شری به راه نیانداخته، و شما را نسبت به سرنوشت شما نفریفته، و چیزی را بر شما مشتبّه نساخته‌ام. همانا رأی گروهی از شما، براین قرار گرفت که دو نفر را برای داوری انتخاب کنند، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند، اما افسوس که آنها عقل خویش را از دست دادند، حق را ترك کردند در حالی که آن را به خوبی می‌دیدند، چون ستمگری با هوا پرستی آنها سازگار بود با ستم همراه شدند. ما پیش از داوری ظالمانه‌شان با آنها شرط کردیم که به عدالت داوری کنند و بر اساس حق حکم نمایند، اما به آن پای بند نماندند.

﴿ خطبه ۱۲۸ ﴾

حوادث آینده شهر بصره و جایگاه علم غیب

(این سخنرانی در سال ۳۶ هجری پس از جنگ جمل، در شهر بصره در بیان حوادث سخت آینده، ایراد شد.)

ای احنف! گویا من او را می‌بینم که با لشکری بدون غبار و سر و صدا، و بدون حرکات لگام‌ها، و شیهه اسبان، به راه افتاده، زمین را زیر قدمهای خود چون گام شتر مرغان در می‌نوردد،

پس وای بر کوچه‌های آباد و خانه‌های زینت شده بصره، که بال‌هایی چونان بال کرکسان و ناودانهایی چون خرطومهای پیلان دارد! وای بر اهل بصره، که بر کشتگان آنان نمی‌گیرند و از گمشدگان‌شان کسی جستجو نمی‌کند. من دنیا را به رو، بر زمین کوبیده و چهره‌اش را به خاک مالیدم و بیش از آنچه ارزش دارد، بهایش نداده‌ام و با دیده‌ای که سزاوار است به آن نگرسته‌ام.

گویا آنان را می‌بینم با رخساری چونان سپرهای چگش خورده، لباسهایی از دیباچ و حریر پوشیده، که اسبهای اصیل را یدک می‌کشند و آنچنان



کشتار و خونریزی دارند که مجروحان از روی بدن کشتگان حرکت می‌کنند و فراریان از اسیرشدگان کم‌ترند.

(یکی از اصحاب گفت: ای امیرمؤمنان! تو را علم غیب دادند؟ امام علیه السلام خندید و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود، فرمود:)

ای برادر گلبی! این اخباری که اطلاع می‌دهم علم غیب نیست، علمی است که از دارنده علم غیب (پیامبر «ص») آموخته‌ام. همانا علم غیب، علم قیامت است، و آنچه خدا در گفته خود آورده که: «علم قیامت در نزد خداست. خدا باران را نازل کرده و آنچه در شکم مادران است می‌داند، و کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد؟ و در کدام سرزمین خواهد مُرد؟» پس خداوند سبحان، از آنچه در رَحِم مادران است، از پسر یا دختر، از زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادتمند یا شقی، آگاه است، و از آن کسی که آتشگیره آتش جهنم است یا در بهشت همسایه و دوست پیامبران صلی الله علیه و آله است، از همه اینها آگاهی دارد. این است آن علم غیبی (ذاتی) که غیر از خدا کسی نمی‌داند. جز اینها، علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده (علم غیب اکتسابی) و او به من آموخته است، پیامبر صلی الله علیه و آله برای من دعا کرد که خدا این دسته از علوم و اخبار را در سینه‌ام جای دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پُر گردد.



خطبه ۱۲۹

اندازه‌ها و مقیاس‌ها

(در این خطبه، امام علیه السلام درباره اندازه‌ها و مقیاس‌ها صحبت فرمود، چون سیدرضی بخشی از سخنرانی را آورده است، همه مباحث مربوط به مقیاس‌ها، در اینجا نیامده است.)

بندگان خدا! شما و آنچه از این دنیا آرزومندید، مهمانانی هستید که مدّتی معین برای شما قرار داده شده، بدهکارانی هستید که مهلت کوتاهی در پرداخت آن دارید، و اعمال شما همگی حفظ می‌شود. چه بسیارند تلاشگرانی که به جایی نرسیدند، و زحمتکشانی که زیان دیدند. در روزگاری هستید که خوبی به آن پُشت کرده و می‌گذرد، و بدی بدان روی آورده، پیش می‌تازد، و طمع شیطان

در هلاکت مردم بیشتر می‌گردد. هم اکنون روزگاری است که ساز و برگ شیطان تقویت شده، نیرنگ و فرییش همگانی، و به دست آوردن شکار برای او آسان است. به هر سو می‌خواهی نگاه کن! آیا جز فقری می‌بینی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند؟ یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده و با بخل ورزیدن در اداء حقوق الهی، ثروت فراوانی گرد آورده است؟ یا سرکشی که گوش او از شنیدن پند و اندرزها گر است؟ کجایند خوبان و صالحان شما؟ کجایند آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ کجایند پرهیزگاران در کسب و کار؟ کجایند پاکیزگان در راه و رسم مسلمانی؟ آیا جز این است که همگی رخت بستند و رفتند؟ و از این جهان پست و گذران و تیره کننده عیش و شادمانی گذشتند؟ مگر نه این است که شما وارث آنها بر جای آنان تکیه زدید، و در میان چیزهای بی‌ارزش قرار دارید، که لبهای انسان به نکوهش آن نمی‌جنبند؟ تا قدر آنها را کوچک شمرده و برای همیشه یادشان فراموش گردد. پس در این نگرانیها باید گفت: «ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.» فساد آشکار شد، نه کسی باقی مانده که کار زشت را دگرگون کند، و نه کسی که از نافرمانی و معصیت باز دارد. شما با چنین وضعی می‌خواهید در خانه قدس الهی و جوار رحمت پروردگاری قرار گیرید و عزیزترین دوستانش باشید؟ هرگز خدا را نسبت به بهشت جاویدانش نمی‌توان فریفت، و جز با عبادت، رضایت او را نمی‌توان به دست آورد. نفرین بر آنان که امر به معروف می‌کنند و خود ترک می‌نمایند، و نهی از منکر دارند و خود مرتکب آن می‌شوند.



﴿ خطبه ۱۳۰ ﴾

خطاب به ابوذر هنگام تبعید او به ریزه

(در سال ۳۰ هجری وقتی که عثمان، حضرت اباذر را به بیابان خشک ریزه تبعید می‌کرد، فرمانی صادر کرد که کسی حق ندارد او را بدرقه کند. امام علی^{علیه السلام} و فرزندان او اعتنایی به آن نکرده و اباذر را بدرقه کردند. ایشان هنگام بدرقه او فرمود:)

ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شوی، این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند

به خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی، از این مردم بگریز. این دنیاپرستان چه محتاجند به آنچه که تو آنان را از آن ترسانی، و چه بی‌نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند. و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می‌برد و چه کسی بر او بیشتر حسد می‌ورزند؟ اگر آسمان وزمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود. آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد. اگر تو دنیای این مردم را می‌پذیرفتی، تو را دوست داشتند و اگر سهمی از آن برمی‌گرفتی دست از تو بر می‌داشتند.

﴿ خطبه ۱۳۱ ﴾

علل پذیرش حکومت و صفات یک رهبر عادل

(این خطبه در منبر کوفه ایراد شد و به خطبه «منبریه» معروف است، که در آن علل پذیرش حکومت و صفات یک رهبر عادل را بیان می‌دارد).

ای مردم رنگارنگ، و دل‌های پریشان و پراکنده، که بدنهایشان حاضر و عقل‌هایشان از آنها غایب و دور است! من شما را به سوی حق می‌کشانم، اما چونان بزغاله‌هایی که از غرّش شیر فرار کنند می‌گریزید! هیئات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی‌ها را که در حق راه یافته، راست نمایم. خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما، برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمینهای تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و آمان زندگی کنند، و قوانین و مقرّرات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد. خدایا! من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد، و دعوت تو را شنید و اجابت کرد؛ در نماز، کسی از من جز رسول خدا ﷺ پیشی نگرفت؛ همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را



عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد؛ و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند؛ و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطا‌های آنان را قطع کند؛ و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد، زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل می‌کند و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد؛ و رشوه‌خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد، زیرا برای داوری با رشوه گرفتن، حقوق مردم را پایمال، و حق را به صاحبان آن نمی‌رساند، و آن کس که سنت پیامبر ﷺ را ضایع می‌کند، لیاقت رهبری ندارد، زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.

﴿خطبه ۱۳۲﴾

ستایش خداوند و ضرورت یاد مرگ

خدا را ستایش می‌کنیم بر آنچه گرفته، و آنچه بخشیده، و بر نعمتهایی که عطا کرده و آزمایشهایی که انجام داد. خداوندی که بر هر چیز پنهانی آگاه و در باطن هر چیزی حضور دارد. به آنچه در سینه‌هاست آگاه و بر آنچه دیده‌ها دزدانه نمی‌نگرد داناست، و گواهی می‌دهم که خدا یکی است و جز او خدایی نیست و گواهی می‌دهم که حضرت محمد ﷺ برگزیده و فرستاده اوست، آن گواهی که با او درون و بیرون، قلب و زبان، هماهنگ باشد. به خدا سوگند! این که می‌گوییم بازی نیست، جدی و حقیقت است، دروغ نیست، و آن، چیزی جز مرگ نیست، که بانگ دعوت‌کننده‌اش رسا، و به سرعت همه را می‌راند! پس انبوه زندگان، و طرفداران، تو را فریب ندهند. همانا گذشتگان را دیدی که ثروتها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند و با آرزوهای طولانی فکر می‌کردند در امانند، و مرگ را دور می‌پنداشتند، دیدی چگونه مرگ بر سرشان فرود آمد؟ و آنان را از وطنشان بیرون راند؟ و از خانه امن کوچشان داد؟ که بر چوبه تابوت نشستند، و مردم آن را دست به دست می‌کردند و بر دوش گرفته و با سرانگشت خویش نگاه می‌داشتند؟ آیا ندیدید آنان را که آرزوهای دور و دراز داشتند، و کاخهای استوار می‌ساختند، و مال‌های فراوان می‌اندوختند، چگونه خانه‌هایشان گورستان شد؟ و اموال جمع‌آوری شده‌شان تباہ و پراکنده



و از آن وارثان گردید؟ و زنان آنها با دیگران ازدواج کردند؟ نه می‌توانند چیزی به حسنات بیفزایند و نه از گناه توبه کنند! کسی که جامه تقوا بر قلبش بپوشاند، کارهای نیکوی او آشکار شود، و در کارش پیروز گردد. پس در به دست آوردن بهره‌های تقوا فرصت غنیمت شمارید، و برای رسیدن به بهشت جاویدان رفتاری متناسب با آن انجام دهید، زیرا دنیا برای زندگی همیشگی شما آفریده نشده، گذرگاهی است تا در آن زاد و توشه آخرت بردارید. پس با شتاب، آماده کوچ کردن باشید و مرکبهای راهوار برای حرکت مهیا دارید.

عظمت پروردگار، ویژگی‌های قرآن و پیامبر ﷺ

دنیا و آخرت، خدا را فرمانبردار است، و سر رشته هر دو به دست اوست. آسمانها و زمینها کلیدهای خویش را به او سپردند، و درختان شاداب و سرسبز، صبحگاهان و شامگاهان در برابر خدا سجده می‌کنند، و از شاخه‌های درختان، نور سرخ رنگی شعله ور شده، به فرمان او میوه‌های رسیده را به انسانها تقدیم می‌دارند. کتاب خدا، قرآن، در میان شما سخنگویی است که هیچ‌گاه زبانش از حق گویی گُند و خسته نشد و همواره گویاست؛ خانه‌ای است که ستونهای آن هرگز فرو نمی‌ریزد و صاحب عزتی است که یارانش هرگز شکست ندارند.

خدا پیامبر ﷺ را پس از يك دوران طولانی که دیگر پیامبران ﷺ نبودند، فرستاد. زمانی که میان طرفداران مذاهب گوناگون نزاع در گرفته و راه اختلاف می‌پیمودند. پس او را در پی پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن پیامبر ﷺ ختم فرمود. پس پیامبر ﷺ با تمام مخالفانی که به حق پشت کردند، و از آن منحرف گشتند، به مبارزه پرداخت. و همانا دنیا نهایت دیدگاه کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی‌نگرند، اما انسان آگاه، نگاهش از دنیا عبور کرده، از پس آن، سرای جاویدان آخرت را می‌بیند. پس انسان آگاه



به دنیا دل نمی‌بندد و انسان کوردل تمام توجه‌اش به دنیاست. بینا از دنیا زاد و توشه برگیرد و نابینا برای دنیا توشه فراهم می‌کند. آگاه باشید، در دنیا چیزی نیست، مگر آن که صاحبش به زودی از آن سیر و از داشتن آن دلگیر می‌شود جز ادامه زندگی، زیرا در مرگ آسایشی نمی‌نگرند. حیات و زندگی چونان حکمت و دانش است، که حیات دلِ مرده و بینایی چشمهای نابیناست و مایه شنوایی برای گوشهای کر و آبی گوارا برای تشنگان می‌باشد، که همه در آن سالم و بی‌نیازند. این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعضی از قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید، و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد. آیتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته، و کسی را که همراهش شد از خدا جدا نمی‌سازد. مردم! گویا به خیانت و کینه ورزی اتفاق دارید، و در رفتار ریاکارانه، گیاهان روئیده از سرگین را می‌مانید. در دوستی با آرزوها به وحدت رسیدید، و در جمع‌آوری ثروت به دشمنی پرداختید، شیطان شما را در سرگردانی افکنده و غرور شما را به هلاکت می‌کشد. برای خود و شما از خدا یاری می‌طلبم.



خطبه ۱۳۴ ﴿﴾ مشاوره نظامی

(عمر برای شرکت در جنگ با رومیان در سال ۱۵ هجری با امام عَلَيْهِ السَّلَام مشورت کرد، آن حضرت فرمود:)

خداوند به پیروان این دین وعده داده که اسلام را سربلند و نقاط ضعف مسلمین را جبران کند. خدایی که مسلمانان را به هنگام کمی نفرات یاری کرد، و آنگاه که نمی‌توانستند از خود دفاع کنند، از آنها دفاع کرد، اکنون زنده است و هرگز نمی‌میرد. هرگاه خود به جنگ دشمن روی

خطبه‌ها (۱۳۵-۱۳۶)

و با آنان روبه‌رو گردی و آسیب بینی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان رو آورند. مرد دلیری را به سوی آنان روانه کن، و جنگ آزمودگان و خیرخواهان را همراه او کوچ ده. اگر خدا پیروزی داد چنان است که تو دوست داری، و اگر کار دیگری مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهی بود.

— ﴿خطبه ۱۳۵﴾ —

خطاب به مغیره بن اخنس

(مشاجره‌ای بین امام ع و عثمان در گرفت. مغیره پسر اخنس، که یکی از منافقان بود، به عثمان گفت: من او را کفایت می‌کنم، امام علی ع به مغیره فرمود: ای فرزند لعنت شده دُم بریده، و درخت بی‌شاخ و برگ و ریشه!، تو مرا کفایت می‌کنی؟ به خدا سوگند!، کسی را که تو یاور باشی، خدایش نیرومند نگرداند، و آن کس را که تو دست‌گیری، برجای نمی‌ماند! از نزد ما بیرون رو! خدا خیر را از تو دور سازد، پس هر چه خواهی تلاش کن، خداوند تو را باقی نگذارد، اگر آنچه می‌توانی، انجام ندهی!.

— ﴿خطبه ۱۳۶﴾ —

درباره بیعت با آن حضرت ع

(آنگاه که همه با امام بیعت کردند و عبدا لله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت، و اسامه بن زید از بیعت سرباز زدند امام ع این سخنرانی را در مدینه در سال ۳۵ ایراد فرمود).

بیعت شما مردم با من بی‌مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.

ای مردم! برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید. به خدا سوگند! که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گر چه تمایل نداشته باشد!.



﴿ خطبه ۱۳۷ ﴾

درباره طلحه و زبیر

(درباره طلحه و زبیر در سال ۳۶ هجری، در آستانه جنگ فرمود):

به خدا سوگند! آنان «طلحه و زبیر و پیروانشان» نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند، و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند. آنها حقّی را می‌طلبند که خود ترک کرده‌اند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریخته‌اند. اگر من در ریختن این خون شریکشان بودم، آنها نیز از آن سهمی دارند، و اگر خودشان تنها این خون را ریخته‌اند، باید از خود انتقام بگیرند. اولین مرحله عدالت، آن که خود را محکوم کنند. همانا آگاهی و حقیقت بینی، با من همراه است، نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده بود. همانا ناکثین (اصحاب جَمَل) گروهی سرکش و ستمگرند، خشم و کینه، و زهر عقرب، و شبهاتی چون شب ظلمانی، در دل‌هایشان وجود دارد. درحالی که حقیقت‌پدیدار و باطل ریشه‌کن شده، و زبانش از حرکت بر ضدّ حق، فرومانده است. به خدا سوگند! حوضی برایشان پُر از آب مُایم، که تنها خود بتوانم آبش را بیرون کشم، به گونه‌ای که از آب آن سیراب برنگردند، و پس از آن از هیچ گودالی آب ننوشند! (یعنی نقشه‌ای برای آنان طرح کنم که راه فرار نداشته باشند). «و قسمتی از این خطبه است؛» «شما مردم!» برای بیعت کردن، به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه‌زاییده که به طرف بچه‌های خود می‌شتابند. و پیاپی فریاد کشیدید، بیعت! بیعت! من دستان خویش را بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را کشیدید. خدایا! طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند، و مردم را برای جنگ با من شوراندند. خدایا! آنچه را بستند تو بگشا، و آنچه را محکم رشته‌اند پایدار مفرما، و آرزوهایی که برای آن تلاش می‌کنند بر باد ده! من پیش از جنگ از آنها خواستم تا بازگردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را می‌کشیدم، لکن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سینه عافیت دست رد گذاردند.



﴿ خطبه ۱۳۸ ﴾

اشاره به حوادث آینده

(در این خطبه امام علیه السلام از تحولات آینده سخن می‌گوید.)

او (حضرت مهدی «عج») خواسته‌ها را تابع هدایت وحی می‌کند، هنگامی که مردم هدایت را تابع هوسهای خویش قرار می‌دهند. در حالی که به نام تفسیر، نظریه‌های گوناگون خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند، او نظریه‌ها و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد.

(و از همین خطبه است؛) در آینده، آتش جنگ میان شما افروخته می‌گردد، و چنگ و دندان نشان می‌دهد. با پستانهایی پُر شیر، که مکیدن آن شیرین، اما پایانی تلخ و زهرآگین دارد، به سوی شما می‌آید. آگاه باشید! فردایی که شما را از آن هیچ شناختی نیست، زمامداری حاکمیت پیدامی‌کند، که غریز خاندان حکومت‌های امروزی است (حضرت مهدی «عج») و عمال و کارگزاران حکومتها را بر اعمال بدشان کیفر خواهد داد. زمین، میوه‌های دل خود «معادن طلا و نقره» را برای او بیرون می‌ریزد، و کلیدهایش را به او می‌سپارد. او روش عادلانه در حکومت حق را به شما می‌نماید، و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که تا آن روز متروک ماندند، زنده می‌کند. (و از همین خطبه است؛) گویی او را می‌بینم که از شام فریاد برمی‌آورد، و با پرچم‌هایش پیرامون کوفه را پر می‌کند، و چونان شتر خشمگین به کوفه یورش می‌آورد، زمین را با سرهای بریده فرش می‌کند. دهانش گشاده، گام‌هایش را سخت و سنگین بر زمین می‌کوبد، تاخت و تاز او بی‌امان و پایدار و هجوم او سخت و دشوار است.

به خدا سوگند! شما را در اطراف زمین می‌پراکند، آن گونه که اندکی از شما باقی خواهد ماند، چونان باقیمانده سمره در اطراف چشم. و این وضع خونبار تداوم یابد تا آن که عقل از دست رفته عرب باز آید، پس باید بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانید که برپاست، و بر آثار رسالت تکیه نمایید، که آشکار است. به عهد نزدیکی که بسته‌اید وفادار مانید، که یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تکیه دارد، و بدانید این شیطان است که راه‌هایش را هموار می‌نماید، تا قدم بر جای قدم‌هایش نهید و راهش را پی‌گیرید.



﴿ خطبه ۱۳۹ ﴾

هنگام تشکیل شورا

(در سال ۲۳ هجری وقتی در شورای شش نفره تنها با تأیید داماد عثمان «عبدالرحمن» به عثمان رأی دادند و حقایق مسلم را نادیده گرفتند، فرمود):

مردم! هیچ کس پیش از من در پذیرش دعوت حق شتاب نداشت، و چون من کسی در صله رحم و بخشش فراوان تلاش نکرد، پس به سخن من گوش فرا دهید و منطق مرا دریابید، که در آینده‌ای نه چندان دور برای تصاحب خلافت شمشیرها کشیده شده، و عهد و پیمانها شکسته خواهد شد، تا آن که بعضی از شما پیشوای گمراهان و پیرو جاهلان خواهید شد.

﴿ خطبه ۱۴۰ ﴾

پرهیز دادن از غیبت و بدگویی

(در نهی از عیب‌جویی مردم ایراد فرمود)

کسانی که گناه ندارند و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحم کنند، و شکر این نعمت گزارند، که شکرگزاری، آنان را از عیب‌جویی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب‌جو، عیب برادر خویش گوید و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می‌کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می‌کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! گرچه خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک مرتکب شده باشد، اما جرأت او بر عیب‌جویی از مردم، خود گناه بزرگتری است. ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی! پس هر کدام از شما



خطبه‌ها (۱۴۱-۱۴۲)

که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آنچه که از عیب خود می‌داند، باید از عیب‌جویی دیگران خودداری کند و شکرگزاری از عیوبی که پاک است، او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.

﴿خطبه ۱۴۱﴾

پرهیز از شنیدن غیبت و شناخت حق و باطل

ای مردم! آن کس که از برادرش، اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد. آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود؛ سخن نیز چنین است. درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

(پرسیدند، معنی آن چیست؟ امام علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت، و فرمود:) باطل آن است که بگویی «شنیدم» و حق آن است که بگویی «دیدم».

﴿خطبه ۱۴۲﴾

شناخت جایگاه بخشش و احسان

(برخی از شارحان نوشتند؛ این خطبه بخشی از خطبه ۱۲۶ می‌باشد.)

برای کسی که نابجا به ناکسان نیکی کند، بهره‌ای جز ستایش فرومایگان، توصیف سرکشان و اشار، و سخنان جاهلان بدگفتار ندارد، و اینها نیز تا هنگامی که به آنها بخشش می‌کند ادامه دارد. دست سخاوتمندی ندارد، آن کس که از بخشش در راه خدا پُخل می‌ورزد!

آن کس که خدا او را مالی بخشید، پس «باید» به خویشاوندان خود بخشش نماید، و سفره مهمانی خوب بگستراند، و اسیر آزاد کند، و رنج‌دیده را بنوازد، و مستمند را بهره‌مند کند، و قرض وامدار را بپردازد، و برای درک ثواب الهی، در برابر پرداخت حقوق دیگران، و مشکلاتی که در این راه به او می‌رسد شکبیا باشد، زیرا به دست آوردن صفات یاد شده،



موجب شرافت و بزرگی دنیا و درك فضایل سرای آخرت است
«ان شاء الله».

﴿ خطبه ۱۴۳ ﴾

آزمایش الهی و طلب باران

(این سخنرانی را در مراسم نماز باران، در شهر کوفه ایراد فرمود.)

آگاه باشید! زمینی که شما را بر پشت خود می‌برد، و آسمانی که بر شما سایه می‌گستراند، فرمانبردار پروردگارند، و برکت آن دو به شما، نه از روی دلسوزی یا برای نزدیک شدن به شما، و نه به امید خیری است که از شما دارند، بلکه آن دو، مأمور رساندن منافع شما بوده، اوامر خدا را اطاعت کردند، به آنها دستور داده شد که برای مصالح شما قیام کنند و چنین کردند.

خداوند بندگان خود را که گناهکارند، با کمبود میوه‌ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن درِ گنجهای خیرات، آزمایش می‌کند، برای آن که توبه‌کننده‌ای بازگردد، و گناهکار، دل از معصیت بکند، و پند گیرنده، پند گیرد، و بازدارنده، راه نافرمانی را بر بندگان خدا ببندد.

و همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسیله دائمی فروریختن روزی، و موجب رحمت آفریدگان قرار داد، و فرمود: «از پروردگار خود آمرزش بخواهید، که آمرزنده است، برکات خود را از آسمان بر شما فرو می‌بارد، و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را یاری می‌دهد، و باغستان‌ها و نه‌رهای پرآب در اختیار شما می‌گذارد.» پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه رود، و از گناهان خود پوزش طلبد، و پیش از آن که مرگ او فرارسد، اصلاح گردد. بار خداوند! ما از خانه‌ها، و زیر چادرها پس از شنیدن ناله حیوانات تشنه و گریه دلخراش کودکان گرسنه، به سوی تو بیرون آمدیم، و رحمت تو را مشتاق، و فضل و نعمت تو را امیدواریم، و از عذاب و انتقام تو ترسناکیم. بار خداوند! بارانت را بر ما ببار، و ما را مأیوس برمگردان! و با خشکسالی و قحطی ما را



نابود مفرما، و با اعمال زشتی که بیخردان ما انجام داده‌اند، ما را به عذاب خویش مبتلا مگردان. ای مهربانترین مهربانها! بار خداوند! به سوی تو آمدیم از چیزهایی شکایت کنیم که بر تو پنهان نیست، و این هنگامی است که سختیهای طاقت فرسا ما را بیچاره کرده، و خشکسالی و قحطی ما را به ستوه آورده، و پیش آمدهای سخت ما را ناتوان ساخته، و فتنه‌های دشوار کرد به استخوان ما رسانده‌است. بار خداوند! از تو می‌خواهیم ما را ناامید برمگردانی، و با اندوه و نگرانی به خانه‌هایمان باز نفرستی، و گناهانمان را به رخمان نکشی، و اعمال زشت ما را مقیاس کفر ما قرار ندهی.

خداوند! باران رحمت خود را بر ما ببار، و برکتِ خویش را بر ما بگستران، و روزی و رحمت را به ما برسان، و ما را از بارانی سیراب فرما که سودمند و سیراب‌کننده و رویاننده گیاهان باشد، و آنچه خشک شده دوباره برویاند، و آنچه مرده است زنده گرداند. بارانی که بسیار پرمفعت، رویاننده گیاهان فراوان، که تپه‌ها و کوه‌ها را سیراب، و در دره‌ها و رودخانه‌ها، چونان سیل جاری شود، درختان را پربرگ نماید و نرخ گرانی را پایین آورد. «همانا تو بر هر چیز که خواهی توانایی.»

— ﴿ خطبه ۱۴۴ ﴾ —

بعثت پیامبران و ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام

خداوند پیامبران را برانگیخت و وحی را به آنان اختصاص داد، و پیامبران را حُجَّت خود بر بندگان قرار داد، تا استدلالی یا جای عذری برای کسی باقی نماند، پس پیامبران انسانها را، با زبان راستگویی به راه حق فراخواندند. آگاه باشید! که خداوند از درون بندگان پرده برمی‌گیرد، نه آن که بر اسرار پوشیده آنان آگاه نیست، و بر آنچه در سینه‌ها نهفته دارند بی‌خبر است، «بلکه خواست آنان را آزمایش کند، تا کدام يك، اعمال نیکو انجام می‌دهد.» و پاداش، برابر نیکوکاری و کیفرِ مکافات در خور بدیها باشد.



کجا هستند کسانی که پنداشتند، دانیانِ علمِ قرآن، آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادّعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضدّ ما روا داشتند. خدا ما (اهل بیت پیامبر ﷺ) را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمتهای خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند، و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند. همانا امامان (دوازده‌گانه) همه از قریش بوده که درخت آن را در خاندان بنی‌هاشم کاشته‌اند. مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست، و دیگر مدعیانِ زمامداری، شایستگی آن را ندارند.

گمراهان، دنیای زودگذر را برگزیدند، و آخرتِ جاویدان را رها کردند. چشمه زلال را گذاشتند و از آب تیره و ناگوار نوشیدند. گویا فاسقِ آنها (عبدالملک مروان) را می‌نگرم که با منکر و زشتیها یار است و با آن اُنس گرفته و همنشین می‌گردد، تا آن که موی سرش در گناهان سفید گشته و خُلق و خوی او رنگ گناه و منکر گیرد. در چنین حالی، کف بر لب به مردم یورش آورد، چونان موج خروشان که از غرق کردن هر چیزی بی‌پروا باشد، یا شعله‌ای که تر و خشک را بسوزاند و همه چیز را خاکستر گرداند! کجایند عقل‌های روشنی خواه از چراغ هدایت؟! و کجایند چشمهای دوخته شده بر نشانه‌های پرهیزگاری؟! کجایند دل‌های به خدا پیش کش شده و در اطاعت خدا پیمان بسته؟! افسوس که دنیاپرستان بر متاع پست دنیا هجوم آوردند، و برای به دست آوردن حرام یورش آورده یکدیگر را پس زدند. نشانه بهشت و جهنّم برای آنان برافراشته، اما از بهشت روی گردان و با کردار زشت خود به طرف آتش روی آوردند، پروردگارشان آنان را فراخواند، اما پشت کرده، فرار کردند، و شیطان آنان را دعوت کرد، پذیرفته، به سوی او شتابان حرکت کردند.



﴿ خطبه ۱۴۵ ﴾

دنیا شناسی و نکوهش بدعتها

ای مردم! شما در این دنیا هدف تیره‌های مرگ هستید، که در هر

جرعه‌ای، اندوهی گلوگیر، و در هر لقمه‌ای استخوان شکسته‌ای قرار دارد؛ در دنیا به نعمتی نمی‌رسید جز با از دست دادن نعمتی دیگر، و روزی از عمرِ سالخورده‌ای نمی‌گذرد، مگر به ویرانی يك روز از مهلتی که دارد، و بر خوردنی او چیزی افزوده نمی‌شود، مگر به نابودی شدن روزی تعیین شده، و اثری از او زنده نمی‌شود، مگر به نابودی اثر دیگر، و چیزی برای او تازه و نو نمی‌شود مگر به کهنه شدن چیز دیگر، و چیز جدیدی از او نمی‌روید، مگر به درو شدن چیزی دیگر. ریشه‌هایی رفتند که ما شاخه‌های آن می‌باشیم، چگونه شاخه‌ها بدون ریشه‌ها برقرار می‌مانند؟.

هیچ بدعتی در دین ایجاد نمی‌شود، مگر آن که سنتی ترك گردد؛ پس، از بدعتها بپرهیزید، و با راه راست و جاده آشکار حق باشید، نیکوترین کارها سنتی است که سالیانی بر آن گذشته و درستی آن ثابت شده باشد، و بدترین کارها آنچه که تازه پیدا شده و آینده آن روشن نیست.



﴿خطبه ۱۴۶﴾ علل پیروزی اسلام

(عُمَرُ با امیرالمؤمنین ع مشورت کرد، که آیا در جنگ ایران شرکت کند؟ حضرت پاسخ داد:) پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود، اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود، و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می‌کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبرِ چونان ریسمانی محکم است که مُهره‌ها را متحد ساخته به هم پیوند می‌دهد. اگر این رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد، و سپس هرگز جمع‌آوری نخواهند شد. عَرَب، امروز، گرچه از نظر تعداد اندک، اما با نعمت اسلام فراوانند، و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند. چونان

محور آسیاب، جامعه را به گردش درآور، و با کمک مردم، جنگ را اداره کن، زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان می‌شکنند، چنان که حفظ مرزهای داخل که پشت سر می‌گذاری، مهم‌تر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت. همانا، عَجَم اگر تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است، اگر آن را بریدید آسوده می‌گردید، و همین فکر سبب فشار و تهاجماتِ پیایی آنان می‌شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد. اینکه گفتی، آنان به راه افتاده‌اند تا با مسلمانان پیکار کنند، ناخشنودی خدا از تو بیشتر، و خدا در دگرگون ساختن آنچه که دوست ندارند، توان‌تر است. اما آنچه از فراوانی دشمن گفتی، ما در جنگهای گذشته با فراوانی سرباز نمی‌جنگیدیم، بلکه با یاری و کمک خدا مبارزه می‌کردیم.



﴿ خطبه ۱۴۷ ﴾
دربارهٔ پیامبر ﷺ، قرآن و اهل بیت علیهم السلام

خداوند حضرت محمد ﷺ را به حق برانگیخت، تا بندگان خود را از پرستش دروغین بُتها رهایی بخشیده، به پرستش خود راهنمایی کند، و آنان را از پیروی شیطان نجات داده به اطاعت خود کشاند. با قرآنی که معنی آن را آشکار کرد و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان عظمت و بزرگی خدا را بدانند که نمی‌دانستند، و به پروردگار، اعتراف کنند. پس از انکارهای طولانی اعتراف کردند، و او را پس از آن که نسبت به خدا آشنایی نداشتند، به درستی بشناسند. پس، خدای سبحان در کتاب خود بی‌آن که او را بنگرند خود را به بندگان شناساند، و قدرت خود را به همه نمایاند، و از قهر خود ترسانند، و اینکه چگونه با کیفرها ملتی را که باید نابود کند از میان برداشت و آنان را چگونه با داس انتقام درو کرد.

همانا، پس از من، روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش ﷺ نباشد. و نزد مردم آن زمان، کالایی زیانمندتر از قرآن نیست، اگر آن را درست بخوانند و تفسیر کنند، و متاعی پرسودتر از قرآن یافت نمی‌شود، آنگاه که آن را تحریف کنند و معانی دلخواه خود را رواج دهند. در شهرها چیزی ناشناخته‌تر از معروف، و شناخته‌تر از منکر نیست.

حاملان قرآن، آن را واگذاشته و حافظان قرآن، آن را فراموش می‌کنند، پس در آن روز قرآن و پیروانش از میان مردم رانده و مهجور می‌گردند، و هر دو غریبانه در يك راه ناشناخته سرگردانند، و پناهگاهی میان مردم ندارند. پس قرآن و پیروانش در میان مردمند، اما گویا حضور ندارند؛ با مردمند، ولی از آنها بریده‌اند، زیرا گمراهی و هدایت هرگز هماهنگ نشوند گر چه کنار یکدیگر قرار گیرند. مردم در آن روز، در جدایی و تفرقه هم داستان، و در اتحاد و یگانگی پراکنده‌اند، گویی آنان پیشوای قرآن بوده و قرآن پیشوای آنان نیست. پس، از قرآن جز نامی نزدشان باقی نماند، و آنان جز خطی را از قرآن نشاناسند، و در گذشته نیکوکاران را کیفر داده، و سخن راست آنان را بر خدا دروغ پنداشتند، و کار نیکشان را پاداش بد دادند. و همانا، آنان که پیش از شما زندگی می‌کردند، به خاطر آرزوهای دراز، و پنهان بودن زمان آجلها، نابود گردیدند، تا ناگهان مرگ وعده داده شده بر سرشان فرود آمد، مرگی که عذرهای را نپذیرد، و درهای باز توبه را ببندد، و حوادث سخت و مجازات‌های پس از مُردن را به همراه آورد.

ای مردم! هر کس از خدا خیرخواهی طلبد، توفیق یابد، و آن کس که سخنان خدا را راهنمای خود قرار دهد به راست ترین راه، هدایت خواهد شد. پس همانا همسایه خدا در آمان، و دشمن خدا ترسان است. آن کس که عظمت خدا را می‌شناسد سزاوار نیست خود را بزرگ جلوه دهد، پس بلندی ارزش کسانی که بزرگی پروردگار را می‌دانند، در این است که



برابر او فروتنی کنند، و سلامت آنان که می‌دانند قدرتِ خدا چه اندازه می‌باشد، در این است که برابر فرمانش تسلیم باشند. پس، از حق نگریزید، چونان گریز انسانِ تندرست از فردِ «گر» گرفته، یا انسانِ سالم از بیمار،

و بدانید که هیچ‌گاه حق را نخواهید شناخت جز آن که ترك كنده آن را بشناسید! هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود، مگر آن که پیمان شکنان را بشناسید، و هرگز به قرآن چنگ نمی‌زنید، مگر آن که رهاکننده آن را شناسایی کنید. پس رستگاری را از اهل آن جستجو کنید، که اهل بیت پیامبر ﷺ رمز حیاتِ دانش، و رازِ مرگِ جهل و نادانی هستند. آنان که حکمتشان شما را از دانش آنان، و سکوتشان از منطق آنان، و ظاهرشان از باطنشان، اطلاع می‌دهد. نه با دین خدا مخالفتی دارند، و نه در آن اختلاف می‌کنند، دین در میان آنان گواهی صادق، و ساکتی سخنگوست.



خطبه ۱۴۸

دربارهٔ مردم بصره و طلحه و زبیر

(این خطبه درباره شهر بصره و مردمش و طلحه و زبیر ایراد شد.)

هر کدام از طلحه و زبیر، امیدوار است که حکومت را به دست آورد، و دیده به آن دوخته و رفیق خود را به حساب نمی‌آورد. آن دو، نه رشته‌ای الهی را چنگ زدند و نه با وسیله‌ای به خدا روی آوردند. هر کدام بار کینه رفیق خود را بر دوش می‌کشد، که به زودی پرده از روی آن کنار خواهد رفت. به خدا سوگند! اگر به آنچه می‌خواهند برسند، این، جانِ آن را می‌گیرد و آن، این را از پای در می‌آورد. هم اکنون گروهی سرکش و نافرمان به پاخاسته‌اند (ناکثین) پس خداجویان حسابگر کجایند؟ سنتِ پیامبر ﷺ برایشان بیان گردید و اخبار امروز را به آنان گفته‌اند، در حالی که برای هر گمراهی علّتی و برای هر عهد شکنی

بهانه‌ای وجود دارد. سوگند به خدا! من آن کس نیستم که صدای گریه، و بر سر وسینه زدن برای مرده، و ندای فرشته مرگ را بشنود، و عبرت نگیرد.

خطبه ۱۴۹ وصایای آن حضرت قبل از شهادت

(در بیستم رمضان سال ۴۰ هجری، قبل از شهادت فرمود):

ای مردم! هر کس از مرگ بگریزد، به هنگام فرار آن را خواهد دید. آجل سرآمد زندگی، و فرار از مرگ رسیدن به آن است. چه روزگارانی که در پی گشودن راز نهفته‌اش بودم، اما خواست خداوند جز پنهان ماندن آن نبود. هیئات! که این، علمی پنهان است. اما وصیت من نسبت به خدا، آنکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید، و نسبت به پیامبر ﷺ این است که، سنت و شریعت او را ضایع نکنید. این دوستون محکم را بر پادارید، و این دو چراغ را فروزان نگهدارید و تا آن زمان که از حق منحرف نشده‌اید، سرزنی نخواهید داشت، که برای هر کس به اندازه توانایی او وظیفه‌ای تعیین گردیده، و نسبت به افراد جاهل و نادان تخفیف داده شده است. من دیروز رهبر شما بودم و امروز مایه پند و عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا خواهم شد، خدا شما و مرا بیامرزد. اگر از این ضربت و در این لغزشگاه نجات یابم، که حرفی نیست، اما اگر گامها بلغزد و از این جهان بروم، ما نیز چون دیگران در سایه شاخسار درختان، مسیر ورزش باد و باران و زیر سایه ابرهای متراکم آسمان پراکنده می‌شویم، و آثارمان در روی زمین نابود خواهد شد. من از همسایگان شما بودم، که چند روزی در کنار شما زیستم، و به زودی از من جز جسدی بی‌روح و ساکن، پس از آن همه تلاش، و خاموش، پس از آن همه گفتار، باقی نخواهد ماند. پس باید سکوت من، و بی حرکتی دست و پا و چشمها و اندام من، مایه پند و اندرز شما گردد، که از



هر منطق رسایی و از هر سخن مؤثری عبرت‌انگیزتر است. وداع و خداحافظی من با شما چونان جدایی کسی است که آماده ملاقات پروردگار است، فردا ارزش ایام زندگی مرا خواهید فهمید، و راز درونم را خواهید دانست. پس از آن که جای مرا خالی دیدید و دیگری بر جای من نشست، مرا خواهید شناخت.

خطبه ۱۵۰

اشاره به حوادث سخت آینده

(در این خطبه، به حوادث سخت آینده اشاره دارد.)



به راه‌های چپ و راست رفتند، و راه ضلالت و گمراهی پیمودند، و راه روشن هدایت را گذاشتند. پس درباره آنچه که باید باشد شتاب نکنید، و آنچه را که در آینده باید بیاید دیر مشمارید. چه بسا کسی برای رسیدن به چیزی شتاب می‌کند، اما وقتی به آن رسید دوست دارد که ای کاش آن را نمی‌دید، و چه نزدیک است امروز ما به فردایی که سپیده آن آشکار شد. ای مردم! اینک ما در آستانه تحقق وعده‌های داده شده، و نزدیکی طلوع آن چیزهایی که بر شما پوشیده و ابهام‌آمیز است، قرار داریم. بدانید، آن کس از ما (حضرت مهدی «عج»)^۱ که فتنه‌های آینده را دریابد، با چراغی روشن‌گر در آن گام می‌نهد، و بر همان سیره و روش پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام رفتار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید، بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد سازد. جمعیت‌های گمراه و ستمگر را پراکنده و حق‌جویان پراکنده را جمع‌آوری می‌کند. «حضرت مهدی (عج)» سال‌های طولانی در پنهانی از مردم به سر می‌برد، آن چنان که اثر شناسان، اثر قدمش را نمی‌شناسند، گر چه در یافتن اثر و نشانه‌ها تلاش فراوان کنند. سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه‌ها آماده می‌گردند، و چونان شمشیرها صیقل می‌خورند. دیده‌هاشان با قرآن روشنایی گیرد، و در گوشه‌های تفسیر قرآن طنین افکند، و در صبحگاهان و شامگاهان جامه‌های حکمت سرمی‌کشند.

روزگار آنان به طول انجامید تا رسوایی آنها به نهایت رسید، و خود را سزاوار بلای زمانه گردانند، و چون پایان مدّت آنها نزدیک شد، گروهی در فتنه‌ها آسودند و گروهی دست به حمله و پیکار با فاسادگران زدند و با شکیبایی که داشتند بر خدا مانت نهادند، و جان دادن در راه خدا را

بزرگ نشمردند، تا آنجا که اراده الهی به پایان دوران جاهلیت موافق شد. شمشیرها در راه خدا کشیدند، و بینشهای خود را بر شمشیر نشانند، و طاعت پروردگار خود را پذیرفتند، و فرمان پند دهنده خود را شنیدند، و در پیروزی و سربلندی زیستند تا آن که خدا، پیامبرش را نزد خود برد، (افسوس) که گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند، و با پیمودن راه‌های گوناگون به گمراهی رسیدند، و به دوستان منحرف خود پیوستند و از دوستی با مؤمنان بریدند که به آن امر شده بودند، و بنیان اسلامی را تغییر داده در جای دیگری بنا نهادند. آنان کانون هر خطا و گناه، و پناهگاه هر فتنه‌جو شدند، که سرانجام در سرگردانی فرو رفته، و در غفلت و مستی به روش و آیین فرعونیان درآمدند، یا از همه بریده و دل به دنیا بستند، و یا پیوند خود را با دین گسستند.

خطبه ۱۵۱

رهنمودهایی برای مقابله با فتنه‌ها

خدای را می‌ستایم، و در راندن شیطان، و دور ساختن و نجات پیدا کردن از دامها و فریبهای آن، از خدا یاری می‌طلبیم و گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه معبودی نیست، و شهادت می‌دهم که حضرت محمد ﷺ بنده و فرستاده برگزیده و انتخاب شده اوست، که در فضل و برتری، همتایی ندارد و هرگز فقدان او جبران نگردد. شهرهایی به وجود او روشن گشت، پس از آن که گمراهی وحشتناکی همه‌جا را فرا گرفته بود؛ و جهل و نادانی بر اندیشه‌ها غالب و قساوت و سنگدلی بر دلها مسلط بود، و مردم حرام را حلال می‌شمردند، و دانشمندان را تحقیر می‌کردند، و جدای از دین الهی زندگی کرده و در حال کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند. شما ای عربها، هدف تیرهای بلا هستید، که نزدیک است. از مستی‌های نعمت بهره‌یزید، و از سختی‌های عذاب الهی بترسید و بگریزید، و در فتنه‌های درهم پیچیده،



به هنگام پیدایش نوزاد فتنه‌ها و آشکار شدن باطن آنها، و برقرار شدن قطب و مدار آسیای آن، با آگاهی قدم بردارید. فتنه‌هایی که از رهگذرهای ناپیدا آشکار گردد، و به زشتی و رسوایی گراید، آغازش چون دوران جوانی پر قدرت و زیبا، و آثارش چون آثار باقیمانده بر سنگهای سخت، زشت و دیرپاست، که ستمکاران آن را با عهده‌ی که با یکدیگر دارند، به ارث می‌برند. نخستین آنان پیشوای آخرین، و آخرین گمراهان، اقتدا کننده به اولین می‌باشند. آنان در به دست آوردن دنیای پست بر هم سبقت می‌گیرند، و چونان سگهای گرسنه، این مردار را از دست یکدیگر می‌ربایند. طولی نمی‌کشد که پیرو از رهبر، و رهبر از پیرو، بیزاری می‌جوید، و با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند، و به هنگام ملاقات، همدیگر را نفرین می‌کنند. سپس فتنه‌ای سر برآورد که سخت لرزاننده، درهم کوبنده و نابود کننده است، که قلبهایی پس از استواری می‌لغزند، و مردانی پس از درستی و سلامت، گمراه می‌گردند، و افکار و اندیشه‌ها به هنگام هجوم این فتنه‌ها پراکنده، و عقاید پس از آشکار شدنشان به شک و تردید دچار می‌گردد. آن کس که به مقابله با فتنه‌ها برخیزد کمرش را می‌شکند، و کسی که در فرو نشاندن آن تلاش می‌کند، او را در هم می‌کوبد. در این میان، فتنه‌جویان چونان گورخران، یکدیگر را گاز می‌گیرند، و رشته‌های سعادت و آیین محکم شده‌شان لرزان می‌گردد، و حقیقت امر پنهان می‌ماند. حکمت و دانش کاهش می‌یابد، ستمگران به سخن می‌آیند، و بیابان نشینها را در هم می‌کوبند و با سینه مرکب‌های ستم، آنها را خرد می‌نمایند. تکروان، در غبار آن فتنه‌ها نابود می‌گردند و سواران با قدرت در آن به هلاکت می‌رسند. فتنه‌ها، با تلخی خواسته‌ها وارد می‌شود، و خونهای تازه را می‌دوشد، نشانه‌های دین را خراب، و یقین را از بین می‌برد. فتنه‌هایی که افراد زیرک از آن بگریزند، و افراد پلید در تدبیر آن بکوشند. آن فتنه‌ها پر رعد و برق و پر زحمت است، در آن پیوندهای خویشاوندی قطع شده، و از اسلام جدا می‌گردند. فتنه‌ها چنان ویرانگرند که تندرست‌ها بیمار، و مسکن گزیدگان کوچ می‌کنند، در آن میان، کشته‌ای است که خونش به رایگان ریخته، و افراد ترسویی که طالب امانند، با سوگندها آنان را



فریب می‌دهند، و با تظاهر به ایمان آنها را گمراه می‌کنند. پس سعی کنید که شما پرچم فتنه‌ها و نشانه‌های بدعتها نباشید، و آنچه را که پیوند امت اسلامی بدان استوار، و پایه‌های طاعت بر آن پایدار است، بر خود لازم شمارید، و بر خدا، ستم‌دیده وارد شوید نه ستمگر؛ و از گرفتار شدن به دامهای شیطان، و قرار گرفتن در وادی دشمنی‌ها بپرهیزید، و لقمه‌های حرام به شکم خود راه ندهید. شما برابر دیدگان خداوندی قرار دارید که گناهان را حرام کرد و راه اطاعت و بندگی را آسان فرمود.

﴿خطبه ۱۵۲﴾

شناخت صفات خدا و ویژگی‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) و قرآن

(نوشته‌اند که این سخنرانی را در روزهای اوّل خلافت در سال ۳۵ هجری، در مدینه ایراد فرمود.)

ستایش خداوندی را که با آفرینش بندگان، بر هستی خود راهنمایی فرمود، و آفرینش پدیده‌های نو، بر ازلی بودن او گواه است، و شباهت داشتن مخلوقات به یکدیگر دلیل است که او همتایی ندارد. حواس بشری ذات او را درک نمی‌کند، و پوشش‌ها او را پنهان نمی‌سازد، زیرا سازنده و ساخته شده، فرا گیرنده و فرا گرفته، پروردگار و پرورده، یکسان نیستند. یگانه است نه از روی عدد، آفریننده است نه با حرکت و تحمّل رنج، شنواست بدون وسیله شنوایی، و بیناست بی‌آن که چشم گشاید و بر هم نهد. در همه جا حاضر است نه آن که با چیزی تماس گیرد، و از همه چیز جداست، نه اینکه فاصله بین او و موجودات باشد. آشکار است نه با مشاهده چشم، پنهان است نه به خاطر کوچکی و ظرافت، از موجودات جداست که بر آنها چیره و تواناست، و هر چیزی جز او برابرش خاضع و بازگشت آن به سوی خداست. آن که خدا را وصف کند، محدودش کرده، و آن که محدودش کند، او را به شمارش آورده، و آن که خدا را به شمارش آورد، ازلیّت او را باطل کرده است، و کسی که بگوید: خدا چگونه است؟ او را توصیف کرده، و هر که بگوید: خدا کجاست؟ مکان برای او



قائل شده است. خدا عالم بود آنگاه که معلومی وجود نداشت، پرورنده بود آنگاه که پدیده‌ای نبود، و توانا بود آنگاه که توانایی نبود. همانا طلوع کننده‌ای آشکار شد، و درخشنده‌ای درخشید و آشکار شونده‌ای آشکار گردید، و آن که از جا‌ده حق منحرف شد، به راه راست بازگشت، خداوند گروهی را به گروهی تبدیل، و روزی را برابر روزی قرار داد، و ما چونان مانده در خشکسالان که در انتظار بارانند، انتظار چنین روزی را می‌کشیدیم. همانا امامان دین علیهم‌السلام، از طرف خدا، تدبیرکنندگان امور مردم، و کارگزاران آگاه بندگانند. کسی به بهشت نمی‌رود جز آن که آنان را شناخته، و آنان او را بشناسند، و کسی در جهنم سرنگون نگردد، جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند.

همانا خدای متعال شما را به اسلام اختصاص داد و برای اسلام برگزید، زیرا اسلام نامی از سلامت است، و فراهم کننده کرامت جامعه می‌باشد، راه روشن آن را خدا برگزید، و حجت‌های آن را روشن گردانید. قرآن ظاهرش علم، و باطنش حکمت است، نوآوری‌های آن پایان نگیرد و شگفتی‌هایش تمام نمی‌شود. در قرآن، برکات و خیرات، چونان سرزمین‌های پُر گیاه در اوّل بهاران فراوان است، و چراغ‌های روشنی بخش تاریکی‌ها فراوان دارد، که در نیکی‌ها جز با کلیدهای قرآن باز نشود، و تاریکی‌ها را جز با چراغ‌های آن روشنایی نمی‌توان بخشید. مرزهایش محفوظ و چراگاه‌هایش را خود نگهبان است. هر درمان خواهی را درمان، و هر بی‌نیازی را در طلب، کافی است.



﴿ خطبه ۱۵۳ ﴾

وصف گمراهان

(در سال ۳۶ هجری در مدینه، وقتی مردم را برای جنگ با شورشیان بصره آماده می‌کرد، ایراد فرمود.)

چند روز از طرف خدا به گمراه، مهلت داده شد، و او با غافلان و بیخبران در راه هلاکت قدم می‌نهد، و تمام روزها را با گناهکاران سپری می‌کند، بی آن که از راهی برود تا به حق رسد و یا پیشوایی برگزیند که راهنمای او باشد. و تا آن زمان که خداوند کیفر گناهان را می‌نماید، و آنان را از پرده غفلت بیرون می‌آورد، به استقبال چیزی می‌روند که بدان پشت کرده بودند (یعنی آخرت)، و پشت می‌کنند بدانچه روی آورده بودند (یعنی دنیا). پس نه از آنچه

آرزو می‌کردند و بدان رسیدند سودی بردند، و نه از آنچه حاجت خویش بدان روا کردند بهره‌ای به دست آوردند، من، شما و خود را از این گونه غفلت‌زدگی می‌ترسانم. هرکس باید از کار خویش بهره گیرد، و انسان بینا کسی است که به درستی شنید و اندیشه کرد، پس به درستی نگریست و آگاه شد، و از عبرتها پند گرفت، سپس راه روشنی را پیمود، و از افتادن در پرتگاه‌ها، و گم شدن در کوره راه‌ها، دوری کرد، و کوشید تا عدالت را پاس دارد و برای گمراهان جای اعتراض باقی نگذارد، که در حق سخت‌گیری کند، یا در سخن حق تحریف روا دارد، یا در گفتی سخن راست بترسد.

پس به هوش باش ای شنونده! و از خواب غفلت بیدار شو، و از شتاب خود کم کن، و در آنچه از زبان پیامبر ﷺ بر تو رسیده اندیشه کن، که ناچار به انجام آن می‌باشی و راه فراری وجود ندارد. و با کسیکه رهنمودهای پیامبر ﷺ را به کار نمی‌بندد و به جانب دیگری تمایل دارد مخالفت کن و او را با آنچه برای خود پسندیده رها کن. فخر فروشی را واگذار، و از مرکب تکبر فرود آی. به یاد قبر باش که گذرگاه تو به سوی عالم آخرت است، که همانگونه به دیگران پاداش دادی به تو پاداش می‌دهند، و آن گونه که کاشتی، درو می‌کنی؛ آنچه امروز، پیش می‌فرستی، فردا بر آن وارد می‌شوی، پس برای خود در سرای آخرت جایی آماده کن، و چیزی پیش فرست. ای شنونده! هشدار، هشدار، ای غفلت زده! بکوش، بکوش! «هیچ کس جز خدای آگاه تو را با خبر نمی‌سازد.»

از واجبات قطعی خدا در قرآن حکیم که بر آن پاداش و کیفر می‌دهد، و به خاطر آن خشنود شده یا خشم می‌گیرد، این است که اگر انسان یکی از صفات ناپسند را داشته و بدون توبه خدا را ملاقات کند، هر چند خود را به زحمت اندازد، یا عملش را خالص گرداند فایده‌ای نخواهد داشت. و آن صفات ناپسند این است که شریکی برای خداوند در عبادات واجب برگزیند، یا خشم خویش را با گشتن بی‌گناهی فرونشانند، یا بر بی‌گناهی به خاطر کاری که دیگری انجام داده عیب‌جویی کند، یا به خاطر



حاجتی که به مردم دارد، بدعتی در دین خدا بگذارد، یا با مردم به دو چهره ملاقات کند، و یا در میان آنان با دو زبان سخن بگوید. در آنچه گفتم نیک بیندیش، که هر مثال را همانند فراوان است. همانا تمام حیوانات در تلاش برای پُر کردن شکمند، و درندگان در پی تجاوز کردن به دیگران، و زنان بی‌ایمان، تمام همّتشان آرایش زندگی و فسادانگیزی در آن است، اما مؤمنان فروتنند. همانا مؤمنان مهربانند، همانا مؤمنان از آینده ترسانند.

﴿ خطبه ۱۵۴ ﴾ فضائل اهل بیت علیهم السلام

(برخی از شارحان گفتند: این سخنرانی در شهر مدینه ایراد شد.)

عاقل با چشم دل سرانجام کار را می‌نگرد، و پستی و بلندی آن را تشخیص می‌دهد. دعوت کننده حق، (پیامبر ﷺ) دعوت خویش را به پایان رسانید، و رهبر اُمّت به سرپرستی قیام کرد، پس دعوت کننده حق را پاسخ دهید و از رهبرتان اطاعت کنید. گروهی در دریای فتنه‌ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته، و سنّت‌های پسندیده را ترك کردند؛ مؤمنان کناره‌گیری کرده و گمراهان و دروغگویان به سخن آمدند. مردم! ما اهل بیت پیامبر ﷺ چونان پیراهن تن او، و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی، و دَره‌های ورود به آن معارف، می‌باشیم، که جز از دَر، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد، و هرکس از غیر دَر وارد شود، دزد نامیده می‌شود.

مردم! درباره اهل بیت پیامبر ﷺ آیات کریمه قرآن نازل شد، آنان گنجینه‌های علوم خداوند رحمانند، اگر سخن گویند، راست گویند، و اگر سکوت کنند بر آنان پیشی نجویند. پس باید امام و راهنمای مردم به مردم راست بگوید، و راه خرد پیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت. پس آن که با چشم دل بنگرد، و با دیده درون کار کند، آغاز کارش آن است که بیندیشد؛ آیا عمل او به سود اوست یا زیان او؟ اگر به سود است ادامه دهد، و اگر زیانبار است توقّف کند، زیرا



عمل کننده بدون آگاهی چون رونده‌ای است که بیراهه می‌رود، پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر می‌ماند، و عمل کننده از روی آگاهی، چون رونده‌ای بر راه راست است، پس بیننده باید به درستی بنگرد، آیا رونده راه مستقیم است یا واپس گرا؟. و بدان که هر ظاهری باطنی متناسب با خود دارد، آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است، و آنچه ظاهرش پلید، باطن آن نیز پلید است، و پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند بنده‌ای را دوست دارد، اما کردار او را دشمن، و کردار بنده‌ای را دوست می‌دارد اما شخص او را دوست ندارد».

آگاه باش! هر عملی رویشی دارد، و هر روینده‌ای از آب بی‌نیاز نیست، و آبها نیز گوناگون می‌باشند. پس هر درختی که آبیاری‌اش به اندازه و نیکو باشد، شاخ و برگش نیکو و میوه‌اش شیرین است، و آنچه آبیاری‌اش پاکیزه نباشد، درختش عیب دار و میوه‌اش تلخ است.

﴿ خطبه ۱۵۵ ﴾

شگفتی‌های آفرینش خَفَاش

(در این خطبه شگفتیهای آفرینش خَفَاش را بیان می‌فرماید.)

ستایش خداوندی را سزاست که تمامی صفتها از بیانِ حقیقتِ ذاتش درمانده، و بزرگی او عقلها را طرد کرده است، چنان که راهی برای رسیدن به نهایتِ ملکوتش نیابد.

او خدای حق و آشکار، سزاوارتر و آشکارتر از آن است که دیده‌ها می‌نگرند. عقلها نمی‌توانند برای او حدّی تعیین کنند، تا همانندی داشته باشد، و اندیشه‌ها و اوهام نمی‌توانند برای او اندازه‌ای مشخص کنند تا در شکل و صورتی پنداشته شود. پدیده‌ها را بی آن که نمونه‌ای موجود باشد یا با مشاوری مشورت نماید و یا از قدرتی کمک و مدد بگیرد آفرید. پس با فرمان او خلقت آن به کمال رسید و اطاعت پروردگار را پذیرفت و پاسخ مثبت داد



و به خدمت شتافت، و گردن به فرمان او نهاد و سربچی نکرد.

از زیباییهای صنعت پروردگاری، و شگفتیهای آفرینش او، همان اسرار پیچیده حکیمانه در آفریدن خُفاشان است. روشنی روز که همه چیز را می‌گشاید، چشمانشان را می‌بندد، و تاریکی شب که هر چیز را به خواب فرو می‌برد، چشمان آنها را باز می‌کند. چگونه چشمان خُفاش کم بین است که نتواند از نور آفتاب درخشنده روشنی گیرد؟ نوری که با آن راه‌های زندگی خود را بیابد، و در پرتو آشکار خورشید خود را به جاهایی رساند که می‌خواهد، روشنی آفتاب خُفاش را از رفتن در تراکم نورهای تابنده‌اش باز می‌دارد، و در خلوتگاه‌های تاریک پنهان می‌سازد، که از حرکت در نور درخشان ناتوان است، پس خُفاش در روز پلکها را بر سیاهی دیده‌ها اندازد، و شب را چونان چراغی برمی‌گزیند، که در پرتو تاریکی آن روزی خود را جستجو می‌کند، و سیاهی شب دیده‌های او را نمی‌بندد، و به خاطر تاریکی زیاد، از حرکت و تلاش باز نمی‌ماند. آنگاه که خورشید پرده از رُخ بیفکند، و سپیده صبحگاهان بدمد و لانه تنگ سوسمارها از روشنی آن روشن گردد، شب‌پره، پلکها بر هم نهد، و بر آنچه در تاریکی شب به دست آورده قناعت کند. پاك و منزّه است خدایی که شب را برای خُفاشان چونان روز روشن و مایه به دست آوردن روزی قرار داد، و روز را چونان شب تاریک مایه آرامش و استراحت آنها انتخاب فرمود، و بال‌هایی از گوشت برای پرواز آنها آفرید، تا به هنگام نیاز به پرواز، از آن استفاده کنند، این بالها، چونان لاله‌های گوشند بی‌پر و رگهای اصلی، اما جای رگها و نشانه‌های آن را به خوبی مشاهده خواهی کرد. برای شب‌پره‌ها دو بال قرار داد، نه آن قدر نازك که در هم بشکند، و نه چندان محکم که سنگینی کند؛ پرواز می‌کند در حالی که فرزندانشان به آنها چسبیده و به مادر پناه برده‌اند، اگر فرود آیند با مادر فرود می‌آیند، و اگر بالا روند با مادر اوج می‌گیرند. از مادرانشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندام جوجه نیرومند



و بالها قدرت پرواز کردن پیدا کند، و بداند که راه زندگی کردن کدام است و مصالح خویش را بشناسد. پس پاك و منزه است پدید آورنده هر چیزی که بدون هیچ الگویی باقیمانده از دیگری، همه چیز را آفرید.

﴿ خطبه ۱۵۶ ﴾

خطاب به مردم بصره و ذکر حوادث و فتنه‌ها

(برای مردم بصره پس از پیروزی در جنگ جَمَل در سال ۳۶ هجری، ایراد فرمود.)



مردم بصره! در پیدایش فتنه‌ها، هر کس که می‌تواند خود را به اطاعت پروردگار عزیز و برتر، مشغول دارد چنان کند؛ اگر از من پیروی کنید، به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهیم برد، هر چند سخت و دشوار و پر از تلخی‌ها باشد. اما عایشه، پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد، و کینه‌ها در سینه‌اش چون کوره آهنگری شعله ور گردید. اگر از او می‌خواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد، نسبت به دیگری روا دارد، سر باز می‌زد، به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است.

ایمان، روشنترین راه‌ها و نورانیترین چراغهاست. با ایمان می‌توان به اعمال صالح راه برد، و با اعمال نیکو به ایمان می‌توان دسترسی پیدا کرد؛ با ایمان، علم و دانش آبادان است، و با آگاهی لازم، انسان از مرگ می‌هراسد، و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد، و با دنیا، توشه آخرت فراهم می‌شود، و با قیامت بهشت نزدیک می‌شود، و جهنم برای بدکاران آشکار می‌گردد، و مردم جز قیامت قرارگاهی ندارند، و شتابان به سوی میدان مسابقه می‌روند تا به منزلگاه آخرین برسند. گویا می‌نگرم، همه از قبرها خارج شده به سوی منزلگاه‌های آخرین در حرکتند، هر خانه‌ای در بهشت به شخصی تعلق دارد، که نه دیگری را می‌پذیرند و نه از آنجا به جای دیگر انتقال می‌یابند.

همانا «امر به معروف» و «نهی از منکر» دو صفت از اوصاف پروردگارانند که نه اجل را نزدیک می‌کند و نه روزی را کاهش می‌دهد. بر شما باد عمل کردن به قرآن، که ریسمان محکم الهی، و نور آشکار و درمانی سودمند است، که تشنگی را فرونشاند. نگهدارنده کسی است که به آن تَمَسُّک جوید و نجات‌دهنده آن کس است که به آن چنگ آویزد، کجی ندارد تا راست شود، و گرایش به باطل ندارد تا از آن بازگردانده شود، و تکرار و شنیدن پی‌پی آیات، کهنه‌اش نمی‌سازد، و گوش از شنیدن آن خسته نمی‌شود. کسی که با قرآن سخن بگوید، راست گفته و هر کس بدان عمل کند پیش‌تاز است.

(در اینجا مردی بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! ما را از فتنه آگاه کن، آیا نسبت به فتنه، از پیامبر خدا ﷺ سؤالی نفرموده‌ای؟ پاسخ داد: آنگاه که خداوند آیه ۱ و ۲ سوره عنکبوت را نازل کرد که: (آیا مردم خیال می‌کنند چون که گفتند ایمان آوردیم، بدون آزمایش رها می‌شوند؟). دانستم که تا پیامبر ﷺ در میان ماست، آزمایش نمی‌گردیم. پرسیدم: ای رسول خدا! این فتنه و آزمایش کدام است که خدا شما را بدان آگاهی داده است؟ فرمود: «ای علی! پس از من، اُمّت اسلامی به فتنه و آزمون دچار می‌گردند». گفتم: ای رسول خدا! مگر جز این است که در روز «اُحُد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی: ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد. پیامبر ﷺ به من فرمود: «همانا این بشارت تحقق می‌پذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟». گفتم: ای رسول خدا ﷺ! چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست، بلکه جای مژده شنیدن و شکرگزاری است. و پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای علی! همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند، و در دینداری بر خدا مَثّت می‌گذارند. با این حال انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند. حرام خدا را با شبهات دروغین، و هوسهای



غفلت‌زا، حلال می‌کنند، «شراب» را به بهانه اینکه «آب انگور» است و رشوه را که «هدیه» است و ربا را که «نوعی معامله» است، حلال می‌شمارند! گفتیم: ای رسول خدا! در آن زمان مردم را در چه پایه‌ای بدانم؟ آیا در پایه ارتداد؟ یا فتنه و آزمایش؟ پاسخ فرمود: «در پایه‌ای از فتنه و آزمایش».

﴿ خطبه ۱۵۷ ﴾
ضرورت تقوا و خودسازی



ستایش خداوندی را سزااست که حمد را کلید یاد خویش، و سبب فروزی فضل و رحمت خود، و راهنمای نعمتها و عظمتش قرار داده است. بندگان خدا! روزگار بر آیندگان چنان می‌گذرد که بر گذشتگان گذشت. آنچه گذشت، باز نمی‌گردد، و آنچه هست جاویدان نخواهد ماند، پایان کارش با آغاز آن یکی است، ماجراها و رویدادهای آن همانند یکدیگرند، و نشانه‌های آن آشکار است. گویا پایان زندگی و قیامت، شما را فرا می‌خواند، چونان خواندن ساربان، شتر بچه را. پس آن کس که جز به حساب نفس خویش پردازد، خود را در تاریکیها سرگردان، و در هلاکت افکنده است. شیطانها مهارش را گرفته و به سرکشی و طغیان می‌کشانند، و رفتار زشت او را در دیده‌اش زیبا می‌نمایانند، پس بدانید که بهشت پایان راه پیشتازان و آتش جهنم، سرانجام کسانی است که سُستی می‌ورزند.

ای بندگان خدا! بدانید که تقوا، دژی محکم و شکست‌ناپذیر است، اما هرزگی و گناه، خانه‌ای در حال فروریختن و خوار کننده است که از ساکنان خود دفاع نخواهد کرد، و کسی که بدان پناه برد در امان نیست. آگاه باشید! با پرهیزکاری، ریشه‌های گناهان را می‌توان برید، و با یقین می‌توان به برترین جایگاه معنوی، دسترسی پیدا کرد. ای بندگان خدا! خدا را، خدا را، در حق نفس خویش! که از همه چیز نزد شما گرامی‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است. همانا خدا، راه حق را برای شما آشکار کرده و جاده‌های آن را روشن نگاه داشت، پس یا شقاوت دامنگیر یا

رستگاری جاویدان در انتظار شماسست، پس در این دنیای نابود شدنی، برای زندگی جاویدان آخرت، توشه بگیرید، که شما را به زاد و توشه راهنمایی کردند، و به کوچ کردن از دنیا فرمان دادند، و شما را برای پیمودن راه قیامت برانگیختند. همانا شما چونان کاروانی هستید که در جایی به انتظار مانده و نمی‌دانند در چه زمانی آنان را فرمان حرکت می‌دهند. آگاه باشید! با دنیا چه می‌کند کسی که برای آخرت آفریده شده است؟ و با اموال دنیا چه کار دارد آن کس که به زودی همهٔ اموال او را مرگ می‌رباید و تنها کیفر حسابرسی آن بر عهدهٔ انسان باقی خواهد ماند.



بندگان خدا! خیری را که خدا وعده داد، رها کردنی نمی‌باشد، و شری را که از آن نهی فرمود، دوست‌داشتنی نیست! بندگان خدا! از روزی بترسید که اعمال و رفتار انسان واری می‌شود، روزی که پر از تشویش و اضطراب است و کودکان در آن روز پیر می‌گردند! ای بندگان خدا! بدانید که از شما نگاهبانانی بر شما گماشته‌اند، و دیدبان‌هایی از پیکرتان برگزیده و حافظان راستگویی که اعمال شما را حفظ می‌کنند و شماره نفس‌های شما را می‌شمارند، نه تاریکی شب شما را از آنان می‌پوشاند، و نه دری محکم شما را از آنها پنهان می‌سازد. فردا به امروز نزدیک است،

و امروز با آنچه در آن است می‌گذرد، و فردا می‌آید و بدان می‌رسد، گویی هر يك از شما در دل زمین به خانه مخصوص خود رسیده و در گودالی که کنده‌اند آرمیده‌اید، وه! که چه خانه تنهایی؟ و چه منزل وحشتناکی؟ و چه سیاه‌چال غربتی؟ گویی هم اکنون بر صور اسرافیل دمیدند، و قیامت فرارسیده، و برای قضاوت و حسابرسی قیامت بیرون شده‌اید، پندارهای باطل دور گردیده، بهانه‌ها از میان برخاسته، و حقیقتها برای شما آشکار شده و شما را به آنجا که لازم بود کشانده‌اند. پس از عبرتها پند گیرید، و از دگرگونی روزگار عبرت پذیرید، و از هشداردهندگان بهره‌مند گردید.

﴿ خطبه ۱۵۸ ﴾

فضیلت پیامبر ﷺ و قرآن و خبر از آینده بنی‌امیه

(برخی از شارحان گفتند: این خطبه در شهر کوفه ایراد شد.)

خداوند پیامبر ﷺ را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند، و امت‌ها در خواب غفلت بودند و رشته‌های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود. پس پیامبر ﷺ به میان خلق آمد، در حالی که کتابهای پیامبران پیشین را تصدیق کرد و با «نوری» هدایت‌گر انسانها شد، که همه باید از آن اطاعت نمایند و آن نور، قرآن کریم است. از قرآن بخواهید تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن خبر می‌دهم، بدانید که در قرآن علم آینده، و حدیث روزگاران گذشته است، شفادهنده دردهای شما، و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شما است.

پس از تسلط فرزندان امیه، خانه‌ای در شهر یا خیمه‌ای در بیابان باقی نمی‌ماند جز آن که ستمگران بنی‌امیه، اندوه و غم را بدانجا می‌کشاند، و بلا و کینه توزی را در همه جا مطرح می‌کنند. پس در آن روز برای مردم نه عذرخواهی در آسمان و نه یآوری در زمین باقی خواهد ماند، زیرا ناله‌لان را به زمامداری برگزیده‌اید، و زمامداری را به جایگاه دروغینی قرار داده‌اید. اما به زودی خداوند از ستمگران بنی‌امیه انتقام می‌گیرد، خوردنی را به خوردنی، و نوشیدنی را به نوشیدنی، خوردنی تلخ‌تر از گیاه «عَلَقَمٌ»، و نوشیدنی تلخ و جانگدازتر از شیر درخت «صبر». خداوند، از درون ترس و وحشت، و از بیرون، شمشیر را بر آنها مسلط خواهد کرد که آنان مرگهای عصیان و نافرمانی و شتران بارکش گناهانند. من پیایی سوگند می‌خورم که پس از من، بنی‌امیه خلافت را چونان خلط سینه بیرون می‌اندازند، و پس از آن دیگر، تا شب و روز از پی هم در گردش است مژه حکومت را برای بار دیگر نخواهند چشید.

﴿ خطبه ۱۵۹ ﴾

وصف کشور داری خویش

(امام علیؑ در شهر کوفه خطاب به کوفیان فرمود.)

با شما به نیکویی زندگی کردم، و به قدر توان از هر سو نگهداری شما دادم،



و از بندهای بردگی و ذلت شما را نجات داده، و از حلقه‌های ستم و رهایی بخشیدم، تا سپاسگزاری فراوان من برابر نیکی اندک شما باشد، و چشم‌پوشی از زشتی‌های بسیار شما که به چشم دیدم و با بدن لمس کردم.

﴿ خطبه ۱۶۰ ﴾

خداشناسی، پیامبران الهی و راه و رسم زندگی پیامبر اسلام ﷺ

(در شهر کوفه در سال ۳۷ هجری، هنگام حرکت دادن مردم به سوی صفین و جنگ با شامیان، ایراد فرمود.)



فرمان خدا قضای حتمی و حکمت، و خشنودی او مایه امنیت و رحمت است؛ از روی علم، حکم می‌کند و با حلم و بردباری می‌بخشاید. خدایا! سپاس تو راست بر آنچه می‌گیری، و عطا می‌فرمایی، و شفا می‌دهی یا مبتلا می‌سازی. سپاسی که تو را رضایت‌بخش‌ترین، محبوب‌ترین، و ممتازترین باشد، سپاسی که آفریدگانت را سرشار سازد، و تا آنجا که تو بخواهی تداوم یابد، سپاسی که از تو پوشیده نباشد، و از رسیدن به پیشگاهت باز نماند، سپاسی که شمارش آن پایان نپذیرد، و تداوم آن از بین نرود. خدایا! حقیقتِ بزرگی تو را نمی‌دانیم، جز آن که می‌دانیم تو زنده‌ای و احتیاج به غیر نداری، خواب سنگین یا سبک تو را نمی‌رباید، هیچ اندیشه‌ای به تو نرسد و هیچ دیده‌ای تو را ننگرد، اما دیده‌ها را تو می‌نگری، و اعمال انسانها را شماره فرمایی، و قدمها و موی پیشانی‌ها «مزامر همه» به دست تو است، خدایا آنچه را که از آفرینش تو می‌نگریم، و از قدرت تو به شگفت می‌آییم و بدان بزرگی قدرت تو را می‌ستاییم، بسی ناچیزتر است در برابر آنچه که از ما پنهان، و چشم‌های ما از دیدن آنها ناتوان، و عقل‌های ما از درک آنها عاجز است، و پرده‌های غیب میان ما و آنها گسترده می‌باشد. پس آن کس که دل را از همه چیز تهی سازد، و فکرش را به کار گیرد تا بداند که چگونه عرش قدرت خود را برقرار ساخته‌ای و پدیده را چگونه آفریده‌ای؟ و چگونه

آسمانها و کرات فضایی را در هوا آویخته‌ای؟ و زمین را چگونه بر روی امواج آب گسترده‌ای؟ نگاهش حسرت زده، و عقلش مات و سرگردان، و شنوایش آشفته، و اندیشه‌اش حیران می‌ماند.

به گمان خود ادّعا دارد که به خدا امیدوار است! به خدای بزرگ سوگند! که دروغ می‌گوید، چه می‌شود او را که امیدواری در کردارش پیدا نیست؟ پس هر کس به خدا امیدوار باشد باید، امید او در کردارش آشکار شود. هر امیدواری جز امید به خدای تعالی ناخالص است و هر ترسی جز ترس از خدا نادرست است. گروهی در کارهای بزرگ به خدا امید بسته و در کارهای کوچک به بندگان خدا روی می‌آورند؛ پس حقّ بنده را ادا می‌کنند و حقّ خدا را بر زمین می‌گذارند، چرا در حقّ خدای متعال کوتاهی می‌شود و کمتر از حقّ بندگان رعایت می‌گردد؟ آیا می‌ترسی در امیدی که به خدا داری دروغگو باشی؟ یا او را در خور امید بستن نمی‌پنداری؟ امیدوار دروغین اگر از بنده خدا ترسناک باشد، حقّ او را چنان رعایت کند که حقّ پروردگار خود را آن گونه رعایت نمی‌کند، پس ترس خود را از بندگان آماده، و ترس از خداوند را وعده‌ای انجام نشدنی می‌شمارد، و اینگونه است کسی که دنیا در دیده‌اش بزرگ جلوه کند، و ارزش و اعتبار دنیادر دلش فراوان گردد، که دنیا را بر خدا مقدّم شمارد، و جز دنیا به چیز دیگری نپردازد و بنده دنیا گردد.

برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام ﷺ را اطاعت نمایی، تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدیها و عیبهای دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد، چه اینکه دنیا از هر سو بر پیامبر ﷺ بازداشته و برای غیر او گسترانده شد، از پستان دنیا شیر نخورد، و از زیورهای آن فاصله گرفت.

اگر می‌خواهی دومی را، موسیٰ علیهِ السلام و زندگی او را توصیف کنم، آنجا که می‌گوید: «پروردگارا! هر چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم». به خدا سوگند! موسیٰ علیهِ السلام جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف سازد چیز دیگری نخواست، زیرا



موسیٰ علیه السلام از سبزیجات زمین می‌خورد، تا آنجا که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدن، سبزی گیاه از پشت پرده‌ی شکم او آشکار بود. و اگر می‌خواهی سومی را، حضرت داوود علیه السلام صاحب نی‌های نوازنده و خواننده بهشتیان را الگوی خویش سازی، که با هنر دستان خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و از همنشینان خود می‌پرسید: چه کسی از شما این زنبیل را می‌فروشد؟ و با بهای آن به خوردن نان جوی قناعت می‌کرد.

و اگر خواهی از عیسی بن مریم علیه السلام بگویم، که سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می‌کرد و نان خشک می‌خورد، نان خورشت او گرسنگی و چراغش در شب ماه و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمین بود. میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. زنی نداشت که او را فریفته خود سازد، فرزندی نداشت تا او را غمگین سازد، مالی نداشت تا او را سرگرم کند، و آز و طمع نداشت تا او را خوار و ذلیل نماید، مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی، دستهایش بود.

پس به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتدا کن، که راه و رسم او الگویی است برای الگو طلبان، و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد، و محبوب ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند، و گام بر جایگاه قدم او نهد. پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا چندان نخورد که دهان را پرکند، و به دنیا با گوشه چشم نگریست، دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته‌تر، و شکمش از همه خالی‌تر بود دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت، و چون دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد آن را دشمن داشت، و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، و چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک و ناچیز می‌دانست. اگر در ما نباشد جز آن که آنچه را خدا و پیامبرش دشمن می‌دارند، دوست بداریم، یا آنچه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند، بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا، و سرپیچی از فرمانهای او کافی بود!.



و همانا پیامبر «که درود خدا بر او باد» بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، و چون برده، ساده می‌نشست، و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد، و جامه خود را با دست خود می‌دوخت، و بر الاغ برهنه می‌نشست، و دیگری را پشت سر خویش سوار می‌کرد. پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود، به یکی از همسرانش فرمود، «این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می‌افتد، به یاد دنیا و زینتهای آن می‌افتم.» پیامبر ﷺ با دل از دنیا روی گرداند، و یادش را از جان خود ریشه کن کرد، و همواره دوست داشت تا جاذبه‌های دنیا از دیدگانش پنهان ماند، و از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دائمی خود نداند، و امید ماندن در دنیا نداشته باشد، پس یاد دنیا را از جان خویش بیرون کرد، و دل از دنیا برکند، و چشم از دنیا پوشاند،

و چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد، یا نام آن نزد او بر زبان آورده شود. در زندگانی رسول خدا ﷺ برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتیها و عیبهای دنیا راهنمایی کند، زیرا پیامبر ﷺ با نزدیکان خود گرسنه به سر می‌برد، و با آنکه مقام و منزلت بزرگی داشت، زینتهای دنیا از دیده او دور ماند. پس تفکرکننده‌ای باید با عقل خویش به درستی اندیشه کند که آیا خدا محمد ﷺ را به داشتن این صفتها اکرام فرمود یا او را خوار کرد؟ اگر بگویند خوار کرد، دروغ گفته و بُهتانی بزرگ زده است، و اگر بگویند: او را اکرام کرد، پس بداند، خدا کسی را خوار شمرد که دنیا را برای او گستراند و از نزدیکترین مردم به خودش دور نگهداشت.

پس پیروی کننده باید از پیامبر ﷺ پیروی کند، و به دنبال او راه رود، و قدم بر جای قدم او بگذارد، و گرنه از هلاکت ایمنی بی‌باشد، که همانا خداوند، محمد ﷺ را نشانه قیامت و مژده دهنده بهشت و ترساننده از کیفر جهنم قرار داد. او با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت جسم و جان وارد آخرت شد، و کاخهای مجلل ساخت «سنگی بر سنگی نگذاشت» تا جهان را ترک گفت، و دعوت پروردگارش را



پذیرفت. وه! چه بزرگ است مَنّی که خدا با بعثت پیامبر ﷺ بر ما نهاده، و چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرموده. رهبر پیشتازی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که باید راه او را تداوم بخشیم. به خدا سوگند! آن قدر این پیراهن پشمین را وصله زدیم، که از پینه کننده آن، شرمسارم. یکی به من گفت: «آیا آن را دور نمی‌افکنی؟». گفتم: از من دور شو، صبحگاهان رهروان شب ستایش می‌شوند.

— ﴿ خطبه ۱۶۱ ﴾ —

وصف پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام و سفارش به تقوا

خداوند پیامبرش را با نوری درخشان و برهانی آشکار، و راهی روشن، و کتابی هدایتگر برانگیخت. خانواده او نیکوترین خانواده، و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه‌های آن راست و میوه‌های آن سر به زیر و در دسترس همگان است. زادگاه او مکه و هجرت او به مدینه، پاک و پاکیزه است، که در آنجا نام او بلند شد و دعوتش به همه جا رسید. خدا او را با برهانی کامل و کافی (قرآن) و پندهای شفافبخش، و دعوتی جبران کننده فرستاد. با فرستادن پیامبر ﷺ شریعت‌های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت‌های راه یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد، و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود. پس هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند، به یقین شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع، و سقوطش سهمگین خواهد بود، و سرانجامش رنج و اندوهی بی‌پایان و شکنجه‌ای پر درد می‌باشد. بر خدا توکل می‌کنم، توکلی که بازگشت به سوی او باشد، و از او راه می‌جویم، راهی که به بهشت رسد، و به آنجا که خواست اوست بینجامد.

بندگان خدا! شما را به ترسیدن از خدا و فرمانبرداری او سفارش می‌کنم که نجات فردا و مایه‌رهایی جاویدان است. خدا آنگونه که سزاوار بود شما را ترسانید، و چنان که شایسته بود امیدوارتان کرد، و دنیا و بی‌اعتباری آن



و نابود شدنی بودن و دگرگونی آن را برای شما توصیف کرد. پس از آنچه در دنیا شما را به شگفتی وامی‌دارد، روی گردانید، زیرا که مدّت کوتاهی در آن اقامت دارید، دنیا به خشم خدا نزدیکترین و از خشنودی خدا دورترین جایگاه است. پس ای بندگان خدا! از غم و اندوه و سرگرمی‌های دنیا چشم بگیرید، زیرا شما به جدایی و دگرگونی‌های امور دنیایی یقین دارید، و چونان دوست مهربانی که نصیحت‌گر و کوشا برای نجات رفیقش تلاش کند، خویشتان را از دنیا دور نگهدارید. و از آنچه بر گذشتگان شما رفت عبرت بگیرید، که چگونه، بند بند اعضای بدنشان از هم گسست، چشم و گوششان نابود شد، شرف و شکوهشان از خاطره‌ها محو گردید، و همه ناز و نعمتها و رفاه‌ها و خوشیها پایان گرفت، که نزدیکی فرزندان، به دوری و از دست دادنشان و همدمی همسران، به جدایی تبدیل شد. دیگر نه به هم می‌نازند، و نه فرزندان می‌آورند، و نه یکدیگر را دیدار می‌کنند، و نه در کنار هم زندگی می‌کنند!

پس ای بندگان خدا! بپرهیزید، چونان پرهیز کسی که به نفس خود چیره، و بر شهوات خود پیروز، و با عقل خود به درستی می‌نگرد، زیرا که جریان انسان آشکار، پرچم، برافراشته، جاده هموار و راه، روشن و راست است.



﴿خطبه ۱۶۲﴾

علل غصب خلافت و شکوه از ستم‌های معاویه

(در سال ۳۷ هجری در صفین، شخصی از طایفه بنی‌اسد پرسید: چگونه شما را از مقام امامت که سزاوارتر از همه بودید کنار زدند؟ فرمود:)

ای برادر بنی‌اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می‌کنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است، و حقی که در پرسیدن داری و بیگمان طالب دانستن. پس بدان که

آن ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را کَسَب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا ﷺ استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند، داور خداست، و بازگشت همه ما به روز قیامت است. (در اینجا شعر امرء القیس را خواند که: « واگذار داستان تاراج آن غارتگران را، و به یاد آور داستان شگفت دزدیدن اسب سواری را.»

بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یادآور، که روزگار مرا به خنده آورد، بعد از آن که مرا گریاند. سوگند به خدا که جای شگفتی نیست، کار از بس عجیب است که شگفتی را می‌زداید و کجی و انحراف می‌افزاید. مردم کوشیدند نور خدا را در داخل چراغ آن خاموش سازند، جوشش زلال حقیقت را از سرچشمه آن ببندند، چرا که میان من و خود، آب را وِبا آلود کردند. اگر محنت آزمایش از ما و این مردم برداشته شود، آنان را به راهی می‌برم که سراسر حق است، و اگر به گونه دیگری انجامد. (با حسرت خوردن بر آنها جان خویش را مگذار، که خداوند بر آنچه می‌کنند آگاه است.)



خطبه ۱۶۳

خداشناسی و شگفتی‌های آفرینش انسان

(برخی از شارحان نوشتند: این خطبه در شهر کوفه ایراد شد.)

سپاس خداوندی را سزااست که آفریننده بندگان، و گستراننده زمین، و جاری کننده آب در زمینهای پست، و رویاننده گیاه در کوه‌ها و تپه‌های بلند می‌باشد، نه اَوَّل او را آغازی و نه اَزَلی بودن او را پایانی است، آغاز هر چیزی و جاویدان است، و پایدار و ماندگار بدون مدت و زمان است. پیشانی بندگان در برابر عظمت او به خاک افتاده، و لبها در اعتراف به یگانگی او در حرکتند. به هنگام آفرینش، برای هر پدیده‌ای حدّ و مرزی قرار داد، تا برای وجود بی‌نهایت او همانندی نباشد. گمانها خدا را با اندازه‌ها و حرکت‌ها و اندام‌ها و آلت‌ها نمی‌توانند اندازه‌گیری نمایند. نمی‌توان گفت:

خدا از کی بود؟ و تا کی خواهد بود؟ وجود آشکاری است که نمی‌توان پرسید: از چیست؟ و حقیقت پنهانی است که نمی‌توان پرسید در کجاست؟ نه جسم است که او را نهایی باشد، و نه پوشیده‌ای که چیزی او را در بر گرفته باشد، به موجودات آن قدر نزدیک نیست که به آنها چسبیده، و آن قدر دور نیست که جدا و بریده باشد. بر خداوند، خیره نگریستن بندگان، و بازگشتن لفظی به زبان آنان، نزدیک شدن به تپه‌ای، گام برداشتن در تاریکی شب، یا راه رفتن در مهتاب که نور می‌افشاند، و درخشش خورشیدی که پس از ماه طلوع می‌کند، و با طلوع و غروبش، و آمدن شب و روز، چرخ زمان می‌گردد و تاریخ ورق می‌خورد، هیچ کدام پنهان نیست. خدا پیش از هر نهایت و مدت، و فراتر از هر گونه حساب و شمارش است، خدا والاتر از آنچه می‌باشد که عقل‌های عاجز تشبیه کنندگان تصوّر می‌کند. والاتر از صفات پدیده‌ها و اندازه‌ها و قُطرهاست که برای موجودات مادی پندارند، و جایگاه‌هایی که برای آن در نظر می‌گیرند؛ زیرا حدّ و مرز و اندازه، شایسته پدیده‌هاست و به غیر خدا تعلّق دارد.

پدیده‌ها را از مادیّ آزلّی و ابدی نیافرید، بلکه آنها را از نیستی به هستی آورد، و برای هر پدیده‌ای حدّ و مرزی تعیین فرمود، و آنها را به نیکوترین صورت زیبا، صورت‌گری کرد. چیزی از فرمان او سرپیچی نمی‌کند، و خدا از اطاعت چیزی سود نمی‌برد، علم او به مردگانی که رفتند چونان آگاهی او به زندگانی است که هستند، و علم او به آسمان‌های بالا، چونان علم او به زمینهای زیرین است.

ای انسان! ای آفریده راست قامت، ای پدیده نگاهداری شده در تاریکیهای رحمهای مادران، و قرار داده شده در پرده‌های تو در تو! «آغاز آفرینش تو از گل و لای بود»، و سپس «در جایگاه آرامی نهاده شدی تا زمانی مشخص و سرآمدی تعیین شده»، و آنگاه که در شکم مادرت حرکت می‌کردی، نه دعوتی را می‌توانستی پاسخ دهی، و نه صدایی را می‌شنیدی. سپس تو را از



قرارگهت بیرون کردند و به خانه‌ای آوردند که آن را ندیده بودی و راه‌های سودش را نمی‌دانستی، پس چه کسی تو را در مکیدن شیر، از پستان مادر هدایت کرد؟ و به هنگام نیاز جایگاه‌های طلب کردن و خواستن را به تو شناساند؟ هرگز، آن کس که در توصیف پدیده‌ای با شکل و اندازه و ابزار مشخص درمانده باشد، بدون تردید از وصفِ پروردگارش ناتوانتر، و از شناخت خدا با حدّ و مرز پدیده‌ها دورتر است.

﴿ خطبه ۱۶۴ ﴾

هشدار به عثمان

(در سال ۳۴ هجری مردم در اطراف امام ع جمع شده و از عثمان شکایت کردند و از او خواستند که با عثمان صحبت کند تا از اشتباهات خود دست بردارد.)

همانا مردم پشت سر من هستند و مرا میان تو و خودشان میانجی قرار داده‌اند، به خدا نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‌دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی‌کنم که نشناسی، تو می‌دانی آنچه ما می‌دانیم. ما به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته‌ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم. دیدی چنان که ما دیدیم، شنیدی چنان که ما شنیدیم، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی چنان که ما بودیم، پسر ابوقحافه «ابابکر» و پسر خطّاب، در عمل به حق، از تو بهتر نبودند. تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله در خویشاوندی از آن دو نزدیکتری، و داماد او شدی که آنان نشدند.

پس خدا را، خدا را، پروا کن! سوگند به خدا! تو کور نیستی تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند، راه‌ها روشن است، و نشانه‌های دین برپاست.



پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند، سنت شناخته شده را برپا دارد، و بدعت ناشناخته را همیراند. سنتها روشن و نشانه‌هایش آشکار است، بدعتها آشکار و نشانه‌های آن برپاست، و بدترین مردم نزد خدا، رهبر ستمگری است که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است، که سنت پذیرفته را همیراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند. من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که گفت: « روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یآوری دارد و نه کسی از او پوزش‌خواهی می‌کند، پس او را در آتش جهنم افکنند، و در آن مانند سنگ آسیاب می‌چرخد، تا اینکه به قعر دوزخ رسیده، به زنجیر کشیده شود.»

من تو را به خدا سوگند می‌دهم که امام کشته شده این امت مباحی، چرا که پیش از این گفته می‌شد. « در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتبّه شود، و فتنه و فساد در میانشان گسترش یابد، تا آنجا که حق را از باطل نمی‌شناسند، و به سختی در آن فتنه‌ها غوطه‌ور می‌گردند». برای مروان چونان حیوان به غارت گرفته مباح که تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه‌ای که به دست آورده‌ای. (عثمان گفت: « با مردم صحبت کن که مرا مهلت دهند تا از عهده ستمی که به آنان رفته برآیم») امام عیسیٰ فرمود: آنچه در مدینه است به مهلت نیاز ندارد، و آنچه مربوط به بیرون مدینه باشد تا رسیدن فرمانت مهلت دارند.



خطبه ۱۶۵

شگفتی‌های آفرینش طاووس و توصیف بهشت

(برخی از شارحان نوشتند؛ این خطبه در شهر کوفه ایراد شد.)

خداوند پدیده‌های شگفتی از جانداران حرکت کننده و بیجان، برخی ساکن و آرام ، بعضی

حرکت کننده و بی‌قرار، آفریده است، و شواهد و نمونه‌هایی از لطافت صنعتگری و قدرت عظیم خویش بپاداشته، چندان که تمام اندیشه‌ها را به اعتراف واداشته، و سر به فرمان او نهاده‌اند، و درگوشه‌های ما بانگ براهین یکتایی او پیچیده است. آن گونه که پرندگانِ گوناگون را بیافرید، و آنان را در شکافهای زمین، و رخنه درّه‌ها و فراز کوه‌ها مسکن داد، با بال‌های متفاوت و شکل و هیأت‌های گوناگون، که زمام آنها به دست اوست، پرندگانی که با بال‌های خود در لابلای جو گسترده و فضای پهناور پرواز می‌کنند.

آنها را از دیار نیستی در شکل و ظاهری شگفت آور بیافرید، و استخوان‌هاشان را از درون در مفصل‌های پوشیده از گوشت به هم پیوند داد. برخی از پرندگان را که جثّه سنگین داشتند از بالا رفتن و پروازهای بلند و دور بازداشت، آن گونه که آرام و سنگین در نزدیکی زمین بال می‌زنند. پرندگان را با لطافت قدرتش و دقت صنعتش، در رنگ‌های گوناگون، با زیبایی خاصی رنگ‌آمیزی کرد، گروهی از آنها را تنها با یک رنگ بیاراست که رنگ دیگری در آن راه ندارد؛ دسته‌ای دیگر را در رنگ مخالف آن فروبرد، جز اطراف گردنشان که چونان طوقی آویخته، مخالف رنگ اندامشان است.

و از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است، که آن را در استوارترین شکل موزون بیافرید، و رنگ‌های پروبالش را به نیکوترین رنگ‌ها بیاراست، با بال‌های زیبا که پره‌های آن به روی یکدیگر انباشته و دُم کشیده‌اش که چون به سوی مادّه پیش می‌رود، آن را چونان چتری گشوده و بر سر خود سایبان می‌سازد، گویا بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته است.

طاووس به رنگ‌های زیبای خود می‌نازد، و خوشحال و خرامان دُم زیبایش را به این سو و آن سو می‌چرخاند، و سوی مادّه می‌تازد، چون خروس می‌پرد، و چون حیوانِ نر مستِ شهوت، با جفت خویش می‌آمیزد، این حقیقت را از روی



مشاهده می‌گویم، نه چون کسی که بر اساس نقل ضعیفی سخن بگوید: اگر کسی خیال کند؛ «باردار شدن طاووس به وسیله قطرات اشکی است که در اطراف چشم نر حلقه زده و طاووس ماده آن را می‌نوشد آنگاه بدون آمیزش با همین اشکها تخمگذاری می‌کند». افسانه بی‌اساس است، ولی شگفت‌تر از آن نیست که می‌گویند: «زاغ نر، طعمه به منقار ماده می‌گذارد، که همین عامل باردار شدن زاغ است!»

گویا نی‌های پر طاووس چونان شانه‌هایی است که از نقره ساخته، و گردیهای شگفت‌انگیز آفتاب‌گونه که به پره‌های اوست از زر ناب و پاره‌های زبرجد بافته شده است. اگر رنگهای پره‌های طاووس را به روییدنیهای زمین تشبیه کنی، خواهی گفت دسته گلی است که از شکوفه‌های رنگارنگ گل‌های بهاری فراهم آمده است، و اگر آن را با پارچه‌های پوشیدنی همانندسازی، پس چون پارچه‌های زیبای پرنقش و نگار یا پرده‌های رنگارنگ یمن است، و اگر آن را با زیورآلات مقایسه کنی، چون نگین‌های رنگارنگی است که در نواری از نقره با جواهرات زینت شده است. طاووس، چون به خود بالنده مغرور راه می‌رود، دُم و بال‌های زیبایش را برانداز می‌کند، پس با توجه به زیبایی جامه و رنگهای گوناگون پروبالش قهقهه سر می‌دهد، اما چون نگاهش به پاهای او می‌افتد، بانگی برآورد که گویا گریان است، فریاد می‌زند گویا که دادخواه است، و گواه صادق دردی است که در درون دارد، زیرا پاهای طاووس چونان ساق خروس دورگه (هندي و پارسی) باریک و زشت و در یک سوی ساق پایش ناخنکی مخفی روییده است. بر فراز گردن طاووس به جای یال، کاکلی سبز رنگ و پر نقش و نگار روییده، و برآمدگی گردنش چونان آفتابه‌ای نفیس و نگارین است، و از گلوگاه تا روی شکمش به زیبایی و سُمه یمانی رنگ آمیزی شده، یا چون پارچه حریر بَرّاق یا آینه‌ای شفاف که پرده بر روی آن افکندند. در اطراف گردنش گویا چادری سیاه افکنده که چون رنگ آن شاداب و بسیار می‌باشد، می‌پنداری با رنگ سبز تندی در هم آمیخته است که در کنار شکاف گوش جلوه خاصی دارد.



کمر رنگی می‌توان یافت که طاووس از آن در اندامش نداشته باشد، یا با شفافیت و صیقل فراوان و زرق و برق جامه‌اش آنرا جلای برتری نداده باشد. طاووس چونان شکوفه‌های پراکنده‌ای است که باران بهار و گرمای آفتاب را در پرورش آن نقش‌چندانی نیست، و شگفت‌آور آن که هر چند گاهی از پوشش پره‌ای زیبا بیرون می‌آید، و تن عریان می‌کند، پره‌ای او پیاپی فرو می‌ریزند و از نو می‌رویند، پره‌ای طاووس چونان برگ خزان رسیده می‌ریزند و دوباره رشد می‌کنند و به هم می‌پیوندند، تا دیگر بار شکل و رنگ زیبای گذشته خود را باز می‌یابد، بی‌آن که میان پره‌ای نو و ریخته شده تفاوتی وجود داشته باشد یا رنگی جابجا بروید. اگر در تماشای یکی از پره‌ای طاووس دقت کنی، لحظه‌ای به سرخی گل، و لحظه‌ای دیگر به سبزی زبرجد، و گاه به زردی زر ناب جلوه می‌کند. راستی، هوشهای ژرف‌اندیش و عقل‌های پُر تلاش، چگونه این همه از حقایق موجود در پدیده‌ها را می‌توانند درک کنند؟ و چگونه گفتار توصیف‌گران، به نظم کشیدن این همه زیبایی را بیان توانند کرد؟

و در درک کمترین اندام طاووس، گمانها از شناخت درمانده و زبانها از ستودن آن در کام مانده‌اند. پس ستایش خداوندی را سزااست که عقل‌ها را از توصیف پدیده‌ای که برابر دیدگان جلوه‌گرند ناتوان ساخت، پدیده محدودی که او را با ترکیب پیکری پرنقش و نگار، با رنگها و مرزهای مشخص می‌شناسد، باز هم از توصیف فشرده‌اش زبانها عاجز و از وصف واقعی آن درمانده‌اند! (حال چگونه خدا را می‌توانند درک کنند؟).

پاك و برتر است خدایی که در اندام مورچه، و مگس ریز، پاهای پدید آورد، و جانداران بزرگتر از آنها، از ماهیان دریا، و پیلان عظیم‌الجثه را نیز آفرید، و بر خود لازم شمرد، که هیچ کالبد جانداري را وانگذازد و به درستی اداره‌اش نماید، جز آن که میعادگاهش را مرگ و پایان راهش را نیستی قرار داد.

اگر با چشم دل به آنچه که از بهشت برای تو وصف کرده‌اند بنگری،



از آنچه در دنیاست دل می‌کنی، هر چند شگفتی آور و زیبا باشد، و از خواهش‌های نفسانی و خوشی‌های زندگانی و منظره‌های آراسته و زیبای آن کناره می‌گیری، و اگر فکر تو را به درختان بهشتی مشغول داری که شاخه‌هایشان همواره به هم می‌خورند، و ریشه‌های آن در توده‌های مشک پنهان، و در ساحل جویباران بهشت قرار گرفته، آبیاری می‌گردند، و خوشه‌هایی از لؤلؤ آبدار به شاخه‌های کوچک و بزرگ درختان آویخته، و میوه‌های گوناگونی که از درون غلافها و پوششها سر بیرون کرده‌اند، سرگردان و حیرت زده می‌گردد. شاخه‌های پر میوه بهشت که بدون زحمتی خم شده در دسترس قرار گیرند، تا چپینده آن هر گاه که خواهد برچیند، مهمانداران بهشت، گرد ساکنان آن و پیرامون کاخهایشان در گردشند و آنان را با عسل‌های پاکیزه و شرابه‌های گوارا پذیرایی کنند. آنها کسانی هستند که همواره از کرامت الهی بهره‌مندند تا آنگاه که در سرای ثابت خویش فرود آیند و از نقل و انتقال سفرها آسوده گردند. ای شنونده! اگر دل خود را به منظره‌های زیبایی که در بهشت به آن می‌رسی مشغول داری، روح تو با اشتیاق فراوان به آن سامان پرواز خواهد کرد، و از این مجلس من، با شتاب به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت. خداوند با لطف خود، من و شما را از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به جایگاه نیکان تلاش می‌کنند.

می‌گویم: (کلام امام که فرمود «يُؤرِّ مَلَقَحه، الار» کنایه از نکاح و آمیزش است. هنگامی گفته می‌شود «ارالرجل المرأی یؤرها» که با همسرش همبستر شود. و این فرمایش امام «کانه قلع داری عنجه نؤتبه» باید توجه داشت «قلع» بادبان کشتی است و «داری» منسوب به «دارین» شهری است در کنار دریا که از آنجا عطریات می‌آورند (و بادبانهایش معروف است). و «عنجه» به معنی کشیدن به سوی خویش است، هنگامی که گفته می‌شود «عنجت الناقه اعنجهنا عنجاً» یعنی آن را به سوی خود کشیدم. و «النؤتی» به معنی «کشتیبان» است. و اما تعبیر «ضفتی جفونه» منظور دوطرف پلکهای چشم است. زیرا «ضفتان» به معنی دو طرف می‌باشد و اینکه فرمود: «وفلذ الزبرجد» باید دانست که «فلذ» جمع «فلذه» به معنی قطعه است که معنی آن قطعه‌هایی از زبرجد است. اما تعبیر به «کبائس اللؤلؤ الرطب» به معنی خوشه‌های لؤلؤتر همچون خوشه‌های خرما است، زیرا «الکباسه» به معنی خوشه و «العسالیج» جمع «عسلوج» به معنای شاخه است).



احترام متقابل، آینده بنی امیه و علل پیروزی و شکست ملت‌ها

(براساس نقل مرحوم کلینی رحمته الله در روضه کافی، این خطبه در شهر مدینه ایراد شده است.)

باید خردسالان شما از بزرگان شما پیروی کنند، و بزرگسالان شما نسبت به خردسالان مهربان باشند، و چنان ستم پیشگان جاهلیت نباشید که نه از دین آگاهی داشتند و نه در خدا اندیشه می‌کردند. همانند تخم افعی در لانه پرندگان نباشید که شکستن آن گناه و نگهداشتن آن شر و زیانبار است. (به جای جوجه، ماری از آن بیرون می‌آید.)

مسلمانان، پس از وحدت و برادری به جدایی و تفرقه رسیدند، و از ریشه و اصل خویش، پراکنده شدند. تنها گروهی شاخه درخت توحید را گرفتند و به هر طرف که روی آورده‌مسو شدند. اما خداوند مسلمانان را به زودی برای بدترین روزی که بنی امیه در پیش دارند جمع خواهد کرد، آن چنان که قطعات پراکنده ابرها را در فصل پاییز جمع می‌کند. خدا میان مسلمانان الفت ایجاد می‌کند، و به صورت ابرهای فشرده در می‌آورد، آنگاه درهای پیروزی به رویشان می‌گشاید، که مانند سیلی خروشان از جایگاه خود بیرون می‌ریزند. «چنان «سیل عِرم» که دو باغستان «شهر سبأ» را درهم کوبید، و در برابر آن سیل هیچ بلندی و تپه‌ای برجای نماند، نه کوه‌های بلند و محکم، و نه برآمدگیهای بزرگ، توانستند برابر آن مقاومت کنند». خداوند بنی امیه را مانند آب در درون دژه‌ها و رودخانه‌ها پراکنده و پنهان می‌کند، سپس چون چشمه‌سارها بر روی زمین جاری می‌سازد، تا حق برخی از مردم را از بعضی دیگر بستاند، و گروهی را توانایی بخشیده، در خانه‌های دیگران سکونت دهد. به خدا سوگند! بنی‌امیه پس از پیروزی و سلطه‌گری، همه آنچه را که به دست آوردند از کفشان می‌رود، چنان که چربی بر روی آتش آب شود!

ای مردم! اگر دست از یاری حق بر نمی‌داشتید، و در خوار ساختن باطل سُستی نمی‌کردید، هیچگاه آنان که به پایه شما نیستند، در نابودی شما طمع نمی‌کردند، و هیچ قدرتمندی بر شما پیروز نمی‌گشت، اما چنان امت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید. به جانم سوگند! سرگردانی شما پس از من بیشتر خواهد شد، چراکه به حق پشت کردید، و با نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله بریده، به بیگانه‌ها نزدیک شدید. آگاه باشید! اگر از امام خود پیروی می‌کردید،



شما را به راهی هدایت می‌کرد که رسول خدا ﷺ رفته بود، و از اندوه بیراهه رفتن در امان بودید، و بار سنگین مشکلات را از دوش خود بر می‌داشتید.

﴿خطبه ۱۶۷﴾

توصیه و اندرز

(سخنرانی امام علیؑ در آغاز خلافت در سال ۳۵ هجری، نوشتند که نخستین سخنرانی آن حضرت است.)



همانا خداوند بزرگ کتابی هدایتگر فرستاد، نیکی و بدی، خیر و شر را آشکارا در آن بیان فرمود. پس راه نیکی در پیش گیرید، تا هدایت شوید و از شرّ و بدی پرهیز کنید، تا در راه راست قرار گیرید. واجبات! واجبات! در انجام واجبات کوتاهی نکنید، تا شما را به بهشت رساند. همانا خداوند چیزهایی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و چیزهایی را حلال کرده که از عیب خالی است، و در این میان حرمت مسلمان را بر هر حرمتی برتری بخشید و حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید استوار کرد. پس مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آزاری نبینند، مگر آنجا که حق باشد، و آزار مسلمان روا نیست، جز در آنچه که واجب باشد.

به سوی مرگ که همگانی است، و فرد فرد شما را از آن گریزی نیست بشتابید، همانا مردم در پیش روی شما می‌روند، و قیامت از پشت سر، شما را می‌خواند. سبکبار شوید تا به قافله برسید، که پیش رفتگان در انتظار بازماندگانند.

از خدا بترسید، و تقوا پیشه کنید، زیرا شما در پیشگاه خداوند، مسؤول بندگان خدا، و شهرها، و خانه‌ها و حیوانات هستید. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سر باز نزنید، اگر خیری دیدید برگزینید و اگر شرّ و بدی دیدید از آن دوری کنید.

﴿ خطبه ۱۶۸ ﴾

درخواست گروهی از اصحاب از امام علیه السلام
برای مجازات شورشیان بر عثمان و پاسخ امام علیه السلام

(پس از بیعت مردم با امام علیه السلام در سال ۳۵ هجری، گروهی از صحابه گفتند: ای کاش شورشیان بر ضد عثمان را کیفر می‌دادی؟. پاسخ فرمود:)

ای برادران! از آنچه شما می‌دانید بی‌اطلاع نیستم، اما قدرت اجرای آن را چگونه به دست آورم؟ آنان با ساز و برگ و نیرو به راه افتادند، بر ما تسلط دارند و ما بر آنها قدرتی نداریم! هم اکنون بردگان شما با آنها می‌جوشند، و بادیه‌نشینان اطراف شما به آنها پیوسته‌اند. آنها در میان شما زندگی می‌کنند، و هر مشکلی را که بخواهند بر شما تحمیل می‌کنند. آیا برای خواسته‌های خود توانایی؟. کاری که پیش آمده از جاهلیت است، شورشیان یار و یاور دارند،

اگر برای کیفر دادنشان حرکتی آغاز شود، مردم به چند دسته تقسیم می‌شوند: گروهی خواسته‌های شما را دارند، و عده‌ای بر خلاف شما فکر می‌کنند، و گروهی نه این را می‌پسندند و نه آن را. پس صبر کنید تا مردم آرام شوند، و دل‌های مضطرب در جای خود قرار گیرد، و حقوق از دست رفته با مدارا گرفته شود. اکنون مرا آسوده گذارید، و در انتظار فرمان من باشید، کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند، و اقتدار امت ما را متزلزل سازد و سستی و زبونی به بار آورد. این جریان سیاسی را تا می‌توانم مهار می‌کنم، اما اگر راه چاره‌ای نیابم، با آنان می‌جنگم (که سرانجام درمان، داغ کردن است).

﴿ خطبه ۱۶۹ ﴾

درباره اصحاب جمل و افشاء توطئه ناکثین

(این سخنرانی را در سال ۳۶ هجری، هنگام حرکت اصحاب به سوی بصره ایراد فرمود.)
همانا خداوند پیامبری راهنما را با کتابی گویا، و دستوری استوار برانگیخت. هلاک نشود



خطبه‌ها (۱۷۰)

جز کسی که تبهکار است، و بدانید که بدعتها به رنگ حق در آمده و هلاک کننده‌اند، مگر خداوند ما را از آنها حفظ فرماید، و همانا حکومت الهی حافظ امور شماست، بنابراین زمام امور خود را بی آن که نفاق ورزید یا کراهتی داشته باشید، به دست امام خود سپارید. به خدا سوگند! اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت که هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد.

همانا ناکثین عهد شکن، به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند، و من تا آنجا که برای وحدت اجتماعی شما احساس خطر نکنم، صبر خواهم کرد، زیرا آنان اگر برای اجرای مقاصدشان فرصت پیدا کنند، نظام جامعه اسلامی متزلزل می‌شود. آنها از روی حسادت بر کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده است، به طلب دنیا برخاسته‌اند. می‌خواهند کار را به گذشته باز گردانند. حقی که شما به گردن ما دارید، عمل کردن به کتاب خدا (قرآن) ، و سنت پیامبر ﷺ و قیام به حق و برپاداشتن سنت اوست.



﴿ خطبه ۱۷۰ ﴾

گفتگو با فرستاده بصریان و روش امام علی (ع) در هدایت وی

(در آستانه جنگ بصره، در سال ۳۶ هجری، گروهی از اعراب، «کلب جرمی» را جهت آگاهی از حقیقت و دانست علل مبارزه امام علی (ع) با ناکثین به نمایندگی نزد حضرت علی (ع) فرستادند. امام علی (ع) به گونه‌ای با آن شخص صحبت فرمود که حقیقت را دریافت. آنگاه به او فرمود: بیعت کن. وی گفت: من نماینده گروهی هستم و قبل از مراجعه به آنان به هیچ کاری اقدام نمی‌کنم. امام علی (ع) فرمود:)

اگر آنها تو را می‌فرستادند که محل ریش باران را بیایی، سپس به سوی آنان باز می‌گشتی واز گیاه و سبزه و آب خبر می‌دادی، اگر مخالفت می‌کردند،

خطبه‌ها (۱۷۱ - ۱۷۲)

و به سرزمینهای خشك و بی‌آب روی می‌آوردند، تو چه می‌کردی؟ (گفت: آنها را رها می‌کردم و به سوی آب و گیاه می‌رفتم، امام فرمود:) پس دستت را برای بیعت کردن بگشای. (مرد گفت: سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق، توانایی مخالفت نداشتم و با امام ع بیعت کردم.)

﴿ خطبه ۱۷۱ ﴾

نیایش امام ع در آستانه جنگ صفین و بسیج نیروها در جنگ

(دعای امام ع در آستانه نبرد صفین با قاسطین در هفتم صفر سال ۳۷ هجری)

ای خدای آسمانِ برافراشته و فضای نگاه داشته! که آن را زمینه پیدایش شب و روز، و جریان گردش ماه و خورشید، و مسیر آمد و شد ستارگان سیار قرار داده‌ای، و جایگاه گروهی از فرشتگان ساختی که از عبادت تو خسته نمی‌گردند؛ ای پروردگار این زمین! که آن را جایگاه سکونت انسانها، و مکان رفت و آمد حشرات و چارپایان، و پدیده‌های دیدنی و نادیدنی غیرقابل شمارش قرار داده‌ای، و ای پروردگار کوه‌های بلند و پابرجا! که آن را برای زمین چونان میخ‌های محکم، و برای مخلوقات تکیه‌گاهی مطمئن ساخته‌ای. اگر بر دشمن پیروزمان ساختی، ما را از تجاوز بر کنار دار، و بر راه حق استوار فرما، و چنانچه آنها را بر ما پیروز گرداندی شهادت نصیب ما فرموده و از شرک و فساد و فتنه‌ها، ما را نگهدار! کجایند آزاد مردانی که به حمایت مردم خویش برخیزند؟ کجایند غیورمردانی که به هنگام نزول بلا و مشکلات مبارزه می‌کنند؟ هان مردم!! ننگ و عار پشت سر شما، و بهشت در پیش روی شماست.

﴿ خطبه ۱۷۲ ﴾

نکوهش قریش در موضوع خلافت و شکوه از اصحاب جمل

(مطالب این خطبه، بخشی از نوشته‌های افشاگرانه‌ای است که در سال ۴۰ هجری برای روشن شدن واقعیت‌های تاریخ اسلام به دستور امام ع نوشته شد.)

ستایش خداوندی را سزااست که نه آسمانی مانع آگاهی او از آسمان دیگر، و نه زمینی مانع او از زمین دیگر می‌شود.



شخصی در روز شورا به من گفت: «ای فرزند ابوطالب! نسبت به خلافت حریص می‌باشی.» در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند! شما با اینکه از پیامبر اسلام ﷺ دورترید، حریص‌تر می‌باشید، اما من شایسته‌تر و نزدیک‌تر به پیامبر اسلام ﷺ هستم. همانا من تنها حق خود را مطالبه می‌کنم که شما بین من و آن حائل شدید، و دست رد بر سینه‌ام زدید. پس چون در جمع حاضران، با برهان قاطع او را مغلوب کردم، درمانده و سرگردان شد و نمی‌دانست در پاسخم چه بگوید!

بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند، به پیشگاه تو شکایت می‌کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند، و در غصب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد. (یعنی خلافت حقّی است که باید رهاش کنی).

و آنها (طلحه و زبیر و یارانسان) بر من خروج کردند، و همسر رسول خدا ﷺ - عایشه - را به همراه خود می‌کشیدند، چونان کنیزی را که به بازار برده فروشان می‌برند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگه داشتند. اما پرده‌نشین حرم پیامبر ﷺ را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. لشکری را گرد آوردند که همه آنها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اکراه، و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند. پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمین، و به مردم بصره حمله کردند، گروهی از آنان را شکنجه و گروه دیگر را با حیلہ کشتند. به خدا سوگند! اگر جز به يك نفر دست نمی‌یافتند و او را عمداً بدون گناه می‌کشتند، کشتار همه آنها برای من حلال بود، زیرا همگان حضور داشتند و انکار نکردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع نکردند، چه رسد به اینکه ناگهانی به تعداد لشکریان خود از مردم بی‌دفاع بصره قتل عام کردند.



ویژگی‌های پیامبر ﷺ و لزوم پیکار رهبر اسلامی با ستیزندگان حق

(با توجه به برخی از شواهد، این سخنرانی در شهر مدینه ایراد شده.)

پیامبر اسلام ﷺ! امینِ وحی پروردگار و خاتم پیامبران و بشارت دهنده رحمت و بیم‌دهنده کفر الهی است.

ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوبگری به فتنه‌انگیزی برخیزد، به حق باز گردانده شود، و اگر سر باز زد، با او مبارزه شود. به جانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامی مردم باشد، هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی، و اهل حلّ و عقد «خبرگان ملت» رهبر و خلیفه را انتخاب می‌کنند، که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است. آنگاه نه حاضران بیعت کننده، حقّ تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند، حقّ انتخابی دیگر را خواهند داشت. آگاه باشید! من با دو کس پیکار می‌کنم، کسی چیزی را ادّعا کند که از آن او نباشد، و آن کس که از ادای حق سرباز زند. ای بندگان خدا! شما را به تقوا و ترس از عذاب خدا سفارش می‌کنم، زیرا تقوای الهی بهترین سفارش بندگان خدا، و بهترین پایان نامه کار در پیشگاه خداست. مردم! هم اکنون آتش جنگ بین شما و اهل قبله شعله‌ور شده است، و این پرچم مبارزه را جز افراد آگاه و با استقامت و عالم به جایگاه حق به دوش نمی‌کشند. بنابراین، آنچه فرمان دادند انجام دهید، و از آنچه نهی کردند توقّف کنید، و در هیچ کاری تا روشن نشود شتاب نکنید، زیرا در آنچه شما اکراه دارید، توان تغییراتی داریم.

آگاه باشید! همانا این دنیا که آرزوی آن را می‌کنید و بدان روی می‌آورید، و شما را گاهی به خشم می‌آورد و زمانی خشنود می‌سازد، خانه ماندگار شما نیست، و منزلی نیست که برای آن آفریده و به آن دعوت شدید. آگاه باشید! نه دنیا برای شما جاودانه و نه شما در آن جاودانه خواهید ماند. دنیا گرچه از جهتی شما را می‌فریبد، ولی از جهت دیگر شما را از بدیهایش می‌ترساند،



پس برای هشدارهایش از آنچه مغرورتان می‌کند، چشم پوشید، و به خاطر ترساندنش از طمع ورزی در آن باز ایستید. به خانه‌ای که دعوت شدید سبقت گیرید، و دل از دنیا بگیرید، و چونان کنیزکان برای آنچه که از دنیا از دست می‌دهید گریه نکنید، و با صبر و استقامت بر اطاعت پروردگار، و حفظ و نگهداری فرامین کتاب خدا، نعمتهای پروردگار را نسبت به خویش کامل کنید. آگاه باشید! آنچه برای حفظ دین از دست می‌دهید، زبانی به شما نخواهد رساند!

آگاه باشید! آنچه را با تباه ساختن دین به دست می‌آورید، سودی به حالتان نخواهد داشت! خداوند دل‌های ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت عطا فرماید.

خطبه ۱۷۴

افشای ادعاهای دروغین طلحه در آستانه جنگ جمل

(درباره طلحه فرزند عبیدالله در سال ۳۶ هجری در آستانه جنگ جمل فرمود:)

تا بوده‌ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده‌اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است، استوارم. به خدا سوگند! طلحه بن عبیدالله، برای خونخواهی عثمان شورش نکرد، جز اینکه می‌ترسید خون عثمان از او مطالبه شود، زیرا او خود متهم به قتل عثمان است، که در میان مردم از او حریص تر بر قتل عثمان یافت نمی‌شد. برای اینکه مردم را دچار شك و تردید کند، دست به اینگونه ادعاهای دروغین زد. سوگند به خدا! لازم بود طلحه، نسبت به عثمان یکی از سه راه حل را انجام می‌داد (که نداد). اگر پسر عقیان ستمکار بود، چنان که طلحه میاندیشید، سزاوار بود با قاتلان عثمان همکاری می‌کرد، و از یاران عثمان دوری می‌گزید؛ یا اگر عثمان مظلوم بود، می‌بایست



از کشته شدن او جلوگیری می‌کرد و نسبت به کارهای عثمان عذرهای موجه و عموم پسندی را طرح می‌کرد، (تا خشم مردم فرو نشیند) و اگر نسبت به امور عثمان شک و تردید داشت، خوب بود که از مردم خشمگین کناره می‌گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا می‌گذاشت. اما او هیچ کدام از سه راه حل را انجام نداد، و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای انجام آن نداشت، و عذرهایی آورد که مردم پسند نیست.

﴿ خطبه ۱۷۵ ﴾

فرمایش امام علیه السلام در موعظه یاران

(برخی از شارحان نوشتند، این خطبه را هنگامی که به ستون مسجد مدینه تکیه داده بود ایراد فرمود.)

ای بی خبرانی که لحظه‌ای مورد غفلت نیستید، و ای ترک کنندگان فرامین الهی که از تمامی کارهایتان بازخواست می‌شوید! شما را چه شده است که از خدای خود روی گردان و به غیر او گرایش دارید؟ چونان چارپایانی که چوپان آنها را در بیابانی و با خیز، و آبهای بیماری‌زا رها کرده است. گوسفندان پرور را می‌مانید که برای کارد قصاب آماده‌اند، ولی خودشان نمی‌دانند! چه آن که هر گاه به گوسفندان با مقداری علف نیکی کنند، یک روز خود را یک عمر پندارند، و زندگی را در سیرشدن شکمها می‌نگرند. سوگند به خدا! اگر بخواهم می‌توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگی‌اش، آگاه سازم، اما از آن می‌ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید.

آگاه باشید! که من این اسرار گرانبها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می‌سپارم. سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، و او را برگزید. جز به راستی سخن نگویم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه اطلاعات را به من سپرده است، و از محلّ هلاکت آن کس که هلاک می‌شود، و جای نجات کسی که نجات می‌یابد، و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاه کرده است. هیچ حادثه‌ای بر من نگذشت، جز آن که در گوشم نجوا کرد، و مرا مطلع ساخت.



ای مردم! سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم، مگر آن که پیش از آن، خود عمل کرده‌ام و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم، جز آن که پیش از آن ترك گفته‌ام.

﴿ خطبه ۱۷۶ ﴾

موعظه مردم درباره خلافت خود و ضرورت اطاعت از دستورات الهی

(این سخنرانی را امام علیه السلام در روزهای نخست خلافت خود در سال ۳۵ هجری در مدینه ایراد فرمود).



مردم! از آنچه خداوند بیان داشته بهره گیرید، و از پند و اندرزهای خدا پند پذیرید، و نصیحت‌های او را قبول کنید، زیرا خداوند با دلیل‌های روشن، راه عذر را به روی شما بسته، و حجت را بر شما تمام کرده است. و اعمالی که دوست دارد بیان فرموده، و از آنچه کراهت دارد معرفی کرده، تا از خوبیها پیروی و از بدیها دوری گزینید. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می‌فرمود: «گرداگرد بهشت را دشواریها (مکاره) و گرداگرد آتش جهنم را هوسها و شهوات گرفته است». آگاه باشید! چیزی از طاعت خدا نیست جز آن که با کراهت انجام می‌گیرد، و چیزی از معصیت خدا نیست، جز اینکه با میل و رغبت عمل می‌شود. پس رحمت خداوند بر کسی که شهوت خود را مغلوب و هوای نفس را سرکوب کند، زیرا کار مشکل، بازداشتن نفس از شهوت بوده که پیوسته خواهان نافرمانی و معصیت است.

بندگان خدا! بدانید که انسان با ایمان، شب را به روز، و روز را به شب نمی‌رساند، جز آن که نفس خویش را متهم می‌داند، همواره نفس را سرزنش می‌کند، و گناهکارش می‌شمارد. پس در دنیا چونان پیشینیان صالح خود باشید، که در پیش روی شما درگذشتند و همانند مسافران، خیمه خویش را از جا در آوردند و به راه خود رفتند. آگاه باشید! همانا این قرآن پند دهنده ای است که نمی‌فریبد، و هدایت کننده‌ای است

که گمراه نمی‌سازد، و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. کسی با قرآن همنشین نشد، مگر آن که بر او افزود یا از او کاست، در هدایت او افزود و از کوردلی و گمراهی‌اش کاست.

آگاه باشید! کسی با داشتن قرآن، نیازی ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود. پس درمان خود را از قرآن بخواهید، و در سختیها از قرآن یاری بطلبید، که در قرآن، درمان بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است. پس به وسیله قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید، زیرا وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد.

آگاه باشید! که شفاعت قرآن پذیرفته، و سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند، بخشوده می‌شود، و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است. در روز قیامت ندا دهنده ای بانگ می‌زند که : «آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که کاشته و عملی است که انجام داده، جز اعمال منطبق با قرآن». پس شما در شمار عمل کنندگان به قرآن باشید، از قرآن پیروی کنید، با قرآن خدا را بشناسید و خویشتن را با قرآن اندرز دهید، و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید و خواسته‌های خود را با قرآن نادرست بشمارید.

عمل صالح! عمل صالح! سپس آینده‌نگری! آینده‌نگری! و استقامت! استقامت! آنگاه، بردباری! بردباری! و پرهیزکاری! پرهیزکاری! «برای هر کدام از شما عاقبت و پایان مهلتی تعیین شده، با نیکوکاری بدانجا برسید.» همانا پرچم هدایتی برای شما برافراشتند، با آن هدایت شوید، و برای اسلام نیز هدف و نتیجه‌ای است، به آن دسترسی پیدا کنید، و با انجام واجبات، حقوق الهی را ادا کنید، که وظایف شما را آشکارا بیان کرده و من گواه اعمال شما بوده و در روز قیامت از شما دفاع می‌کنم و به سود شما گواهی می‌دهم.



آگاه باشید! آنچه از پیش مقرر شده بود، به وقوع پیوست، و خواسته‌های گذشته الهی انجام شد، و همانا من با تکیه به وعده‌های الهی و براهین روشن او سخن می‌گویم که فرمود: «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنها فرود می‌آیند و می‌گویند: نرسید و محزون نباشید که بشارت باد بر شما بهشتی که به شما وعده داده‌اند.» و همانا شما گفتید: پروردگار ما خداست. پس در عمل به دستورات کتابِ خدا و در ادامه راهی که فرمان داد، و بر روشِ درستِ پرستشِ بندگانِ او، استقامت داشته باشید و پایدار مانید، و از دستورات خدا سرپیچی نکنید و در آن بدعت‌گذار م باشید و از آن منحرف نگردید؛ زیرا خارج شونده‌گان از دستورات الهی در روز قیامت از رحمت خدا دورند.

سپس مواظب باشید که اخلاق نیکو را درهم نشکنید و به رفتار ناپسند مبدل نسازید. زبان و دل را هماهنگ کنید. انسان باید زبانش را حفظ کند، زیرا همانا این زبان سرکش، صاحب خود را به هلاکت می‌اندازد. به خدا سوگند! پرهیزکاری رانده‌ام که تقوا برای او سودمند باشد، مگر آن که زبان خویش را حفظ کرده بود، و همانا زبان مؤمن در پسِ قلب او، و قلب منافق از پسِ زبانِ اوست. زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی گوید، نخست می‌اندیشد، اگر نیک بود اظهار می‌دارد، و چنانچه ناپسند بود، پنهانش می‌کند، در حالی که منافق آنچه بر زبانش آمد می‌گوید، و نمی‌داند چه به سود او، و چه حرفی بر ضرر اوست؟ و پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «ایمان بنده‌ای استوار نگردد تا دل او استوار شود، و دل استوار نشود تا زبان استوار گردد.» پس هرکس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک، و زبانش از عرض و آبروی مردم سالم ماند، باید چنین کند.

ای بندگان خدا! آگاه باشید! مؤمن کسی است که حلال خدا را هم اکنون حلال،



و حرام خدا را هم اکنون حرام بشمارد، و آنچه را مردم با بدعتها تغییر دادند، چیزی از حرام را حلال نمی‌کند، زیرا حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان چیزی است که خدا حرام شمرده است. پس شما در امور و حوادث روزگار تجربه آموختید، و از تاریخ گذشتگان پند گرفتید، مثلاً برای شما زده‌اند، و به امری آشکار دعوت شده‌اید، جز ناشنویان کسی ادعای نشنیدن حق را ندارد، و جز کوران و کوردلان کسی ادعای ندیدن واقعیتها را نمی‌کند. آن کس که از آزمایشها و تجربه‌های خدادادی سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد، و کوتاه فکری دامگیر او خواهد شد، تا آنجا که بد را خوب، و خوب را بد می‌نگرد. و همانا مردم دو دسته‌اند: گروهی پیرو شریعت و دین، و برخی بدعت‌گذارند که از طرف خدا دلیلی از سنت پیامبر ﷺ و نوری از براهین حق ندارند.

همانا خداوند سبحان، کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است، که قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه‌های دانش است، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت، به خصوص در جامعه‌ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند. پس هر جا کار نیکی دیدید، یاری کنید و هرگاه چیز بد و ناروایی مشاهده کردید، دوری گزینید، زیرا پیامبر اسلام ﷺ همواره می‌فرمود: «ای فرزند آدم! کار نیک را انجام ده، و کار بد را واگذار، اگر چنین کنی در راه راست الهی قرار خواهی داشت.»

آگاه باشید! که ظلم بر سه قسم است: ظلمی که نابخشودنی است و ظلمی که بدون مجازات نمی‌ماند، و ظلمی که بخشودنی و جبران شدنی است؛ اما ظلمی که نابخشودنی است، شرك به خدای سبحان است، که فرمود: «خداوند هیچ گاه از شرك به خود، در نمی‌گذرد.» و اما ظلمی که بخشودنی است، ستمی است که بنده با گناهان بر خویشتن روا داشته است؛ و ظلمی که



بدون مجازات نیست، ستمگری بعضی از بندگان بر بعض دیگر است که قصاص در آنجا سخت است؛ مجروح کردن با کار، یا تازیانه زدن نیست، بلکه اینها در برابرش کوچک است! پس مبدا در دین دورویی ورزید، که همبستگی و وحدت در راه حق - گرچه کراهت داشته باشید - از پراکندگی در راه باطل « گرچه مورد علاقه شما باشد » بهتر است، زیرا خداوند سبحان نه به گذشتگان و نه آیندگان، چیزی را با تفرقه عطا نفرموده است.

ای مردم! خوشا به حال کسی که عیب شناسی نفس، او را از عیب جویی دیگران باز دارد، و خوشا به حال کسی که به خانه و خانواده خود پردازد، و غذای حلال خود را بخورد، و به اطاعت پروردگار مشغول باشد، و بر خطاهای خویش بگریزد، همواره به خویشتن خویش مشغول باشد و مردم از او در امان باشند.



خطبه ۱۷۷

درباره حکمین و نکوهش از خیانت ایشان

(در سال ۳۸ هجری پس از خیانت داوران حکمیت «ابوموسی و عمروعاص» فرمود):
 رأی جمعیت شما در صفین یکی شد که دو مرد را به داوری برگزینند، (ابوموسی اشعری و عمروعاص) و از آن دو پیمان گرفتیم که در برابر قرآن تسلیم باشند، و از آن تجاوز نکنند و زبان آن دو با قرآن و قلبهایشان پیرو کتاب خدا باشد. اما آنها از قرآن روی گردان شدند، حق را آشکارا می‌دیدند و ترك گفتند، که جور و ستم، خواسته دلشان، و کجی و انحراف در روش فکریشان بود. در صورتی که پیش از صدور رأی زشت و حکم جائزانه، با آنها شرط کرده بودیم که به عدل حکم کرده و به حق عمل کنند. ما به حقایق خود ایمان داریم، در حالی که آن دو از راه حق بیرون رفتند و حکمی بر خلاف حکم خدا صادر کردند.

وصف علم و قدرت خدا و روش برخورد با دنیا

(گفته اند: این خطبه را پس از اعلام نظر داوران حکمیت در «دومة الجندل» ایراد فرمود.)

هیچ کاری خدا را از کار دیگر باز نمی‌دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی‌کند، و مکانی او را در بر نمی‌گیرد. هیچ زبانی قدرت وصف او را ندارد، و چیزی از خدا مخفی و پنهان نیست، نه تعداد قطرات فراوان آبها و نه ستارگان انبوه آسمان، و نه ذرات خاك همراه با گِردبادها در هوا، و نه حرکات مورچگان بر سنگهای سخت، و نه استراحتگاه مورچگان ریز در شبهای تار. خدا از مکان ریزش برگ درختان و حرکات مخفیانه چشمها آگاه است و شهادت می‌دهم که جز الله، خدایی نیست، همتایی نداشته و شك و تردیدی در او راه ندارد. دین او را انکار نمی‌کنم و به آفریدگاری او اعتقاد دارم، شهادت کسی که نیت او راست، درون او پاك، یقین او خالص، و میزان عمل او گرانسنگ است و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده و برگزیده او از میان انسانهاست. پیامبر ﷺ برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب، و به ارزشهای ویژه اخلاقی گرامی داشته شد. او را برای رساندن رسالت‌های کریمانه‌اش برگزید، نشانه‌های هدایت به وسیله او آشکار و تاریکی‌های جهل و گمراهی با نور هدایت او از میان رفت.

ای مردم! دنیا آرزومندان و خواهان خود را فریب می‌دهد، برای شیفتگان خود ارزشی قائل نیست، و آن کس را که بر دنیا پیروز شود مغلوب گرداند. به خدا سوگند! هرگز ملتی از ناز و نعمت زندگی گرفته نشدند، مگر به کیفر گناهانی که انجام داده‌اند، «زیرا خداوند بر بندگان خود ستم روا نمی‌دارد.» اگر مردم به هنگام نزول بلاها، و گرفته شدن نعمتها، با درستی نیت در پیشگاه خدا زاری کنند، و با قلبهای پر از محبت از خداوند درخواست عفو نمایند، آنچه از دستشان رفته، باز خواهد گشت، و هر گونه فسادی اصلاح خواهد شد.



من بر شما ترسناکم که در جهالت و غرور فرو رفته باشید، چه اینکه در گذشته به سویی کشیده شدید که قابل ستایش نبود. اما اگر در زندگانی خود اصلاحاتی پدید آورید، سعادتمند خواهید شد. وظیفه من جز تلاش و کوشش در اصلاح امور شما نیست، اگر می‌خواستم، بی مهریه‌ای شما را بازگو می‌کردم. خدا آنچه را گذشت ببخشاید.

﴿ خطبه ۱۷۹ ﴾

پاسخ امام علی(ع) به ذعلب یمانی در مورد چگونگی دیدن خداوند

(این خطبه در مسجد کوفه در سال ۳۶ هجری، پس از جنگ جمل ایراد شد). ذعلب یمانی پرسید: «ای امیرمؤمنان! آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟» پاسخ فرمود: «آیا چیزی را که بنیمن می‌پرستم؟» گفت: «چگونه او را می‌بینی؟» فرمود:

دیده‌ها هرگز او را آشکار نمی‌بینند، اما دلها با ایمان درست او را در می‌یابند. خدا به همه چیز نزدیک است، نه آن که به اشیاء چسبیده باشد؛ از همه چیز دور است، نه آن که از آنها بیگانه باشد؛ گوینده است نه با اندیشه و فکر؛ اراده کننده است، نه از روی آرزو و خواهش؛ سازنده است نه با دست و پا، لطافت دارد نه آن که پوشیده و مخفی باشد؛ بزرگ است نه با ستمکاری؛ بیناست نه با حواس ظاهری؛ مهربان است نه با نازک دلی؛ سرها و چهره‌ها در برابر عظمت او به خاک افتاده، و دلها از ترس او بی‌قرارند.

﴿ خطبه ۱۸۰ ﴾

در نکوهش یارانش و علل انحطاط فکری کوفیان

(در سال ۳۸ هجری جهت کمک به محمد بن ابی بکر در مصر در نکوهش یاران، ایراد فرمود).

خدا را بر آنچه که خواسته و هرکار که مقدر فرمود ستایش می‌کنم، و او را بر این گرفتار شدنم به شما کوفیان می‌ستایم. ای مردمی که هرگاه فرمان دادم، اطاعت نکردید و هر زمان شما را دعوت کردم، پاسخ ندادید، هرگاه



شما را مهلت می‌دهم در بیهودگی فرو می‌روید، و درهنگامه جنگ سُست و ناتوانید، اگر مردم اطراف امام خود جمع شوند، طعنه زده و اگر شما را برای حلّ مشکلی بخوانند، سر باز می‌زنید. پدر مباد دشمنان شما را! برای پیروزی منتظر چه چیزی هستید؟ چرا برای گرفتن حقّ خود جهاد نمی‌کنید؟ آیا در انتظار مرگ یا ذلّت هستید؟ به خدا سوگند! اگر مرگ من فرا رسد - که حتماً خواهد رسید - بین من و شما جدایی خواهد افتاد، در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت، و حضورتان برای من بی‌فایده بود. خدا خیرتان دهد، آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی نیست که شما را برای جنگ با دشمن بسیج کند؟ شگفت آور نیست که معاویه انسانهای جفاکار پست را می‌خواند و آنها بدون انتظار کمک و بخششی، از او پیروی می‌کنند! و من شما را برای یاری حق می‌خوانم، در حالی که شما بازماندگان اسلام، و یادگار مسلمانان پیشین می‌باشید، با کمک و عطایا شما را دعوت می‌کنم، ولی از اطراف من پراکنده می‌شوید، و به تفرقه و اختلاف روی می‌آورید. نه از دستورات من راضی می‌شوید، و نه شما را به خشم می‌آورد که بر ضد من اجتماع کنید، اکنون دوست داشتنی‌ترین چیزی که آرزو می‌کنم، مرگ است. کتاب خدا را به شما آموختم، و راه و رسم استدلال را به شما آموزش دادم و آنچه را که نمی‌شناختید به شما شناساندم، و دانشی را که به کامتان سازگار نبود، جرعه جرعه به شما نوشاندم. ای کاش نابینا می‌دید و خفته بیدار می‌شد! سوگند به خدا! چه نادان مردمی که رهبر آنان معاویه، و آموزگارشان پسر نابغه «عمر و عاص» باشد!



خطبه ۱۸۱

نکوهش فریب خوردگان و پیوستگان به خوارج

(در سال ۳۸ هجری در آستانه جنگ نهروان، امام علی علیه السلام فردی را فرستاد تا گروهی از کوفیان که قصد ملحق شدن به لشکر خوارج را داشتند و ترسناک بودند بپاید. از او پرسید: «ایمن شدند و بر جای ماندند یا ترسیدند و فرار کردند؟» مرد گفت: «ترسیدند

و به خوارچ پیوستند»، فرمود:

از رحمت خدا دور باشند. چونان قوم ثمود، آگاه باشید! اگر نیزه‌ها به سوی آنان راست شود و شمشیرها بر سرشان فرود آید، از گذشته خود پشیمان خواهند شد. امروز شیطان آنها را به تفرقه دعوت کرد، و فردا از آنها بیزاری می‌جوید، و از آنها کنار خواهد کشید. همین ننگ آنان را کافی است که از هدایت گریختند و در گمراهی و کوری فرو رفتند، راه حق را بستند، و در حیرت و سرگردانی ماندند.

خطبه ۱۸۲

ستایش خدا و موعظه مردم و تحریض آنان به جنگ،

اندکی پیش از شهادت



(یکی از یاران امام، نوف بگالی نقل کرد که امام علیه السلام در سال ۴۰ هجری در اواخر زندگی خود در شهر کوفه بر روی سنگی که جعدة بن هبیره مخزومی آماده کرد ایستاد، در حالی که پیراهنی خشن از پشم بر تن، و شمشیرش با بندی از لیف خرما بر گردن، و کفشی از لیف خرما در پا، و بر پیشانی او پینه از کثرت سجود آشکار بود، فرمود:

ستایش خداوندی را سزااست که سرانجام خلقت، و پایان کارها به او باز می‌گردد. خدا را بر احسان بزرگش، و برهان آشکار، و فراوانی فضل و آنچه بدان بر ما منت نهاده است می‌ستائیم، ستایشی که حق او را اداء کند، و شکر شایسته او را به جا آورد، به ثواب الهی ما را نزدیک گرداند و موجب فراوانی نیکی و احسان او گردد.

از خدا یاری می‌طلبیم، یاری خواستن کسی که به فضل او امیدوار، و به بخشش او آرزومند، و به دفع زیانش مطمئن، و به قدرت او معترف، و به گفتار و کردار پروردگار اعتقاد دارد. به او ایمان می‌آوریم، ایمان کسی که با یقین به او امیدوار، و با اعتقاد خالص به او توجه دارد، و با ایمانی پاک در برابرش کرنش می‌کند،

و با اخلاص به یگانگی او اعتقاد دارد، و با ستایش فراوان خدا را بزرگ می‌شمارد، و با رغبت و تلاش به او پناهنده می‌شود.

خدا از کسی متولّد نشد تا در عزّت و توانایی دارای شریک باشد؛ فرزندی ندارد تا وارث او باشد؛ وقت و زمان از او پیشی نگرفت، و زیادی و نقصان در او راه ندارد؛ خدا با نشانه‌های تدبیر استوار، و خواسته‌های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر عقلها، آشکارا جلوه کرده است.

از نشانه‌های آفرینش او، خلقت آسمانهای پابرجا، بدون ستون و تکیه‌گاه است. آسمانها را به اطاعت خویش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت کردند، اگر اقرار آسمانها به پروردگاری او، و اعترافشان در اطاعت و فرمانبرداری از او نبود، هرگز آسمانها را محلّ عرش خویش و جایگاه فرشتگان، و بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک و صالح بندگان قرار نمی‌داد.

ستارگان را نشانه‌های هدایت گر بیابان ماندگانِ سرگردان قرار داد، تا به وسیله آنها راهنمایی شوند، ستارگانی که پرده‌های تاریکِ شب، مانع نورافشانی آنها نمی‌گردد، و نمی‌تواند از نورافشانی و تلالؤ ماه در دل آسمان جلوگیری کند.

پس پاك است خدایی که پوشیده نیست بر او سیاهی تیره و تار، بر روی ناهمواریهای زمین و نه در قلّه‌های کوتاه و بلند کوه‌ها، و نه غرّش رعد در کرانه آسمان و نه درخشش برق در لابلای ابرها، و نه وزش بادهای تند و طوفان، و نه ریزش برگها بر اثر بارش باران، و نه محلّ سقوط قطرات باران،



و نه مسیر کشیده شدن دانه‌ها به وسیله مورچگان، و نه غذاهای کوچک نادیدنی پشه‌ها و نه آنچه که در شکم حیوانات ماده در حال رشد است (خدا به همه آنها آگاه است) .

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که همواره وجود داشت، پیش از آن که کرسی یا عرش، آسمان یا زمین، جن یا انس، پدید آیند. خداوندی که ذات او را فکرها و عقل‌های ژرف اندیش نمی‌توانند بشناسند، و با نیروی اندیشه نمی‌توانند اندازه‌ای برای او تصوّر کنند. هیچ سؤال کننده‌ای او را به خود مشغول نسازد، و فراوانی عطا و بخشش از دارایی او نکاهد، برای دیدن به چشم مادی نیاز ندارد، و در مکانی محدود نمی‌شود. همسر و همتایی ندارد، و با تمرین و تجربه نمی‌آفریند، و با حواس درک نشود، و با مردم مقایسه نگردد. خدایی که بدون اعضاء و جوارح و زبان و کام با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت و آیات بزرگش را به او شناساند. ای کسی که برای توصیف کردن پروردگارت به زحمت افتاده‌ای! اگر راست می‌گویی جبریل و میکائیل و لشکرهاى فرشتگان مقرب را وصف کن، که در بارگاه قدس الهی سرفروذ آورده اند، و عقل‌هایشان در درک خدا، سرگردان و درمانده است. تو چیزی را می‌توانی با صفات آن درک کنی که، دارای شکل و اعضاء و جوارح و دارای عمر محدود و أجل معین باشد. پس جز الله خدایی نیست که هر تاریکی را به نور خود روشن کرد، و هرچه را که جز به نور او روشن بود، به تاریکی کشاند.

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری و ترس از خدایی سفارش می‌کنم که بر شما جامه‌ها پوشانید، و وسایل زندگی شما را فراهم کرد. اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود می‌داشت، یا از مرگ گریزی بود، حتماً، سلیمان بن داوود علیه السلام چنین می‌کرد، او که خداوند، حکومت بر جن و انس را همراه با نبوت و مقام بلند قرب و منزلت، در اختیارش قرار داد. اما آنگاه که پیمانۀ عمرش لبریز و روزی او تمام شد، تیرهای مرگ از کمان‌های نیستی بر او باریدن گرفت، و خانه و دیار از او خالی گشت، خانه‌های او بی‌صاحب ماند، و دیگران آنها را به ارث بردند. مردم!



برای شما در تاریخ گذشته درسهای عبرت فراوان وجود دارد، کجایند عمالقه و فرزندان‌شان؟ «پادشاهان عرب در یمن و حجاز» کجایند فرعون‌ها و فرزندان‌شان؟ کجایند مردم شهر رَس «درخت پرستانی که طولانی حکومت کردند» آنها که پیامبران خدا را کشتند، و چراغ نورانی سنّت آنها را خاموش کردند، و راه و رسم ستمگران و جبّاران را زنده ساختند؟ کجایند آنها که با لشکرهای انبوه حرکت کردند و هزاران تن را شکست دادند، سپاهیان فراوانی گرد آوردند، و شهرها ساختند؟ زِرّه دانش بر تن دارد و با تمامی آداب، و با توجّه و معرفت کامل آن را فرا گرفته است. حکمت، گمشده اوست که همواره در جستجوی آن می‌باشد، و نیاز اوست که در به دست آوردنش می‌پرسد. در آن هنگام که اسلام غروب می‌کند و چونان شتری در راه مانده دُم خود را به حرکت در آورده، گردن به زمین می‌چسباند. او پنهان خواهد شد (دوران غیبت صغری و کبری) او باقیمانده حجت‌های الهی و آخرین جانشین، از جانشینان پیامبران است.

ای مردم! من پند و اندرزهایی که پیامبران در میان امت‌های خود داشتند، در میان شما نشر دادم، و وظائفی را که جانشینان پیامبران گذشته در میان مردم خود به انجام رساندند، تحقّق بخشیدم. با تازیانه شما را ادب کردم، نپذیرفتید، به راه راست نرفتید، و با هشدارهای فراوان شما را خواندم ولی جمع نشدید. شما را به خدا! آیا منتظرید رهبری جز من با شما همراهی کند و راه حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید! آنچه از دنیا روی آورده بود پشت کرد، و آنچه پشت کرده بود روی آورد، و بندگان نیکوکار خدا آماده کوچ کردن شدند، و دنیای اندک و فانی را با آخرت جاویدان تعویض کردند. آری! آن دسته از برادرانی که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زیانی نکرده اند، گرچه امروز نیستند تا خوراکشان



غم و غصه، و نوشیدنی آنها خونابه دل باشد. به خدا سوگند! آنها خدا را ملاقات کردند، که پاداش آنها را داد و پس از دوران ترس، آنها را در سرای امن خود جایگزین فرمود.

کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند، و با حق در گذشتند؟ کجاست عمّار؟ و کجاست پسر تیهان؟ (مالک بن تیهان انصاری) و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجايند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟

(پس دست به ریش مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود): دريغا! از برادرانم که قرآن را خواندند، و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه کرده و آنها را برپا داشتند، سنتهای الهی را زنده و بدعتها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند.

(سپس با بانگ بلند فرمود): جهاد! جهاد! بندگان خدا! من امروز لشکر آماده می‌کنم، کسی که می‌خواهد به سوی خدا رود همراه ما خارج شود.

(نوف گفت: برای حسین علیه السلام ده هزار سپاه، و برای قیس بن سعد ده هزار سپاه، و برای ابو ایوب ده هزار سپاه قرار داد، و برای دیگر فرماندهان نیز سپاهی معین کرد، و آماده بازگشت به صفین بود که قبل از جمعه، ابن ملجم ملعون به امام ضربت زد، و لشکریان به خانه‌ها بازگشتند، و ما چون گوسفندانی بودیم که شبان خود را از دست داده و گرگها از هر سو برای آنان دهان گشوده بودند).



﴿﴿ خطبه ۱۸۳ ﴾﴾

ستایش خدا، اهمیت قرآن، اندرز مردمان و سفارش به پرهیزکاری

ستایش خداوندی را سزااست که شناخته شد بی آن که دیده شود، و آفرید بی آن که دچار رنج و زحمتی گردد.

با قدرت خود پدیده‌ها را آفرید، و با عزّت خود گردن‌کشان را بنده خویش ساخت، و با بخشش خود بر همه بزرگان برتری یافت. او خدایی است که دنیا را مسکن مخلوقات برگزید، و پیامبران خود را به هدایت جنّ و انس فرستاد، تا دنیا را آن گونه که هست بشناسانند، و از زیانهای دنیا بر حذر دارند، و با مطرح کردن مثلاًها، عیوب دنیاپرستی را نشان دهند، و آنچه را که مایه عبرت است تذکر دهند، از تندرستی‌ها و بیماریها، از حلال و حرام، و آنچه را که خداوند برای بندگان اطاعت کننده و نافرمان، از بهشت و جهنّم آماده کرده، که وسیله کرامت یا سقوط و پستی است، بازگو نمایند. خدا را ستایش می‌کنم چنان که خود از بندگان خواسته است، و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای مدّتی معین کرده، و هر مدّتی را حسابی مقرّر داشته است.

قرآن فرماندهی بازدارنده، و ساکتی گویا، و حجت خدا بر مخلوقات است. خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته، و آنان را در گرو دستوراتش قرار داده است. نورانیت قرآن را تمام، و دین خود را به وسیله آن کامل فرمود، و پیامبرش را هنگامی از جهان برد که از تبلیغ احکام قرآن فراغت یافته بود، پس خدا را آن گونه بزرگ بشمارید که خود بیان داشته است. خداوند چیزی از دینش را پنهان نکرده، و آنچه مورد رضایت یا خشم او بود وا نگذاشته، جز آن که نشانه‌ای آشکار، و آیتی استوار برای آن قرار داده است که به سوی آن دعوت یا پرهیز داده شوند، پس خشنودی و خشم خدا در گذشته و حال یکسان است.

بدانید، همانا خداوند از شما خشنود نمی‌شود به کاری که بر گذشتگان خشم گرفته، و خشم نمی‌گیرد به کاری که بر گذشتگان خشنود بود. شما در راهی آشکار قدم برمی دارید. و سخن گذشتگان را تکرار می‌کنید. خداوند نیازمندی‌های دنیای شما را کفایت کرده و به شکرگزاری وادارتان ساخت، و یاد خویش را



بر زبانهای شما لازم شمرد.

خدا شما را به پرهیزکاری سفارش کرد، و آن را نهایت خشنودی خود، و خواستش از بندگان قرار داده است. پس بترسید از خدایی که در پیشگاه او حاضرید، و اختیار شما در دست اوست، و همه حالات و حرکات شما رازیر نظر دارد. اگر چیزی را پنهان کنید می‌داند، و اگر آشکار کردید ثبت می‌کند، برای ثبت اعمال، فرشتگان بزرگواری را گمارده که نه حقی را فراموش، و نه باطلی را ثبت می‌کنند. آگاه باشید! «آن کس که تقوا پیشه کند و از خدا بترسد»، از فتنه‌ها نجات می‌یابد. و با نور هدایت از تاریکی‌ها می‌گریزد، و به بهشت و آنچه که دوست دارد، جاودانه دسترسی پیدا می‌کند. خدا او را در منزل کرامت خویش مسکن می‌دهد، خانه‌ای که مخصوص خداست، سقف آن عرش پروردگاری، و روشنایی آن از جمال الهی، و زائرانش فرشتگان، و دوستان و همنشینانش پیامبران الهی می‌باشند. پس به سوی قیامت بشتابید، و پیش از آن که مرگ فرا رسد آماده باشید، زیرا ناگهان آرزوهای مردم قطع شده، و مرگ آنها را در کام خود می‌کشد، و در توبه بسته می‌شود. شما امروز به جای کسانی زندگی می‌کنید که قبل از شما بودند و ناگهان رفتند و پس از مرگ، تقاضای بازگشت به دنیا کردند. مردم! شما چونان مسافران در راهید، که در این دنیا فرمان کوچ داده شدید، که دنیا خانه اصلی شما نیست و به جمع آوری زاد و توشه فرمان داده شدید.

آگاه باشید! این پوست نازک تن، طاقت آتش دوزخ را ندارد! پس به خود رحم کنید، شما مصیبت‌های دنیا را آزمودید، آیا ناراحتی یکی از افراد خود را بر اثر خاری که در بدنش فرو رفته، یا در زمین خوردن پایش مجروح شده، یا ریگهای داغ بیابان او را رنج داده، دیده‌اید که تحمل آن مشکل است؟ پس چگونه می‌شود تحمل کرد که در میان دو طبقه آتش، در کنار سنگهای گداخته، همنشین شیطان باشید؟ آیا می‌دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش غضب کند، شعله‌ها بر روی هم می‌غلطند و یکدیگر را می‌کوبند؟ و آنگاه که بر آتش بانگ زند، میان درهای جهنم، به هر طرف زبانه می‌کشد؟ ای



پیر سالخورده! که پیری وجودت را گرفته است، چگونه خواهی بود
 آنگاه که طوقهای آتش به گردنها انداخته شود، و غل و زنجیرهای
 آتشین به دست و گردن افتد، چنان که گوشت دستها را بخورد؟
 پس خدا را! خدا را! ای جمعیت انسانها پروا کنید! حال که تندرست
 هستید نه بیمار، و در حال گشایش هستید نه تنگ دست. در آزادی
 خویش پیش از آن که درهای امید بسته شود بکوشید، در دل شبها با
 شب زنده‌داری و پرهیز از شکم‌بارگی، به اطاعت برخیزید، با اموال
 خود انفاق کنید، از جسم خود بگیرید و بر جان خود بیفزایید، و در
 بخشش بخل نورزید که خدای سبحان فرمود: «اگر خدا را یاری کنید، شما
 را پیروز می‌گرداند و قدمهای شما را استوار می‌دارد.» و فرمود: «کیست که به خدا
 قرض نیکو دهد؟ تا خداوند چند برابر عطا فرماید، و برای او پاداش بی‌عیب و نقصی
 قرار دهد؟» درخواست یاری از شما به جهت ناتوانی نیست، و قرض
 گرفتن از شما برای کمبود نمی‌باشد، در حالی از شما یاری خواسته
 که: «لشکرهای آسمان و زمین در اختیار اوست و خدا نیرومند و حکیم است.» و در
 حالی طلب وام از شما دارد که گنجهای آسمان و زمین به او تعلّق
 دارد و خدا بی‌نیاز و حمید است، بلکه خواسته است شما را بیازماید
 که کدام یک از شما نیکوکارترید. پس به اعمال نیکو مبادرت کنید،
 تا با همسایگان خدا در سرای او باشید که هم‌نشینان آنها پیامبران،
 و زیارت کنندگان‌شان فرشتگانند، و چنان گرمی داشته می‌شوند که
 صدای آهسته آتش را نشنوند، و بر بدن‌هایشان هیچ‌گونه رنج و
 ناراحتی نرسد. «این بخشش خداست، به هر کس بخواهد می‌دهد و خدا صاحب
 بخشش بزرگ است.» من آنچه را می‌شنوید می‌گویم، و خداوند را به یاری
 خود و شما می‌خوانم که او کفایت‌کننده و بهترین وکیل است.



﴿ خطبه ۱۸۴ ﴾

پاسخ برج بن مسهر و افشای منافق

(برج بن مسهر طایی از شعرای مشهور خوارج بود، و با صدای بلند گفت: «حکومت فقط از آن خداست» امام عَلَيْهِ السَّلَام در سال ۲۸ هجری در کوفه در جواب او فرمود:)

خاموش باش! خدا رویت را زشت گرداند، ای دندانِ پیشینِ افتاده. به خدا سوگند! آنگاه که حق آشکار شد، تو ناتوان بودی و آواز تو آهسته بود و آن هنگام که باطل بانگ بر آورد، چنان شاخ بُز سر بر آوردی.

﴿ خطبه ۱۸۵ ﴾

خداشناسی، وصف ویژگی‌های پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

شگفتی آفرینش جانداران

ستایش خداوندی را سزاست که حواس پنج‌گانه او را درک نکنند، و مکان‌ها او را در برگیرند، دیدگان او را ننگرند، و پوشش‌ها او را پنهان نسازند، با حدوثِ آفرینش، اَزلی بودن خود را ثابت کرد، و با پیدایش انواع پدیده‌ها، وجود خود را اثبات فرمود، و با همانند داشتنِ مخلوقات، ثابت شد که خدا همانندی ندارد. خدا در وعده‌های خود راستگو، و برتر از آن است که بر بندگان ستم روا دارد، میان مخلوقات به عدل و داد رفتار کرد، و در اجرای احکام عادلانه فرمان داد. حادث بودن اشیاء گواه بر اَزلیت او، و ناتوانی پدیده‌ها، دلیل قدرت بی‌مانند او، و نابودی پدیده‌ها، گواه دائمی بودن اوست. خدا یکی است نه با شمارش؛ همیشگی است نه با محاسبهٔ زمان؛ برپاست نه با نگهدارنده‌ای؛ اندیشه‌ها او را می‌شناسند نه با درک حواس؛ نشانه‌های خلقت به او گواهی می‌دهند نه به حضور مادی؛ فکرها و اندیشه‌ها بر ذات او احاطه ندارند، که با آثار عظمت خود بر آنها تجلّی کرده است، و نشان داد که



او را نمی‌توانند تصوّر کنند، و داوری این ناتوانی را بر عهده فکرها و اندیشه‌ها نهاد. بزرگی نیست دارای دراز و پهنا و ژرفا، که از جسم بزرگی برخوردار باشد، و با عظمتی نیست که کالبدش بی‌نهایت بزرگ و ستبر باشد، بلکه بزرگی خدا، در مقام و رتبت و عظمت او، در قدرت و حکومت اوست.

گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده خدا، و پیامبر برگزیده، و امانتدار پسندیده اوست «درود خدا بر او و عترت او باد» خدا او را با حجت‌های الزام کننده، و پیروزی آشکار، و راه روشن فرستاد، پس رسالت خود را آشکارا رساند، و مردم را به راه راست واداشت، و آن را به همگان نشان داد، و نشانه‌های هدایت را برافراشت، و چراغهای روشن را بر سر راه آدمیان گرفت، رشته‌های اسلام را استوار کرد، و دستگیره‌های ایمان را محکم و پایدار کرد.

اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی نعمتهای او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند، و از آتش سوزان می‌ترسیدند، اما دلها بیمار، و چشمها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی‌نگرند، که چگونه آفرینش آن را استحکام بخشید؟ و ترکیب اندام آن را برقرار، و گوش و چشم برای آن پدید آورد، و استخوان و پوست متناسب خلق کرد؟

به مورچه و کوچکی جثّه آن بنگرید، که چگونه لطافت خلقت او، با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود، نگاه کنید چگونه روی زمین راه می‌رود، و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند. دانه‌ها را به لانه خود منتقل می‌سازد، و در جایگاه مخصوص نگه می‌دارد، در فصل گرما برای زمستان تلاش کرده، و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را فراموش نمی‌کند! روزی مورچه تضمین گردیده، و غذاهای متناسب با طبعش آفریده شده است. خداوند منان از او غفلت نمی‌کند، و پروردگار پاداش دهنده، محرومش نمی‌سازد، گرچه در دل سنگی سخت و صاف یا در میان صخره‌ای خشک باشد. اگر در



مجارى خوراك و قسمت‌هاى بالا و پايين دستگاه گوارش، و آنچه در درون شكم اواز غضروف‌هاى آويخته به دنده تا شكم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش، اندیشه نمایی، از آفرينش مورچه دچار شگفتى شده و از وصف او به زحمت خواهى افتاد. پس بزرگ است خدایی كه مورچه را بر روى دست و پایش برپاداشت، و پيكره وجودش را با استحكام نگاه داشت، در آفرينش آن هيچ قدرتى او را يارى نداد و هيچ آفريننده‌اى كمكش نكرد. اگر اندیشه‌ات را به كار گيرى تا به راز آفرينش پى برده باشى، دلايل روشن به تو خواهند گفت كه آفريننده مورچه كوچك، همان آفريدگار درخت بزرگ خراماست، به جهت دقتى كه جدا جدا در آفرينش هرچيزى به كار رفته، و اختلافات و تفاوت‌هاى پيچيده‌اى كه در خلقت هر پديده حياتى نهفته است. همه موجودات سنگين و سبك، بزرگ و كوچك، نيرومند و ضعيف، در اصول حيات و هستى يكسانند، و خلقت آسمان و هوا و باده‌ها و آب يکى است. پس اندیشه كن در آفتاب و ماه، و درخت و گياه، و آب و سنگ، و اختلاف شب و روز، و جوشش درياها، و فراوانى كوه‌ها، و بلندى قلّه‌ها، و گوناگونى لغتها، و تفاوت زبانها (كه نشانه‌هاى روشن پروردگارند). پس واى بر آن كس كه تقدير كننده را نپذيرد، و تدبير كننده را انكار كند! گمان كردند كه چون گياهانند و زارعى ندارند، و اختلاف صورت‌هايشان را سازنده‌اى نيست، بر آنچه ادّعا مى‌كنند حجت و دليلى ندارند، و بر آنچه در سر مى‌پروراند تحقيقى نمى‌كنند. آيا ممكن است ساختمانى بدون سازنده، يا جنايتى بدون جنايتكار باشد؟!.

و اگر خواهى در شگفتى مَلَخ سخن گو، كه خدا براى او دو چشم سرخ، دو حَدَقَه چو نان ماه تابان آفريد، و به او گوش پنهان، و دهانى متناسب اندامش بخشيده است. داراى حواس نيرومند، و دو دندان پيشين است كه گياهان را مى‌چيند، و دو پاى داس مانند كه اشياء را بر مى‌دارد. كشاورزان براى زراعت از آنها مى‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند،



گرچه همه متحد شوند. مَلَخها نیرومندانۀ وارد کشتزار می‌شوند و آنچه میل دارند می‌خورند، در حالی که تمام اندامشان به اندازه يك انگشت باریك نیست! پس بزرگ است خداوندی که «تمام موجودات آسمان و زمین، خواه و ناخواه او را سجدۀ می‌کنند»، و در برابر او با خضوع چهره بر خاک می‌نهند، و رشته اطاعت او را در تندرستی و ناتوانی به گردن می‌نهند، و از روی ترس و بیم، زمام اختیار خود را به او می‌سپارند. پرندگان رام فرمان اویند، و از تعداد پرها و نَفَسهای پرندگان آگاه است. برخی را پرندۀ آبی و گروهی را پرندۀ خشکی آفرید، و روزی آنها را مقدّر فرمود، و اقسام گوناگون آنها را می‌داند؛ این کلاغ است و آن عقاب، این شترمرغ است و آن کبوتر. هر پرندۀ ای را با نام خاصی فرا خواند، و روزی‌اش را فراهم کرد. خدایی که ابرهای سنگین را ایجاد، و بارانهای پی در پی را فرستاد، و سهم بارانِ هر جایی را معین فرمود، زمینهای خشک را آبیاری کرد، و گیاهان را پس از خشکسالی رویاند.



﴿ خطبه ۱۸۶ ﴾

در شناساندن صحیح خداوند و قدرت پروردگار و معاد و آفرینش دوبارۀ پدیده‌ها

(در اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۱ آمده است، که این سخنرانی در شهر کوفه ایراد شد و پیرامون توحید و خداشناسی است که اصول علمی آن در هیچ خطبه‌ای یافت نمی‌شود.) کسی که کیفیتی برای خدا قائل شد، یگانگی او را انکار کرده، و آن کس که همانندی برای او قرار داد، به حقیقت خدا نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد، به مقصد نرسید. آن کس که به او اشاره کند یا در وَهْم آورد، خدا را بی‌نیاز ندانسته است. هرچه که ذاتش شناخته شده باشد، آفریده است، و آنچه در هستی به دیگری متکی باشد، دارای آفریننده است. سازندۀ ای غیر محتاج به ابزار،

اندازه گیرنده‌ای بی‌نیاز از فکر و اندیشه، و بی‌نیاز از یاری دیگران است. با زمانها همراه نبوده، و از ابزار و وسایل کمک نگرفته است. هستی او برتر از زمان، و وجود او بر نیستی مقدّم است، و ازلیّت او را آغازی نیست. با پدید آوردن حواس، روشن می‌شود که حواسی ندارد، و با آفرینش اشیاء متضاد، ثابت می‌شود که دارای ضدّی نیست، و با هماهنگ کردن اشیاء دانسته می‌شود که همانندی ندارد.

خدایی که روشنی را با تاریکی، آشکار را با نهان، خشکی را با تری، گرمی را با سردی، ضدّ هم قرار داد و عناصر متضاد را با هم ترکیب و هماهنگ کرد، و بین موجودات ضدّهم، وحدت ایجاد کرد، آنها را که با هم دور بودند نزدیک کرد، و بین آنها که با هم نزدیک بودند فاصله انداخت. خدایی که حدّی ندارد، و با شماره محاسبه نمی‌گردد، که همانا ابزار و آلات، دلیل محدود بودن خویشند و به همانند خود اشاره می‌شوند. اینکه می‌گوییم موجودات از فلان زمان پدید آمده اند، پس قدیم نمی‌توانند باشند و حادثند، و اینکه می‌گوییم حتماً پدید آمدند، ازلی بودن آنها رد می‌شود، و اینکه می‌گوییم اگر چنین بودند کامل می‌شدند، پس در تمام جهات کامل نیستند. خدا با خلق پدیده‌ها در برابر عقلها جلوه کرد، و از مشاهده چشمها برتر و والاتر است، و حرکت و سکون در او راه ندارد، زیرا او خود حرکت و سکون را آفرید، چگونه ممکن است آنچه را که خود آفریده در او اثر بگذارد؟ یا خود از پدیده‌های خویش اثر پذیرد؟ اگر چنین شود، ذاتش چون دیگر پدیده‌ها تغییر می‌کند، واصل وجودش تجزیه می‌پذیرد، و دیگر ازلی نمی‌تواند باشد، و هنگامی که (به فرض محال) آغازی برای او تصوّر شود، پس سرآمدی نیز خواهد داشت، و این آغاز و انجام، دلیل روشن نقص، و نقصان و ضعف دلیل مخلوق بودن، و نیاز به خالق دیگر داشتن است. پس نمی‌تواند آفریدگار همه هستی باشد، و از صفات پروردگار که «هیچ چیز در او مؤثر نیست، و نابودی و تغییر و پنهان شدن در او راه ندارد» خارج شود. خدا فرزندی ندارد تا



فرزند دیگری باشد، و زاده نشده تا محدود به حدودی گردد، و برتر است از آن که پسرانی داشته باشد، و منزّه است که با زنانی ازدواج کند. اندیشه‌ها به او نمی‌رسند تا اندازه‌ای برای خدا تصوّر کنند، و فکرهای تیزبین نمی‌توانند او را درک کنند، تا صورتی از او تصوّر نمایند. حواس از احساس کردن او عاجز، و دستها از لمس کردن او ناتوان است و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد، و گذشت زمان تأثیری در او نمی‌گذارد. گذران روز و شب او را سالخورده نسازد، و روشنایی و تاریکی در او اثر ندارد. خدا با هیچ يك از اجزاء و جوارح و اعضا و اندام، و نه با عرضی از أعراض، و نه با دگرگونیها و تجزیه، وصف نمی‌گردد. برای او اندازه و نهایی وجود ندارد، و نیستی و سرآمدی نخواهد داشت؛ چیزی او را در خود نمی‌گنجانند که بالا و پایینش ببرد، و نه چیزی او را حمل می‌کند که کج یا راست نگه‌دارد؛



نه در درون اشیاء قرار دارد و نه بیرون آن؛ حرف می‌زند نه با زبان و کام و دهان؛ می‌شنود نه با سوراخهای گوش و اعضا شنوایی؛ سخن می‌گوید نه با به کار گرفتن الفاظ در بیان؛ حفظ می‌کند نه با رنج به خاطر سپردن؛ می‌خواهد نه با به کار گیری اندیشه؛ دوست دارد و خشنود می‌شود نه از راه دلسوزی؛ دشمن می‌دارد و به خشم می‌آید نه از روی رنج و نگرانی.

به هرچه اراده کند، می‌فرماید «باش»، پدید می‌آید نه با صوتی که در گوشها نشیند، و نه فریادی که شنیده شود، بلکه سخن خدای سبحان همان کاری است که ایجاد می‌کند. پیش از او چیزی وجود نداشته و گرنه خدای دیگری می‌بود.

نمی‌شود گفت: «خدا نبود و پدید آمد» که در آن صورت صفات پدیده‌ها را پیدا می‌کند، و نمی‌شود گفت: «بین خدا و پدیده‌ها جدایی است» و «خدا بر پدیده‌ها برتری دارد» تا سازنده و ساخته شده، همانند تصوّر شوند، و خالق و پدید آمده به یکدیگر تشبیه گردند.

مخلوقات را بدون استفاده از طرح و الگوی دیگران آفرید، و در آفرینش پدیده‌ها از هیچ کسی یاری نگرفت. زمین را آفرید و آن را برپا نگهداشت، بدون آن که مشغولش سازد، و در حرکت و بی‌قراری، آن را نظم و اعتدال بخشید، و بدون ستونی آن را به پاداشت، و بدون استوانه‌ها بالایش برد، و از کجی و فرو ریختن نگهداشت و از سقوط و درهم شکافتن حفظ کرد. میخ‌های زمین را محکم، و کوه‌های آن را استوار، و چشمه‌هایش را جاری، و دره‌ها را ایجاد کرد. آنچه بنا کرده به سُستی نگرایید، و آنچه را توانا کرد ناتوان نشد. خدا با بزرگی و قدرت بر آفریده‌ها حاکم است، و با علم و آگاهی ازباطن و درونشان باخبر است، و با جلال و عزّت خود از همه برتر و بالاتر است.

چیزی از فرمان او سرپیچی نمی‌کند، و چیزی قدرت مخالفت با او را ندارد، تا بر او پیروز گردد، و شتابنده‌ای از او توان گریختن ندارد که بر او پیشی گیرد، و به سرمایه‌داری نیاز ندارد تا او را روزی دهد. همه در برابر او فروتنند، و در برابر عظمت او ذلیل و خوارند. از قدرت و حکومت او به سوی دیگری نمی‌توان گریخت که از سود و زیانش در امان ماند. همتایی ندارد تا با او برابری کند، و او را همانندی نیست که شبیه او باشد. اوست نابود کننده پدیده‌ها پس از آفرینش، که گویا موجودی نبود.

نابودی جهان پس از پدید آمدن، شگفت آورتر از آفرینش آغازین آن نیست. چگونه محال است در صورتی که اگر همه جانداران جهان، از پرندگان و چهارپایان، آنچه در آغل است و آنچه در بیابان سرگرم چراست، از تمام نژادها و جنسها، درس نخوانده و انسانهای زیرک، گرد هم آیند تا پشه‌ای را بیافرینند، توان پدید آوردن آن را ندارند، و راه پیدایش آن را نمی‌شناسند، که عقل‌هایشان سرگردان



و در شناخت آن حیران می‌مانند، و نیروی آنها سُست و به پایان می‌رسد، و رانده و درمانده باز می‌گردند، آنگاه اعتراف به شکست می‌کنند، و اقرار دارند که نمی‌توانند پشه‌ای بیافرینند و از نابود ساختنش ناتوانند!

و همانا پس از نابودی جهان، تنها خدای سبحان باقی می‌ماند، تنهای تنها که چیزی با او نیست، آن گونه که قبل از آفرینش جهان چیزی با او نبود، نه زمانی و نه مکانی، بی وقت و بی زمان. در آن هنگام مهلت‌ها به سر آید، سالها و ساعتها سپری شود و چیزی جز خدای یگانه قهار باقی نمی‌ماند که بازگشت همه چیز به سوی اوست. پدیده‌ها، چنان که در آغاز آفریده شدن قدرتی نداشتند، به هنگام نابودی نیز قدرت مخالفتی ندارند، زیرا اگر می‌توانستند پایدار می‌ماندند.

آفرینش چیزی برای خدا رنج آور نبوده و در آفرینش موجودات دچار فرسودگی و ناتوانی نشده است. موجودات را برای استحکام حکومتش نیافریده، و برای ترس از کمبود و نقصان پدید نیاورده است. آفرینش مخلوقات نه برای یاری خواستن در برابر همتایی بود که ممکن است بر او غلبه یابد، و نه برای پرهیز از دشمنی بود که به او هجوم آورد، و نه برای طولانی شدن دوران حکومت، و نه برای پیروز شدن بر شریک و همتایی مخالف، و نه برای رفع تنهایی.

سپس، همه موجودات را نابود می‌کند، نه برای خستگی از اداره آنها، و نه برای آسایش و استراحت، و نه به خاطر رنج و سنگینی که برای او داشتند، و نه برای طولانی شدن ملال آور زندگیشان، بلکه خداوند با لطف خود موجودات را اداره می‌فرماید، و با فرمان خود همه را برپا می‌دارد، و با قدرت خود همه را استوار می‌کند. سپس بدون آن که نیازی داشته باشد، بار دیگر همه را باز می‌گرداند، نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد،



و نه برای رها شدن از تنهایی تا با آنها مأنوس شود، و نه آن که تجربه ای به دست آورد، و نه برای آن که از فقر و نیاز به توانگری رسد، و یا از ذلت و خواری به عزت و قدرت راه یابد.

﴿ خطبه ۱۸۷ ﴾

انذار از حوادث آینده و ضرورت اطاعت از رهبری

(این سخنرانی پس از جنگ نهروان در سال ۳۸ هجری، در کوفه ایراد شد.)

آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از کسانی هستند که در آسمانها معروف، و در زمین گمنامند. هان ای مردم! در آینده پشت کردن روزگارِ خوش و قطع شدن پیوندها و روی کار آمدن خردسالان را انتظار کشید، و این روزگاری است که ضربات شمشیر بر مؤمن، آسان تر از یافتن مال حلال است. روزگاری که پاداش گیرنده از دهنده بیشتر است، و آن روزگاری که بی‌نوشیدن شراب مست می‌شوید، با فراوانی نعمتها، بدون اجبار سوگند می‌خورید، و نه از روی ناچاری دروغ می‌گویید. و آن روزگاری است که بلاها شما را می‌گزد، چنان گزیدن و زخم کردن دوش شتران از پالان! آه! آن رنج و اندوه چقدر طولانی، و امید گشایش چقدر دور است! ای مردم! مهار بار سنگین گناهان را رها کنید، و امام خود را تنها مگذارید، که در آینده، خود را سرزنش می‌کنید. خود را در آتش فتنه‌ای که پیشاپیش افروخته‌اید نیفکنید، راه خود بگیرید، و از راهی که به سوی فتنه‌ها کشانده می‌شود دوری کنید. به جانم سوگند که مؤمن در شعله آن فتنه‌ها نابود شود، اما مدعیان دروغین اسلام در امان خواهند بود.



همانا من در میان شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم، که هرکس به آن روی می‌آورد، از نورش بهره‌مند می‌گردد. ای مردم! سخنان مرا بشنوید، و به خوبی حفظ کنید، گوش دل خود را باز کنید تا گفته‌های مرا بفهمید.

خطبه ۱۸۸

سفارش به پرهیزکاری و ارزش یاد مرگ

ای مردم! شما را به پرهیزکاری، و شکر فراوان در برابر نعمتها، و عطا‌های الهی، و احسانی که به شما رسیده سفارش می‌کنم، چه نعمتهایی که به شما اختصاص داده، و رحمتیایی که برای شما فراهم فرمود. شما عیبهای خود را آشکار کردید و او پوشاند، خود را در معرض کفر او قرار دادید و او به شما مهلت داد.

مردم! شما را به یادآوری مرگ، سفارش می‌کنم، از مرگ کمتر غفلت کنید، چگونه مرگ را فراموش می‌کنید در حالی که او شما را فراموش نمی‌کند؟ و چگونه طمع می‌ورزید در حالی که به شما مهلت نمی‌دهد؟ مرگ گذشتگان برای عبرت شما کافی است. آنها را به گورشان حمل کردند، بی آن که بر مرکبی سوار باشند، آنان را در قبر فرود آوردند بی آن که خود فرود آیند. چنان از یاد رفتند گویا از آبادکنندگان دنیا نبودند و آخرت همواره خانه‌شان بود! آنچه را وطن خود می‌دانستند از آن رمیدند، و در آنجا که از آن می‌رمیدند، آرام گرفتند، و از چیزهایی که با آنها مشغول بودند جدا شدند، و آنجا را که سرانجامشان بود ضایع کردند. اکنون نه قدرت دارند از اعمال زشت خود دوری کنند، و نه می‌توانند عمل نیکی بر نیکیهای خود بیفزایند. به دنیایی اُنس گرفتند که مغرورشان کرد، چون به آن اطمینان داشتند، سرانجام مغلوبشان کرد.

خدا شما را رحمت کند! پس بشتابید به سوی آباد کردن خانه‌هایی که شما را به آبادانی آن فرمان دادند،



و تشویقتان کرده، به سوی آن دعوت کرده‌اند، و با صبر و استقامت بر عبادت، نعمتهای خدا را بر خود تمام گردانید، و از عصیان و نافرمانی کناره گیرید، که فردا به امروز نزدیک است. وه! چگونه ساعتها در روز، و روزها در ماه، و ماه‌ها در سال، و سالها در عمر آدمی شتابان می‌گذرد؟!.

﴿ خطبه ۱۸۹ ﴾

ایمان و شناخت هجرت و مهاجر واقعی

(این سخنرانی که در مسجد کوفه در سال ۳۸ هجری ایراد شد، با اسناد و مدارک فراوانی آمده است.)



ایمان بر دو قسم است: یکی ایمانی که در دلها ثابت و برقرار، و دیگری در میان دلها و سینه‌ها ناپایدار است، «تا سر آمدی که تعیین شده است». پس اگر از کسی بپرسید، او را به حال خود گذارید تا مرگ او فرا رسد، پس در آن هنگام وقت بیزاری جست است. و هجرت، بر جایگاه ارزشی نخستین خود قرار دارد. خدا را به ایمان اهل زمین نیازی نیست، چه ایمان خود را پنهان دارند یا آشکار کنند. و نام مهاجر را بر کسی نمی‌توان گذاشت، جز آن کس که حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. هرکس حجت خدا را شناخت، و به امامت او اقرار کرد، مهاجر است و نام مستضعف در دین، بر کسی که حجت بر او تمام شد، و گوشش آن را شنید، و قلبش آن را دریافت، صدق نمی‌کند (و معذور نیست).

همانا کار ما «ولایت ما» اهل بیت پیامبر ﷺ سخت و تحمل آن دشوار است، که جز مؤمن دین‌دار که خدا او را آزموده، و ایمانش در دل استوار بوده، قدرت پذیرش و تحمل آن را ندارد، و حدیث ما را جز سینه‌های امانت‌پذیر و عقل‌های بردبار، فرا نگیرد. ای مردم! پیش از آن که مرا نیابید، آنچه می‌خواهید از من بپرسید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم. بپرسید قبل از آن که فتنه‌ها چونان شتری بی‌صاحب حرکت کند، و مهار خود را پایمال نماید،

و مردم را بکوبد و بیازارد، و عقلا را سرگردان کند.

خطبه ۱۹۰

سفارش به پرهیزکاری و یاد مرگ و پایداری در بلاها

(این سخنرانی در شهر کوفه، پیرامون خوارج ایراد شد.)

خدا را در برابر نعمت‌هایش شکر گزارم، و بر انجام حقوق الهی از او یاری می‌طلبم، پروردگاری که سپاهش نیرومند، و مقام او بزرگ است. و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست، انسانها را به اطاعت خدا دعوت فرمود، و با دشمنان خدا در راه دین او پیکار و مغلوبشان کرد. هرگز همداستانی دشمنان که او را دروغگو خواندند، او را از دعوت حق باز نداشت، و تلاش آنان برای خاموش کردن نور رسالت به نتیجه‌ای نرسید. پس به تقوا و ترس از خدا، روی آورید، که رشته آن استوار، و دستگیره آن محکم، و قلّه بلند آن پناهگاهی مطمئن می‌باشد. قبل از فرا رسیدن مرگ، خود را برای پیش آمدهای آن آماده سازید، پیش از آن که مرگ شما را دریابد، آنچه لازمه ملاقات است فراهم آورید، زیرا مرگ پایان زندگی است و هدف نهایی، قیامت است. مرگ برای خردمندان پند و اندرز، و برای جاهلان وسیله عبرت آموزی است. پیش از فرا رسیدن مرگ، از تنگی قبرها، و شدّت غم و اندوه، و ترس از قیامت، و درهم ریختن استخوانها، و گر شدن گوشها، و تاریکی لحد، و وحشت از آینده، و غم و اندوه فراوان در تنگنای گور، و پوشانده شدن آن با سنگ و خاک، چه می‌دانید؟! پس ای بندگان! خدا را! خدا را! پروا کنید، که دنیا با قانونندی خاصی می‌گذرد. شما با قیامت به رشته‌ای اتصال دارید، گویا نشانه‌های قیامت، آشکار می‌شود، و شما را در راه خود متوقف کرده، با زلزله‌های سر رسیده است، سنگینی بار آن را بر دوش شما نهاده،



و رشته پیوند مردم با دنیا را قطع کرده، همه را از آغوش گرم دنیا خارج ساخته است! گویی دنیا يك روز بود و گذشت، یا ماهی بود و سپری شد. تازه‌های دنیا کهنه شده، و فربه‌هایش لاغر گردیدند، سپس به سوی جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ، و آتشی پرشراره می‌روند که صدای زبانه‌هایش وحشت‌زا، شعله‌هایش بلند، غرّشش پرهیجان، پرنور و گدازنده، خاموشی شعله‌هایش غیر ممکن، شعله‌هایش در فوّران، تهدیدهایش هراس‌انگیز، ژرفایش ناپیدا، پیرامونش تاریک و سیاه، دیگهایش در جوشش، و اوضاعش سخت وحشتناک است.

و در آن میان «پرهیزکاران را گروه، گروه، به سوی بهشت رهنمون می‌شوند»، آنان از کيفر و عذاب در امانند، و از سرزنشها آسوده، و از آتش دورند، در خانه‌های امن الهی، از جایگاه خود خشنودند، آنان در دنیا رفتارشان پاک، دیدگان‌شان گریان، شبهایشان با خشوع و استغفار چنان روز، و روزشان از ترس گناه چنان شب می‌ماند. پس خداوند بهشت را منزلگاه نهایی آنان قرار داد، و پاداش ایشان را نیکو پرداخت، «که سزاوار آن نعمتها بودند»، و لایق مُلکی جاودانه و نعمتهایی پایدار شدند. ای بندگان خدا! مراقب چیزی باشید که رستگاران با پاس داشتن آن سعادتمند شدند، و تبه‌کاران با ضایع کردن آن به خُسران و زیان رسیدند. پیش از آن که مرگِ شما فرا رسد، با اعمال نیکو آماده باشید، زیرا در گِرو کارهایی هستید که انجام داده‌اید، و پاداش داده می‌شوید به کارهایی که از پیش مرتکب شده‌اید. ناگهان مرگ وحشتناک سر می‌رسد، که دیگر بازگشتی در آن نیست، و از لغزشها نمی‌توان پوزش خواست. خداوند ما و شما را در راه خود و پیامبرش استوار سازد، و از گناهان ما و شما به فضل رحمتش درگذرد.

سربازان! بر جای خود محکم بایستید، در برابر بلاها و مشکلات استقامت کنید، شمشیرها و دستها را در هوای زبانهای خویش به کار بگیرید، و شتاب نکنید در آنچه که خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته،



زیرا هرکس از شما که در بستر خویش با شناخت خدا و پیامبر ﷺ و اهل بیت پیامبر ﷺ بمیرد، شهید از دنیا رفته و پاداش او بر خداست، و ثواب اعمال نیکویی که قصد انجام آن را داشته خواهد برد، و نیت او ثواب شمشیر کشیدن را دارد. همانا هر چیزی را وقت مشخص و سرآمدی معین است.

﴿ خطبه ۱۹۱ ﴾

برحذر داشتن از دنیا و ره‌آورد پرهیزکاری



سپاس خداوندی را سزاست که ستایش او در خلق آشکار، و سپاهش پیروز، و بزرگی او والا و بیکرانه است. خدا را برای نعمت‌های پی در پی، و بخشش‌های بزرگش ستایش می‌کنم. خدایی که حلمش بزرگ و عفوش فراگیر است؛ در فرمانش عادل، و از گذشته و آینده با خبر است؛ با علم خود جهان هستی را پدید آورده، و با فرمان خود موجودات را آفریده است، بی‌آن که از کسی پیروی کند، و یا بیاموزد، و یا از طرح حکیم دیگری استفاده نماید؛ در آفرینش پدیده‌ها، دچار اشتباهی نشده، و نه با حضور و مشورت گروهی، آفریده است. گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، هنگامی او را مبعوث فرمود که مردم در گرداب جهالت فرو رفته بودند، و در حیرت و سرگردانی به سر می‌بردند؛ هلاکت آنان را مهار کرده و به سوی خود می‌کشید، و گمراهی بر جان و دلشان قفل زده بود.

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم، که حق خداوند بر شماست، و نیز موجب حق شما بر پروردگار است. از خدا برای پرهیزکاری یاری بخواهید، و برای انجام دستورات خدا از تقوا یاری جوئید، زیرا تقوا، امروز سپر بلا، و فردا راه رسیدن به بهشت است؛ راه تقوا روشن، و رونده آن بهره‌مند، و امانتدارش خدا، که حافظ آن خواهد بود.

تقوا همواره خود را بر امت‌های گذشته «و حال» عرضه کرده و بر آینده نیز عرضه می‌کند، زیرا فردای قیامت، همه به آن نیازمندند. آنگاه که در قیامت آفریده‌ها را گرد می‌آورد و آنچه داده است باز پس می‌گیرد و درباره همه نعمتها می‌پرسد، پس چه اندکند آنان که تقوا را برگزیدند و بار آن را به درستی بر دوش کشیدند. آری! پرهیزکاران تعدادشان اندک است و شایسته ستایش خداوند سبحان که فرمود:

«بندگان سپاسگزار من اندکند».

پس گوش جان را به ندای تقوا بسپارید، و برای به دست آوردن آن تلاش کنید. تقوا را به جای آنچه از دست رفته به دست آورید و عوض هر کار مخالفی که مرتکب شده‌اید انتخاب کنید. با تقوا، خواب خود را به بیداری تبدیل، و روزتان را با آن سپری کنید، دل‌های خود را با تقوا زنده کنید، و گناهان خود را با آن شستشو دهید. بیماریهای روان و جان خود را با تقوا درمان، و خود را آماده سفر آخرت گردانید، از تباه کنندگان تقوا عبرت بگیرید و خود عبرت پرهیزکاران نشوید. آگاه باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتان را با تقوا حفظ نمایید. در برابر دنیا، خویشتان دار و در برابر آخرت دلباخته باشید.

آن کس را که تقوا بلند مرتبت کرد خوار نشمارید، و آن را که دنیا عزیزش کرد گرامی ندارید. برق درخشنده دنیا شما را خیره نکند، و سخن ستاینده دنیا را نشنوید. به دعوت کننده دنیا پاسخ ندهید، و از تابش دنیا روشنایی نخواهید، و فریفته کالاهای گرانقدر دنیا نگردید. همانا برق دنیای حرام، بی‌فروغ است، و سخشن دروغ، و اموالش به غارت رفتنی، و کالاهای آن تاراج شدنی است.

آگاه باشید! دنیای حرام، چونان عشوه‌گر هرزه‌ای است که تسلیم نشود، و مرکب سرکشی است که فرمان نبرد، دروغ‌گویی خیانتکار، ناسپاس حق شناس، دشمنی حیل‌گر، پشت کننده‌ای سرگردان، حالاتش متزلزل، عزتش خواری، جدش بازی و شوخی، و بلندی آن



سقوط است. خانه جنگ و غارتگری، تبهکاری و هلاکت، و سرمنزل ناآرامی است، جایگاه دیدار کردن‌ها و جدایی‌هاست. راه‌های آن حیرت زاء، گریزگاه‌هایش ناپیدا، و خواسته‌هایش نومید کننده و زیانبار است، پناه‌گاه‌های دنیا انسان را تسلیم مرگ می‌کند، و از خانه‌های خود بیرون می‌راند، و چاره‌اندیشی‌های آن ناتوان کننده است. نجات یافته‌ای مجروح، یا مجروحی پاره پاره تن، دسته‌ای سر از تن جدا، و دسته‌ای دیگر در خون خود پییده، گروهی انگشت به دندان، و جمعی از حسرت و اندوه دست بر دست می‌مالاند. برخی سر بر روی دستها نهاده، به فکر فرو رفته‌اند، عده‌ای بر اشتباهات گذشته افسوس می‌خورند و خویشتن را محکوم می‌کنند، و عده‌ای دیگر از عزم و تصمیمها دست برداشته‌اند، چرا که راه فرار و هر نوع حيله‌گری بسته شده، و دنیا آنها را غافلگیر کرده است، و کار از کار گذشته، «و عمر گرانها هَدَرَ رفته است»، هیهات! هیهات! آنچه از دست رفت گذشت، و آنچه سپری شد رفت، و جهان چنان که می‌خواست به پایان رسید. «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و هرگز دیگر به آنها مهلتی داده نشد».



خطبه ۱۹۲

خطبه قاصعه، نکوهش تکبر شیطان و انداز مردم از تکبر و اخلاق جاهلی و...

(این خطبه را «قاصعه» یعنی تحقیرکننده نامیدند، که در آن ارزشهای جاهلی را کوچک و خوار شمرد و از طولانی‌ترین سخنرانی‌های امام است که در سال ۴۰ هجری در حالی که سوار بر اسب بود، ایراد فرمود.)

ستایش خداوندی را سزااست که لباس عزّت و بزرگی پوشید، و آن دو را برای خود انتخاب، و از دیگر پدیده‌ها بازداشت. آن دو را مرز میان خود و دیگران قرار داد، و آن دو را برای بزرگی و عظمت خویش برگزید و لعنت کرد آن کس را که در آرزوی عزّت و بزرگی با خدا به ستیزه برخیزد، از این رو فرشتگان مقرب خود را آزمود، و فروتنان را از گردنکشان جدا فرمود. با آن که از آنچه در دلهاست، و از اسرار نهان آگاه است، به فرشتگان فرمود: «من بشری را از گل و خاک می‌آفرینم، آنگاه که آفرینش او به اتمام رسید،

و روح در او دمیدم، برای او سجده کنید، فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس» که نخوت و غرور او را فرا گرفت. شیطان بر آدم علیه السلام به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت، و با تکیه به اصل خود که از آتش است، دچار تعصب و غرور شد.

پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب‌ها و سر سلسله متکبران است، که اساس عصبیت را بنا نهاد و بر لباس کبرپایی و عظمت با خدا در افتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن در آورد.

آیا نمی‌نگرید که خدا به خاطر خودبزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلند پروازی او را پست و خوار گردانید، پس او را در دنیا طرد شده قرار داد و آتش جهنم را در قیامت برای او مهیا فرمود؟ خداوند اگر اراده می‌کرد، آدم علیه السلام را از نوری که چشمها را خیره کند، و زیبایش عقلها را مبهوت سازد، و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند، می‌آفرید، که اگر چنین می‌کرد، گردنها در برابر آدم فروتنی می‌کردند، و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم علیه السلام آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می‌کند، تا بد و خوب تمیز داده شود، و تکبر و خودپسندی را از آنها بزدايد، و خود بزرگ بینی را از آنان دور کند.

پس، از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید، زیرا خداوند اعمال فراوان و کوشش‌های مداوم او را با تکبر از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد که مشخص می‌باشد از سال‌های دنیا یا آخرت است، اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد. چگونه ممکن است پس از ابلیس، فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟ نه، هرگز! خداوند هیچ گاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی‌کند که برای همان عمل فرشته‌ای را محروم سازد.



فرمان خدا در آسمان و زمین یکسان است، و بین خدا و خلق، دوستی خاصی وجود ندارد که به خاطر آن، حرامی را که بر جهانیان ابلاغ فرموده، حلال بدارد.

ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! به جانم سوگند! شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده، و تا حدّ توان کشیده، و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است، و خطاب به خدا گفت: «پروردگارا! به سبب آن که مرا دور کردی، دنیا را در چشم‌هایشان جلوه می‌دهم، و همه را گمراه خواهم کرد.» اما تیری در تاریکی‌ها و سنگی بدون نشانه روی رها ساخت، گرچه فرزندان خودپسندی، و برادران تعصب و خودخواهی، و سواران مرکب جهالت و خودپرستی، او را تصدیق کردند. افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدند، و طمع ورزی او در شما کارگر افتاد، و این حقیقت بر همه آشکار گردید، و حکومت شیطان بر شما استوار شد، و با لشکر خویش به شما یورش برد، و شما را به ذلت سقوط کشانید، و شما را به مرز کشتار و خونریزی کشاند، و شما را با فرو کردن نیزه در چشم‌ها، بریدن گلوها، کوبیدن مغزها پایمال کرد، تا شما را به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا گردید. پس شیطان، بزرگترین مانع برای دینداری و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای درهم شکستن‌شان کمر بسته‌اید، خطرناک تر است.

مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید، و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند! شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت، و بر حسَب و نَسَب شما طعنه زد و عیب گرفت، و با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد، و با لشکر پیاده راه شما را بست، که هر کجا شما را بیابند شکار می‌کنند،



و دست و پای شما را قطع می‌کنند. نه می‌توانید با حيله و نقشه آنها را بیراکنید، و نه با سوگندها قادرید از سر راهتان دور کنید. زیرا کمین‌گاه شیطان ذلت آور، تنگ و تاریک، مرگ‌آور، و جولانگاه بلا و سختی‌هاست،

پس شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را در قلب خود خاموش سازید، که تکبر و خودپرستی در دل مسلمان از آفتهای شیطان، غرورها و کششها و وسوسه‌های اوست. تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید، و تکبر و خودپسندی را زیر پا بگذارید، و حلقه‌های زنجیر خود بزرگ بینی را از گردن باز کنید، و تواضع و فروتنی را سنگر میان خود و شیطان و لشکریانش قرار دهید، زیرا شیطان از هر گروهی لشکریان و یارانی سواره و پیاده دارد.

و شما همانند قابیل نباشید که بر برادرش تکبر کرد، خدا او را برتری نداد، خویشش را بزرگ می‌پنداشت، و حسادت او را به دشمنی وا داشت، تعصب، آتش کینه را در دلش شعله‌ور کرد، و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید، و سرانجام پشیمان شد، و خداوند گناه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او نهاد.

آگاه باشید! در سرکشی و ستم زیاده روی کردید، و در زمین در دشمنی با خداوند فساد به راه انداختید، و آشکارا با بندگان خدا به نبرد پرداختید. خدا را! خدا را! از تکبر و خودپسندی، و از تفاخر جاهلی برحذر باشید، که جایگاه بغض و کینه و رشد وسوسه‌های شیطانی است، که ملت‌های گذشته، و اُمتهای پیشین را فریب داده است، تا آنجا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند، و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند، و به آسانی به همان جایی که شیطان می‌خواست کشانده شدند. کبر و خودپسندی چیزی است که قلبهای متکبران را همانند کرده تا قرن‌ها به تضاد و خونریزی گذرانند، و سینه‌ها



از کینه‌ها تنگی گرفت.

آگاه باشید! زنه‌ار! زنه‌ار! از پیروی و فرمانبری سران و بزرگانان، آنان که به اصل و حسب خود می‌نازند، و خود را بالاتر از آنچه که هستند می‌پندارند، و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند، و نعمت‌های گسترده خدا را انکار می‌کنند، تا با خواسته‌های پروردگاری مبارزه کنند، و نعمت‌های او را نادیده انگارند. آنان شالوده تعصب جاهلی، و ستونهای فتنه، و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.

پس، از خدا پروا کنید، و با نعمت‌های خدادادی درگیر نشوید، و به فضل و بخشش او حسادت نوزید، و از فرومایگان اطاعت نکنید، آنان که تیرگی شان را با صفای خود نوشیدید، و بیماری شان را با سلامت خود در هم آمیخته‌اید، و باطل آنان را با حق خویش مخلوط کرده‌اید، در حالی که آنان ریشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند. شیطان آنها را برای گمراه کردن مردم، مرکبهای رام قرار داد، و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخت، و برای دزدیدن عقل‌ها و داخل شدن در چشمها و گوشهای شما، آنان را سخنگوی خود برگزید، که شما را هدف تیرهای خویش، و پایمال قدمهای خود، و دستاويز و سوسه‌های خود گردانید.

مردم! از آنچه که بر ملت‌های متکبر گذشته، از کفرها و عقوبت‌ها و سختگیری‌ها، و ذلت و خواری فرود آمده، عبرت بگیرید و از قبرها و خاکی که بر آنچه ره نهادند، و زمینهایی که با پهلوها بر آن افتادند پند پذیرید، و از آثار زشتی که کبر و غرور در دلها می‌گذارد، به خدا پناه ببرید، همانگونه که از حوادث سخت به او پناه می‌برید! اگر خدا تکبر ورزیدن را اجازه می‌فرمود، حتماً به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان علیهم‌السلام اجازه می‌داد، در صورتیکه خدای سبحان تکبر و خودپسندی را نسبت به آنان ناپسند، و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید، که چهره بر زمین می‌گذارند



و صورتها بر خاک می‌مالند، و در برابر مؤمنان فروتنی می‌کنند، و خود از قشر مستضعف جامعه می‌باشند که خدا آنها را با گرسنگی آزمود، و به سختی و بلا گرفتارشان کرد، و با ترس و بیم امتحانشان فرمود، و با مشکلات فراوان، خالصشان گردانید. پس مال و فرزند را دلیل خشنودی یا خشم خدا ندانید، که نشانه ناآگاهی به موارد آزمایش، و امتحان در بی‌نیازی و قدرت است، زیرا خداوند سبحان فرمود: «آیا گمان می‌کنند مال و فرزندی که به آنها عطا کردیم، به سرعت نیکی‌ها را برای آنان فراهم می‌کنیم؟ نه آنان آگاهی ندارند.» پس همانا خداوند سبحان بندگان متکبر را با دوستان خود که در چشم آنها ناتوانند، می‌آزماید؛ وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون علیه السلام بر فرعون وارد شدند، و جامه‌های پشمین به تن، و چوب دستی در دست داشتند، سپس با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و مُلکش جاودانه بماند و عزّتش برقرار باشد، فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزّت و جاودانگی حکومت را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند، در حالی که در فقر و بیچارگی به سر می‌برند؟ اگر چنین است چرا دستبندهای طلا به همراه ندارند؟». این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباسی از پشم گفت، در حالی که اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود، هنگام بعثت پیامبران علیهم السلام، درهای گنجه‌ها، و معدن‌های جواهرات، و باغهای سرسبز را به روی پیامبران می‌گشود، و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می‌آورد. اما اگر این کار را می‌کرد، آزمایش از میان می‌رفت، و پاداش و عذاب بی‌اثر می‌شد، و بشارتها و هشدارهای الهی بی‌فایده می‌بود، و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی‌شد، و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند، و واژه‌ها،



معانی خود را از دست می‌دادند.

در صورتی که خداوند پیامبران علیهم‌السلام را با عزم و اراده قوی، گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث کرد، با قناعتی که دلها و چشم‌ها را پر سازد، هر چند فقر و نداریِ ظاهری آنان، چشم و گوشها را خیره سازد. اگر پیامبران الهی، دارای چنان قدرتی بودند که مخالفت با آنان امکان نمی‌داشت، و توانایی و عزّتی می‌داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و حکومتی می‌داشتند که همه چشمها به سوی آنان بود، از راه‌های دور بار سفر به سوی آنان می‌بستند، اعتبار و ارزششان در میان مردم اندک بود، و متکبران در برابرشان سر فرود می‌آوردند، و تظاهر به ایمان می‌کردند، از روی ترس یا علاقه‌ای که به مادیات داشتند. در آن صورت، نیت‌های خالص یافت نمی‌شد، و اهداف غیرالهی در ایمانشان راه می‌یافت، و با انگیزه‌های گوناگون به سوی نیکبها می‌شتافتند. اما خدای سبحان اراده فرمود که پیروی از پیامبران، و تصدیق کُتب آسمانی، و فروتنی در عبادت، و تسلیم در برابر فرمان خدا، و اطاعت محض فرمانبرداری، با نیت خالص، تنها برای خدا صورت پذیرد، و اهداف غیر خدایی در آن راه نیابد، که هر مقدار آزمایش و مشکلات بزرگتر باشد، ثواب و پاداش نیز بزرگتر خواهد بود. آیا مشاهده نمی‌کنید که همانا خداوند سبحان، انسانهای پیشین از آدم علیه‌السلام تا آیندگان این جهان را با سنگهایی در مگه آزمایش کرد که نه زیان می‌رسانند، و نه نفعی دارند، نه می‌بینند، و نه می‌شنوند؟ این سنگها را خانه محترم خود قرار داده و «آن را عامل پایداری مردم گردانید.» سپس کعبه را در سنگلاخ‌ترین مکانها، بی‌گیاه‌ترین زمینها، و کم فاصله ترین درّه‌ها، در میان کوه‌های خشن، سنگریزه‌های فراوان، و چشمه‌های کم‌آب، و آبادیهای از هم دور قرار داد، که نه شتر، نه اسب و گاو و گوسفند،



هیچ‌کدام در آن سرزمین آسایش ندارند.

سپس آدم علیه السلام و فرزندانش را فرمان داد که به سوی کعبه برگردند، و آن را مرکز اجتماع و سر منزل مقصود و باراندازشان گردانند، تا مردم با عشق قلبها، به سرعت از میان فلات و دشتهای دور، و از درون شهرها، روستاها، درّه‌های عمیق، و جزایر از هم پراکنده دریاها به مکه روی آورند، شانه‌های خود را بجنبانند، و گرداگرد کعبه لا اله الا الله بر زبان جاری سازند، و در اطراف خانه طواف کنند، و با موهای آشفته، و بدنهای پر گرد و غبار در حرکت باشند. لباسهای خود را که نشانه شخصیت هر فرد است درآورند، و با اصلاح نکردن موهای سر، قیافه خود را تغییر دهند، که آزمونی بزرگ، و امتحانی سخت، و آزمایشی آشکار است برای پاکسازی و خالص شدن، که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد.

اگر خداوند خانه محترمش و مکانهای انجام مراسم حج را، در میان باغها و نهرها، و سرزمینهای سبز و هموار، و پر درخت و میوه، مناطقی آباد و دارای خانه‌ها و کاخهای بسیار، و آبادیهای به هم پیوسته، در میان گندم‌زارها و باغهای خرّم و پر از گل و گیاه، دارای مناظری زیبا و پرآب، در وسط باغستانی شادی آفرین، و جاده‌های آباد قرار می‌داد، به همان اندازه که آزمایش ساده بود، پاداش نیز سبک‌تر می‌شد.

اگر پایه‌ها و بنیان کعبه، و سنگهایی که در ساختمان آن به کار رفته، از زُمرّد سبز و یاقوت سرخ، و دارای نور و روشنایی بود، دلها دیرتر به شک و تردید می‌رسیدند، و تلاش شیطان بر قلبها کمتر اثر می‌گذاشت، و وسوسه‌های پنهانی او در مردم کارگر نبود. در صورتی که خداوند بندگان خود را با انواع سختی‌ها می‌آزماید، و با مشکلات زیاد به عبادت می‌خواند،



و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌سازد، تا کبر و خودپسندی، را از دل‌هایشان خارج کند، و به جای آن فروتنی آورد، و درهای فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید، و وسایل عفو و بخشش را به آسانی در اختیارشان گذارد.

پس، خدا را! خدا را! از تعجیل در عقوبت، و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشید، و از آینده دردناک ظلم، و سرانجام زشت تکبر و خودپسندی که کمین گاه ابلیس است، و جایگاه حيله و نیرنگ اوست، بترسید، حيله و نیرنگی که با دل‌های انسانها، چون زهر کشنده می‌آمیزد، و هرگز بی‌اثر نخواهد بود، و کسی از هلاکتش جان سالم نخواهد برد. نه دانشمند به خاطر دانشش، و نه فقیر به جهت لباس کهنه‌اش، در امان می‌باشد.



خداوند بندگانش را با نماز و زکات و تلاش در روزه‌داری در روزهای که واجب شده است، حفظ کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، و دیدگانشان خاشع، و جان و روانشان فروتن، و دل‌هایشان متواضع باشد، کبر و خودپسندی از آنان رخت بربندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن، فروتنی آورد، و گذاردن اعضا پرازش بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است. و روزه گرفتن، و چسبیدن شکم به پشت، عامل فروتنی است؛ و پرداخت زکات، برای مصرف شدن میوه‌جات زمین و غیر آن، در جهت نیازمندی‌های فقرا و مستمندان است. به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تکبر را درهم می‌شکند و از روییدن کبر و خودپرستی جلوگیری می‌کند! من در اعمال و رفتار جهانیان نظر دوختم، هیچ کس را نیافتم که بدون علّت درباره چیزی تعصب ورزد، جز با دلیلی که با آن ناآگاهان را بفریبد، و یا برهانی آورد که در عقل سفیهان نفوذ کند، جز شما! زیرا درباره چیزی تعصب می‌ورزید که نه علّتی دارد و نه سببی،

ولی شیطان به خاطر اصل خلقت خود بر آدم علیه السلام تعصّب ورزید، و آفرینش او را مورد سرزنش قرار داد و گفت: «مرا از آتش و تو را از گل ساخته‌اند»؛

و سرمایه‌داران فساد زده امّت‌ها، برای داشتنی نعمت‌های فراوان تعصّب ورزیدند و گفتند: «ما صاحبان فرزندان و اموال فراوانیم و هرگز عذاب نخواهیم شد.»

پس اگر در تعصّب ورزیدن ناچارید، برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو، و کارهای خوب تعصّب داشته باشید، همان افعال و کرداری که انسانهای باشخصیت، و شجاعان خاندان عرب، و سران قبایل در آنها از یکدیگر پیشی می‌گرفتند، یعنی اخلاق پسندیده، بردباری به هنگام خشم فراوان، و کردار و رفتار زیبا و درست، و خصلت‌های نیکو! پس تعصّب ورزید در حمایت کردن از پناهندگان، و همسایگان، وفاداری به عهد و پیمان، اطاعت کردن از نیکی‌ها، سرپیچی از تکبر و خودپسندی‌ها، تلاش در جود و بخشش، خودداری از ستمکاری، بزرگ شمردن خونریزی، انصاف داشتن با مردم، فرو خوردن خشم، پرهیز از فساد در زمین؛ تا رستگار شوید.

از کیفیهایی که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امّت‌های پیشین فرود آمد، خود را حفظ کنید، و حالات گذشتگان را در خوبی‌ها و سختی‌ها به یاد آورید، و بترسید که همانند آنها باشید! پس آنگاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و اندیشه می‌کنید، عهده‌دار چیزی باشید که عامل عزّت آنان بود، و دشمنان را از سر راهشان برداشت، و سلامت و عافیت زندگی آنان را فراهم کرد، و نعمت‌های فراوان را در اختیارشان گذاشت، و کرامت و شخصیت به آنان بخشید، که از تفرقه و جدایی اجتناب کردند، و بر وحدت و همدلی همّت گماشتند، و یکدیگر را به وحدت وا داشته، به آن سفارش کردند. و از کارهایی که پشت آنها را شکست،



و قدرت آنها را درهم کوبید، چون کینه توزی با یکدیگر، پر کردن دلها از بخل و حسد، به یکدیگر پشت کردن و از هم بریدن، و دست از یاری هم کشیدن، بهره‌یزید.

و در احوالات مؤمنان پیشین اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش و امتحان به سر بردند. آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنها نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم جهان بیشتر در تنگنا قرار نداشتند؟ فرعون‌های زمان، آنها را به بردگی کشاندند، و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند، و انواع تلخی‌ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن، تداوم یافت. نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند، و نه چاره‌ای که از خود دفاع نمایند، تا آن که خداوند، تلاش و استقامت و بردباری در برابر ناملایمات آنها را، در راه دوستی خود، و قدرت تحمل ناراحتی‌ها را برای ترس از خویش، مشاهده فرمود. آنان را از تنگناهای بلا و سختی‌ها نجات داد، و ذلت آنان را به عزت و بزرگواری، و ترس آنها را به امنیت تبدیل فرمود، و آنها را حاکم و زمامدار و پیشوای انسانها قرار داد، و آن قدر کرامت و بزرگی از طرف خدا به آنها رسید، که خیال آن را نیز در سر نمی‌پروراندند.

پس اندیشه کنید که چگونه بودند آنگاه که وحدت اجتماعی داشتند، خواسته‌های آنان یکی، قلبهای آنان یکسان، و دستهای آنان مددکار یکدیگر، شمشیرها یاری کننده، نگاه‌ها به یک سو دوخته، و اراده‌ها واحد و همسو بود! آیا در آن حال مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند و رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟ پس به پایان کار آنها نیز بنگرید! در آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند، و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت، و سخنها و دلهایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خداوند لباس کرامت خود را



از تنشان بیرون آورد، و نعمت‌های فراوان شیرین را از آنها گرفت، و داستان آنها در میان شما عبرت‌انگیز باقی ماند.

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، و فرزندان اسحاق پیامبر، و فرزندان اسراییل «یعقوب» (که درود بر آنان باد) عبرت گیرید. راستی چقدر حالات ملّتها با هم یکسان، و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است! در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند، اندیشه کنید، زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می‌کردند، و آنها را از سرزمین‌های آباد، از کناره‌های دجله و فرات، و از محیط‌های سرسبز و خرّم دور کردند، و به صحراهای کم‌گیاه، و بی‌آب و علف، محلّ وزش بادها، و سرزمین‌هایی که زندگی در آنجاها مشکل بود، تبعید کردند. آنان را در مکان‌های نامناسب، مسکین و فقیر، همنشین شتران ساختند، خانه‌هاشان پست‌ترین خانه ملّتها، و سرزمین زندگی‌شان خشک‌ترین بیابان‌ها بود، نه دعوت حقّی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند، و نه سایه محبّتی وجود داشت که در عزّت آن زندگی کنند. حالات آنان دگرگون، و قدرت آنان پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرّق بود. در بلایی سخت، و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بُتها را پرستش می‌کردند، و قطع رابطه با خویشاوندان، و غارتگری‌های پیاپی در میانشان رواج یافته بود.

حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام ﷺ برآنان فروریخت بنگرید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و با دعوتش آنها را به وحدت رساند! چگونه نعمت‌های الهی بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند، و جویبارهای آسایش و رفاه برایشان روان ساخت! و تمام برکات آیین حق، آنها را در برگرفت! در میان نعمت‌ها غرق گشتند، و در خرّمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزّتی پایدار آرام گرفتند،



و به حکومتی پایدار رسیدند. آنگاه آنان حاکم و زمامدار جهان شدند، و سلاطین روی زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند، و قوانین الهی را بر کسانی اجراء می‌کردند که مجریان احکام بودند، و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت، و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.

آگاه باشید! که شما هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید، و با زنده کردن ارزشهای جاهلیت، دژ محکم الهی را درهم شکستید، در حالی که خداوند بر این امت اسلامی بر «وحدت و برادری» منت گذارده بود، که در سایه آن زندگی کنند، و به کنف حمایت آن پناهنده شوند، نعمتی بود که هیچ ارزشی نمی‌توان همانند آن تصوّر کرد، زیرا از هر ارزشی گران قدرتر، و از هر کرامتی والاتر بود. بدانید که پس از هجرت، دوباره چنان اعراب بادیه نشین شده‌اید، و پس از وحدت و برادری، به احزاب گوناگون تبدیل گشته‌اید، از اسلام تنها نام آن، و از ایمان جز نشانی را نمی‌شناسید! شعار می‌دهید: آتش آری، ننگ هرگز! گویا می‌خواهید اسلام را واژگون، و پرده حرمتش را پاره کنید و پیمانی را که خدا برای حفظ حرمت مسلمین در زمین، و عامل امنیت و آرامش مردم قرارداد بشکنید؟ همانا، اگر شما به غیر اسلام پناه برید، کافران با شما نبرد خواهند کرد. آنگاه نه جبرئیل و نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار، وجود دارند که شما را یاری دهند، و چاره‌ای جز نبرد با شمشیر ندارند، تا خدا در میان شما حکم نماید.

مردم! از مثل‌های قرآن درباره کسانی که عذاب و کیفر شدند، و روزهای سخت آنان، و آسیب‌های شدیدی که دیدند آگاهید؛ پس وعده عذاب خدا را دور مپندارید، و به عذر اینکه آگاهی ندارید خود را گرفتار نسازید، و انتقام خدا را سبک، و خود را از کیفر الهی ایمن مپندارید، زیرا که خدای سبحان، مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور نساخت،



مگر برای ترك امر به معروف، و نهی از منکر، پس خدا، بی‌خردان را برای نافرمانی، و خردمندان را برای ترك بازداشتنِ دیگران از گناه، لعنت کرد.

آگاه باشید! شما رشته پیوند با اسلام را قطع، و اجرای حدود الهی را تعطیل، و احکام اسلام را به فراموشی سپرده‌اید! آگاه باشید! خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوز کار، پیمان شکنان و فساد کنندگان در زمین فرمان داد. با ناکثانِ پیمان شکن جنگیدم، و با قاسطین تجاوزکار جهاد کردم، و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم، و رهبر خوارج (شیطان ردهه) بانگ صاعقه‌ای قلبش را به تپش آورد و سینه‌اش را لرزاند و کارش را ساخت. حال تنها اندکی از سرکشان و ستمگران باقی ماندند، که اگر خداوند مرا باقی گذارد، با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد، و حکومت حق را در سراسر کشور اسلامی پایدار خواهم کرد، جز مناطق پراکنده و دور دست.

من در خردسالی، بزرگان عرب را به خاك افکندم، و شجاعان دو قبیله معروف «ربیعہ» و «مُضر» را درهم شکستم! شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا ﷺ در خویشاوندی نزدیک و در مقام و منزلت ویژه می‌دانید. پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشانند، در حالی که کودک بودم، مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در بستر مخصوص خود می‌خواباند، بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه او را استنشام می‌کردم، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه‌ای که پیامبر ﷺ را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود (جبرئیل) را مأمور تربیت پیامبر ﷺ کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، و من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند که همواره با مادر است. پیامبر ﷺ هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا نمایم.



پیامبر ﷺ چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم، و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روزها، در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافت، جز خانه رسول خدا ﷺ که خدیجه هم در آن بود و من سؤمین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت را می‌بویدم. من هنگامی که وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا! این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی، و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی».

من با پیامبر ﷺ بودم آنگاه که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: «ای محمد ﷺ تو ادعای بزرگی کردی، که هیچ یک از پدران و خاندان نکرده‌اند، ما از تو معجزه‌ای می‌خواهیم، اگر پاسخ مثبت داده، انجام دهی، می‌دانیم تو پیامبر و فرستاده خدایی، و اگر از انجام آن سر باز زنی، خواهیم دانست که ساحر و دروغگویی». پس پیامبر ﷺ فرمود: «شما چه می‌خواهید؟» گفتند: «این درخت را بخوان تا از ریشه کنده شده و در پیش تو بایستد». پیامبر ﷺ فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست. حال اگر خداوند این کار را بکند، آیا ایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟ گفتند: آری. پیامبر ﷺ فرمود: من به زودی نشاتان می‌دهم آنچه را که درخواست کردید، و همانا بهتر از هرکس می‌دانم که شما به خیر و نیکی باز نخواهید گشت، زیرا در میان شما کسی است که کشته شده و در چاه «بدر» دفن خواهد شد، و کسی است که جنگ احزاب را تدارک خواهد کرد. سپس به درخت اشاره کرد و فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری، و می‌دانی من پیامبر خدایم، از زمین با ریشه‌هایت در آی، و به فرمان خدا در پیش روی من قرار گیر.» سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شده، و پیش آمد که با صدای



شدید، چونان به هم خوردن بال پرندگان، یا به هم خوردن شاخه‌های درختان، جلو آمد و در پیش روی پیامبر ﷺ ایستاد که برخی از شاخه‌های بلند خود را بر روی پیامبر ﷺ و بعضی دیگر را روی من انداخت و من در طرف راست پیامبر ﷺ ایستاده بودم، وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند، با کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده، نصفش جلوتر آید، و نصف دیگر در جای خود بماند» پیامبر ﷺ فرمان داد. نیمی از درخت با وضعی شگفت‌آور و صدایی سخت به پیامبر ﷺ نزدیک شد، گویا می‌خواست دور آن حضرت بیچد، اما سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: «فرمان ده، این نصف باز گردد و به نیم دیگر ملحق شود، و به صورت اول در آید». پیامبر ﷺ دستور داد و چنان شد. من گفتم: لا اله الا الله، ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم، و نخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم، درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت، و بزرگداشت دعوت رسالت، آنچه را خواستی انجام داد. اما سران قریش همگی گفتند: «او ساحری است دروغگو، که سحری شگفت‌آور دارد، و سخت با مهارت است». و خطاب به پیامبر ﷺ گفتند: «آیا نبوت تو را کسی جز امثال علی علیه السلام باور می‌کند؟» و همانا من، از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنی نمی‌ترسند، کسانی که سیمای آنها سیمای صدیقان، و سخنانشان، سخنان نیکان است، شب زنده‌داران و روشنی‌بخشان روزند، به دامن قرآن پناه برده، سنتهای خدا و رسولش را زنده می‌کنند، نه تکبر و خودپسندی دارند، و نه بر کسی برتری می‌جویند، نه خیانتکارند و نه در زمین فساد می‌کنند، قلب‌هایشان در بهشت، و پیکرهایشان سرگرم اعمال پسندیده است.



خطبه ۱۹۳

وصف پرهیزکاران

(گفته شد یکی از یاران پرهیزکار امام علیه السلام به نام همّام گفت:

ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برای من آن‌چنان وصف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم. امام علیه السلام در پاسخ او درنگی کرد و فرمود: «ای همّام! از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است»، اما همّام دست بردار نبود و اصرار ورزید، تا آن که امام علیه السلام تصمیم گرفت، صفات پرهیزکاران

را بیان فرماید. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود:

پس از ستایش پروردگار! همانا خداوند سبحان پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی‌نیاز، و از نافرمانی آنان در امان بود، زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زبانی می‌رساند و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد. روزی بندگان را تقسیم، و هر کدام را در جایگاه خویش قرار داد.

اما پرهیزکاران! در دنیا دارای فضیلت‌های برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان میانه‌روی، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است. چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می‌پوشانند، و گوشه‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، و در روزگار سختی و گشایش، حالشان یکسان است. و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنم. خدا در جان‌شان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند. بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.

دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و مردم از آزارشان در امان، تن‌هایشان لاغر، و درخواست‌هایشان اندک، و نفس‌شان عقیف و دامنشان پاک است. در روزگار کوتاه دنیا، صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند، تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرموده. دنیا می‌خواست آنها را بفریبد، اما عزم دنیا نکردند،



می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند.

پرهیزکاران در شب برپا ایستاده، مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن، جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند. وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پرشوق در آن خیره شوند، و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت در برابر دیدگانشان قرار دارد، و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوششان طنین افکن است. پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم می‌طلبند. پرهیزکاران در روز، دانشمندانی بُردبار، و نیکوکارانی با تقوا هستند، که ترس الهی آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است. کسی که به آنها می‌نگرد، می‌پندارد که بیمارند، اما آنان بیمار نیستند، و می‌گویند: مردم در اشتباهند! در صورتی که آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است. از اعمال اندک خود خشنود نیستند، و اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند. نفس خود را مَتَّهَم می‌کنند، و از کردار خود ترسناکند. هرگاه یکی از آنان را بستایند، از آنچه در توصیف او گفته شد، در هراس افتاده می‌گوید: «من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتر از من می‌شناسد. بار خدایا! مرا بر آنچه می‌گویند محاکمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده که می‌گویند، و گناهانی که نمی‌دانند بیامرز!».

و یکی از نشانه‌های پرهیزکاران این است که او را اینگونه می‌بینی؛ در دینداری نیرومند، نرم‌خو و دوراندیش است، دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگری میانه‌رو، در عبادت فروتن، در تهیدستی آراسته، در سختیها بردبار، در جستجوی



کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیزکننده از طمع ورزی می‌باشد. اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را به شب می‌رساند با سپاس‌گزاری، و شب را به روز می‌آورد با یاد خدا شب می‌خوابد، اما ترسان، و بر می‌خیزد شادمان ترس برای اینکه دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است.

اگر نَفَس او در آنچه دشوار است، فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محروم می‌کند. روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، و آن را ترك می‌کند که پایدار نیست، بردباری را با علم، و سخن را با عمل، در می‌آمیزد. پرهیزگار را می‌بینی که آرزویش نزدیک لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نَفَسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است. مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در امانند.

اگر در جمع بی‌خبران باشد، نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد، و اگر در یادآوران باشد، نامش در گروه بی‌خبران نوشته نمی‌شود. ستمکار خود را عفو می‌کند، به آن که محروم ساخت می‌بخشد، به آن کس که با او بریده می‌پیوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدیهای او پنهان، و کار نیکش آشکار است. نیکی‌های او به همه رسیده، آزار او به کسی نمی‌رسد. در سختی‌ها آرام، و در ناگواری‌ها بردبار و در خوشی‌ها سپاس‌گزار است. به دشمن ستم نکند و به خاطر کسی که دوست دارد، به گناه آلوده نشود.

پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند، به حق اعتراف می‌کند و آنچه را به او سپرده‌اند، ضایع نمی‌سازد و آنچه را به او تذکر دادند، فراموش نمی‌کند. مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، همسایگان را آزار نمی‌رساند، در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود و در کار ناروا دخالت نمی‌کند، و از محدوده حق خارج نمی‌شود.

اگر خاموش است، سکوت او اندوه‌گینش نمی‌کند، و اگر بخندد، آواز خنده او بلند نمی‌شود، و اگر به او ستمی روا دارند، صبر می‌کند، تا خدا انتقام او را بگیرد. نَفَس او از دستش در زحمت،



ولی مردم در آسایشند. برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند. دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی، و نزدیک شدنش با بعضی دیگر، از روی مهربانی و نرمی است. دوری او از تکبر و خودپسندی، و نزدیکی او از روی حيله و نیرنگ نیست. (سخن امام که به اینجا رسید، ناگهان هم‌ا‌ی زد و جان داد. امام علیه السلام فرمود:)

سوگند به خدا من از این پیش‌آمد بر هم‌ام می‌ترسیدم. سپس گفت: آیا پندهای رسا با آنان که پذیرنده آنند چنین می‌کند؟ شخصی رسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد؟ امام علیه السلام پاسخ داد: وای بر تو! هر آجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و سبب مشخصی دارد که از آن تجاوز نکند. آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است.

﴿ خطبه ۱۹۴ ﴾ وصف منافقان

(از شرح خویی بر می‌آید که این سخنرانی در شهر کوفه ایراد شده.)

خدا را بر توفیقی که بر اطاعتش داده، و ما را از نافرمانی بازداشته، ستایش می‌کنیم، و از او می‌خواهیم که نعمتش را کامل، و دست ما را به ریسمان محکمش متصل گرداند.

و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، که در راه رضایت حق، در کام هرگونه سختی و ناراحتی فرو رفت، و جام مشکلات و ناگواری‌ها را سرکشید. روزگاری خویشاوندان او به دورویی و دشمنی پرداختند، و بیگانگان در کینه‌توزی و دشمنی با او متحد شدند. اعراب برای نبرد با پیامبر صلی الله علیه و آله عنان گسیخته، و با تازیانه بر مرکب‌ها نواخته و از هر سو گرد می‌آمدند، و از دورترین سرزمین، و فراموش‌شده‌ترین نقطه‌ها، دشمنی خود را بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آوردند.

ای بندگان خدا! شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، و شما را از منافقان می‌ترسانم، زیرا آنها



گمراه و گمراه کننده اند، خطاکارند و به خطاکاری تشویق کنند، به رنگهای گوناگون ظاهر می‌شوند، از ترفندهای گوناگون استفاده می‌کنند، برای شکستن شما از هر پناهگاهی استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به شکار شما می‌نشینند.

قلب‌هایشان بیمار، و ظاهرشان آراسته است، در پنهانی راه می‌روند، و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند. وصفشان دارو، و گفتارشان درمان، اما کردارشان دردی است بی‌درمان. بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند، و بر بلاء و گرفتاری مردم می‌افزایند، و امیدواران را ناامید می‌کنند.

آنها در هر راهی کشته‌ای، و در هر دلی راهی، و بر هر اندوهی اشکها می‌ریزند، مدح و ستایش را به یکدیگر قرض می‌دهند، و انتظار پاداش می‌کشند. اگر چیزی را بخواهند اصرار می‌کنند و اگر ملامت شوند، پرده در می‌کنند، و اگر داورى کنند اسراف می‌ورزند. آنها برابر هر حقّی باطلی، و برابر هر دلیلی شبهه‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه کرده‌اند. با اظهار یأس می‌خواهند به مطامع خویش برسند، و بازار خود را گرم سازند، و کالای خود را بفروشند. سخن می‌گویند، اما به اشتباه و تردید می‌اندازند، وصف می‌کنند اما فریب می‌دهند، در آغاز، راه را آسان و سپس در تنگناها به بُن‌بست می‌کشاند، آنها یاوران شیطان و زبانه‌های آتش جهنّم می‌باشند: «آنان پیروان شیطانند، و بدانید که پیروان شیطان زیانکارانند».



خطبه ۱۹۵

سفارش به ترس از خدا و یاد قیامت

(بر اساس اظهارات موجود در اصول کافی، این سخنرانی در شهر کوفه ایراد شد.)

ستایش خداوندی را سزااست که نشانه‌های قدرت و بزرگی و عظمت خود را چنان آشکار کرد که

دیده‌ها را از شگفتی قدرتش به حیرت آورده، و اندیشه‌های بلند را از شناخت ماهیت صفاتش بازداشته است،

و شهادت می‌دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست، شهادتی برخاسته از ایمان و یقین و اخلاص و اقرار درست. و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. خدا پیامبرش را هنگامی فرستاد که نشانه‌های هدایت از یاد رفته، و راه‌های دین ویران شده بود. او حق را آشکار، و مردم را نصیحت فرمود، همه را به رستگاری هدایت، و به میانه‌روی فرمان داد «درود خدا بر او و خاندانش باد».

و بدانید ای بندگان خدا! که خداوند شما را بیهوده نیافرید، و بی‌سرپرست رها نکرد. از میزان نعمتش بر شما آگاه، و اندازه نیکی‌های خود بر شما را می‌داند. از خدا درخواست پیروزی و رستگاری کنید، از او بخواهید و عطا ی او را درخواست کنید، که میان او و شما پرده و مانعی نیست، و دری به روی شما بسته نمی‌گردد. خدا در همه جا، و در هر لحظه، و هر زمان، با همه انسان و پریان است. عطا ی فراوان از دارایی او نمی‌کاهد، و بخشیدن، در گنج او کاستی نیاورد، و درخواست کنندگان، سرمایه او را به پایان نرسانند، و عطا شدگان، سرمایه او را پایان نمی‌دهند، و کسی مانع احسان به دیگری نخواهد بود، و آوازی او را از آواز دیگر باز ندارد، و بخشش او مانع گرفتن نعمت دیگری نیست، و خشم گرفتن او مانع رحمت نمی‌باشد، و رحمتش او را از عذاب غافل نمی‌سازد، پنهان بودنش مانع آشکار بودنش نیست، و آشکار شدنش او را از پنهان ماندن باز نمی‌دارد. نزدیک و دور است، بلند مرتبه و نزدیک است، آشکار پنهان، و پنهان آشکار است، جزا دهنده همگان است و خود جزا داده نمی‌شود. پدیده‌ها را با فکر و اندیشه نیافریده، و از آنان برای خستگی و زحمات کمکی نخواسته است.

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم، که عامل کنترل و مایه استواری شماست. پس به رشته‌های تقوا



چنگ زنید، و به حقیقت‌های آن پناه آورید، تا شما را به سر منزل آرامش، و جایگاه‌های وسیع، و پناهگاه‌های محکم و منزلگاه‌های پر عزّت برساند، «در روزی که چشمها خیره می‌شود»، و همه جا در نظر انسان تاریک، و گله‌های شتر و مال و اموال فراوان فراموش می‌گردد. زیرا به هنگام قیامت «به گونه‌ای» در صور اسرافیل می‌دمند که قلبها از کار می‌افتد، زبانها باز می‌ایستد، کوه‌های بلند و سنگهای محکم فرو می‌ریزد، و قسمتهای سخت آن نرم چون سرابی می‌ماند. کوهستان‌ها با زمین هموار می‌گردد، چنان که نه پستی و نه بلندی موجود است، پس در آن هنگام، نه شفاعت کننده‌ای است که شفاعت کند، و نه دوستی که نفع رساند، و نه پوزش خواستن سودی دارد.

﴿ خطبه ۱۹۶ ﴾
هشدار از غفلت‌زدگی

خداوند هنگامی پیامبر ﷺ را مبعوث فرمود که نه نشانه‌ای از دین الهی برپا، و نه چراغ هدایتی روشن، و نه راه حقّ آشکار بود. ای بندگان خدا! شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، و از دنیاپرستی شما را می‌ترسانم، زیرا دنیا خانه‌ای ناپایدار و جایگاهِ سختی و مشکلات است. ساکنان دنیا در حال کوچ کردن، و اقامت گزیدگانش به جدایی محکومند. مردم را چونان کشتی طوفان زده در دل دریاها می‌لرزاند، برخی از آنان در دل آب مرده، و برخی دیگر بر روی امواج جان سالم به در برده، و بادها با وزیدن، آنها را به این سو و آن سو می‌کشاند، و هر جا که بخواهد می‌برد. پس آن را که در آب می‌میرد نمی‌توان گرفت، و آن که رها شده نیز به سوی مرگ می‌رود. ای بندگان خدا! هم اکنون بدانید، که زبانها آزاد و بدن‌ها سالم و اعضا و جوارح آماده‌اند و راه بازگشت فراهم و فرصت زیاد است،



خطبه‌ها (۱۹۷-۱۹۸)

پیش از آن که وقت از دست برود، و مرگ فرا رسد، پس فرا رسیدنِ مرگ را حتمی بشمارید، و در انتظار آمدنش به سر نبرید.

﴿خطبه ۱۹۷﴾

فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

(این سخنرانی در شهر کوفه در دوران زمامداری آن حضرت ایراد شد.)

اصحاب و یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله که حافظان اسرار او می‌باشند، می‌دانند که من حتی برای يك لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کردم، در جاهایی که شجاعان قدم‌هایشان می‌لرزید، و فرار می‌کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سرش بر روی سینه‌ام بود، قبض روح گردید، و جان او در کف من روان شد، آن را بر چهره خویش کشیدم. متصدی غسل پیامبر صلی الله علیه و آله من بودم، و فرشتگان مرا یاری می‌کردند، گویا در و دیوار خانه فریاد می‌زد. گروهی از فرشتگان فرود می‌آمدند و گروهی دیگر به آسمان پرواز می‌کردند. گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می‌خواندند، پُر بود، تا آنگاه که او را در حجره‌اش دفن کردیم. چه کسی با آن حضرت در زندگی و لحظات مرگ از من سزاوارتر است؟ پس مردم! با دل بینا حرکت کنید و نیت خویش را در جهاد با دشمن راست بدارید. سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من بر جاده حق می‌روم و دشمنان من بر پرتگاه باطلند، می‌گویم آنچه را می‌شنوید، و برای خود و شما از خدا طلب آمرزش دارم.

﴿خطبه ۱۹۸﴾

علم الهی، ویژگی‌های اسلام و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

خدا از نعره حیوانات وحشی در کوه‌ها و بیابان ها، و گناه و معصیت بندگان در خلوتگاه‌ها،



و آمد و رفت ماهیان در دریا‌های ژرف، و به هم خوردن آب‌ها بر اثر وزش باد‌های سخت، آگاه است. و گواهی می‌دهم که حضرت محمد ﷺ برگزیده خدا، سفیر وحی، و رسول رحمت اوست.

پس از ستایش پروردگار! همانا من شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، خدایی که آفرینش شما را آغاز کرد، و به سوی او باز می‌گردید. خدایی که خواسته‌های شما را برآورد، و بازگشت به سوی او نهایت آرزوی شماست. راه راست شما به او پایان می‌پذیرد، و به هنگام ترس و وحشت، او پناهگاه شماست. همانا تقوا و ترس از خدا، داروی بیماری‌های دل‌ها، روشنایی قلب‌ها، و درمان دردهای بدن‌ها، مرهم زخم جان‌ها، پاک کننده پلیدی‌های ارواح، و روشنایی بخش تاریکی چشم‌ها، و امنیت در ناآرامی‌ها، و روشن کننده تاریکی‌های شماست.

پس اطاعت خدا را پوشش جان، نه پوشش ظاهری، قرار دهید، و با جان، نه با تن، فرمانبردار باشید تا با اعضا و جوارح بدنتان درهم آمیزد، و «آن را» بر همه امورتان حاکم گردانید. اطاعت خدا را راه ورود به آب حیات، شفیع گرفتن خواسته‌ها، پناهگاه روز اضطراب، چراغ روشن‌گر قبرها، آرامش وحشت‌های طولانی دوران برزخ، و راه نجات لحظات سخت زندگی قرار دهید،

زیرا اطاعت خدا، وسیله نگهدارنده از حوادث هلاک کننده، و جایگاه‌های وحشتناک، که انتظار آن را می‌کشید، و حرارت آتش‌های برافروخته است. پس کسی که تقوا را انتخاب کند، سختی‌ها از او دور گردند، تلخی‌ها شیرین و فشار مشکلات و ناراحتی‌ها برطرف خواهند شد، و مشکلات پیاپی و خسته کننده، آسان گردیده



و مجد و بزرگی از دست رفته، چون قطرات باران بر او فرو می‌بارند، رحمت باز داشته حق باز می‌گردد، و نعمت‌های الهی پس از فرو نشستن به جوشش می‌آیند، و برکات تقلیل یافته فزونی گیرند. پس، از خدایی بترسید که با پند دادن، شما را سود فراوان بخشیده، و با رسالت پیامبرش شما را نیکو اندرز داده، و با نعمت‌هایش بر شما مَنّت گذاشته است. خود را برای پرستش خدا فروتن دارید، و با انجام وظایف الهی، حقّ فرمانبرداری را به جا آورید.

همانا این اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید، و با دیده عنایت پروراند، و بهترین آفریدگان خود را مخصوص ابلاغ آن قرار داد. پایه‌های اسلام را بر محبّت خویش استوار کرد، و ادیان و مذاهب گذشته را با عزّت آن، خوار کرد، و با سربلند کردن آن، دیگر ملّت‌ها را بی مقدار کرد، و با محترم داشتن آن، دشمنان را خوار گردانید، و با یاری کردن آن دشمنان سرسخت را شکست داد، و با نیرومند ساختن آن، ارکان گمراهی را درهم کوبید، و تشنگان را از چشمه زلال آن سیراب کرد، و آبگیره‌های اسلام را پرآب کرد.

خداوند اسلام را به گونه‌ای استحکام بخشید که پیوندهایش نگسلد، و حلقه‌هایش از هم جدا نشود، و ستون‌هایش خراب نگردد، در پایه‌هایش زوال راه نیابد، درخت وجودش از ریشه کنده نشود، زمانش پایان نگیرد، قوانینش کهنگی نپذیرد، شاخه‌هایش قطع نگردد، راه‌هایش تنگ و خراب نشود، و پیمودن راهش دشوار نباشد، تیرگی درروشنایی آن داخل نشود، و راه راست آن کجی نیابد، ستون‌هایش خم نشود، و گذرگاهش بدون دشواری پیمودنی باشد. در چراغ اسلام خاموشی، و در شیرینی آن تلخی راه نیابد.

اسلام ستون‌های استواری است که خداوند (پایه‌های) آن را در دل حق برقرار، و اساس و پایه آن را ثابت کرد. اسلام چشمه ساری است که آب آن در فوران، چراغی است که شعله‌های آن فروزان، و نشانه همیشه استواری است که روندگان راه حق با آن هدایت شوند؛



پرچمی است که برای راهنمایی پویندگان راه خدا نصب گردیده، و آیشخوری است که وارد شوندگان آن سیراب می‌شوند.

خداوند نهایت خشنودی خود را در اسلام قرار داده، و بزرگ‌ترین ستون‌های دینش، و بلندترین قُلّه اطاعت او در اسلام جای گرفته است. اسلام در پیشگاه خداوند، دارای ستون‌هایی مطمئن، بنایی بلند، راهنمایی همیشه روشن، شعله‌ای روشنی بخش، برهانی نیرومند، و نشانه‌ای بلند پایه است، که در افتادن با آن ممکن نیست! پس اسلام را بزرگ بشمارید، از آن پیروی کنید، حقّ آن را اداء نمایید و در جایگاه شایسته خویش قرار دهید. سپس خداوند سبحان حضرت محمد ﷺ را هنگامی مبعوث فرمود که دنیا به مراحل پایانی رسیده، نشانه‌های آخرت نزدیک، و رونق آن به تاریکی گراییده و اهل خود را به پاداشته، جای آن ناهموار، آماده نیستی و نابودی، زمانش در شُرُفِ پایان و نشانه‌های نابودی آن آشکار، موجودات در آستانه مرگ، حلقه زندگی آن شکسته، و اسباب حیات درهم ریخته، پرچم‌های دنیا پوسیده، و پرده‌هایش دریده، و عمرها به کوتاهی رسیده بود. در این هنگام خداوند پیامبر ﷺ را ابلاغ کننده رسالت، افتخار آفرین امت، چونان باران بهاری برای تشنگان حقیقت آن روزگاران، مایه سربلندی مسلمانان، و عزّت و شرافت یارانش قرار داد.

سپس قرآن را بر او نازل فرمود، قرآن نوری است که خاموشی ندارد، چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد، دریایی است که ژرفای آن درك نشود، راهی است که رونده آن گمراه نگردد، شعله‌ای است که نور آن تاریك نشود، جدا کننده حقّ و باطلی است که درخشش برهانش خاموش نگردد، بنایی است که ستون‌های آن خراب نشود، شفا دهنده‌ای است که بیماری‌های وحشت‌انگیز را بزداید، قدرتی است که یاورانش شکست ندارند، و حقّی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند. قرآن، معدن ایمان و اصل آن است، چشمه‌های دانش و دریاهای علوم است، سرچشمه عدالت، و نهر جاری عدل است، پایه‌های اسلام و ستون‌های محکم آن است.



نهرهای جاری زلال حقیقت، و سرزمین‌های آن است. دریایی است که تشنگان آن، آبش را تمام نتوانند کشید، و چشمه‌ای است که آبش کم شدن ندارد. محلّ برداشتِ آبی است که هرچه از آن بگیرند کاهش نمی‌یابد. منزلی است که مسافران راه، آن را فراموش نخواهند کرد، و نشانه‌هایی است که روندگان از آن غفلت نمی‌کنند، کوهسار زیبایی است که از آن نمی‌گذرند.

خدا قرآن را فرو نشاننده عطش علمی دانشمندان، و باران بهاری برای قلب فقیهان، و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که با آن بیماری وجود ندارد، نوری است که با آن تاریکی یافت نمی‌شود، ریسمانی است که رشته‌های آن محکم، پناهگاهی است که قلّه آن بلند و توان و قدرتی است برای آن که قرآن را برگزیند، محلّ امنی است برای هرکس که وارد آن شود، راهنمایی است تا از او پیروی کند، وسیله انجام وظیفه است برای آن که قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهانی است بر آن کس که با آن سخن بگوید و شاهی است برای کسی که به وسیله آن با دشمن جدّال کند، عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند، نجات دهنده است برای آن کس که حافظ آن باشد و به آن عمل کند، و راهبر آن که آن را به کار گیرد، و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد، سپر نگه‌دارنده است برای آن کس که با آن خود را بپوشاند، و دانش کسی است که آن را به خاطر بسپارد و حدیث کسی است که از آن روایت کند، و فرمان کسی است که با آن قضاوت کند.



خطبه ۱۹۹

ره‌آورد نماز و زکات و ادای امانت

(این سخنرانی در آستانه یکی از جنگ‌ها ایراد شد)، امام علی (ع) همواره یارانش را سفارش می‌کرد که:

مردم! (خواندن و اقامه) نماز را بر عهده بگیرید، و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید، و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید. «نماز دستوری است که در وقتهای خاص بر مؤمنان واجب گردیده است». آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرا نمی‌دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند: چه چیز شما را به دوزخ کشانده است؟ گفتند: «ما از نمازگزاران نبودیم». همانا نماز، گناهان را چونان برگ‌های پاییزی فرو می‌ریزد، و غل و زنجیر گناهان را از گردن‌ها می‌گشاید. پیامبر اسلام ﷺ نماز را به چشمه آب گرمی که

بر درِ سرای مردی جریان داشته باشد، تشبیه کرد، اگر هر شبانه روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرک و آلودگی در بدن او نماند.

همانا کسانی از مؤمنان حقّ نماز را شناختند که زیور دنیا از نماز بازشان ندارد، و روشنایی چشمشان، یعنی اموال و فرزندان، مانع نمازشان نشود. خدای سبحان می‌فرماید: «مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش، آنان را از یاد خدا، و برپاداشتن نماز، و پرداخت زکات باز نمی‌دارد». رسول خدا ﷺ پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت می‌انداخت، زیرا خداوند به او فرمود: «خانواده خویش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیا باش». پس پیامبر ﷺ پی در پی خانواده خود را به نماز فرمان می‌داد، و خود نیز در انجام نماز شکیا بود.

همانا پرداخت زکات و اقامه نماز، عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست. پس آن کس که زکات را با رضایت خاطر بپردازد، کفاره گناهان او می‌شود، و بازدارنده و نگهدارنده انسان از آتش جهنّم است، پس نباید به آنچه پرداخته، با نظر حسرت نگاه کند، و برای پرداخت زکات افسوس بخورد، زیرا آن کس که زکات را از روی رغبت بپردازد، و انتظار بهتر از آنچه را پرداخته داشته باشد، به سنت پیامبر ﷺ نادان است، و پاداش او اندک، و عمل او تباه و همیشه پشیمان خواهد بود.

یکی دیگر از وظایف الهی، ادای امانت است، آن کس که امانتها را نپردازد، زیانکار است. امانت الهی را بر آسمان‌های برافراشته، و زمین‌های گسترده، و کوه‌های به پاداشته، عرضه کردند، که از آنها بلندتر، بزرگ‌تر و وسیع‌تر یافت نمی‌شد، اما نپذیرفتند. اگر بنا بود که چیزی به خاطر طول و عرض و توانمندی و سربلندی از پذیرفتن امانت سر باز زند، آنان بودند، اما از کیفر الهی ترسیدند، و از عواقب تحمّل امانت آگاهی داشتند، که ناتوان‌تر از آنها، آگاهی نداشت، و آن



خطبه‌ها (۲۰۰-۲۰۱)

انسان است، که خدا فرمود: «همانا انسان، ستمگر نادان است». همانا، بر خداوند سبحان پنهان نیست آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می‌دهند، که دقیقاً بر اعمال آنها آگاه است، و با علم خویش بر آنها احاطه دارد. اعضاء شما مردم، گواه او و اندام شما، سپاهیان او، روان و جانتان، جاسوسان او و خلوت‌های شما بر او آشکار است.

خطبه ۲۰۰

درباره سیاست دروغین معاویه

(این سخنرانی پس از جنگ صفین در شهر کوفه در سال ۳۸ هجری، ایراد شد.)

سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است. «روز رستاخیز در دست هر حيله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود». به خدا سوگند! من با فریبکاری غافلگیر نمی‌شوم و با سخت‌گیری ناتوان نخواهم شد.

خطبه ۲۰۱

پیمودن راه روشن حق

(این سخنرانی بر منبر مسجد کوفه، ایراد شد.)

ای مردم! در راه راست، از کمی روندگان نه‌راسید، زیرا اکثریت مردم بر گرد سفره‌ای جمع شدند که سیری آن کوتاه، و گرسنگی آن طولانی است.

ای مردم! همه افراد جامعه در خشنودی و خشم شریک می‌باشند، چنان‌که شتر ماده‌ی ثمود را، يك نفر دست و پا برید، اما عذاب آن تمام قوم ثمود را گرفت، زیرا همگی آن را پسندیدند. خداوند سبحان می‌فرماید: «ماده‌ی شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند.» سرزمین آنان، چنان‌که آهنگ‌داخته‌ای که در زمین نرم فرو رود، فریادی زد و فرو ریخت. ای مردم!



خطبه‌ها (۲۰۲-۲۰۳)

آن کس که از راه آشکار برود، به آب می‌رسد و هرکس از راه راست منحرف شود، سرگردان می‌ماند.

﴿خطبه ۲۰۲﴾

شکوه‌ها از ستمکاری اُمّت به پیامبر ﷺ در هنگام دفن فاطمه علیها السلام
(درد دل امام علی با پیامبر ﷺ هنگام دفن فاطمه علیها السلام)

سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ! سلامی از طرف من و دخترت که هم اکنون در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسیده است! ای پیامبر خدا! صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه علیها السلام کم شده، و توان خویشتن‌داری ندارم، اما برای من که سختی جدایی تو را دیده، و سنگینی مصیبت تو را کشیدم، شکیبایی ممکن است. این من بودم که با دست خود تو را در میان قبر نهادم، و هنگام رحلت، جانِ گرمی تو، میان سینه و گردنم پرواز کرد، «پس همه ما از خداییم و به خدا باز می‌گردیم». پس امانتی که به من سپرده بودی برگردانده شد، و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه، و شبهایم، شب زنده‌داری است، تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند. به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که اُمّت تو، چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند. از فاطمه علیها السلام بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است. سلام من به هر دوی شما، سلام وداع کننده‌ای که از روی خشنودی یا خسته دلی سلام نمی‌کند. اگر از خدمت تو باز می‌گردم، از روی خستگی نیست، و اگر در کنار قبرت می‌نشینم از بدگمانی بدآنچه خدا صابران را وعده داده نمی‌باشد.

﴿خطبه ۲۰۳﴾

تشویق یاران به آخرت گرایی

ای مردم! دنیا سرای گذرا و آخرت خانه جاویدان است. پس، از



گذرگاه خویش، برای سر منزل جاودانه توشه بگیرید، و پرده‌های خود را در نزد کسی که بر اسرار شما آگاه است پاره نکنید. پیش از آن که بدن‌های شما از دنیا خارج گردد، دل‌هایتان را خارج کنید، شما را در دنیا آزموده‌اند، و برای غیر دنیا آفریده‌اند. کسی که همیرد، مردم می‌گویند: «چه باقی گذاشت؟»، اما فرشتگان می‌گویند: «چه پیش فرستاد؟». خدا پدران‌تان را بیمارزد، مقداری از ثروت خود را جلوتر بفرستید، تا در نزد خدا باقی ماند، و همه را برای وارثان مگذارید که پاسخگویی آن بر شما واجب است.

﴿خطبه ۲۰۴﴾

اندرز یاران به آمادگی برای سفر آخرت

(همواره امام ع یاران خود را اینگونه پند می‌داد؛)

آماده حرکت شوید، خدا شما را بیمارزد که بانگ کوچ را سر دادید. وابستگی به زندگی دنیا را کم کنید و با زاد و توشه نیکو به سوی آخرت باز گردید، که پیشاپیش شما، گردنه‌ای سخت و دشوار، و منزل گاه‌هایی ترسناک وجود دارد، که باید در آنجاها فرود آید و توقف کنید.

آگاه باشید! که فاصله نگاه‌های مرگ بر شما کوتاه، و گویا چنگال‌هایش را در جان شما فرو برده است. کارهای دشوار دنیا، مرگ را از یادتان برده، و بلاهای طاقت فرسا، آن را از شما پنهان داشته است، پس، پیوندهای خود را با دنیا قطع کنید، و از پرهیزکاری کمک بگیرید.

(قسمتی از این سخن، در خطبه‌های پیش با کمی تفاوت نقل شد.)



(طلحه و زبیر پس از بیعت با امام ع اعتراض کردند که چرا در امور کشور با آنان مشورت نکرده و از آنها کمک نگرفته است. امام ع فرمود:) به اندک چیزی خشمناک شدید، و خوبی‌های فراوان را از یاد بردید! ممکن است به من خبر دهید که کدام حق را از شما بازداشته‌ام؟ یا کدام سهم را برای خود برداشته‌ام، و بر شما ستم کردم؟ و کدام شکایت حقی پیش من آورده شده، که ضعف نشان دادم؟ و کدام فرمان الهی را آگاه نبوده و راه آن را به اشتباه پیموده‌ام؟ به خدا سوگند! من به خلافت رغبتی نداشته، و به ولایت بر شما علاقه‌ای نشان نمی‌دادم، و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل کردید. روزی که خلافت به من رسید، در قرآن نظر افکندم، هر دستوری که داده و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم، به راه و رسم پیامبر ص اقتدا کردم. پس هیچ نیازی به حکم و رأی شما و دیگران ندارم. هنوز چیزی پیش نیامده که حکم آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و دیگر برادران مسلمان داشته باشم، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم.

و اما اعتراض شما که چرا با همه به تساوی رفتار کردم، این روشی نبود که به رأی خود و یا با خواسته دل خود انجام داده باشم، بلکه من و شما این گونه رفتار را از دستورالعمل‌های پیامبر اسلام ص آموختیم، که چه حکمی آورد و چگونه آن را اجرا فرمود؟ پس در تقسیمی که خدا به آن فرمان داد، به شما نیازی نداشتیم. سوگند به خدا! نه شما و نه دیگران را بر من حقی نیست که زبان به اعتراض گشایند. خداوند قلبهای شما و ما را به سوی حق هدایت فرماید، و شکیبایی و استقامت را



به ما و شما الهام کند!.

(سپس فرمود:) خدا رحمت کند آن کس را که حقّی را بنگرد و یاری کند، یا ستمی مشاهده کرده، آن را نابود سازد و حق را یاری داده، تا به صاحبش بازگردد.

﴿خطبه ۲۰۶﴾

اخلاق در جنگ و منع از دشنام شامیان

(امام علی^{علیه السلام} در جنگ صفّین، شنید که یارانش شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود:)

من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اما اگر کردارشان را توصیف و حالات آنان را بازگو می‌کردید، به سخن راست نزدیک تر، و عذرپذیرتر بود. خوب بود به جای دشنام آنان می‌گفتید: خدایا! خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند، پشیمان شده به حق بازگردند.

﴿خطبه ۲۰۷﴾

بازداشتن امام حسن^{علیه السلام} از رفتن به میدان برای حفظ امامت

(در یکی از روزهای نبرد صفّین، امام حسن^{علیه السلام} را دید که به سرعت در لشکر دشمن در حال پیشروی است، فرمود:)

این جوان را نگه دارید، تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید مرگ، حسن و حسین^{علیه السلام} را دریابد. نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از بین برود!.

می‌گویم: جمله «این جوان را نگه دارید» در مرتبه والای سخن و از فصاحت بالایی برخوردار است.



﴿ خطبه ۲۰۸ ﴾

نکوهش از نافرمانی کوفیان در ماجرای حکمیت

(هنگام شورش یاران، پیرامون حکمیت فرمود):

ای مردم! همواره کار من با شما به دلخواه من بود، تا آن که جنگ شما را ناتوان کرد. به خدا اگر جنگ کسانی را از شما گرفت و جمعی را گذاشت، برای دشمنانتان نیز کوبنده‌تر بود. من دیروز فرمانده و امیر شما بودم، ولی امروز فرمانم می‌دهند، دیروز بازدارنده بودم، که امروز مرا باز می‌دارند، شما زنده ماندن را دوست دارید و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید، اجبار کنم.

﴿ خطبه ۲۰۹ ﴾

سفارش به علاء بن زیاد در چگونگی استفاده از دنیا

(پس از جنگ بصره بر علاء بن زیاد وارد شد که از یاران امام بود. وقتی خانه بسیار مجلل و وسیع او را دید، فرمود):

با این خانه وسیع در دنیا چه می‌کنی، در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری؟! آری! اگر بخواهی می‌توانی با همین خانه به آخرت برسی! در این خانه وسیع مهمانان را پذیرایی کنی، به خویشاوندان با نیکوکاری ببیونی، و حقوقی که بر گردن تو است، به صاحبان حق برسانی، پس آنگاه تو با همین خانه وسیع به آخرت نیز می‌توانی برسی.

(علاء گفت: از برادرم عاصم بن زیاد به شما شکایت می‌کنم. فرمود: چه شد او را؟. گفت: عبابی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام علیه السلام فرمود: او را بیاورید، وقتی آمد به او فرمود: ای دشمنك خویش! در تیررس شیطان قرار گرفتی! آیا تو به زن



و فرزندان رحیم نمی‌کنی؟ تو می‌پنداری که خداوند نعمتهای پاکیزه‌اش را حلال کرده، اما دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچکتر از آن هستی که این‌گونه با تو رفتار کند.

(عاصم گفت: ای امیرمؤمنان! پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار به سر می‌بری؟ امام فرمود:) وای بر تو! من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق، واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.

خطبه ۲۱۰

اقسام احادیث رسیده از پیامبر ﷺ و اقسام راویان حدیث

(شخصی از احادیث بدعت آور و گوناگونی که در میان مردم رواج داشت پرسید. امام علیه السلام فرمود:)

احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ، هم عام هم خاص، هم محکم هم متشابه، هم احادیثی که به درستی ضبط گردیده و هم احادیثی که با ظن و گمان روایت شده. در روزگار پیامبر ﷺ آن قدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایستاد و خطابه ایراد کرد و فرمود: «هر کس از روی عمد به من دروغ نسبت دهد، جایگاه او پر از آتش است».

افرادی که حدیث نقل می‌کنند چهار دسته‌اند، که پنجمی ندارد؛ نخست منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند و نقاب اسلام بر چهره دارد، نه از گناه می‌ترسد و نه از آن دوری می‌جوید و از روی عمد، دروغ به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد. اگر مردم می‌دانستند که او منافق دروغگو است، از او نمی‌پذیرفتند و گفتار دروغین او را تصدیق نمی‌کردند، اما با ناآگاهی می‌گویند: او از اصحاب پیامبر است، رسول خدا را دیده و از او حدیث شنیده و از او گرفته است، پس حدیث دروغین او را قبول می‌کنند. در صورتی که خدا به تو نسبت به منافقین آن‌گونه که لازم بود، آگاهی داد و وصف آنان را



برای تو بیان داشت. آنان پس از پیامبر ﷺ باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش، با دروغ و تهمت نزدیک شده، پس به آنان ولایت و حکومت بخشیدند، و بر گردن مردم سوار گردیدند، و به وسیله آنان به دنیا رسیدند. همانا مردم هم با سلاطین و دنیا هستند، مگر آن کس که خدا او را حفظ کند، این، یکی از آن چهار گروه است.

دسته دوم، کسی که از پیامبر ﷺ چیزی را به اشتباه شنیده، اما سخن آن حضرت را درست حفظ نکرده است، و با توهم چیزی را گرفته، اما از روی عمد دروغ نمی‌گوید. آنچه در اختیار دارد، روایت کرده و به آن عمل می‌کند و می‌گوید: من از پیامبر ﷺ آن را شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده و غیر واقعی پنداشته، از او نمی‌پذیرفتند، خودش هم اگر آگاهی می‌یافت که اشتباه کرده، آن را رها می‌کرد.

و سومی، شخصی که شنیده پیامبر ﷺ به چیزی امر فرمود. (اما) سپس از آن نهی کرد و او نمی‌داند، یا شنید که چیزی را نهی کرد، سپس به آن امر فرمود و او آگاهی ندارد، پس نسخ شده را حفظ کرد، ولی ناسخ را نمی‌داند. اگر بداند که حدیث او منسوخ است، ترکش می‌کند، و اگر مسلمانان نیز می‌دانستند روایت او نسخ شده، آن را ترك می‌کردند.

دسته چهارم، آن که نه به خدا دروغ می‌بندد و نه به پیامبر ﷺ دروغ نسبت می‌دهد. دروغ را از ترس خدا، و حرمت نگهداشتن از رسول خدا ﷺ دشمن دارد. در آنچه از پیامبر ﷺ شنیده، اشتباه نکرده، بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است، و آن چنان که شنیده، بدون کم و کاست نقل می‌کند. پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل کرده، و منسوخ را فهمیده و از آن دوری جسته، خاص و عام، محکم و متشابه را شناخته، هر کدام را در جای خویش قرار داده است.

گاهی سخنی از رسول خدا ﷺ دارای دو معنا بود، سخنی



عام، و سخنی خاص، اگر کسی آن را می‌شنید که مقصود خدا و پیامبرش را از آن کلام نمی‌فهمید، پس به معنای دلخواه خود تفسیر می‌کرد، و بدون آن که معنای واقعی آن را بداند که برای چه هدفی صادر شد، و چرا چنین گفته شد، حفظ و نقل می‌کرد. همه یاران پیامبر ﷺ چنان نبودند که از او چیزی بپرسند و معنای واقعی آن را درخواست کنند، تا آنجا که عده‌ای دوست داشتند عربی بیابانی، یا سؤال‌کننده‌ای از آن حضرت چیزی بپرسد و آنها پاسخ آن را بشنوند، اما من هرچه از خاطر من می‌گذشت می‌پرسیدم و حفظ می‌کردم. پس این است علل اختلاف روایاتی که در میان مردم وجود دارد، و علل اختلاف روایات در نقل حدیث.

﴿ خطبه ۲۱۱ ﴾
شگفتی آفرینش پدیده‌ها

از نشانه‌های توانایی و عظمت خدا، و شگفتی ظرافت‌های صنعت او آن است که از آب دریای موج زننده، و امواج فراوان شکننده، خشکی آفرید، و به طبقاتی تقسیم کرد، سپس طبقه‌ها را از هم گشود و هفت آسمان را آفرید، که به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه‌های معین استوار شدند. و زمین را آفرید که دریایی سبز رنگ و روان، آن را بر دوش می‌کشد. زمین در برابر فرمان خدا فروتن و در برابر شُکوهِ پروردگاری تسلیم است، و آب روان از ترس او ایستاد. سپس صخره‌ها، تپه‌ها و کوه‌های بزرگ را آفرید، آنها را در جایگاه خود ثابت نگاه داشت و در قرارگاهشان استقرار بخشید. پس کوه‌ها در هوا و ریشه‌های آن در آب رسوخ کرد، کوه‌ها از جاهای پست و هموار سر بیرون کشیده و کم‌کم ارتفاع یافتند، و ریشه آن در دل زمین



خطبه‌ها (۲۱۲ - ۲۱۳)

ریشه دوانید. قلّه‌ها سر به سوی آسمان برافراشت و نوک آنها را طولانی ساخت، تا تکیه گاه زمین و میخ‌های نگهدارنده آن باشد. سپس زمین با حرکات شدیدی که داشت آرام گرفت، تا ساکنان خود را نلرزاند و آنچه بر پشت زمین است سقوط نکند، یا از جای خویش منتقل نگردد. پس پاك و منزّه است خدایی که زمین را در میان آن همه از امواج ناآرام نگهداشت و پس از رطوبت، آن را خشك ساخت و آن را جایگاه زندگی مخلوقات خود گردانید، و چون بستری برایشان بگستراند، بر روی دریایی عظیم و ایستاده‌ای که روان نیست و تنها بادهای تند آن را بر هم می‌زند و ابرهای پُر باران آن را می‌جنباند «و توجّه به این شگفتی‌ها درس عبرتی است برای کسی که بترسد».

﴿ خطبه ۲۱۲ ﴾

بسیج مردم برای جنگ با شامیان

خدایا! هر کدام از بندگان تو، که سخن عادلانه دور از ستمکاری، و اصلاح کننده دور از فسادانگیزی ما را نسبت به دین و دنیا شنید و پس از شنیدن سر باز زد و از یاری‌کردنت باز ایستاد، و در گرامی داشتن دین تو درنگ و سستی کرد، ما تو را بر ضدّ او به گواهی می‌طلبیم. ای خدایی که از بزرگ‌ترین گواهانی و تمام موجوداتی که در آسمانها و زمین سکونت دادی! همه را بر ضدّ او به گواهی دعوت می‌کنیم، با اینکه تو از یاری او بی‌نیازی، و او را به کیفر گناهانش گرفتار خواهی کرد.

﴿ خطبه ۲۱۳ ﴾

وصف خدا و پیامبر ﷺ

سپاس خداوندی را سزااست که از شباهت داشتن به پدیده‌ها، برتر و از توصیفِ وصف کنندگان، والاتر است.



با تدبیر شگفتی‌آورش، بر همه بینندگان آشکار، و با بزرگی عزّتش، بر همه فکرای اندیشمندان پنهان است. داناست، نه آن که آگاهی از جایی گرفته شده یا در حال فزونی باشد و یا از کسی فراگیرد؛ اداره کننده سراسر نظام آفرینش است، بی‌آن که نیازی به فکر کردن یا اندیشه درونی داشته باشد. خدایی که تاریکیها او را پنهان نسازد، و از نورها روشنی نگیرد، شب او را نپوشاند و روز بر او نمی‌گذرد؛ نه بینایی او از راه دیدگان، و نه علم او از راه اطلاعات و اخبار است. (قسمتی از این سخنرانی پیرامون پیامبر ﷺ است.) خدا پیامبر ﷺ را با روشنایی اسلام فرستاد، و در گزینش، او را بر همه مقدّم داشت؛ با بعثت او شکافها را پُر، و سلطه‌گرانِ پیروز را دَرهَم شکست، و سختی‌ها را آسان، و ناهمواری‌ها را هموار فرمود، تا آن که گمراهی را، از چپ و راست تار و مار کرد.



خطبه ۲۱۴

پیامبر شناسی و ارزش دانشمندان الهی

گواهی می‌دهم که خدا عدل است و دادگر و دادرِس جداکننده حق و باطل است، و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده او، سرور مخلوقات است. هرگاه آفریدگان را به دو دسته کرد، او را در بهترین آنها قرار داد. در خاندان او نه زنکار و نه مردم بدکار است. آگاه باشید! خداوند برای خوبیها گروهی، و برای حق، ستونهای استواری و برای اطاعت نگه‌دارنده‌ای قرارداد. هر گامی که در اطاعت برمی‌دارید، یآوری از طرف خدای سبحان وجود دارد که زبانها به نیروی آنها سخن می‌گویند، و دلها با کمک آنها استوارند. برای یاری طلبان یاور، و برای شفاخواهان شفا دهنده‌اند. بدانید! بندگان که نگاهدار علم خداوند هستند و آن را حفظ می‌کنند

و چشمه‌های علم الهی را جوشان می‌سازند، با دوستی خدا، با یکدیگر پیوند داشته و یکدیگر را دیدار می‌کنند. جام محبت او را به همدیگر می‌نوشانند، و از آبشخور علم او سیراب می‌گردند، شک و تردید در آنها راه نمی‌یابد، و از یکدیگر بدگویی نمی‌کنند. سرشت و اخلاقشان با این ویژگیها شکل گرفته است، و بر این اساس تمام دوستی‌ها و پیوندهایشان استوار است. آنان، چونان بذره‌ای پاکیزه ای هستند که در میان مردم گزینش شده، آنها را برای کاشتن انتخاب و دیگران را رها می‌کنند. با آزمایشهای مکرر امتیاز یافتند، و با پاک کردن‌های پی در پی خالص گردیدند.

پس، آدمی باید اندرزها را بپذیرد و پیش از رسیدن رستخیز پرهیزکار باشد و در کوتاهی روزگارش اندیشه کند و به ماندن کوتاه در دنیا نظر دوزد، تا آن را به منزلگاهی بهتر مبدل سازد. پس برای جایی که او را می‌برند، و برای شناسایی سرای دیگر تلاش کند.

خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد، خدای هدای نگر را اطاعت می‌کند، از شیطان گمراه کننده دوری می‌گزیند، با راهنمایی مردان الهی، با آگاهی به راه سلامت رسیده، و به اطاعت هدایت‌گرش بپردازد، و به راه رستگاری، پیش از آن که درها بسته شود و وسایلش قطع گردد، بشتابد؛ در توبه را بگشاید، و گناهان را از بین ببرد. پس (چنین فردی) به راه راست ایستاده و به راه حق هدایت شده است.



خطبه ۲۱۵

ستایش و نیایش

(همواره با این کلمات خدا را می‌خواند؛)

ستایش خداوندی را سزاست که شبم را به صبح آورد، بی‌آن که مرده یا بیمار باشم، نه دردی بر رگهای تنم باقی گذارد، و نه به کیفر بدترین کردارم گرفتار کرد، نه بی‌فرزند و خاندان مانده، و نه از دین خدا روی گردانم، نه منکر پروردگار، نه ایمانم دگرگون، و نه عقلم آشفته و نه به عذاب امتهای گذشته گرفتارم. در حالی صبح کردم که

خطبه‌ها (۲۱۶)

بنده‌ای بی‌اختیار و بر نفس خود ستمکارم. خدایا! بر تو است که مرا محکوم فرمایی، در حالی که عذری ندارم، و توان فراهم آوردن چیزی جز آنچه که تو می‌بخشایی ندارم، و قدرت حفظ خویش ندارم، جز آن که تو مرا حفظ کنی.

خدایا! به تو پناه می‌برم از آن که در سایه بی‌نیازی تو، تهی دست باشم، یا در پرتو روشنایی هدایت تو گمراه گردم، یا در پناه قدرت تو، بر من ستم روا دارند، یا خوار و ذلیل باشم، در حالی که کار در دست تو باشد! خدایا جانم را نخستین نعمت گران‌بهای قرار ده که می‌ستانی، و نخستین سپرده‌ای قرار ده که از من باز پس می‌گیری! خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از آن که از فرموده تو بیرون شویم، یا از دین تو خارج گردیم، یا هواهای نفسانی پیایی بر ما فرود آید، که از هدایت ارزانی شده از جانب تو سرباز زنیم.

خطبه ۲۱۶

حقوق متقابل رهبری و مردم و روابط سالم میان ایشان

(از سخنان‌های امام علی^{علیه السلام} در صحرائ صقین است.)

پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان برای من، بر شما، به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده‌تر از آن است که وصفش کند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی‌مانند دارد! حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجرا شود، روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زبانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده‌ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی و گشایشی که خواسته



به بندگان عطا فرماید. پس، خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق، برخی دیگر را واجب گرداند، و حقّی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد. و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حقّ، حقّ رهبر بر مردم و حقّ مردم بر رهبر است؛ حقّی واجبی که خدای سبحان بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملتّ و رهبر، و عزّت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند و زمامداران اصلاح نمی‌شوند، جز با درستکاری رعیت. و آنگاه که مردم حقّ رهبری را اداء کنند، و زمامدار حقّ مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابد، و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنّت پیامبر ﷺ پایدار گردد. پس، روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنّت پیامبر ﷺ متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماریهای دل فراوان شود. مردم از اینکه حقّ بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند! پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کيفر الهی بر بندگان، بزرگ و دردناک خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید و نیکو همکاری نمایید.



درست است که هیچ کس نمی‌تواند حق اطاعت خداوندی را چنان که باید بگذارد، - هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید - لکن باید به مقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و برپاداشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک‌تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند، یا دیگری به یاری او برخیزد.

(پس یکی از یاران به پاخواست و با سخنی طولانی امام را ستود، حرف شنوایی و اطاعت از امام را اعلام داشت. آنگاه امام فرمود:)

کسی که عظمت خدا در جانش بزرگ، و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است که هرچه جز خدا را، کوچک شمارد. و از او سزاوارتر کسی که نعمتهای خدا را فراوان در اختیار دارد، و بر خوان احسان خدا نشسته است، زیرا نعمت خدا بر کسی بسیار نگردد، جز آن که حقوق الهی بر او فراوان باشد. مردم! از پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند، آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد،

و خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می‌باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را رها می‌کردم، به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است.

گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند. اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مَسْتایید،



خطبه‌ها (۲۱۷)

تا از عهده وظائفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که برعهده من است و باید انجام گیرد، اداء کنم. پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنان که از آدمهای خشمگین کناره می‌گیرند، دوری نجوید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقّی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد بود.



پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه بودیم، خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد. به جای گمراهی، هدایت، و به جای کوری، بینایی به ما عطا فرمود.

خطبه ۲۱۷

شکوه از قریش

خدايا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می‌خواهم، که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون کردند، و همگی برای مبارزه با من، در حقّی که از همه آنان سزاوارترم، متحد گردیدند و گفتند: «حق را اگر توانی بگیر و اگر تو را از حق محروم دارند، یا با غم و اندوه صبر کن، و یا با حسرت همیر!». به اطرافم نگریستم، دیدم که

خطبه‌ها (۲۱۸-۲۱۹)

نه یآوری دارم و نه کسی از من دفاع و حمایت می‌کند، جز خانواده‌ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود، جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم، و در فرو خوردن خشم، در امری که تلخ تر از گیاه حَنْظَل، و دردناک تر از فرورفتن تیزی شمشیر در دل بود، شکیبایی کردم!

(این گفتار در ضمن خطبه‌های گذشته آمد، لکن به خاطر اختلاف روایت آن را دوباره آوردیم.)

﴿ خطبه ۲۱۸ ﴾

افشای خیانت ناکثان که برای جنگ با او به بصره رفتند

(درباره کسانی که برای جنگ با او به بصره رفتند.)

بر کارگزاران و خزانه داران بیت المال مسلمانان که در فرمان من بودند، و بر مردم شهری که تمامی آنها بر اطاعت من، و وفاداری در بیعت با من وحدت داشتند، هجوم آوردند، آنان را از هم پراکندند، و به زیان من، در میانشان اختلاف افکندند، و بر شیعیان من تاختند، گروهی را با نیرنگ کشتند و گروهی دست بر شمشیر فشرده، با دشمن جنگیدند تا صادقانه خدا را ملاقات کردند.

﴿ خطبه ۲۱۹ ﴾

تأسف بر کشتگان جمل

(در میدان نبرد جَمَل در سال ۳۶ هجری، وقتی به جنازه طلحه و عبدالرحمن بن عتاب رسید، فرمود:)

ایومحمد (طلحه) در این مکان، غریب مانده است! به خدا سوگند! خوش نداشتم قریش را زیر تابش ستارگان کشته و افتاده بینم! به خونخواهی،



خطبه‌ها (۲۲۰ - ۲۲۱)

بر فرزندان «عبد مناف» دست یافتم، ولی سرکردگان «بنی جُمح» از دستم گریختند، آنان برای کاری که در شأن آنها نبود، سربرافراشتند و پیش از رسیدن به آن سرکوب شدند.

﴿خطبه ۲۲۰﴾

پوینده راه خدا

عقلش را زنده کرد و نفس خویش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر، و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید؛ برقی پرنور برای او درخشید، و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشاند و از دری به در دیگر برد، تا به در سلامت و سرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد. این، پاداش آن بود که دل را درست به کار گرفت و پروردگارِ خویش را راضی کرد.

﴿خطبه ۲۲۱﴾

هشدار از غفلت زدگی‌ها، پس از خواندن آیه‌ی التکَاثِر

(پس از خواندن آیه ۱ و ۲ سوره تکَاثِر «افزون طلبی شما را به خود مشغول داشته تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید؟» فرمود:)

شگفتا! چه مقصد بسیار دوری و چه زیارت کنندگان بی‌خبری و چه کار دشوار و مرگباری! پنداشتند که جای مردگان خالی است، آنها که سخت مایه عبرتند و از دور با یاد گذشتگان، فخر می‌فروشدند. آیا به گورهای پدران خویش می‌نازند؟ و یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو رفته‌اند؟ آیا خواهان بازگشت اجساد هستند که پوسیده شد؟ و حرکاتشان به سکون تبدیل گشت؟ آنها مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر! اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنی روی آورند، عاقلانه تر است تا آنان را وسیله فخرفروشی قرار دهند! اما بدانها با دیده‌های کم‌سو نگریستند و با کوتاه‌بینی



در امواج نادانی فرو رفتند، اگر حال آنان را از خانه‌های ویران و سرزمینهای خالی از زندگان می‌پرسیدند، پاسخ می‌دادند: آنان با گمراهی در زمین فرو خفتند، و شما ناآگاهانه دنباله‌روی آنان شدید. بر روی کاسه‌های سر آنها راه می‌روید و بر روی جسدهایشان زراعت می‌کنید و آنچه به جا گذاشته‌اند می‌خورید و بر خانه‌های ویران آنها مسکن گرفته‌اید و روزگاری که میان آنها و شماست، بر شما گریه و زاری می‌کند. آنها پیش از شما به کام مرگ فرو رفتند و برای رسیدن به آبشخور، از شما پیشی گرفتند. در حالی که آنها دارای عزتی پایدار و درجات والای افتخار بودند. پادشاهان حاکم، یا رعیت سرفراز بودند که سرانجام به درون برزخ راه یافتند، و زمین آنها را در خود گرفت و از گوشت بدن‌های آنان خورد و از خون آنان نوشید، پس در شکاف گورها بی‌جان و بدون حرکت پنهان مانده‌اند. نه از دگرگونی‌ها نگرانند، و نه از زلزله‌ها ترسناک، و نه از فریادهای سخت هراسی دارند. غائب شدگانی که کسی انتظار آنان را نمی‌کشد و حضارانی که حضور نمی‌یابند. اجتماعی داشتند و پراکنده شدند، با یکدیگر مهربان بودند و جدا گردیدند، اگر یادشان فراموش گشت، یا دیارشان ساکت شد، برای طولانی شدن زمان یا دوری مکان نیست، بلکه جام مرگ نوشیدند. گویا بودند و لال شدند، شنوا بودند و گر گشتند، و حرکاتشان به سکون تبدیل شد، چنان آرمیدند که گویا بیهوش بر خاک افتاده و در خواب فرو رفته‌اند.

همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی‌گیرند و دوستانی‌اند که به دیدار یکدیگر نمی‌روند. پیوندهای شناسایی در میانشان پوسیده، و اسباب برادری قطع گردیده است. با اینکه در یکجا گرد آمده‌اند تنهایند، رفیقان یکدیگرند و از هم دورند، نه برای شب صبحگاهی می‌شناسند،



و نه برای روز شامگاهی. شب یا روزی که به سفر مرگ رفته‌اند، برای آنها جاویدان است.

خطرات آن جهان را وحشتناک تر از آنچه می‌ترسیدند یافتند، و نشانه‌های آن را بزرگ تر از آنچه می‌پنداشتند مشاهده کردند. برای رسیدن به بهشت یا جهنم، تا قرارگاه اصلی شان مهلت داده شدند، و جهانی از بیم و امید برایشان فراهم آمد. اگر می‌خواستند آنچه را که دیدند توصیف کنند، زبانشان عاجز می‌شد. حال اگرچه آثارشان نابود، و اخبارشان فراموش شده، اما چشمهای عبرت‌بین، آنها را می‌نگرد و با گوش جان اخبارشان را می‌شنود، که با زبان دیگری با ما حرف می‌زنند و می‌گویند: چهره‌های زیبا، پژمرده و بدنهای نازپرورده پوسیده شد، و بر اندام خود لباس کهنگی پوشانده‌ایم و تنگی قبر، ما را در فشار گرفته، وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث برده‌ایم، خانه‌های خاموش قبر بر ما فرو ریخته و زیبایی‌های اندام ما را نابود و نشانه‌های چهره‌های ما را دگرگون کرده است. اقامت ما در این خانه‌های وحشت‌زا طولانی است، نه از مشکلات رهایی یافته و نه از تنگی قبر گشایشی فراهم شد. مردم! اگر آنها را در اندیشه خود بیاورید، یا پرده‌ها کنار رود، مردگان را در حالتی می‌نگرید که حشرات گوش‌هایشان را خورده، چشم‌هایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده، و زبان‌هایی که با سرعت و فصاحت سخن می‌گفتند، پاره پاره شده، قلبها در سینه‌ها پس از بیداری به خاموشی گراییده و در تمام اعضای بدن پوسیدگی تازه‌ای آشکار شده، و آنها را زشت گردانیده و راه آفت زدگی بر اجسادشان گشوده شده، همه تسلیم شده، نه دستی برای دفاع، و نه قلبی برای زاری دارند. و آنان را می‌بینی که دل‌های خسته از اندوه و چشمهای پر شده از خاشاک دارند، در حالات اندوهناک آنها دگرگونی ایجاد نمی‌شود و سختیهای آنان بر طرف نمی‌گردد.



آه! زمین چه اجساد عزیز و خوش سیمایی را که با غذاهای لذیذ و رنگین زندگی کردند و در آغوش نعمتها پرورانده شدند، به کام خویش فرو برد. آنان که می‌خواستند با شادی، غمها را از دل بیرون کنند و به هنگام مصیبت با سرگرمیها، صفای عیش خود را برهم نزنند، دنیا به آنها و آنها به دنیا می‌خندیدند، و در سایه خوشگذرانی غفلت‌زا، بی‌خبر بودند که روزگار با خارهای مصیبت‌زا آنها را درهم کوبید و گذشتِ روزگار، توانایی‌شان را گرفت. مرگ، از نزدیک به آنها نظر دوخت، و غم و اندوهی که انتظارش را نداشتند، آنان را فرا گرفت و غصه‌های پنهانی که خیال آن را نمی‌کردند، در جان‌شان راه یافت، در حالی که با سلامتی انس داشتند، انواع بیماریها در پیکرشان پدید آمد، و هراسناک به اطباء، که دستور دادند گرمی را با سردی، و سردی را با گرمی درمان کنند، روی آوردند، که بی‌نتیجه بود، زیرا داروی سردی، گرمی را علاج نکرد و آنچه برای گرمی به کار بردند، سردی را بیشتر ساخت، و ترکیبات و اخلاط، مزاج را به اعتدال نیاورد، جز آن که آن بیماری را فزونی داد، تا آنجا که درمان‌کننده خسته، و پرستار سرگردان، و خانواده از ادامه بیماریها سست و ناتوان شدند، و از پاسخ پرسش کنندگان درماندند، و درباره همان خبر حزن آوری که از او پنهان می‌داشتند، در حضورش به گفتگو پرداختند. یکی می‌گفت تا لحظه مرگ بیمار است، دیگری در آرزوی شفایافتن بود، و سومی خاندانش را به شکیبایی در مرگش دعوت می‌کرد، و گذشتگان را به یاد می‌آورد. در آن حال که در آستانه مرگ و ترک دنیا و جدایی با دوستان بود، ناگهان اندوهی سخت به او روی آورد، فهم و درکش را گرفت، زبانش به خشکی گرایید. چه مطالب مهمی را می‌بایست بگوید که زبانش از گفتن آنها بازماند، و چه سخنان دردناکی را از شخص بزرگی که احترامش را نگه میداشت، یا فرد خردسالی که به او ترحم می‌کرد، می‌شنید و خود را به گری می‌زد. همانا مرگ سختهایی دارد که هراس انگیز



و وصف ناشدنی است، و برتر از آن است که عقل‌های اهل دنیا آن را درک کند.

﴿ خطبه ۲۲۲ ﴾

بیان صفات اهل ذکر پس از تلاوت رجال لا تلهیهم

(هنگام تلاوت آیات ۳۶ و ۳۷ سوره نور «و صبح و شام در آن خانه‌ها تسبیح می‌گویند، مردانی که تجارت و معامله‌ای آنها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند»، فرمود:)

همانا خدای سبحان و بزرگ، یاد خود را روشنی بخش دلها قرار داد، تا گوش، پس از ناشنوایی بشنود و چشم پس از کم نوری بنگرد، و انسان پس از دشمنی رام گردد. خداوند که نعمتهای او گرانقدر است، در دوره‌های مختلفِ روزگار و در دورانِ جدایی از رسالت «تا آمدن پیامبری پس از پیامبر دیگر» بندگانی داشته که با آنان در گوش جان‌شان زمزمه می‌کرد، و در درون عقلشان با آنان سخن می‌گفت. آنان چراغ هدایت را با نورِ بیداری، در گوشها و دیده‌ها و دلها برمی‌افروختند، روزهای خدایی را به یاد می‌آوردند و مردم را از جلال و بزرگی خدا می‌ترساندند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند، آن را که راه میانه در پیش گرفت می‌ستودند و به رستگاری بشارت می‌دادند، و روش آن را که به جانب چپ یا راست کشانده می‌شد، زشت می‌شمردند و از نابودی هشدار می‌دادند، همچنان چراغ تاریکیها و راهنمای پرتگاه‌ها بودند.

همانا، مردمی هستند که ذکر خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارتی یا خرید و فروشی، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. با یاد خدا روزگار می‌گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود، از کیفرهای الهی می‌ترسانند. به عدالت فرمان می‌دهند و خود عدالت گسترند، از بدیها نهی می‌کنند و خود از آنها پرهیز دارند. با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده به آخرت پیوسته‌اند.



سرای دیگر را مشاهده کرده، گویا از مسایل پنهان برزخیان و مدّت طولانی اقامتشان آگاهی دارند، و گویا قیامت وعده‌های خود را برای آنان تحقّق بخشیده است. آنان پرده‌ها (پرده‌های آن جهان) را برای مردم دنیا برداشته‌اند، می‌بینند آنچه را که مردم نمی‌نگرند، و می‌شنوند آنچه را که مردم نمی‌شنوند. اگر اهل ذکر را در اندیشه خود آوری و مقامات ستوده آنان و مجالس آشکارشان را بنگری، می‌بینی که آنان نامه‌های اعمال خود را گشوده، و برای حسابرسی آماده‌اند، که همه را جبران کنند، و در اندیشه‌اند، در کدامیک از اعمال کوچک و بزرگی که به آنان فرمان داده شده، کوتاهی کرده‌اند، یا چه اعمالی که از آن نهی شده بودند، مرتکب گردیده‌اند. بار سنگین گناهان خویش را بر دوش نهاده و در برداشتن آن ناتوان شدند، گریه در گلویشان شکسته، و با ناله و فریاد می‌گیرند و با یکدیگر گفتگو دارند. در پیشگاه پروردگار خویش به پشیمانی اعتراف دارند. آنان نشانه‌های هدایت و چراغهای روشن‌گر تاریکیها می‌باشند. فرشتگان آنان را در میان گرفته، و آرامش بر آنها می‌بارند، درهای آسمان به رویشان گشوده و مقام ارزشمندی برای آنان آماده کرده‌اند، مقامی که خداوند با نظر رحمت به آن می‌نگرد، و از تلاش آنها خشنود، و منزلت آنها را می‌ستاید، دست به دعا برداشته و آمرزش الهی می‌طلبند. در گروِ نیازمندی فضلِ خدا و اسیرانِ بزرگی او هستند. غم و اندوه طولانی دل‌هایشان را مجروح و گریه‌های پیاپی چشم‌هایشان را آزرده است. دست آنان به طرف تمام درهای امیدواری خدا دراز است، از کسی درخواست می‌کنند که بخشش او را کاستی، و درخواست کنندگان او را نومیدی نیست. پس اکنون به خاطر خودت، حساب خویش را برّرسی کن، زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند.



﴿ خطبه ۲۲۳ ﴾

هشدار از غرور زدگی‌ها پس از تلاوت
یا ایها الانسان ماغرک بریک الکریم

(به هنگام تلاوت آیه ۶ سوره انفطار، «ای انسان، چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است». فرمود:)

برهان گناهکار، نادرست ترین برهانها است، و عذرش از توجیه هر فریب خورده‌ای بی‌اساس‌تر، و خوشحالی او از عدم آگاهی است. ای انسان! چه چیز تو را بر گناه جرأت داده و در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و بر نابودی خود علاقه‌مند کرده است؟ آیا بیماری تو را درمانی نیست و خواب زدگی تو بیداری ندارد؟ چرا آن گونه که به دیگران رحم می‌کنی، به خود رحم نمی‌کنی؟. چه بسا کسی را در آفتاب سوزان می‌بینی، بر او سایه می‌افکنی یا بیماری را می‌نگری که سخت ناتوان است، از روی دلسوزی بر او اشک می‌ریزی، اما چه چیز تو را بر بیماری خود بی‌تفاوت کرده و بر مصیبت‌های خود شکیا و از گریه بر حال خویشتی باز داشته است؟ در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از جانت نیست! چگونه ترس از فرود آمدن بلا، شب هنگام تو را بیدار نکرده است، که در گناه غوطه‌ور و در پنجه قهر الهی مبتلا شده‌ای؟. پس، سستی دل را، با استقامت درمان کن و خواب زدگی چشمانت را، با بیداری از میان بردار و اطاعت خدا را بپذیر و با یاد خدا اُنس گیر و یاد آور که تو از خدا روی گردانی و در همان لحظه، او روی به تو دارد و تو را به عفو خویش می‌خواند و با کرم خویش می‌پوشاند! در حالی که تو از خدا بریده، به غیر او توجّه داری!

پس چه نیرومند و بزرگوار است خدا! و چه ناتوان و بی‌مقداری تو، که بر عصیان او جرأت داری، در حالی که تو را در پرتو نعمت خود قرار داده، و در سایه رحمت او آرمیده‌ای. نه بخشش خود را از تو گرفته، و نه پرده اسرار تو را دریده است، بلکه چشم بر هم زدنی، بی‌احسان خدا زنده نبودی، در حالی که یا در نعمت‌های او غرق بودی، یا از گناهان تو



پرده پوشی شد، و یا بلا و مصیبتی را از تو دور ساخته است. پس چه فکر می‌کنی اگر او را اطاعت کنی؟ به خدا سوگند! اگر این رفتار میان دو نفر که در توانایی و قدرت برابر بودند وجود داشت (و تو یکی از آن دو بودی) تو نخستین کسی بودی که خود را بر زشتی اخلاق و نادرستی کردار محکوم می‌کردی. به حق می‌گویم، دنیا تو را نفریفته است، بلکه تو خود فریفته دنیایی دنیا عبرتها را برای تو آشکار، و تو را به تساوی دعوت کرد. دنیا با دردهایی که در جسم تو می‌گذارد و با کاهشی که در توانایی تو ایجاد می‌کند، راستگوتر از آن است که به تو دروغ بگوید و یا مغرورت سازد. چه بسا نصیحت کننده‌ای از دنیا را متهم کردی، و راستگویی را دروغگو پنداشتی! اگر دنیا را از روی شهرهای ویران شده و خانه‌های درهم فرو ریخته بشناسی، آن را یادآوری دلسوز، و اندرز دهنده‌ای گویا می‌یابی، که چنان دوستی مهربان از تباهی و نابودی تو نگران است. دنیا چه خوب خانه‌ای است برای آن کس که آن را جاودانه نپندارد، و خوب محلی است برای آن کس که آن را وطن خویش انتخاب نکند. سعادتمندان به وسیله دنیا، در قیامت، کسانی هستند که امروز از حرام آن می‌گریزند.

آنگاه که زمین سخت بلرزد و نشانه‌های هولناک قیامت تحقق پذیرد، و پیروان هر دینی به آن ملحق شوند، و هر پرستش کننده به معبود خود، و هر اطاعت کننده‌ای به فرمانده خود رسد، نه چشمی بر خلاف عدالت و برابری در هوا گشوده، و نه قدمی برخلاف حق، آهسته در زمین نهاده می‌شود. در آن روز چه دلیلهایی که باطل می‌گردد و عذرهایی که پذیرفته نمی‌شود! پس در جستجوی عذری باش که پذیرفته شود و دلیلی بجوی که استوار باشد، و از دنیای فانی برای آخرتِ جاویدان توشه بردار، و برای سفر آخرت وسایل لازم را آماده کن، و چشم به برق نجات بدوز، و بار سفر ببرند.



پرهیز از ستمکاری و زهد آن بزرگوار

(این سخنرانی، در شهر کوفه در دوران زمامداری آن حضرت ایراد شد.)

سوگند به خدا! اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سر ببرم، و یا با غُل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوشتر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می‌رود، و در خاک، زمانی طولانی اقامت می‌کند؟ به خدا سوگند! برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا يك مَن از گندمهای بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می‌کرد. چون به گفته‌های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می‌کنم و به دلخواه او رفتار، و از راه و رسم عادلانه خود دست برمیدارم. روزی آهنی را در آتش گذاختم، به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگیرند، از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟، اما مرا به آتش دوزخی می‌خوانی که خدای جبارش با خشم خود، آن را گذاخته است؟ تو از حرارت ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننام؟ و از این حادثه شگفت‌آورتر اینکه، شب هنگام کسی به دیدار ما آمد، و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود، چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کرده‌اند! به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر ﷺ حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگیرند. آیا از راه دین، وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده، یا جن زده شده‌ای؟



یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! وهمانا این دنیای آلوده شما نزد من! از برگ جویده شده دهان مَلَخ پست‌تر است! علی را با نعمتهای فناپذیر و لذت‌های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم.

﴿ خطبه ۲۲۵ ﴾

یاری خواستن از خدا در مشکلات اقتصادی

خدایا! آبرویم را با بی‌نیازی نگهدار و با تنگدستی، شخصیت مرا لگه دار مفرما، که از روزی خواران تو روزی خواهم، و از بدکاران عفو و بخشش طلبم! مرا در ستودن آن کس که به من عطایی فرمود، موفق فرما و در نکوهش آن کس که از من دریغ داشت آزمایش فرما، در صورتی که در پشت پرده، اختیار هر بخشش و دریغی در دست تو است و تو بر همه چیز توانایی.

﴿ خطبه ۲۲۶ ﴾

دنیا شناسی و عبرت گرفتن از دنیا

دنیا خانه‌ای است پوشیده از بلاها، به حيله و نیرنگ شناخته شده، نه حالات آن پایدار، و نه مردم آن از سلامت برخوردارند. دارای تحولات گوناگون، و دورانه‌ای رنگارنگ؛ زندگی در آن نکوهیده و امنیت در آن نابود است. اهل دنیا، همواره هدف تیرهای بلا هستند، که با تیرهایش آنها را می‌کوبد و با مرگ آنها را نابود می‌کند. ای بندگان خدا! بدانید، شما و آنان که در این دنیا زندگی می‌کنید، بر همان راهی می‌روید که



گذشتگان پیمودند! آنان، زندگانی‌شان از شما طولانی‌تر، خانه‌هایشان آبادتر، و آثارشان از شما بیشتر بود، که ناگهان صداهایشان خاموش، و وزش بادها در سرزمین‌شان ساکت و اجسادشان پوسیده و سرزمین‌شان خالی و آثارشان ناپدید شد! قصرهای بلند و محکم، و بساط عیش و بالشهای نرم را به سنگها و آجرها، و قبرهای به هم چسبیده تبدیل کردند. گورهایی که بنای آن بر خرابی، و با خاک ساخته شده است، گورها به هم نزدیک، اما ساکنان آنها از هم دور و غریبند، در وادی وحشتناک به ظاهر آرام، اما گرفتارند، نه در جایی که وطن گرفتند انس می‌گیرند، و نه با همسایگان ارتباطی دارند، در صورتیکه با یکدیگر نزدیک و در کنار هم جای دارند. چگونه یکدیگر را دیدار کنند در حالی که فرسودگی آنها را در هم کوبیده و سنگ و خاک آنان را در کام خود فرو برده است.

شما هم راهی را خواهید رفت که آنان رفته‌اند، و در گرو خانه‌هایی قرار خواهید گرفت که آنها قرار دارند، و گورها شما را به امانت خواهد پذیرفت. پس چگونه خواهید بود که عمر شما به سر آید و مردگان از قبرها برخیزند؟ «در آن هنگام که هر کس به اعمال از پیش فرستاده آزمایش می‌شود، و به سوی خدا که مولا و سرپرست آنهاست باز می‌گردد، و هر دروغی را که می‌بافتند، برای آنان سودی نخواهد داشت».



﴿خطبه ۲۲۷﴾

یکی از دعا‌های امام علی(ع)

خدایا! تو با دوستان از همه انس گیرنده‌تری، و برطرف کننده نیازهای توکل کنندگانی؛ بر اسرار پنهانشان آگاه، و به آنچه

در دل دارند آشنایی، و از دیدگاه‌های آنان با خبر و رازشان نزد تو آشکار و دل‌هایشان در حسرت دیدار تو داغدار است. اگر تنهایی و غربت به وحشتشان اندازد، یاد تو آرامشان می‌کند. اگر مصیبت‌ها بر آنان فرود آید، به تو پناه می‌برند، و روی به درگاه تو دارند، زیرا می‌دانند که سر رشته کارها به دست توست، و همه کارها از خواست تو نشأت می‌گیرد. خدایا! اگر برای خواستن درمانده شوم، یا راه پرسیدن را ندانم، تو مرا به اصلاح کارم راهنمایی فرما و جانم را به آنچه مایه رستگاری من است، هدایت کن، که چنین کاری از راهنمایی‌های تو بدور، و از کفایت‌های تو ناشناخته نیست. خدایا! مرا با بخشش خود بپذیر، و با عدل خویش، با من رفتار مکن!.

﴿ خطبه ۲۲۸ ﴾

ویژگی‌های سلمان فارسی

(در توصیف سلمان فارسی که قبل از پیدایش فتنه‌ها درگذشت.)

خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیر دهد، که کجیها را راست، و بیماریها را درمان، و سنت پیامبر ﷺ را به پاداشت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک و عیبی اندک، درگذشت. به نیکیهای دنیا رسیده و از بدیهای آن رهایی یافت. وظایف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنان که باید، از کیفر الهی می‌ترسید. خود رفت و مردم را پراکنده برجای گذاشت، که نه گمراه، راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید.

﴿ خطبه ۲۲۹ ﴾

ویژگی‌های بیعت مردم با امام علی

(وصف روز بیعت مردم با امام علی، که شبیه این خطبه در عبارات گذشته آمد.)

دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم! سپس چونان



شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می‌آورند، بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان، پایمال گردیدند. آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند، و بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی‌نقاب به صحنه آمدند!

﴿ خطبه ۲۳۰ ﴾

سفارش به پرهیزکاری و وصف زاهدان

همانا، ترس از خدا، کلید هر در بسته و ذخیره رستاخیز و عامل آزادی از هرگونه بردگی، و نجات از هرگونه هلاکت است. در پرتو پرهیزکاری، تلاشگران، پیروز و پروا کنندگان، از گناه رستگار و به هر آرزویی می‌توان رسید. مردم! عمل کنید که عمل نیکو به سوی خدا بالا می‌رود و توبه سودمند است و دعا به اجابت می‌رسد و آرامش برقرار، و قلمهای فرشتگان در جریان است.

به سوی اعمال نیکو بشتابید، پیش از آن که عمرتان پایان پذیرد، یا بیماری مانع شود و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد. مرگ، نابودکننده لذتها، تیره کننده خواهشهای نفسانی، و دورکننده اهداف شماست؛ مرگ، دیدارکننده‌ای دوست نداشتنی، هموردی شکست ناپذیر و کینه‌توزی است که بازخواست نمی‌شود؛ دامهای خود را هم اکنون بر دست و پای شما آویخته، و سختی‌هایش شما را فرا گرفته، و تیرهای خود را به سوی شما پرتاب کرده است. قهرش بزرگ، و دشمنی او بیپای و تیرش خطا نمی‌کند. چه زود است که سایه‌های مرگ و شدت دردهای آن و تیرگیهای لحظه جان‌کندن و بیهوشی سكرات مرگ و ناراحتی و خارج شدن روح از بدن، و تاریکی چشم پوشیدن از دنیا، و تلخی خاطره‌ها، شما را فرا گیرد. پس ممکن است ناگهان مرگ بر شما هجوم آورد



و گفتگوهایتان را خاموش و جمعیت شما را پراکنده و نشانه‌های شما را نابود و خانه‌های شما را خالی و میراث خوارانِ شما را برانگیزد، تا ارث شما را تقسیم کنند. آنان، یا دوستانِ نزدیکند که به هنگام مرگ نفعی نمی‌رسانند، یا نزدیکانِ غمزده‌ای که نمی‌توانند جلوی مرگ را بگیرند، یا سرزنش‌کنندگانی که گریه و زاری نمی‌کنند.

بر شما باد به تلاش و کوشش، آمادگی و آماده شدن، و جمع آوری زاد و توشه آخرت در دوران زندگی دنیا. دنیا شما را مغرور نسازد، چنان که گذشتگان شما و اُمتهای پیشین را، در قرون سپری شده مغرور ساخت. آنان که دنیا را دوشیدند، به غفلت زدگی در دنیا گرفتار آمدند، فرصتها را از دست دادند، و تازه‌های آن را فرسوده ساختند، سرانجام خانه‌هایشان گورستان، و سرمایه‌هایشان ارثِ این و آن گردید. آنان که نزدیکشان را نمی‌شناسند، و به گریه کنندگان خود توجهی ندارند، و نه دعوتی را پاسخ می‌گویند.

مردم! از دنیای حرام بپرهیزید، که حيله گر و فریبنده و نیرنگ باز است. بخشنده‌ای باز پس گیرنده و پوشنده‌ای برهنه کننده است.

آسایش دنیا بی‌دوام و سختیهایش بی‌پایان و بلاهایش دایمی است. زاهدان، گروهی از مردمِ دنیابند که دنیابست نمی‌باشند. پس در دنیا زندگی می‌کنند، اما آلودگی دنیابریستان را ندارند، در دنیا با آگاهی و بصیرت عمل می‌کنند، و در تركِ زشتیها از همه پیشی می‌گیرند، بدنهایشان به گونه‌ای در تلاش و حرکت است که گویا میان مردم آخرتند. اهل دنیا را می‌نگرند که مرگِ بدنها را بزرگ می‌شمارند، اما آنها مرگِ دل‌های زندگان را بزرگتر می‌دانند.



﴿ خطبه ۲۳۱ ﴾

بیان ویژگی‌های پیامبر ﷺ در «ذی قار»

(این سخنرانی، در سرزمین «ذی قار» هنگام حرکت به سوی بصره در سال ۳۶ هجری ایراد شد، و واقعی آن را در کتاب «جَمَل» نقل کرد.)

پیامبر اسلام ﷺ آنچه را که به او ابلاغ شد آشکار کرد، و پیامهای پروردگارش را رساند. او شکافهای اجتماعی را با وحدت اصلاح، و فاصله‌ها را به هم پیوند داد و پس از آن که آتش دشمنی‌ها و کینه‌های برافروخته، در دلها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد.

﴿ خطبه ۲۳۲ ﴾

سفارش به احتیاط در مصرف بیت‌المال

در پاسخ به درخواست عبدالله بن زمعه

(عبد الله بن زمعه از باران امام بود و درخواست مالی داشت، در جوابش فرمود):

این اموال که می‌بینی، نه مال من و نه از آن توست، غنیمتی گرد آمده از مسلمانان است، که با شمشیرهای خود به دست آوردند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی، وگرنه دسترنج آنان خوراك دیگران نخواهد بود.

﴿ خطبه ۲۳۳ ﴾

فصاحت و بلاغت اهل بیت علیهم السلام

و علل سقوط جامعه انسانی

(هنگامیکه «جُعْدَة بن هبیره» خواهرزاده امام علی علیه السلام نتوانست در حضور آن حضرت سخن بگوید، فرمود):

آگاه باشید! همانا زبان، پاره‌ای از وجود انسان است، اگر آمادگی نداشته باشد، سخن نمی‌گوید و به هنگام آمادگی، گفتار او را مهلت نمی‌دهد. همانا، ما امیران سخن می‌باشیم، درخت سخن در ما



ریشه دوانده، و شاخه‌های آن بر ما سایه افکنده است.
خدا شما را رحمت کند، بدانید که همانا شما در روزگاری هستید که
گوینده حق اندک، و زبان از راستگویی عاجز، و حق طلبان بی‌ارزشند.
مردم گرفتار گناه، و به سازشکاری هم‌داستانند، جوانانشان بداخلاق،
و پیرمردانشان گناهکار، و عالمشان دورو، و نزدیکانشان سود جویند.
نه خردسالانشان، بزرگان را احترام می‌کنند و نه توانگرانشان، دست
مستمندان را می‌گیرند.

خطبه ۲۳۴

علل تفاوت میان انسان‌ها

(ذعلب یمانی از احمد بن قتیبة، از عبد الله بن یزید، از مالک بن دحیه نقل کرد که در
حضور امام ع از علّت تفاوت‌های میان مردم پرسیدند، امام ع فرمود:)
علّت تفاوت‌های میان مردم، گوناگونی سرشتِ آنان است؛ زیرا آدمیان
در آغاز، ترکیبی از خاك شور و شیرین، سخت و نرم، بودند، پس آنان
به میزان نزدیک بودن خاکشان با هم نزدیک، و به اندازه دوری آن، از
هم دور و متفاوتند. یکی زیباروی و کم خرد، دیگری بلند قامت و کم
همت، یکی زشت روی و نیکوکار، دیگری کوتاه قامت و خوش فکر،
یکی پاک سرشت و بداخلاق، دیگری خوش قلب و آشفته عقل، و آن
دیگر سخنوری دل آگاه است!.



﴿ خطبه ۲۳۵ ﴾

در سوگ پیامبر ﷺ به هنگام غسل دادن ایشان

(هنگام غسل دادن پیامبر ﷺ فرمود):

پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! با مرگ تو رشته‌ای پاره شد که در مرگ دیگران اینگونه قطع نشد، با مرگ تو رشته پیامبری، و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست. مصیبت تو، دیگر مصیبت دیدگان را به شکیبایی وا داشت، و همه را در مصیبت تو یکسان عزادار کرد. اگر به شکیبایی امر نمی‌کردی، و از بی‌تابی نهی نمی‌فرمودی، آن قدر اشک می‌ریختم تا اشکهایم تمام شود، و این درد جانکاه همیشه در من می‌ماند، و اندوهم جاودانه می‌شد، که همه اینها در مصیبت تو ناچیز است! چه باید کرد که زندگی را دوباره نمی‌توان بازگرداند، و مرگ را نمی‌شود مانع شد. پدر و مادرم فدای تو! ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن، و در خاطر خود نگهدار!



﴿ خطبه ۲۳۶ ﴾

بیان مشکلات هجرت و پیوستن به پیامبر ﷺ

(از هجرت و پیوستن به پیامبر ﷺ سخن می‌گوید):

خود را در راهی قرار دادم که پیامبر ﷺ رفته بود، و همه جا از او پرسیدم تا به سرزمین «عَرَج» رسیدم.

(این جملات در يك سخن طولانی آمده است. جمله «فاطما ذکرة» (در همه جا از او می‌پرسیدم). یکی از سخنانی است که در اوج فصاحت قرار دارد، یعنی خبر حرکت پیامبر ﷺ از ابتداء حرکت تا پایان به من می‌رسید، که امام این معنا را با کنایه آورده است.)

﴿ خطبه ۲۳۷ ﴾

سفارش مردم به نیکوکاری

حال که زنده و برقرارید، پس عمل نیکو انجام دهید، زیرا پرونده‌ها گشوده، راه توبه آماده، و خدا فراریان را فرا می‌خواند و بدکاران، امید بازگشت دارند. عمل کنید پیش از آن که چراغ عمل خاموش و فرصت پایان یافته، و اجل فرا رسیده و دَرِ توبه بسته، و فرشتگان به آسمان پرواز کنند. پس، هرکسی با تلاش خود برای خود، از روزگار زندگانی برای ایام پس از مرگ، از دنیای فناپذیر برای جهان پایدار و از گذرگاه دنیا، برای زندگی جاودانه آخرت، توشه بگیرد. انسان باید از خدا بترسد، زیرا تا لحظه مرگ فرصت داده شده، و مهلت عمل نیکو دارد. انسان باید نفس را مهار زند، و آن را در اختیار گرفته، از طغیان و گناهان باز دارد، و زمام آن را به سوی اطاعت پروردگار بکشانند.

﴿ خطبه ۲۳۸ ﴾

وصف شامیان و نکوهش از انتخاب حکم

(درباره دو داور عراق و شام و نکوهش کوفیان فرمود):

شامیان درشت خویانی پست، بردگانی فرومایه‌اند که از هر گوشه‌ای گرد آمده، و از گروه‌های مختلفی ترکیب یافته‌اند، مردمی که سزاوار بودند احکام دین را بیاموزند و تربیت شوند و دانش فرا گیرند، و کار آرموده شوند، و سرپرست داشته باشند، و دستگیری‌شان کنند، و آنها را به کار مفید وادارند. آنان نه از مهاجرانند و نه از انصار، و نه آنان که خانه و زندگی خود را برای مهاجران آماده کرده، و از جان و دل ایمان آوردند.

آگاه باشید! که شامیان در انتخاب حکم، نزدیکترین فردی را که دوست داشتند برگزیدند، و شما فردی را که از همه به ناخشنودی نزدیک تر بود،



انتخاب کردید. همانا سر و کار شما با عبدا لله پسر قیس است که می‌گفت: «جنگ فتنه است، بند کمانها را ببَیْد و شمشیرها را در نیام کنید». اگر راست می‌گفت، پس چرا بدون اجبار در جنگ شرکت کرد؟ و اگر دروغ می‌گفت، پس متهم است. برای داوری، عبد الله بن عباس را رو در روی عمروعاص قرار دهید، و از فرصت مناسب استفاده کنید، و مرزهای دور دست کشور اسلامی را در دست خود نگهدارید، آیا نمی‌بینید که شهرهای شما میدان نبرد شده و خانه‌های شما هدف تیرهای دشمنان قرار گرفته است؟.

﴿ خطبه ۲۳۹ ﴾

فضائل اهل بیت پیامبر ﷺ

(در این خطبه، از جایگاه خاندان پیامبر ﷺ سخن می‌گوید؛)

خاندان پیامبر ﷺ مایه حیات دانش، و نابودی جهلاند. بردباری‌شان شما را از دانش آنها خبر می‌دهد، و ظاهرشان از صفای باطن، و سکوتشان از حکمت‌های گفتارشان باخبر می‌سازد؛ هرگز با حق مخالفت نکردند و در آن اختلاف ندارند. آنان ستونهای استوار اسلام، و پناهگاه مردم می‌باشند. حق به وسیله آنها به جایگاه خویش باز گشت، و باطل از جای خویش رانده و نابود، و زبان باطل از ریشه کنده شد. اهل بیت پیامبر ﷺ دین را چنان که سزاوار بود، دانستند و آموختند و بدان عمل کردند، نه آنکه شنیدند و نقل کردند، زیرا راویان دانش بسیار، اما حفظ کنندگان و عمل کنندگان به آن اندکند.



﴿ خطبه ۲۴۰ ﴾

نکوهش از موضع گیری‌های ناروای عثمان،

خطاب به ابن عباس

(در سال ۳۵ هجری، وقتی عثمان محاصره شد، ابن عباس را فرستاد که علی علیه السلام در مدینه نباشد و به باغات یتبع « محلی در اطراف مدینه» برود، که مردم به نام او شعار ندهند، امام رفت. وقتی احتیاج شدید به یاری داشت، پیغام داد و امام علیه السلام به مدینه برگشت. دوباره ابن عباس را فرستاد که علی علیه السلام از مدینه خارج شود، امام علیه السلام فرمود:)

ای پسر عباس! عثمان جز این نمی‌خواهد که مرا سرگردان نگهدارد، گاهی بروم و زمانی برگردم. يك بار پیغام فرستاد از مدینه خارج شوم، دوباره خبر داد که باز گردم، هم اکنون تو را فرستاده که از شهر خارج شوم. به خدا سوگند! آن قدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم!

﴿ خطبه ۲۴۱ ﴾

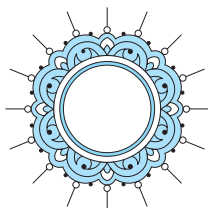
تشویق برای جهاد

(در این سخنرانی، یاران را به جهاد تشویق می‌کند:)

خدا، شکرگزاری را بر عهده شما نهاده، و امر حکومت را در دست شما گذارده، و فرصت مناسب در اختیارتان قرار داده است، تا برای جایزه بهشت با هم ستیز کنید. پس کمربندها را محکم ببندید و دامن همت بر کمر زنید، که به دست آوردن ارزشهای والا با خوشگذرانی میسر نیست! چه بسا خوابهای شب که تصمیم‌های روز را از بین برده، و تاریکیهای فراموشی، که همتهای بلند را نابود کرده است.

(و درود خداوند بر سرور ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر خدا و برخاندانش، چراغهای روشنی بخش و رشته‌های محکم الهی و سلام فراوان بر آنها باد.)





—﴿﴿ نامه ۱ ﴾﴾—

افشای سران ناکثین و تشویق مردم کوفه برای جهاد

(نامه به مردم کوفه به هنگام حرکت از مدینه به طرف بصره، در سال ۳۶ هجری این نامه را امام حسن علیه السلام و عمار یاسر به کوفه بردند.)
از بنده خدا، علی امیرمؤمنان، به مردم کوفه، که در میان انصار پایه‌ای ارزشمند، و در عرب مقامی والا دارند؛

پس از ستایش پروردگار! همانا شما را از کارعثمان چنان آگاهی دهم که شنیدن آن چنان دیدن باشد. مردم بر عثمان عیب گرفتند، و من تنها کسی از مهاجران بودم که او را به جلب رضایت مردم واداشته، و کمتر به سرزنش او زبان گشودم. اما طلحه و زبیر، آسانترین کارشان آن بود که بر او یورش برند، و او را برنجانند، و ناتوانش سازند. عایشه نیز ناگهان بر او خشم گرفت، عده‌ای به تنگ آمده او را کشتند، آنگاه مردم بدون اکراه و اجبار، با من بیعت کردند. آگاه باشید! مدینه مردم را یکپارچه بیرون راند و مردم نیز برای سرکوبی آشوب از او فاصله گرفتند. دیگ حوادث آشوب به جوش آمد و فتنه‌ها بر پایه‌های خود ایستاد. پس به سوی فرمانده خود بشتابید، و در جهاد با دشمن بر یکدیگر پیشی گیرید، به خواست خدای عزیز و بزرگ.



—﴿﴿ نامه ۲ ﴾﴾—

تشکر مجاهدان از جنگ برگشته

(نامه به مردم کوفه پس از پیروزی بر شورشیان بصره در ماه رجب سال ۳۶ هجری، که کوفیان نقش تعیین کننده داشتند.)

خداوند شما مردم کوفه را از سوی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پاداش نیکو دهد، بهترین پاداشی که به بندگان فرمانبردار، و سپاسگزاران نعمتش عطا می‌فرماید، زیرا شما دعوت ما را شنیدید و اطاعت کردید،

به جنگ فرا خوانده شدید و بسیج گشتید.

— نامه ۳ —

هشدار از بی اعتباری دنیای حرام

(به امام علیه السلام خبر دادند که شریح بن حارث، قاضی امام، خانه‌ای به ۸۰ دینار خرید، او را احضار کرده، فرمود:)

به من خبر دادند که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای، و سندی برای آن نوشته‌ای، و گواهانی آن را امضا کرده‌اند.

(شریح گفت: آری ای امیرمؤمنان!.. امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود:)

ای شریح! به زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند، و از گواهانت نمی‌پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد. ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای. اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی. آن سند را چنین می‌نوشتم:

این خانه‌ای است که بنده‌ای خوار آن را از مرده‌ای آماده کوچ خریده، خانه‌ای از سرای غرور، که در محله نابودشوندگان، و کوچه هلاک شدگان قرار دارد. این خانه به چهار جهت منتهی می‌گردد: يك سوی آن به آفتها و بلاها، سوی دوم آن به



مصیبت‌ها، و سوی سوم به هوا و هوسهای سُست کننده، و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می‌شود، و درِ خانه به روی شیطان گشوده است. این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت بر می‌بندد، به مبلغی که او را از عزّت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری کرده است. هرگونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جباران را گرفته، و سلطنت فرعونها چون «کسری» و «قصر» و «تُبَّع» و «حمیر» را نابود کرده است. آنان که مال فراوان گرد آورده بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساخته، و محکم کاری کردند، طلا کاری کرده، و زینت دادند، فراوان اندوختند، و نگهداری کردند، و به گمان خود برای فرزندان خود باقی گذاشتند، همگی آنان به پای حسابرسی الهی، و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند. آنگاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود «پس تبهکاران زیان خواهند دید». به این واقعیتها عقل گواهی می‌دهد، هرگاه که از اسارت هوای نفس نجات یافت، از دنیاپرستی به سلامت بگذرد.



— ﴿ نامه ٤ ﴾ —

روش گزینش نیروهای عمل کننده

(نامه به یکی از فرماندهان نظامی در سال ٣٦ هجری، برخی نوشتند به عثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشته شد.)

اگر دشمنان اسلام به سایه اطاعت باز گردند، پس همان است که دوست داریم، و اگر کارشان به جدایی و نافرمانی کشید با کمک فرمانبرداران با مخالفان نبرد کن، و از آنان که فرمان می‌برند برای سرکوب آنها که از یاری تو سرباز می‌زنند مددگیر، زیرا آن کس که از جنگ کراهت دارد بهتر است که شرکت نداشته باشد، و شرکت نکردنش از یاری دادن اجباری بهتر است.

— نامه ۵ —

هشدار از استفاده ناروای بیت‌المال

(نامه به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان. این نامه پس از جنگ جَمَل در شعبان سال ۳۶ هجری در شهر کوفه نوشته شد)

همانا پُست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی در گردن تو است، باید از فرمانده و امام خود اطاعت کنی؛ تو حق نداری نسبت به رعیت استبداد ورزی، و بدون دستور به کار مهمی اقدام نمایی؛ در دست تو اموالی از ثروتهای خدای بزرگ و عزیز است، و تو خزانه‌دار آنی تا به من بسپاری؛ امیدوارم برای تو بدترین زمامدار نباشم، با درود.

— نامه ۶ —

بیان علل مشروعیت حکومت امام علی‌علیه السلام

(نامه امام علی‌علیه السلام به معاویه، که پس از جنگ جَمَل در سال ۳۶ هجری، توسط جریر بن عبد الله فرستاده شد.)

همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت کردند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه ای دیگر انتخاب کند، و آنکس که غایب بود نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی‌اش رها می‌کند.

به جانم سوگند! ای معاویه! اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاکترین افرادم، و می‌دانی که من از آن ماجرا دور بوده‌ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی، و حق آشکاری را بپوشانی. با درود.



— ﴿﴿ نامه ۷ ﴾﴾ —

افشای چهره پنهان معاویه

(یکی از پاسخهای امام علی علیه السلام، در اواخر جنگ صفین در سال ۳۸ هجری، به نامه معاویه است.) «نامه ای دیگر به معاویه»

پس از نام خدا و درود! نامه پندآمیز تو به دستم رسید که دارای جملات به هم پیوسته، و زینت داده شده بود، که با گمراهی خود آن را آراسته، و با بد اندیشی خاص خود آن را امضاء کرده بودی. نامه مردی که نه خود آگاهی لازم دارد تا رهنمونش باشد، و نه رهبری دارد که هدایتش کند، تنها دعوت هوسهای خویش را پاسخ گفته، و گمراهی عنان او را گرفته و او اطاعت می‌کند، که سخن بی‌ربط می‌گوید و در گمراهی سرگردان است. (از همین نامه است؛) همانا بیعت برای امام يك بار بیش نیست، و تجدید نظر در آن میسر نخواهد بود، و کسی اختیار از سرگرفتن آن را ندارد! آن کس که از این بیعت عمومی سر باز زند، طعنه زن، و عیب‌جو خوانده می‌شود، و آن کس که نسبت به آن دو دل باشد، منافق است.

— ﴿﴿ نامه ۸ ﴾﴾ —

وادار ساختن معاویه به بیعت

(نامه به جریر بن عبد الله بجلي، فرستاده امام به سوی معاویه، در سال ۳۶ هجری) پس از نام خدا و درود! هنگامی که نامه‌ام به دستت رسید، معاویه را به یکسره کردن کار وادار کن، و با او برخوردی قاطع داشته باش. سپس او را آزاد بگذار. در پذیرفتن جنگی که مردم را از خانه‌ها بیرون می‌ریزد، یا تسلیم شدنی خوار کننده. پس اگر جنگ را برگزید، امان نامه او را بر زمین بکوب، و اگر صلح خواست از او بیعت بگیر، با درود.

— ﴿﴿ نامه ۹ ﴾﴾ —

افشای دشمنی‌های قریش و استقامت پیامبر ﷺ و افشای معاویه

(نامه به معاویه در سال ۳۶ هجری که شخصی به نام ابومسلم آن را برد.) خویشاوندان ما از قریش می‌خواستند پیامبران علی علیه السلام را بکشند، و ریشه ما را در آورند و در این راه اندیشه‌ها از سرگردانند،



و هرچه خواستند نسبت به ما انجام دادند، و زندگی خوش را از ما سلب کردند، و با ترس و وحشت به هم آمیختند، و ما را به پیمودن کوه‌های صعب العبور مجبور کردند، و برای ما آتش جنگ افروختند، اما خدا خواست که ما پاسدار دین او باشیم، و شرّ آنان را از حریم دین باز داریم. مؤمن ما در این راه خواستار پاداش بود، و کافر ما از خویشاوندان خود دفاع کرد، دیگر افراد قریش که ایمان می‌آوردند و از تبار ما نبودند، یا به وسیله هم پیمان‌هایشان و یا با نیروی قوم و قبیله‌شان حمایت می‌شدند، در امان بودند.

پیامبر اسلام ﷺ هرگاه آتش جنگ زبانه می‌کشید، و دشمنان هجوم می‌آوردند، اهل بیت خود را پیش می‌فرستاد تا به وسیله آنها، اصحابش را از سوزش شمشیرها و نیزه‌ها حفظ فرماید، چنانکه عبیده بن حارث در جنگ بدر، و حمزه در اُحُد، و جعفر در موته، شهید شدند. کسانی هم بودند که اگر می‌خواستم نامشان را می‌آوردم، آنان دوست داشتند چون شهیدان اسلام، شهید گردند، اما مقدر چنین بود که زنده بمانند، و مرگشان به تأخیر افتاد.

شگفتا از روزگار! که مرا همسنگ کسی قرار داده که چون من پیش قدم نبوده، و مانند من سابقه در اسلام و هجرت نداشته است، کسی را سراغ ندارم چنین ادّعایی کند، مگر ادّعاکننده‌ای که نه من او را می‌شناسم و نه فکر می‌کنم خدا، او را بشناسد! در هر حال خدا را سپاسگزارم. اینکه از من خواستی تا قاتلان عثمان را به تو بسپارم، پیرامون آن فکر کردم و دیدم که توان سپردن آنها را به تو یا غیر تو ندارم. سوگند به جان خودم! اگر دست از گمراهی و تفرقه بر نداری، به زودی آنها را خواهی یافت که تو را می‌طلبند، بی‌آن که تو را فرصت دهند تا در خشکی و دریا و کوه و صحرا، زحمت پیدا کردنشان را بر خود هموار کنی. و اگر در جستجوی آنان برآیی بدان که شادمان نخواهی شد، و ملاقات با آنان تو را خوشحال نخواهد کرد، و درود بر اهل آن.





افشای معاویه و پاسخ به تهدید نظامی و ادّعی دروغین خونخواهی وی

(نامه دیگری به معاویه در سرزمین صفّین در سال ۳۶ هجری پیش از آغاز نبرد؛)

چه خواهی کرد، آنگاه که جامه‌های رنگین تو کنار رود، جامه‌هایی که به زیباییهای دنیا زینت شده است؟ دنیا تو را با خوشیهای خود فریب داده، تو را به سوی خود خواند، و تو به دعوت آن پاسخ دادی؛ فرمانت داد و اطاعت کردی. همانا به زودی تو را وارد میدان خطرناکی می‌کند که هیچ سپر نگهدارنده‌ای نجات نمی‌دهد. ای معاویه! از این کار دست بکش و آماده حساب باش، و آماده حوادثی باش که به سراغ تو می‌آید. به گمراهان فرومایه، گوش مسپار! اگر چنین نکنی به تو اعلام می‌دارم که در غفلت زدگی قرار گرفته‌ای، همانا تو نازپرونده‌ای هستی که شیطان بر تو حکومت می‌کند، و با تو به آرزوهایش می‌رسد، و چون روح و خون در سراسر وجودت جریان دارد.

معاویه! از چه زمانی شما زمامداران امت و فرماندهان ملت بودید؟ نه سابقه درخشانی در دین، و نه شرافت والایی در خانواده دارید. پناه به خدا می‌برم از گرفتار شدن به دشمنی‌های ریشه‌دار! تو را می‌ترسانم از اینکه به دنبال آرزوها تلاش کنی، و آشکار و نهانت یکسان نباشد.

معاویه! مرا به جنگ خوانده‌ای، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار بازدار، تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده، و دیده چه کس پوشیده است؟ من ابوالحسن، کشنده جدّ و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر می‌باشم که سر آنان را شکافتم. امروز همان شمشیر با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می‌کنم، نه بدعتی در دین گذاشته، و نه پیامبر جدیدی برگزیده‌ام، من بر همان راه راست الهی قرار دارم که



شما با اختیار رهایش کرده، و با اکراه پذیرفته بودید! خیال کردی به خونخواهی عثمان آمده‌ای، در حالی که می‌دانی خون او به دست چه کسانی ریخته شده است؟! اگر راست می‌گویی از آنها مطالبه کن! همانا من تو را در جنگ می‌نگرم که چونان شتران زیر بار سنگین مانده، فریاد و ناله سر می‌دهی، و می‌بینم که لشکریانت با بی‌صبری از ضربات پیاپی شمشیرها، و بلاهای سخت، و بر خاک افتادن مداوم تن‌ها، مرا به کتاب خدا می‌خوانند در حالی که لشکریان تو، کافر و بیعت کنندگانِ پیمان شکنند!

نامه ۱۱

توصیه به احتیاط به سپاهسانی که سوی دشمن می‌رفتند

(دستور العمل امام علی^{علیه السلام} به لشکری که آن را به فرماندهی زیاد بن نضر حارثی، و شریح بن هانی به سوی شام و معاویه فرستاد.)

هرگاه به دشمن رسیدید، یا او به شما رسید، لشکرگاه خویش را بر فراز بلندیها، یا دامنه کوه‌ها، یا بین رودخانه‌ها قرار دهید، تا پناهگاه شما، و مانع هجوم دشمن باشد، جنگ را از يك سو یا دو سو آغاز کنید؛ و در بالای قلّه‌ها، و فراز تپّه‌ها، دیده‌بان‌هایی بگمارید، مبدا دشمن از جایی که می‌ترسید یا از سویی که بیم ندارید، ناگهان بر شما یورش آورد! و بدانید که پیشاهنگان سپاه دیدبان لشکریانند، و دیدبانان طلایه‌داران سپاهند. از پراکندگی بپرهیزید، هر جا فرود می‌آیید، با هم فرود بیایید، و هرگاه کوچ می‌کنید همه با هم کوچ کنید؛ و چون تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را پیرامون لشکر بگمارید، و ن خوابید مگر اندك، چونان آب در دهان چرخاندن و بیرون ریختن.



﴿ نامه ۱۲ ﴾

احتیاط‌های نظامی برای سربازان پیشتاز

(دستور العمل نظامی، به معقل بن قیس ریاحی، که با سه هزار سرباز به عنوان پیشاهنگان سپاه امام به سوی شام حرکت کردند. معقل از بزرگان و شجاعان به نام کوفه بود.)

از خدایی بترس که ناچار او را ملاقات خواهی کرد، و سرانجامی جز حاضر شدن در پیشگاه او را نداری. جز با کسی که با تو پیکار کند، پیکار نکن. در خُنکی صبح و عصر، سپاه را حرکت ده، در هوای گرم لشکر را استراحت ده، و در پیمودن راه شتاب مکن. در آغاز شب حرکت نکن، زیرا خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای اقامت کردن، نه کوچ کردن، تعیین فرموده است. پس آسوده باش، و مَرکِیها را آسوده بگذار، آنگاه که سَحَر آمد و سپیده صبحگاهان آشکار شد، در پناه برکت پروردگار حرکت کن. هرجا دشمن را مشاهده کردی در میان لشکرت بایست، نه چنان به دشمن نزدیک شو که چنان جنگ افروزان باشی، و نه آن قدر دور باش که پندارند از نبرد می‌هراسی، تا فرمان من به تو رسد. مبادا کینه آنان پیش از آن که آنان را به راه هدایت فرا خوانید، و درهای عذر را بر آنان ببندید شما را به جنگ وا دارد.



﴿ نامه ۱۳ ﴾

در رعایت سلسله مراتب نظامی

(دستور العمل امام عليه السلام به دو تن از امیران لشکر، زیاد بن نضر و شریح بن هانی) من «مالك اشتر پسر حارث» را بر شما و سپاهیان که تحت امر شما هستند، فرماندهی دادم. گفته او را بشنوید، و از فرمان او اطاعت کنید، او را چنان زره و سپر نگیهان خود برگزینید، زیرا که مالك، نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود. نه در آنجایی که شتاب لازم است گندی دارد، و نه آنجا که گندی پسندیده است شتاب می‌گیرد.

﴿ نامه ۱۴ ﴾

ترک آغازگری در جنگ و اخلاق نظامی پس از جنگ

(دستور امام علی^{علیه السلام} در صفین قبل از رویارویی با دشمن)

با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا بحمد الله حجت با شماست، و آغازگر جنگ نبودنتان، تا آن که دشمن به جنگ روی آورد، حجت دیگر بر حقانیت شما خواهد بود. اگر به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را که پشت کرده نکشید، و آن را که قدرت دفاع ندارد آسیب نرسانید، و مجروحان را به قتل نرسانید. زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه کم توانند. در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی، به زنی حمله می‌کرد، او و فرزندان او را سرزنش می‌کردند.

﴿ نامه ۱۵ ﴾

نیایش در جنگ

(دعای امام علی^{علیه السلام} در میدان جنگ)

خدایا! قلبها به سوی تو روان شده، و گردنها به درگاه تو کشیده، و دیده‌ها به آستان تو نگران، و گامها در راه تو در حرکت، و بدن‌ها در خدمت تو لاغر شده است؛ خدایا! دشمنیهای پنهان آشکار، و دیگهای کینه در جوش است.

خدایا! به تو شکایت می‌کنیم از اینکه پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در میان ما نیست، و دشمنان ما فراوان، و خواسته‌های ما پراکنده است، «پروردگارا! بین ما و دشمنانمان به حق دآوری فرما، که تو از بهترین داورانی.»



﴿ نامه ۱۶ ﴾

آموزش تاکتیک‌های نظامی به هنگام آغاز جنگ

(دستورالعمل امام علیه السلام به هنگام آغاز جنگ، در سال ۳۷ هجری در میدان صفین؛)

عقب نشینی‌هایی که مقدمه هجوم دیگری است، و ایستادنی که حمله در پی دارد، نگران‌تان نسازد، حقّ شمشیرها را اداء کنید و پشت دشمن را به خاک بمالید، و برای فرو کردن نیزه‌ها، و محکم‌ترین ضربه‌های شمشیر، خود را آماده کنید، صدای خود را در سینه‌ها نگهدارید که در زدودن سُستی نقش بسزایی دارد. به خدایی که دانه را شکافت و پدیده‌ها را آفرید! آنها اسلام را نپذیرفتند، بلکه به ظاهر تسلیم شدند، و کفر خود را پنهان داشتند و آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.

﴿ نامه ۱۷ ﴾

افشای چهره بنی‌امیه و بیان ویژگی‌های اهل‌بیت علیهم السلام

(نامه‌ای در جواب نامه معاویه در صحرای صفین، ماه صفر سال ۳۷ هجری.)

معاویه! اینکه خواستی شام را به تو واگذارم، همانا من چیزی را که دیروز از تو بازداشتم، امروز به تو نخواهم بخشید، و اما در مورد سخن تو که «جنگ، عرب را جز اندکی، به کام خویش فرو برده است» آگاه باش، آن کس که بر حق بود، جایگاهش بهشت، و آن که بر راه باطل بود در آتش است. اما اینکه ادّعی تساوی در جنگ و نفرات جهادگر را کرده‌ای، بدان که رشد تو در شك، به درجه کمال من در یقین نرسیده است، و اهل شام بر دنیا حریص‌تر از اهل عراق به آخرت نیستند. و این که ادّعا کردی ما همه، فرزندان «عبدمناف» هستیم، آری چنین است، اما جدّ شما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم»، و «حرب» همانند «عبدالمطلب»، و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نیست،



هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال‌زاده همانند حرام‌زاده نمی‌باشد، و آن که بر حق است با آن که بر باطل است را نمی‌توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.

از همه که بگذریم، فضیلت نبوت در اختیار ماست، که با آن عزیزان را ذلیل، و خوار شدگان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امت برابر دین اسلام یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابوسفیان، یا برای دنیا و یا از روی ترس در دین اسلام وارد شدید، و این هنگامی بود که نخستین اسلام آورندگان بر همه پیشی گرفتند، و مهاجران نخستین، ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه! شیطان را از خویش بهره‌مند نکن، و او را بر جان خویش راه مده. با درود.



نامه ۱۸

هشدار از مسائل بصره

(نامه به فرماندار بصره، عبد الله بن عباس، در سال ۳۶ هجری پس از جنگ جمل؛)

بدان که بصره امروز، جایگاه شیطان و کشت‌زار فتنه‌هاست. با مردم آن به نیکی رفتار کن، و گِره وحشت را از دل‌های آنان بگشای. بد رفتاری تو را با قبیله «بنی تمیم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند. همانا «بنی تمیم» مردانی نیرومندند که هرگاه دلاوری از آنها غروب کرد، سلحشور دیگری جای آن درخشید، و در نبرد، در جاهلیت و اسلام، کسی از آنها پیشی نگرفت، و همانا آنها با ما پیوند خویشاوندی، و قرابت و نزدیکی دارند، که صله رحم و پیوند با آنان پاداش، و گسستی پیوند با آنان کیفر الهی دارد، پس مدارا کن.

نامه‌ها (۱۹ - ۲۰)

ای ابوالعباس! امید است آنچه از دست و زبان تو از خوب یا بد، جاری می‌شود، خدا تو را بیامرزد، چرا که من و تو در اینگونه از رفتارها شریکیم. سعی کن تا خوش بینی من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.

﴿ نامه ۱۹ ﴾

هشدار از بد رفتاری با مردم

(نامه به یکی از فرمانداران خود به نام عمر بن ابی سلمه ارحبی، که در فارس ایران حکومت می‌کرد).

پس از نام خدا و درود، همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند. من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بد رفتاری هستند؛ زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور کردن، رعایت کن.

﴿ نامه ۲۰ ﴾

هشدار از خیانت به بیت‌المال

(نامه به زیاد بن ابیه جانشین فرماندار بصره) (ابن عباس از طرف امام علی علیه السلام فرماندار بصره بود و بر حکومت اهواز و فارس و کرمان و دیگر نواحی ایران نظارت داشت).

همانا من، به راستی به خدا سوگند می‌خورم! اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، درمانده و خوار و سرگردان شوی! با درود.



﴿ نامه ۲۱ ﴾

سفارش به میانه‌روی

(نامه دیگری به زیاد در سال ۳۶ هجری)

ای زیاد! از اسراف بپرهیز، و میانه‌روی را برگزین، از امروز به فکر فردا باش، و از اموال دنیا به اندازه کفاف خویش نگهدار، و زیادی را برای روز نیازمندی در آخرت پیش فرست. آیا امیدداری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشی؟ و آیا طمع داری ثواب انفاق‌کنندگان را دریابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری؟ و تهیدستان و بیوه‌زنان را از آن نعمتها محروم می‌کنی؟. همانا انسان، به آنچه پیش فرستاده و نزد خدا ذخیره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود.

﴿ نامه ۲۲ ﴾

سفارش به آخرت‌گرایی

(نامه به ابن عباس فرماندار بصره در سال ۳۶ هجری که گفت پس از سخنان پیامبر ﷺ هیچ سخنی را همانند این نامه سودمند نیافتم.)

پس از یاد خدا و درود! همانا انسان گاهی خشنود می‌شود به چیزی که هرگز از دستش نمی‌رود، و ناراحت می‌شود برای از دست دادن چیزی که هرگز به آن نخواهد رسید. ابن عباس! خوشحالی تو از چیزی باشد که در آخرت برای تو مفید است، و اندوه تو برای از دست دادن چیزی از آخرت باشد، آنچه از دنیا به دست می‌آوری تو را خشنود نسازد، آنچه در دنیا از دست می‌دهی زاری کنان تأسّف مخور، و همّت خویش را به دنیای پس از مرگ واگذار.



﴿ نامه ۲۳ ﴾

وصیت آخر امام علیه السلام اندکی پیش از مرگ

(وصیت امام علیه السلام در لحظه‌های شهادت در ماه رمضان سال ۴۰ هجری)

سفارش من به شما، آن که، به خدا شرک نوزید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله را تباه نکنید. این دو ستون دین را بر پا دارید، و این دو چراغ را روشن نگهدارید، آنگاه سزاوار هیچ سرزنشی نخواهید بود.

من دیروز همراهتان بودم و امروز مایه عبرت شما می‌باشم، و فردا از شما جدا می‌گردم، اگر ماندم خود اختیار خون خویش را دارم، و اگر همیرم، مرگ وعده‌گاه من است، اگر عفو کنم، برای من نزدیک شدن به خدا، و برای شما نیکی و حسنه است، پس عفو کنید، «آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد؟»

به خدا سوگند! همراه مرگ چیزی به من روی نیاورده که از آن خشنود نباشم، و نشانه‌های آن را زشت بدانم، بلکه من چونان جوینده آب در شب که ناگهان آن را بیابد، یا کسی که گمشده خود را پیدا کند، از مرگ خرسندم: «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.» می‌گویم: (شبه این کلمات در خطبه‌ها گذشت که جهت برخی مطالب تازه آن را آوردیم).



﴿ نامه ۲۴ ﴾

وصیت نسبت به اموال شخصیش

و سفارش به اعتدال در مصرف بیت‌المال

(پس از بازگشت از جنگ صفین، این وصیت نامه اقتصادی را در ۲۰ جمادی الاول سال ۳۷ هجری نوشت).

این دستوری است که بنده خدا علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان، نسبت به اموال شخصی خود، برای خشنودی خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد، و آسوده اش گرداند.

(قسمتی از این نامه است): همانا، سرپرستی این اموال بر عهده فرزندم حسن بن علی است، آن گونه که رواست از آن مصرف نماید و از آن انفاق کند. اگر برای حسن حادثه‌ای رخ داد و حسین زنده بود، سرپرستی آن را، پس از برادرش بر عهده گیرد و کار او را تداوم بخشد. پسران فاطمه از این اموال به همان مقدار سهم دارند که دیگر پسران علی خواهند داشت. من سرپرستی اموال را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودی خدا، و نزدیک شدن به رسول الله ﷺ و بزرگداشت حرمت او، و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر ﷺ را فراهم آورم. و با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کنم که اصل مال را حفظ کرده تنها از میوه و درآمدش بخورند و انفاق کنند، و هرگز نهال‌های درخت خرما را نفروشند، تا همه این سرزمین یک پارچه به گونه‌ای زیر درختان خرما قرار گیرد که راه یافتن در آن دشوار باشد. و زنان غیرعقدی من که با آنها بودم و صاحب فرزند یا حامله می‌باشند، پس از تولد فرزند، فرزند خود را برگیرد که بهره او باشد، و اگر فرزندش بمیرد، مادر آزاد است، و کنیز بودن از او برداشته شده، و آزادی خویش را باز یابد.

(«وَدَّيَّة» به معنی نهال خرما، و جمع آن «وَدَيَّ» بر وزن «علی» می‌باشد، و جمله امام نسبت به درختان «حتی تشکل ارضاها غراساً» از فصیح‌ترین سخنان است، یعنی زمین پر درخت شود که چیزی جز درختان به چشم نیاید).

— ﴿ ۲۵ ﴾ —

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی و روش جمع‌آوری بیت‌المال

(دستورالعمل امام علیؑ به مأموران جمع‌آوری مالیات در سال ۳۶ هجری)
(ما بخشی از این وصیت را آوردیم تا معلوم شود که امام ارکان حق را به پا می‌داشت



و فرمان به عدل صادر می‌کرد، در کارهای کوچک یا بزرگ، با ارزش یا بی‌مقدار.)

با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد حرکت کن. در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر، و افزونتر از حقوق الهی از او مگیر. هرگاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی، و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرار گیری؛ به آنها سلام کن، و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن. سپس می‌گویی: «ای بندگان خدا! مرا ولی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حقّ خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم، آیا در اموال شما حقّی است که به نماینده او بپردازید؟». اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو، بدون آن که او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی، هرچه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه‌اش داخل مشو، که اکثر اموال از آن اوست. آنگاه که داخل شدی مانند اشخاص سلطه‌گر، و سختگیر رفتار نکن، حیوانی را رم مده، و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان. حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند، پس از انتخاب اعتراض نکن، سپس باقیمانده را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر، به همین گونه رفتار کن تا باقیمانده، حقّ خداوند باشد. اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است، و از تو درخواست گزینش دوباره دارد، همراهی کن، پس حیوانات را درهم کن، و به دو دسته تقسیم نما، همانند آغاز کار، تا حقّ خدا را از آن برگیری. و در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر و دست و پا شکسته، بیمار



و معیوب را به عنوان زکات نپذیر، و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین برساند و او در میان آنها تقسیم گرداند. در رساندن حیوانات، آن را به دست چوپانی که خیرخواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسپار،

سپس آنچه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرموده مصرف کنیم. هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچه‌اش زبانی وارد نشود. در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید. آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده‌هایی که دو طرف آن علف زار است به جاده بی‌علف نکشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هرگاه به آب و علفزار رسیدند، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند». تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر اساس رهنمود قرآن، و سنت پیامبر ﷺ تقسیم نماییم. عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و نیز هدایت تو خواهد شد، ان شاء الله.



نامه ۲۶

اخلاق کارگزاران مالیاتی و ضرورت امانتداری

(نامه به برخی از مأموران مالیات که در سال ۳۶ هجری برای فرماندار اصفهان مخنف بن سلیم فرستاده شد؛)

او را به ترس از خدا در اسرار پنهانی و اعمال مخفی سفارش می‌کنم، آنجا که هیچ گواهی غیر از او، و نماینده‌ای جز خدا نیست، و سفارش می‌کنم که مبادا در ظاهر خدا را اطاعت، و در خلوت نافرمانی کند و اینکه آشکار و پنهانش، و گفتار و کردارش در تضاد نباشد، امانت الهی را پرداخته، و عبادت را

خالصانه انجام دهد. و به او سفارش می‌کنم با مردم تندخو نباشد و به آنها دروغ نگوید و با مردم به جهت اینکه بر آنها حکومت دارد بی‌اعتنایی نکند، چه اینکه مردم برادران دینی، و یاری دهندگان در استخراج حقوق الهی می‌باشند.

بدان! برای تو در این زکاتی که جمع می‌کنی سهمی معین، و حقی روشن است، و شریکانی از مستمندان و ضعیفان داری، همانگونه که ما حق تو را می‌دهیم، تو هم باید نسبت به حقوق آنان وفادار باشی، اگر چنین نکنی در روز رستاخیز بیش از همه دشمن داری، و وای بر کسی که در پیشگاه خدا، فقرا و مساکین، و درخواست کنندگان و آنان که از حششان محرومند، و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شکایت کنند.

کسی که امانت الهی را خوار شمارد، و دست به خیانت آورده کند، خود و دین خود را پاک نساخته، و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده، و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا بزرگترین خیانت! خیانت به ملت، و رسواترین دغلکاری، دغلبازی با امامان است، با درود.



اخلاق مدیران، پرهیزکاران و دنیای حلال و هشدار از خطر منافقین

(نامه به فرماندار مصر، محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را در آغاز سال ۳۷ هجری به سوی مصر فرستاد.)

با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش. در نگاه‌هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم، به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان

درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان خواهد پرسيد، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.

آگاه باشيد! ای بندگان خدا! پرهيزكاران از دنياي زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند. با مردم دنيا در دنياشان شريك گشتند، اما مردم دنيا در آخرت آنها شركت نکردند، پرهيزكاران در بهترين خانه‌های دنيا سکونت کردند، و بهترين خوراکی‌های دنيا را خوردند، و همان لذتهایی را چشیدند که دنياداران چشیده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آن گونه که سرکشان و متکبران دنيا بهره مند بودند. سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتي پُر سود، به سوی آخرت شتافتند. لذت پارسایی در ترك حرام دنيا را چشیدند، و يقين داشتند در روز قيامت از همسايگان خدايند، جاياگاهی که هرچه درخواست کنند، داده می‌شود، و هرگونه لذتی در اختيارشان قرار دارد.

ای بندگان خدا! از مرگ و نزديك بودنش بترسيد، و آمادگی‌های لازم را برای مرگ فراهم کنید، که مرگ جريانی بزرگ و مشکلی سنگين به همراه خواهد آورد، يا خيري که پس از آن شری وجود نخواهد داشت، و يا شری که هرگز نيکی با آن نخواهد بود! پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزديکتر؟ و چه کسی از عمل کننده برای آتش، به آتش نزديکتر است؟ شما همه، شکار آماده مرگ می‌باشيد، اگر توقف کنید شما را می‌گيرد و اگر فرار کنید به شما می‌رسد. مرگ از سايه شما به شما نزديک تر است، نشانه مرگ بر پيشانی شما زده شد، دنيا پشت سر شما در حال درهم پيچيده شدن است.

پس بترسيد از آتشی که ژرفای آن زياد و حرارتش شديد و عذابش نو به نو وارد می‌شود، در جاياگاهی که رحمت در آن وجود ندارد، و سخن کسی را نمی‌شنوند، و ناراحتیها در آن پايان ندارد!



اگر می‌توانید که ترس از خدا را فراوان، و خوشبینی خود را به خدا نیکو گردانید، چنین کنید، هر دو را جمع کنید، زیرا بنده خدا خوش بینی او به پروردگار باید به اندازه ترسیدن او باشد، و آن کس که به خدا خوش‌بین‌تر است، باید بیشتر از دیگران از کيفر الهی بترسد. ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست بزرگترین لشکر یعنی لشکر مصر، قرار دادم. بر تو سزاوار است که با خواسته‌های دل مخالفت کرده، و از دین خود دفاع کنی، هرچند ساعتی از عمر تو باقی نمانده باشد. خدا را در راضی نگهداشتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشنودی خدا جایگزین هر چیزی بوده اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود.

نماز را در وقت خودش به جای آر، نه اینکه در بیکاری زودتر از وقتش بخوانی، و به هنگام درگیری و کار آن را تأخیر بیندازی، و بدان که تمام کردار خوبت در گرو نماز است.

(قسمتی از این نامه: امام هدایتگر، و زمامدار گمراهی، هیچگاه مساوی نخواهند بود، چنانکه دوستان پیامبر ﷺ و دشمنانش برابر نیستند. پیامبر اسلام ﷺ به من فرمود: «بر امت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم، زیرا مؤمن را ایمانش بازداشته، و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می‌سازد، من بر شما از هر منافقی می‌ترسم که درونی دو چهره و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.»



افشای ادعاهای دروغین معاویه و بیان فضایل بنی‌هاشم

(جواب نامه معاویه، که یکی از نیکوترین نامه‌های امام علی^{علیه السلام} است که پس از جنگ جمل در سال ۳۶ هجری نوشته شد.)

پس از یاد خدا و درود! نامه شما رسید، که در آن نوشتید، خداوند محمد ^{صلی الله علیه و آله} را برای دینش برگزید و با یارانش او را تأیید کرد راستی روزگار چه چیزهای شگفتی از تو بر ما آشکار کرده است! تو می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرمود، آگاه کنی و از نعمت وجود پیامبر با خبرمان سازی؟ داستان تو داستان کسی را ماند که خرما به سرزمین پُر خرماي «هَجَر» برد یا استاد خود را به مسابقه دعوت کند! و پنداشتی که برترین انسانها در اسلام فلان کس، و فلان شخص است؟ چیزی را یاد آورده‌ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد، و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی‌شود، تو را با انسانهای برتر و غیر برتر، سیاستمدار و غیرسیاستمدار چه کار؟ اسیران آزاد شده و فرزندانشان را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین، و ترتیب درجات، و شناسایی منزلت و مقام آنان! هرگز! خود را در چیزی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای. حال کار به اینجا کشید که محکوم، حاکم باشد؟ ای مرد! چرا بر سر جایث نمی‌نشینی؟ و کوتاهی کردن‌هایت را به یاد نمی‌آوری؟ و به منزلت عقب مانده‌ات، باز نمی‌گردی؟ برتری ضعیفان، و پیروزی پیروزمندان در اسلام با تو چه ارتباطی دارد؟ تو همواره در بیابان گمراهی سرگردان، و از راه راست روی گردانی! «آنچه می‌گویم برای آگاهی دادن تو نیست، بلکه برای یادآوری نعمتهای خدا می‌گویم». آیا نمی‌بینی جمعی از مهاجر و انصار در راه خدا به شهادت رسیدند و هر کدام دارای فضیلتی بودند؟ اما آنگاه که شهید ما «حمزه» شربت شهادت نوشید، او را سیدالشهداء خواندند، و پیامبر ^{صلی الله علیه و آله} در نماز بر پیکر او



به جای پنج تکبیر، هفتاد تکبیر گفت؟ آیا نمی‌بینی گروهی که دستشان در جهاد قطع شد، و هرکدام فضیلتی داشتند، اما چون بر یکی از ما ضربتی وارد شد و دستش قطع گردید، طیارش خواندند؟ که با دوبال در آسمان بهشت پرواز می‌کند! و اگر خدا نهی نمی‌فرمود که مرد خود را بستاید، فضایل فراوانی را بر می‌شمردم، که دلهای آگاه مؤمنان آن را شناخته، و گوش‌های شنوندگان با آن آشناست.

معاویه! دست از این ادّعاها بردار، که تیرت به خطا رفته است. همانا ما، دست پرورده و ساخته پروردگار خویشیم، و مردم تربیت شدگان و پرورده‌های مایند. اینکه با شما طرح خویشاوندی ریختم، ما از طایفه شما همسر گرفتیم، و شما از طایفه ما همسر انتخاب کردید، و برابر با شما رفتار کردیم، عزّت گذشته، و فضیلت پیشین را از ما باز نمی‌دارد.

شما چگونه با ما برابرید که پیامبر ﷺ از ماست، و دروغگوی رسوا از شما؛ حمزه شیر خدا (اسد الله) از ماست، و ابوسفیان، (اسد الاحلاف) از شما، دو سید جوانان اهل بهشت از ما، و کودکان در آتش افکنده شده از شما، و بهترین زنان جهان از ما، و زن هیزم کش دوزخیان از شما، از ما این همه فضیلتها، و از شما آن همه رسوایی‌هاست.

اسلام ما را همه شنیده، و شرافت ما را همه دیده‌اند، و کتاب خدا برای ما فراهم آورد آنچه را که به ما نرسیده، که خدای سبحان فرمود: «خویشاوندان، بعضی سزوارترند بر بعض دیگر در کتاب خدا». و خدای سبحان فرمود: «شایسته‌ترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از پیروی دارند، و این پیامبر و آنان که ایمان آوردند و خدا، ولی مؤمنان است.» پس ما يك بار به خاطر خویشاوندی با پیامبر ﷺ، و بار دیگر به خاطر اطاعت از خدا، به خلافت سزوارتریم،

و آنگاه که مهاجرین در روز سقیفه با انصار گفتگو و اختلاف داشتند، تنها با ذکر خویشاوندی با پیامبر ﷺ بر آنان پیروز گردیدند، اگر این دلیل برتری است پس حق با ماست نه با شما، و اگر



دلیل دیگری داشتند، ادّعی انصار به جای خود باقی است. معاویه، تو می‌پنداری که بر تمام خلفا حسد ورزیده‌ام؟ و بر همه آنها شوریده‌ام؟ اگر چنین شده باشد، جنایتی بر تو نرفته که از تو عذرخواهی کنم.

«و آن شکوه‌هایی است که ننگ آن دامنگیر تو نیست.»

و گفته‌ای که مرا چونان شتر مهار کرده به سوی بیعت می‌کشاندند. سوگند به خدا! خواستی نکوهش کنی، اما ستودی، خواستی رسوا سازی که خود را رسوا کرده‌ای، مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته، و در یقین خود شک نکند، این دلیل را آورده‌ام، حتی برای غیر تو که پند گیرند، و آن را کوتاه آوردم، به مقداری که از خاطرم گذشت.

سپس، کار مرا با عثمان به یاد آوردی، تو باید پاسخ دهی که از خویشاوندان او می‌باشی! راستی کدام يك از ما دشمنی‌اش با عثمان بیشتر بود و راه را برای گُشندگانش فراهم آورد؟ آن کس که به او یاری رساند، و از او خواست به جایش بنشیند، و به کار مردم رسد، یا آن که از او یاری خواست و دریغ کرد؟ و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد؟

نه، هرگز، به خدا سوگند! «خداوند بازدارندگان از جنگ را در میان شما می‌شناسد، و آنان که برادران خود را به سوی خویش می‌خوانند، و جز لحظه‌های کوتاهی در نبرد حاضر نمی‌شوند». من ادّعا ندارم که در مورد بدعت‌های عثمان، بر او عیب نمی‌گرفتم، نکوهش می‌کردم و از آن عذر خواه نیستم، اگر گناه من ارشاد و هدایت اوست، بسیاری کسان که ملامت شوند و بی‌گناهند.

«و بسیاری ناصحانی که در پند و اندرز دادن مورد تهمت قرار گیرند.»



«من قصدی جز اصلاح تا نهایت توانایی خود ندارم، و موفقیت من تنها به لطف خداست، و توفیقات را جز از خدا نمی‌خواهم، بر او توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.» نوشته‌ای که نزد تو برای من و یاران من چیزی جز شمشیر نیست! در اوج گریه انسان را به خنده وا می‌داری! فرزندان عبدالمطلب را در کجا دیدی که پشت به دشمن کنند؟ و از شمشیر بهراسند؟

پس «کمی صبر کن تا حَمَل (هماورد تو) به میدان آید.» آن را که می‌جویی به زودی تو را پیدا خواهد کرد، و آنچه را که از آن می‌گریزی در نزدیکی خود خواهی یافت، و من در میان سپاهی بزرگ، از مهاجران و انصار و تابعان، به سرعت به سوی تو خواهم آمد، لشکریانی که جمعیشان به هم فشرده، و به هنگام حرکت، غبارشان آسمان را تیره و تار می‌کند. کسانی که لباس شهادت بر تن، و ملاقات دوست‌داشتنی آنان ملاقات با پروردگار است، همراه آنان فرزندان از دلاوران بدر، و شمشیرهای هاشمیان می‌آیند که خوب می‌دانی لبه تیز آن بر پیکر برادر و دایی و جدّ و خاندانت چه کرد، «و آن عذاب از ستمگران چندان دور نیست.»

— نامه ۲۹ —

هشدار به مردم بصره

(نامه به مردم بصره، در سال ۲۸ هجری آنگاه که معاویه قصد توطئه در بصره را داشت.)

شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید. با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم. اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند. و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله‌ای بر شما



روا دارم که جنگ جَمَل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزشهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می‌شناسم، و هرگز به جای شخص مَتهمی، انسان نیکوکاری را نخواهم گرفت، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.

﴿ نامه ۳۰ ﴾

پند و هشدار به معاویه

(نامه دیگری به معاویه)

نسبت به آنچه در اختیار داری از خدا بترس، و در حقوق الهی که بر تو واجب است اندیشه کن، و به شناخت چیزی همت کن که در ناآگاهی آن معذور نخواهی بود. همانا اطاعت خدا، نشانه‌های آشکار، و راه‌های روشن و راهی میانه و همیشه گشوده، و پایانی دلپسند دارد که زیرکان به آن راه یابند، و فاسدان از آن به انحراف روند. کسی که از دین سرباز زند، از حق روی گردان شده، و در وادی حیرت سرگردان خواهد گشت، که خدا نعمت خود را از او گرفته، و بلاهایش را بر او نازل می‌کند. معاویه! اینک به خود آی، و به خود بپرداز! زیرا خداوند راه و سرانجام امور تو را روشن کرده است، اما تو همچنان به سوی زیانکاری، و جایگاه کفر ورزی، حرکت می‌کنی. خواسته‌های دل، تو را به بدیها کشانده و در پرتگاه گمراهی قرار داده است، و تو را در هلاکت انداخته و راه‌های نجات را بر روی تو بسته است.

﴿ نامه ۳۱ ﴾

خودسازی، تربیت فرزند، شناخت دنیا پرستان و...

(نامه به فرزندش امام حسن در سال ۳۸ هجری، وقتی از جنگ صفین باز می‌گشت و به سرزمین «حاضرین» رسیده بود.)

از پدری فانی، اعتراف دارنده به گذشتِ زمان، زندگی را پشت سر نهاده که در سپری شدن دنیا چاره‌ای ندارد و مذمت کننده دنیا، مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان، و کوچ کننده فردا. به



فرزندى که امیدوار به چیزى است که به دست نمى آید، رونده راهى که به نیستى ختم مى شود، در دنیا هدف بیمارى ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سوداکننده دنیای فرییکار، وام دار نابودى ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنج ها، هم نشین اندوه ها، آماج بلاها، به خاک در افتاده خواهش ها، و جانشین گذشتگان است.

پس از ستایش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چیرگی روزگار، و روى آوردن آخرت، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت کشانده است، که به خویشتن فکر مى کنم و از غیر خودم روى گردان شدم، که نظرم را از دیگران گرفت، و از پیروى خواهش ها باز گرداند، و حقیقت کار مرا نمایاند، و مرا به راهى کشاند که شوخى برغمى دارد، و به حقیقتى رساند که دروغى در آن راه ندارد. و تو را دیدم که پاره تن من، بلکه همه جان منى، آنگونه که اگر آسیبى به تو رسد به من رسیده است، و اگر مرگ به سراغ تو آید، زندگى مرا گرفته است. پس، کار تو را کار خود شمردم، و نامه اى برای تو نوشتم، تا تو را در سختیهای زندگى رهنمون باشد، حال، من زنده باشم یا نباشم.

پسرم! همانا تو را به ترس از خدا سفارش مى کنم که پیوسته در فرمان او باشى، و دلت را با یاد خدا زنده کنى، و به ریسمان او چنگ زنى، چه وسیله اى مطمئنتر از رابطه تو با خداست، اگر سر رشته آن را در دست گیرى؟.

دلت را با اندرز نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی اعتنائى به حرام بمیران، جان را با یقین نیرومند کن، و با نور حکمت روشنایی بخش، و با یاد مرگ آرام کن. به نابودى از او اعتراف گیر، و با بررسى تحولات ناگوار دنیا



به او آگاهی بخش، و از دگرگونی روزگار، و زشتیهای گردش شب و روز او را بترسان. تاریخ گذشتگان را بر او بنما، و آنچه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان، گردش کن و بیندیش که آنها چه کردند؟ از کجا کوچ کرده، و در کجا فرود آمدند؟ از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی‌گذرد که تو هم یکی از آنانی! پس جایگاه آینده را آباد کن، آخرت را به دنیا مفروش و آنچه نمی‌دانی مگو، و آنچه بر تو لازم نیست بر زبان نیاور، و در جاده‌ای که از گمراهی آن می‌ترسی، قدم مگذار، زیرا خودداری به هنگام سرگردانی و گمراهی، بهتر از سقوط در تباهی‌هاست. به نیکبها امر کن و خود نیکوکار باش، و با دست و زبان بدیها را انکار کن، و بکوش تا از بدکاران دور باشی، و در راه خدا آن گونه که شایسته است تلاش کن، و هرگز سرزنش ملامتگران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد. برای حق، در مشکلات و سختیها شنا کن، شناخت خود را در دین به کمال رسان، خود را برای استقامت در برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق عادت پیسنیده است. در تمام کارها خود را به خدا واگذار، که به پناهگاه مطمئن و نیرومندی رسیده‌ای.

در دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان، که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست، و فراوان از خدا درخواست خیر و نیکی داشته باش. وصیت مرا به درستی دریاب، و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد. بدان! علمی که سودمند نباشد، فایده‌ای نخواهد داشت، و دانشی که سزاوار یادگیری نیست سودی ندارد.

پسرم! هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی، روبه‌کاستی رفت،



به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم، و ارزشهای اخلاقی را برای تو بر شمردم. پیش از آن که آجل فرا رسد، و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، و در نظرم کاهشی پدید آید، چنان که در جسمم پدید آمد، و پیش از آن که خواهشها و دگرگونیهای دنیا به تو هجوم آورند، و پذیرش و اطاعت مشکل گردد، زیرا قلب نوجوان چنان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس، در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود، و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد، تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند، و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند، و آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد.



پسرم! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان اندیشیدم، و در آثارشان سیر کردم، تا آنجا که گویا یکی از آنان شده‌ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اوّل تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام، پس قسمتهای روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم، و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم، سپس، از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را، و از هر حادثه‌ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم، و ناشناخته‌های آنان را دور کردم، پس، آن گونه که پدری مهربان نیکی‌ها را برای فرزندش می‌پسندد، من نیز بر آن شدم تو را با خوبیها تربیت کنم، زیرا، در آغاز زندگی قرار داری، تازه به روزگار روی آورده‌ای، نیتی سالم و روحی با صفاداری. پس در آغاز تربیت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم. اما

از آن ترسیدم که مبدا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد، و کار را بر آنان شبهه ناك ساخت، به تو نیز هجوم آورد، گرچه آگاه کردن تو را نسبت به این امور خوش نداشتم، اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم، تا تسلیم هلاکتهای اجتماعی نگردی، و امیدوارم خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند، و به راه راست هدایت فرماید. بنابراین، وصیت خود را برای تو اینگونه تنظیم کرده‌ام.

پسرم! بدان آنچه بیشتر از به کارگیری وصیتم دوست دارم، ترس از خدا، و انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدران، و صالحان خاندانت پیموده‌اند. زیرا آنان، آن گونه که تو در امور خویشتن نظر می‌کنی در امور خویش نظر داشتند. و همانگونه که تو درباره خویشتن می‌اندیشی، نسبت به خودشان می‌اندیشیدند، و تلاش آنان در این بود که آنچه را شناختند انتخاب کنند، و بر آنچه تکلیف ندارند روی گردانند، و اگر نفس تو از پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنان که آنان دانستند بداند، پس تلاش کن تا درخواستهای تو از روی درك و آگاهی باشد، نه آن که به شُبُهات روی آوری و از دشمنیها كمك گیری. و قبل از پیمودن راه پاکان، از خداوند یاری بجوی، و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی، و از هر کاری که تو را به شك و تردید اندازد، یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز.

و چون یقین کردی و دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه‌ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده‌ات به يك چیز متمرکز گشت، پس، اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می‌کنم، اگر در این راه آنچه را دوست می‌داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می‌پیمایی، و در تاریکی ره می‌سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می‌کند،



و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خودداری بهتر است.

پسرم! در وصیت من درست بیندیش، بدان که در اختیار دارنده مرگ همان است که زندگی در دست او، و پدید آورنده موجودات است، همو می‌میراند، و نابودکننده همان است که دوباره زنده می‌کند، و آن که بیمار می‌کند شفا نیز می‌دهد. بدان که دنیا جاودانه نیست، و آن گونه که خدا خواسته است برقرار است، از عطا کردن نعمتها، و انواع آزمایشها، و پاداش دادن در معاد، و یا آنچه را که او خواسته است و تو نمی‌دانی. اگر درباره جهان و تحولات روزگار، مشکلی برای تو پدید آمد، آن را به عدم آگاهی ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی و سپس علوم را فرا گرفتی، و چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانی و خدا می‌داند، که اندیشه‌ات سرگردان، و بینش تو در آن راه ندارد، سپس آنها را می‌شناسی. پس، به قدرتی پناه بر که تو را آفریده، روزی داده، و اعتدال در اندام تو آورده است. بندگی تو فقط برای او باشد، و تنها اشتیاق او را داشته باش، و تنها از او بترس.

بدان پسرم! هیچ کس چون رسول خدا ﷺ از خدا آگاهی نداده است، رهبری او را پذیرا باش، و برای رستگاری، راهنمایی او را بپذیر. همانا، من از هیچ اندرزی برای تو کوتاهی نکردم، و تو هر قدر برای خودت کوشش کنی، و به اصلاح خویش بیندیشی، همانند پدرت نمی‌توانی باشی.

پسرم! بدان اگر خدا شریکی داشت، پیامبران او نیز به سوی تو می‌آمدند، و آثار قدرتش را می‌دید، و کردار و صفاتش را می‌شناختی، اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرد، هیچکس در مملکت داری او نزاعی ندارد، نابود شدنی نیست، و همواره بوده است. اوّل هر چیزی است که آغاز ندارد، و آخر هر چیزی که پایان نخواهد داشت، برتر از آن است که قدرت پروردگاری او را فکر و اندیشه درک کند. حال که این حقیقت را دریافتی، در عمل بکوش



آن چنان که همانند تو سزاوار است بکوشد، که منزلت آن اندک، و توانایی‌اش ضعیف، و ناتوانی‌اش بسیار، و اطاعت خدا را مشتاق، و از عذابش ترسان، و از خشم او گریزان است، زیرا خدا تو را جز به نیکوکاری فرمان نداده، و جز از زشتی‌ها نهی نفرموده است. ای پسر! من تو را از دنیا و تحولات گوناگونش، و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای انسانها در آنجا فراهم است اطلاع دادم، و برای هر دو مثالها زدم، تا پند پذیری، و راه و رسم زندگی بیاموزی.

همانا داستان آن کس که دنیا را آزمود، چونان مسافرانی است که در سر منزلی بی‌آب و علف و دشوار اقامت دارند و قصد کوچ کردن به سرزمینی را دارند که در آنجا آسایش و رفاه فراهم است. پس، مشکلات راه را تحمل می‌کنند و جدایی دوستان را می‌پذیرند و سختی سفر، و ناگواری غذا را با جان و دل قبول می‌کنند، تا به جایگاه وسیع و منزلگاه امن، با آرامش قدم بگذارند و از تمام سختیهای طول سفر احساس ناراحتی ندارند، و هزینه‌های مصرف شده را غرامت نمی‌شمارند و هیچ چیز برای آنان دوست داشتنی نیست جز آن که به منزل امن، و محل آرامش برسند.

اما داستان دنیاپرستان همانند گروهی است که از جایگاهی پر از نعمتها می‌خواهند به سرزمین خشك و بی‌آب و علف کوچ کنند، پس در نظر آنان، چیزی ناراحت‌کننده‌تر از این نیست که از جایگاه خود جدا می‌شوند، و ناراحتیها را باید تحمل کنند. ای

پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند؛ ستم روا مدار، آن گونه که دوست نداری به تو ستم شود. نیکوکار باش، آن گونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آنچه را که برای دیگران زشت می‌داری



برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی. آنچه نمی‌دانی نگو، گرچه آنچه را می‌دانی اندک است؛ آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است؛ نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره‌سازی برای دیگران مباش. آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع‌تر باش.

بدان! راهی پر مشقت و بس طولانی در پیش روی داری، و در این راه بدون کوشش بایسته، و تلاش فراوان، و اندازه‌گیری زاد و توشه، و سبک کردن بار گناه، موفق نخواهی بود. بیش از تحمل خود بار مسئولیت‌ها را به دوش نگیر، که سنگینی آن برای تو عذاب آور است. اگر مستمندی را دیدی که توشه‌ات را تا قیامت می‌برد و فردا که به آن نیاز داری به تو باز می‌گرداند، کمک او را غنیمت بشمار و زاد و توشه را بر دوش او بگذار، و اگر قدرت مالی داری، بیشتر انفاق کن و همراه او بفرست، زیرا ممکن است روزی در رستخیز، در جستجوی چنین فردی باشی و او را نیابی. به هنگام بی‌نیازی، اگر کسی از تو وام خواهد، غنیمت بشمار، تا در روز سختی و تنگدستی به تو بازگرداند، بدان که در پیش روی تو، گردنه‌های صعب العبوری وجود دارد، که حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است، و آن که کند رود حالش بدتر از شتاب گیرنده می‌باشد، و سرانجام حرکت، بهشت و یا دوزخ خواهد بود، پس برای خویش قبل از رسیدن به آخرت وسائلی مهیا ساز، و جایگاه خود را پیش از آمدنت آماده کن، «زیرا پس از مرگ، عذری پذیرفته نمی‌شود» و راه بازگشتی وجود ندارد.

بدان! خدایی که گنجهای آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه



درخواست داده، و اجابت آن را به عهده گرفته است. تو را فرمان داده که از او بخواهی تا عطا کند، درخواست رحمت کنی تا ببخشد، و خداوند بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله ایجاد کند، و تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه‌ای پناه ببری، و در صورت ارتکاب گناه در توبه را مسدود نکرده است، در کیفر تو شتاب نداشته، و در توبه و بازگشت، بر تو عیب نگرفته است. در آنجا که رسوایی سزاوار توست، رسوا نساخته، و برای بازگشت به خویش شرایط سنگینی مطرح نکرده است. در گناهان تو را به محاکمه نکشیده، و از رحمت خویش ناامیدت نکرده، بلکه بازگشت تو را از گناهان نیکی شمرده است. هر گناه تو را یکی، و هر نیکی تو را ده به حساب آورده، و راه بازگشت و توبه را به روی تو گشوده است. هرگاه او را بخوانی، ندایت را می‌شنود، و چون با او راز دل گویی راز تو را می‌داند. پس حاجت خود را با او بگویی، و آنچه در دل داری نزد او بازگویی، غم و اندوه خود را در پیشگاه او مطرح کن، تا غمهای تو را برطرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند. و از گنجینه‌های رحمت او چیزهایی را درخواست کن که جز او کسی نمی‌تواند عطا کند، مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن، و گشایش در روزی.

سپس، خداوند کلیدهای گنجینه‌های خود را در دست تو قرار داده که به تو اجازه دعا کردن داد، پس هرگاه اراده کردی می‌توانی با دعا، درهای نعمت خدا را بگشایی، تا باران رحمت الهی بر تو ببارد. هرگز از تأخیر اجابت دعا ناامید مباش، زیرا بخشش الهی به اندازه نیت است، گاه، در اجابت دعا تأخیر می‌شود تا پاداش درخواست کننده بیشتر و جزای آرزومند کاملتر شود، گاهی درخواست می‌کنی، اما پاسخ داده نمی‌شود، زیرا بهتر از آنچه خواستی به زودی یا در وقت مشخص، به تو خواهد بخشید، یا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستی، دعا به اجابت نمی‌رسد، زیرا چه بسا، خواسته‌هایی داری که اگر داده شود مایه هلاکت دین تو خواهد بود، پس



خواسته‌های تو به گونه‌ای باشد که جمال و زیبایی تو را تأمین، و رنج و سختی را از تو دور کند، پس نه مال دنیا برای تو پایدار، و نه تو برای مال دنیا باقی خواهی ماند.

پسرم، بدان تو برای آخرت آفریده شدی نه دنیا؛ برای رفتن از دنیا، نه پایدار ماندن در آن؛ برای مرگ، نه زندگی جاودانه در دنیا؛ که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی، و به آخرت در آیی و تو شکار مرگی هستی که فرار کننده آن نجاتی ندارد، و هرکه را بجوید به آن می‌رسد، و سرانجام او را می‌گیرد. پس، از مرگ بترس! نکند زمانی سراغ تو را گیرد که در حال گناه یا در انتظار توبه کردن باشی و مرگ مهلت ندهد و بین تو و توبه فاصله اندازد، که در این حال خود را تباه کرده‌ای.

پسرم! فراوان به یاد مرگ باش، و به یاد آنچه که به سوی آن می‌روی، و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری. تا هنگام ملاقات با مرگ از هر نظر آماده باشی، نیروی خود را افزون، و کمر همت را بسته نگهدار که ناگهان نیاید و تو را مغلوب سازد.

مبادا دلبستگی فراوان دنیا پرستان و تهاجم حریصانه آنان به دنیا، تو را مغرور کند، چرا که خداوند تو را از حالات دنیا آگاه کرده، و دنیا نیز از وضع خود تو را خبر داده، و از زشتیهای روزگار پرده برداشته است. همانا دنیاپرستان چونان سگهای دزدانه، عوعوکنان، برای دریدن صید درشتابند، برخی به برخی دیگر هجوم آورند، و نیرومندشان، ناتوان را می‌خورد، و بزرگترها کوچکترها را. و یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته، و برخی دیگر در بیابان رها شده، که راه را گم کرده و در جاده‌های نامعلومی در حرکتند، و در وادی پر از آفتها، و در شن زاری که حرکت با کُندی صورت می‌گیرد گرفتارند؛ نه چوپانی دارند که به کارشان برسد، و نه چراننده‌ای که به چراگاه‌شان برسد. دنیا آنها را به راه کوری کشاند، و دیدگان‌شان را از چراغ هدایت بپوشاند، در بیراهه سرگردان، و در نعمتها غرق شده‌اند،



که نعمتها را پروردگار خود قرار دادند. هم دنیا آنها را به بازی گرفته، و هم آنها با دنیا به بازی پرداخته، و آخرت را فراموش کرده‌اند. اندکی مهلت ده، به زودی تاریکی برطرف می‌شود، گویا مسافران به منزل رسیده‌اند، و آن کس که شتاب کند به کاروان خواهد رسید.

پسرم! بدان آن کس که مرکبش شب و روز آماده است همواره در حرکت خواهد بود، هرچند خود را ساکن پندارد، و همواره راه می‌پیماید هرچند در جای خود ایستاده و راحت باشد.

به یقین بدان که تو، به همه آرزوهای خود نخواهی رسید، و تا زمان مرگ بیشتر زندگی نخواهی کرد، و بر راه کسی می‌روی که پیش از تو می‌رفت، پس در به دست آوردن دنیا آرام باش، و در مصرف آنچه به دست آوردی نیکو عمل کن، زیرا چه بسا تلاش بی‌اندازه برای دنیا که به تاراج رفتن اموال کشانده شد. پس هر تلاش‌گری به روزی دلخواه نخواهد رسید، و هر مدارا کننده‌ای محروم نخواهد شد.

نفس خود را از هرگونه پستی بازدار، هرچند تو را به اهداف رساند، زیرا نمی‌توانی به اندازه آبرویی که از دست می‌دهی بهایی به دست آوری. برده دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفرید، آن نیک که جز با شر به دست نیاید نیکی نیست، و آن راحتی که با سختیهای فراوان به دست آید، آسایش نخواهد بود.

بپرهیز از آن که مرکب طمع ورزی تو را به سوی هلاکت به پیش راند، و اگر توانستی که بین تو و خدا صاحب نعمتی قرار نگیرد، چنین باش، زیرا تو، روزی خود را دریافت می‌کنی، و سهم خود را بر می‌داری و مقدار اندکی که از طرف خدای سبحان به دست می‌آوری، بزرگ و گرامی‌تر از (مال) فراوانی است که از دست بندگان دریافت می‌داری، گرچه همه از طرف خداست.

آنچه با سکوت از دست می‌دهی آسانتر از آن است که با سخن از دست برود، چرا که نگهداری آنچه در مشك است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است و نگهداری آنچه که در دست داری،



پیش من بهتر است از آن که چیزی از دیگران بخواهی، و تلخی ناامیدی بهتر از درخواست کردن از مردم است. شغل همراه با پاکدامنی، بهتر از ثروت فراوانی است که با گناهان به دست آید. مرد، برای پنهان نگاه داشتنِ اسرارِ خویش سزاوارتر است. چه بسا تلاش‌کننده‌ای که به زیان خود می‌کوشد، هرکس پرحرفی کند یاوه می‌گوید، و آن کس که بیندیشد آگاهی یابد. به نیکان نزدیک شو و از آنان باش، و از بدان دور شو و از آنان دوری کن. بدترین غذاها، لُقمه حرام، و بدترین ستمها، ستمکاری به ناتوان است. جایی که مدارا کردن درشتی به حساب آید به جای مدارا درشتی کن، چه بسا که دارو بر درد افزاید، و بیماری، درمان باشد، و چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست، اندرز دهد، و نصیحت کننده دغلكار باشد. هرگز بر آرزوها تکیه نکن که سرمایه احمقان است، و حفظ عقل، پندگرفت از تجربه‌هاست، و بهترین تجربه آن که تو را پند آموزد. پیش از آن که فرصت از دست برود، و اندوه به بار آورد، از فرصتها استفاده کن. هر تلاشگری به خواسته‌های خود نرسد، و هر پنهان شده‌ای باز می‌گردد. از نمونه‌های تباهی، نابود کردن زاد و توشه آخرت است. هر کاری پایانی دارد، و به زودی آنچه برای تو مقدر گردیده خواهد رسید. هر بازرگانی، خویش را به مخاطره افکند. چه بسا اندکی که از فراوانی بهتر است، نه در یاری دادنِ انسانِ پست چیزی وجود دارد و نه در دوستی با دوستِ متهم، حال که روزگار در اختیار تو است، آسان گیر و برای آن که بیشتر به دست آوری خطر نکن. از سوار شدن بر مرکب ستیزه جویی بپرهیز.

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را بر قرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بُخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامیکه دوری می‌گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می‌گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهش عذر او را بپذیر، چنانکه گویا بنده او می‌باشی، و او صاحب نعمت تو است. مبادا دستورات یاد شده را



با غیر دوستانه انجام دهی، یا با انسانهایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی. در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین تر از آن ننوشیدم، و پایانی گوارتر از آن ندیده‌ام. با آن کس که با تو درشتی کرده، نرم باش، که امید است به زودی در برابر تو نرم شود؛ با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجام شیرین دو پیروزی است «انتقام گرفتن یا بخشیدن». اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند؛ کسی که به تو گمان نیک بُرد او را تصدیق کن، و هرگز حقّ برادرت را به اعتماد دوستی‌ای که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقّش را ضایع می‌کنی با تو برادر نخواهد بود؛ و افراد خانواده‌ات بدبخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل میند؛ مبدا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم‌تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه‌ای قوی‌تر از نیکی کردن به تو بیاورد؛ ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست.

پسرم! بدان که روزی دو قسم است: یکی آن که تو آن را می‌جویی، و دیگر آن که او تو را می‌جوید، و اگر تو به سوی آن نروی، خود به سوی تو خواهد آمد؛ چه زشت است فروتنی به هنگام نیاز، و ستمکاری هنگام بی‌نیازی! همانا سهم تو از دنیا آن اندازه خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی؛ اگر برای چیزی که از دست دادی ناراحت می‌شوی، پس برای هرچیزی که به دست تو نرسیده نیز نگران باش. با آنچه در گذشته دیده یا شنیده‌ای، برای آنچه که هنوز نیامده، استدلال کن، زیرا تحولات و امور زندگی همانند یکدیگرند؛ از کسانی مباش که اندرز سودشان ندهد، مگر با آزردن فراوان، زیرا عاقل



با اندرز و آداب پند گیرد، و حیوانات با زدن، غم و اندوه را با نیروی صبر و نیکویی یقین، از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می‌گردد. یار و همنشین، چونان خویشاوند است. دوست آن است که در نهان آیین دوستی را رعایت کند. هواپرستی مانند کوری است. چه بسا دور که از نزدیک نزدیکتر، و چه بسا نزدیک که از دور دورتر است؛ انسان تنها، کسی است که دوستی ندارد؛

کسی که از حق تجاوز کند، زندگی بر او تنگ می‌گردد؛ هرکس قدر و منزلت خویش بداند حرمتش باقی است، استوارترین وسیله‌ای که می‌توانی به آن چنگ زنی، رشته‌ای است که بین تو و خدای تو قرار دارد. کسی که به کار تو اهتمام نمی‌ورزد، دشمن توست. گاهی ناامیدی، خود رسیدن به هدف است، آنجا که طمع ورزی هلاکت باشد. چنان نیست که هر عیبی آشکار، و هر فرصتی دست یافتنی باشد، چه بسا که بینا به خطا می‌رود و کور به مقصد رسد. بدیها را به تأخیر انداز، زیرا هر وقت بخواهی می‌توانی انجام دهی. بریدن با جاهل، پیوستن به عاقل است. کسی که از نیرنگ بازی روزگار ایمن باشد، به او خیانت خواهد کرد، و کسی که روزگار فانی را بزرگ بشمارد، او را خوار خواهد کرد. چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند، هرگاه اندیشه سلطان تغییر کند، زمانه دگرگون شود. پیش از حرکت، از همسفر بپرس، و پیش از خریدن منزل، همسایه را بشناس.

از سخنان بی‌ارزش و خنده‌آور بپرهیز، گرچه آن را از دیگری نقل کرده باشی. در امور سیاسی کشور از مشورت با زنان بپرهیز، که رأی آنان زود سُست می‌شود، و تصمیم آنان ناپایدار است. در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت‌گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است. بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیرصالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی به گونه‌ای زندگی کنی که



غیر تو را نشاناسند، چنین گُن! کارِی که برتر از توانایی زن است به او وامگذار، که زن، گُلِ بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش و خشن. مبدا در گرمای داشتی زن زیاده‌روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران به ناروا شفاعت کند.

بپرهیز از غیرت نشان دادن بی‌جا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند. کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سُستی نکنند. خویشاوندانت را گرمای دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تو هستند که به آنها باز می‌گردد، و دست نیرومند تو می‌باشند که با آن حمله می‌کنی. دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می‌خواهم، با درود.



— ❦ نامه ۳۲ ❦ —

افشای سیاست استعماری معاویه

(نامه ای به معاویه)

ای معاویه! گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی، و با گمراهی خود فریشان دادی، و در موج سرکش دریای جهالت خود غرقشان کردی، که تاریکیها آنان را فرا گرفت، و در امواج انواع شُبّهات غوطه‌ور گردیدند، که از راه حق به بیراهه افتادند، و به دوران جاهلیت گذشتگان‌شان روی آوردند، و به ویژگیهای جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند، و پس از آن که تو را شناختند از تو جدا شدند، و از یاری کردن تو به سوی خدا گریختند، زیرا تو آنان را به کار دشواری و داشتی، و از راه راست منحرفشان ساختی.

ای معاویه! در کارهای خود از خدا بترس، و اختیارت را از کف شیطان درآور، که دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده است.

﴿ نامه ۳۳ ﴾

وصف شامیان مسخ شده و دستورات لازم به فرماندار مکه

(نامه به فرماندار مکه، قثم بن عباس، پسر عموی پیامبر ﷺ در سال ۳۹ هجری که عوامل معاویه قصد توطئه در شهر مکه را داشتند.)

پس از یاد خدا و درود؛ همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده است که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکه می‌آیند، مردمی کوردل، گوشه‌ایشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده‌هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند، دین خود را به دنیا می‌فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند، در حالی که در نیکبها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدبها جز بدکار کیفر نشود. پس، در اداره امور خود هوشیارانه و سرسخانه استوار باش، نصیحت دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش. مبدا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمتها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود.



﴿ نامه ۳۴ ﴾

روش دلجویی از فرماندار معزول (محمد بن ابی‌بکر)

و بیان ویژگی‌های مالک اشتر

(پس از عزل محمد بن ابی‌بکر در سال ۳۸ هجری و نصب مالک اشتر به فرمانداری مصر، برای دلجویی از محمد بن ابی بکر نوشت.)

پس از یاد خدا و درود، به من خبر داده‌اند که از فرستادن اشتر به سوی محل فرمانداری‌ات، ناراحت شده‌ای. این کار را

به دلیل گُند شدن و سهل انگاری‌ات، یا انتظارِ کوششِ بیشتری از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان‌تر، و حکومت تو در آن سامان خوش‌تر است.

همانا، مردی را فرماندار مصر قرار دادم، که نسبت به ما خیرخواه، و به دشمنان ما سخت گیر و درهم کوبنده بود، خدا او را رحمت کند، که ایامِ زندگی خود را کامل، و مرگ خود را ملاقات کرد، در حالی که ما از او خشنود بودیم، خداوند خشنودی خود را نصیب او گرداند، و پاداش او را چند برابر عطا کند. پس، برای مقابله با دشمن، سپاه را بیرون بیاور، و با آگاهی لازم به سوی دشمن حرکت کن، و با کسی که با تو در جنگ است آماده پیکار باش. مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان یاری خواه که تو را در مشکلات کفایت می‌کند، و در سختی‌هایی که بر تو فرود می‌آید یاری‌ات می‌دهد. ان شاء الله.



نامه ۳۵

ویژگی‌های محمد بن ابی‌بکر و علل سقوط مصر

(نامه عبد الله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابی بکر در مصر که در سال ۳۸ هجری نوشته شد.)

پس از یاد خدا و درود! همانا مصر سقوط کرد، و فرماندارش محمد بن ابی بکر «که خدا او را رحمت کند» شهید گردید، در پیشگاه خداوند، او را فرزندی خیرخواه، و کارگزاری کوشا، و شمشیری برنده، و ستونی بازدارنده می‌شماریم، همواره مردم را برای پیوستن به او بر انگیزتم، و فرمان دادم تا قبل از این حوادث ناگوار به یارش بشتابند. مردم را نهان و آشکار، از آغاز تا انجام فرا خواندم؛ عده‌ای با ناخوشایندی آمدند، و برخی به دروغ بهانه آوردند، و بعضی خوار و ذلیل بر جای ماندند. از خدا می‌خواهم به زودی مرا از دست این مردم نجات دهد!.

به خدا سوگند! اگر در پیکار با دشمن، آرزوی من شهادت نبود، و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم، دوست می‌داشتم حتّی يك روز با این مردم نباشم، و هرگز آنان را دیدار نکنم.

— نامه ۳۶ —
آمادگی رزمی امام عَلَيْهِ السَّلَام و اعلام
مواضع قاطعانه در جنگ

(نامه به برادرش عقیل نسبت به کوچ دادن لشکر به سوی دشمن که در سال ۳۹ هجری نوشته شد.)

لشکری انبوه از مسلمانان را به سوی او (بُسرین اراطه که به یَمَن یورش برده بود) فرستادم. هنگامی که این خبر به او رسید، دامن برچید و فرار کرد، و پشیمان بازگشت، امّا در سر راه به او رسیدند و این به هنگام غروب آفتاب بود، لحظه‌ای نَبَرَد کردند، گویا ساعتی بیش نبود، که بی‌رمق و با دشواری، جان خویش از میدان نَبَرَد بیرون بُرد. برادر! قریش را بگذار تا در گمراهی بتازند، و در جدایی سرگردان باشند، و با سرکشی و دشمنی زندگی کنند. همانا آنان در جنگ با من متحد شدند آن گونه که پیش از من در نبرد با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هماهنگ بودند، خدا قریش را به کیفر زشتی‌هایشان عذاب کند، آنها پیوند خویشاوندی مرا بُریدند، و حکومت فرزند مادرم (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را از من ربودند. امّا آنچه را که از تداوم جنگ پرسیدی، و رأی مرا خواستی بدانی، همانا رأی من پیکار با پیمان شکنان است تا آنگاه که خدا را ملاقات کنم. نه فراوانی مردم مرا توانمند می‌کند، و نه پراکندگی آنان مرا هراسناک می‌سازد. هرگز گمان نکنی که



فرزند پدرت، اگر مردم او را رها کنند، خود را زار و فروتن خواهد داشت، و یا در برابر ستم سُست می‌شود، و یا مهار اختیار خود را به دست هر کسی می‌سپارد، و یا از دستور هر کسی اطاعت می‌کند، بلکه تصمیم من آن گونه است که آن شاعر قبیله بنی‌سلیم سروده:

«اگر از من بپرسی چگونه‌ای؟ بدان که من

در برابر مشکلات روزگار شکبیا هستم؛

بر من دشوار است که مرا با چهره‌ای اندوهناک بنگرند،

تا دشمن سرزنش کند و دوست ناراحت شود.»

— نامه ۳۷ —

افشای ادّعی دروغین معاویه

(نامه به معاویه در سال ۳۶ هجری، پیش از آغاز نبرد صفّین)

خدای را سپاس! معاویه! چه سخت به هوس‌های بدعت‌زا، و سرگردانی پایدار، وابسته‌ای! حقیقت‌ها را تباه کرده، و پیمان‌ها را شکسته‌ای، پیمان‌هایی که خواسته خدا و حجّت خدا بر بندگان او بود. امّا جواب پرگویی تو نسبت به عثمان و کشندگان او آن است، که، تو عثمان را هنگامی یاری دادی که انتظار پیروزی او را داشتی، و آنگاه که یاری تو به سود او بود او را خوار گذاشتی. با درود.

— نامه ۳۸ —

تشریح اوضاع سیاسی مصر و ویژگی‌های مالک اشتر

(نامه به مردم مصر در سال ۳۸ هجری آنگاه که مالک اشتر را به فرمانداری آنان برگزید.)

از بنده خدا، علی امیرمؤمنان، به مردمی که برای خدا به خشم آمدند، آن هنگام که دیگران خدا را



در زمین نافرمانی، و حقّ او را نابود کردند، پس، ستم، خیمه خود را بر سر نیک و بد، مسافر و حاضر، و بر همگان، برافراشت، نه معروفی ماند که در پناه آن آرامش یابند، و نه کسی از زشتی‌ها نهی می‌کرد.

پس از ستایش پروردگار! من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم، که در روزهای وحشت، نمی‌خواهد، و در لحظه‌های ترس از دشمن روی نمی‌گرداند، بر بدکاران از شعله‌های آتش تندتر است، او مالک پسر حارث مَذْحِجی است. آنجا که با حق است، سخن او را بشنوید، و از او اطاعت کنید، او شمشیری از شمشیرهای خداست، که نه تیزی آن گُند می‌شود، و نه ضربت آن بی‌اثر است. اگر شما را فرمان کوچ کردن داد، کوچ کنید، و اگر گفت بایستید، بایستید، که او در پیش‌روی و عقب‌نشینی و حمله، بدون فرمان من اقدام نمی‌کند. مردم مصر! من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم، زیرا او را خیرخواه شما دیدم، و سرسختی او را در برابر دشمنانتان پسندیدم.



— نامه ۳۹ —

به عمروعاص و افشای بردگی وی

(نامه به عمر و عاص در سال ۳۹ هجری پس از نبرد صفین)

تو دین خود را پیرو دنیای کسی قرار دادی که گمراهی‌اش آشکار است، پرده‌اش دریده، و فرد سخاوتمند در همنشینی با او لگه‌دار، و شخص بزرگوار در معاشرت با او به سبک مغزی متهم می‌گردد. تو در پی او می‌روی، و چونان سگی گرسنه به دنبال پس مانده شکار شیر هستی، به بخشش او نظر دوختی که قسمت‌های اضافی شکارش را به سوی تو افکند، پس، دنیا و آخرت خود را تباه کردی، در حالی که اگر به حق می‌پیوستی به خواسته‌های خود می‌رسیدی. اگر خدا مرا

بر تو و پسر ابوسفیان مسلط گرداند، سزای زشتی‌های شما را خواهم داد، اما اگر قدرت آن را نیافتم و باقی ماندید آنچه در پیش روی دارید برای شما بدتر است. با درود.

﴿ نامه ۴۰ ﴾

نکوهش یک کارگزار

(نامه به یکی از فرمانداران، در سال ۴۰ هجری)

پس از یاد خدا و درود! از تو خبری رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نافرمانی، و در امانت خود خیانت کرده‌ای.

به من خبر رسیده که کشت زمین‌ها را برداشته، و آنچه را که می‌توانستی گرفته، و آنچه در اختیار داشتی به خیانت خورده‌ای، پس هرچه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند، از حسابرسی مردم سخت‌تر است. با درود.

﴿ نامه ۴۱ ﴾

نکوهش یک مدیر خیانتکار و سوء استفاده از بیت المال

(نامه به یکی از فرمانداران که در سال ۳۸ هجری طبق نقل خوبی یا ۴۰ هجری به نقل طبری، نوشته شد.)

پس از یاد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم، و هیچ يك از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتماد نبود. آن هنگام که دیدی روزگار بر پسرعمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امانت اختیار از دست داده و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی. تو هماهنگ با دیگران دست از یاری‌اش کشیدی، و با دیگر خیانت‌کنندگان خیانت کردی، نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت‌ها را رساندی. گویا تو



در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می‌زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنایم و ثروت‌های آنان را در اختیار گیری. پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله‌ور شدی و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه‌ای که بز زخمی یا استخوان شکسته‌ای را می‌رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی‌آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی. دشمنت بی‌پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می‌بری! سبحان الله!! آیا به معاد ایمان نداری و از حسابرسی دقیق قیامت نمی‌ترسی؟

ای کسی که در نزد ما از خردمندان به شمار می‌آمدی! چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری! و حرام می‌نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزانی می‌خری و با زنان ازدواج می‌کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است!.

پس، از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان بازپس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم.



به پروردگار جهانیان سوگند! اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم؛ پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده‌ای، و در زیر خاک‌ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می‌زند، و تبه‌ا کننده عمر و فرصت‌ها، آرزوی بازگشت دارد اما «راه فرار و چاره مسدود است».

﴿ نامه ۴۲ ﴾

روش دلجویی در عزل و نصب‌ها

(نامه به عمر بن ابی سلمه مخزومی فرماندار بحرین، پس از نصب نعمان بن عجلان زُرَقی در سال ۳۶ هجری)

پس از یاد خدا و درود؛ همانا من نعمان بن عجلان زُرَقی، را به فرمانداری بحرین نصب کردم، بی‌آن که سرزنشی و نکوهشی برای تو وجود داشته باشد، تو را از فرمانداری آن سامان گرفتم. براستی تاکنون زمامداری را به نیکی انجام دادی، و امانت را پرداختی. پس، به سوی ما حرکت کن، بی‌آن که مورد سوء ظن قرار گرفته یا سرزنش شده یا متهم بوده، و یا گناهکار باشی، که تصمیم دارم به سوی ستمگران شام حرکت کنم، دوست دارم در این جنگ با من باشی، زیرا تو از دلاورانی هستی که در جنگ با دشمن، و برپاداشتن ستون دین از آنان یاری می‌طلبم. ان شاء الله.

﴿ نامه ۴۳ ﴾

سخت‌گیری در بیت‌المال و روش تنبیه یک مدیر خیانتکار

(نامه به مصقلة بن هبيرة شیبانی، فرماندار اردشیر خُرّه «فیروز آباد» از شهرهای فارس ایران که در سال ۳۸ هجری نوشته شد.)

گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آورده‌ای، و امام خویش را



نافرمانی کرده‌ای. خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه‌ها و اسب‌هایشان گرد آورده، و با ریخته شدن خون‌هایشان به دست آمده، به آعرابی که خویشاوندان تو هستند، و تو را برگزیدند، می‌بخشی! به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده‌ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده، و منزلت تو سبک گردیده است! پس حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن، که زیان‌کارترین انسانی. آگاه باش! حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند، در تقسیم بیت‌المال مساوی است، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند.

﴿ نامه ۴۴ ﴾

هشدار به زیاد از نقشه‌های معاویه و ردّ ادّعای ابوسفیان

(نامه به زیاد بن ابیه «سال ۳۹ هجری»، هنگامی که خبر رسید، معاویه به او نامه نوشته و به بهانه اینکه زیاد برادر معاویه است، می‌خواهد او را فریب دهد).

اطّلاع یافتم که معاویه برای تو نامه‌ای نوشته تا عقل تو را بلغزاند، و اراده تو را سُست کند. از او بترس که شیطان است، و از پیش رو، و پشت سر، و از راست و چپ به‌سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد، و شعور و درکش را پُرّیابد.

آری! ابوسفیان در زمان عمر بن خطّاب ادّعایی بدون اندیشه و با وسوسه شیطان کرد که نه نَسبی را درست می‌کند، و نه کسی با آن سزاوار ارث می‌شود. ادّعا کننده چونان شتری بیگانه است که در جمع شتران یک گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد، که دیگر شتران او را از خود ندانسته، و از جمع خود دور کنند. یا چونان ظرفی که بر پالان مرکبی آویزان و پیوسته از این سو بدان سو لرزان باشد.

(وقتی زیاد نامه را خواند، گفت: به پروردگار کعبه سوگند که امام عَلَيْهِ السَّلَام به آنچه در دل من می‌گذشت گواهی داد. تا آن که معاویه او را به همکاری دعوت کرد. «واغل» حیوانی است که برای نوشیدن آب هجوم می‌آورد، اما از شمار گله نیست و همواره دیگر شتران او را به عقب می‌رانند، و «نوط مذذب» ظرفی است، که



به مرکب می‌آویزند، که همیشه به این سو و آن سو می‌جهد، و در حال حرکت لرزان است).

نامه ٤٥

ضرورت ساده زیستی کارگزاران، امام علی (ع) و دنیای حرام

(نامه به فرماندار بصره عثمان بن حنیف انصاری در سال ٣٦ هجری، که دعوت مهمانی سرمایه‌داری از مردم بصره را پذیرفت.)

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حُنیف! به من گزارش دادند که مردی از سرمایه‌داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی. خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه‌های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند. گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری، که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‌اند، اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می‌خوری؟ پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی‌دانی، دور بيفکن و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌گیرد. آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته، و از غنیمت‌های آن چیزی ذخیره نکرده‌ام؛ بر دو جامه کهنه‌ام جامه‌ای نیفزودم، و از زمین دنیا حتی يك وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است! آری! از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فَدَّک در دست ما بود که مردمی بر آن



بُخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور خداست. مرا با قَدَك و غیرَقَدَك چه کار؟ در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است، که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می‌گردد، گودالی که هرچه بر وسعت آن بیفزایند، و دست‌های گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پرکرده، و خاك انباشته رخنه‌هایش را مسدود کند. من نفس خود را با پرهیزکاری می‌پرورانم، تا در روزقیامت که هراسناک‌ترین روزهاست در آمان، و در لغزش‌گاه‌های آن ثابت قدم باشد. من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل پاك، و از مغز گندم، و بافته‌های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وادارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پُشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت :

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی

و در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پُشت چسبیده باشند.»

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟ آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پرکردن شکم بوده، و از آینده خود بی‌خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته‌اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟. گویا می‌شنوم که شخصی از شما می‌گوید:



«اگر غذای فرزند ابیطالب همین است، پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است». آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر، و درختان کناره جویبار پوستشان نازک‌تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می‌شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پر دوام‌تر است.

من و رسول خدا ﷺ چونان روشنایی یك چراغیم، یا چون آرنج به یك بازو پیوسته‌ایم. به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی برنتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می‌شتابم، و تلاش می‌کنم که زمین را از این شخص مسخ شده «معاویه» و این جسم کج اندیش، پاك سازم تا گل و کلوخ از میان دانه‌ها جدا گردد.

(قسمتی از این نامه است): ای دنیا! از من دور شو، مَهارت را بر پُشت تو نهاده، و از چنگال‌های تو رهایی یافتم، و از دام‌های تو نجات یافته، و از لغزش‌گاه‌های دوری گزیده‌ام.

کجایند بزرگانی که به بازیچه‌های خود فریبشان داده‌ای؟ کجایند اُمّت‌هایی که با زَر و زیورت آنها را فریفتی که اکنون در گورها گرفتارند و درون لَحدها پنهان شده‌اند؟! ای دنیا! به خدا سوگند! اگر شخصی دیدنی بودی، و قالب حس کردنی داشتی، حدود خدا را بر تو جاری می‌کردم، به جهت بندگانی که آنها را با آرزوهایت فریب دادی، و مِلّت‌هایی که آنها را به‌هلاکت افکندی، و قدرمندانِ که آنها را تسلیم نابودی کردی، و هدف انواع بلاها قراردادی که دیگر راهِ پس و پیش ندارند، اَمّا هیئات! کسی که در لغزش‌گاه تو قدم گذارد سقوط خواهد کرد، و آن کس که بر امواج تو سوار شد غرق گردید، کسی که از دام‌های تو رهایی یافت پیروز شد، آن کس که از تو به سلامت گذشت



نگران نیست که جایگاهش تنگ است، زیرا دنیا در پیش او چونان روزی است که گذشت. از برابر دیدگانم دورشو، سوگند به خدا! رام تو نگردم که خوارم سازی و مهارم را به دست تو ندهم که هر کجا خواهی مرا بکشانی. به خدا سوگند! سوگندی که تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به يك قرص نان، هرگاه بیابم شاد شود، و به نمك به جای نان خورش قناعت کند، و آن قدر از چشم‌ها اشك ریزم که چونان چشمه‌ای خشك درآید، و اشك چشمم پایان پذیرد.

آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند، و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند، و علی نیز [همانند آنان] از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهار پایان رها شده، و گله‌های گوسفندان را الگو قرار دهد!!

خوشابه حال آن کس که مسئولیت‌های واجب را در پیشگاه خدا به انجام رسانده، و در راه خدا هرگونه سختی و تلخی را به جان خریده، و به شب زنده داری پرداخته است، و اگر خواب بر او چیره شده بر روی زمین خوابیده، و کف دست را بالین خود قرار داده و در گروهی است که ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلوی از بسترها گرفته، و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت و با استغفار طولانی گناهان را زدوده‌اند: «آنان حزب خداوند هستند و همانا حزب خدا رستگار است».

پس از خدا بترس ای پسر حنیف! و به قرص‌های نان خودت قناعت کن، تا تو را از آتش دوزخ رهایی بخشد.



— ﴿﴿ نامه ۴۶ ﴾﴾ —

مسئولیت فرمانداری و اخلاق مدیریتی

(نامه به یکی از فرمانداران در سال ۳۸ هجری، نوشته‌اند این نامه به مالک اشتر نوشته شد.)

پس از یاد خدا و درود! همانا تو از کسانی هستی که در یاری دین از آنها کمک می‌گیرم، و سرکشی و غرور گناهکاران را در هم می‌کوبم و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می‌کنم، پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشت‌خویی را با اندک نرمی بیامیز. در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن، و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد، درشتی کن، پر و بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش، و درنگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند، و ناتوانان از عدالت تو مأیوس نگردند. با درود.



— ﴿﴿ نامه ۴۷ ﴾﴾ —

وصیت به ارزش‌های اخلاقی و عدالت در قصاص

(وصیت امام علی(ع) به حسن و حسین(ع) پس از ضربت ابن‌ملجم «که لعنت خدا بر او باد» که در رمضان سال ۴۰ هجری در شهر کوفه مطرح فرمود.) شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، به دنیا پرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید، و بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید اندوهناک مپاشید؛ حق را بگوئید، و برای پاداش الهی عمل کنید و دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید.

شما و تمام فرزندان و خاندانم، و کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی، و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم، زیرا من از جدّ شما پیامبر ﷺ شنیدم که

می‌فرمود: «اصلاح کردن بین مردم، از همه نماز و روزه‌ها برتر است». خدا را! خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضایع گردد! خدا را! خدا را! درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر ﷺ شماست، همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد کرد. خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبدا دیگران در عمل کردن به دستوراتش از شما پیشی گیرند. خدا را! خدا را! درباره نماز، چرا که ستون دین شماست. خدا را! خدا را! درباره خانه خدا، تا هستید آن را خالی مگذارید، زیرا اگر کعبه خلوت شود، مهلت داده نمی‌شوید. خدا را! خدا را! درباره جهاد با اموال و جانها و زبان‌های خویش در راه خدا. بر شما باد به پیوستن با یکدیگر، و بخشش همدیگر، مبدا از هم روی گردانید، و پیوند دوستی را از بین ببرید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدهای شما بر شما مسلط می‌گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب ندهد!

(سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! مبدا پس از من دست به خون مسلمین فرو برید [و دست به کشتار بزنید] و بگوئید، امیرمؤمنان کشته شد. بدانید! جز کشته من کسی دیگر نباید کشته شود. درست بنگرید! اگر من از ضربت او مُردم، او را تنها يك ضربت بزنید و او را مثله نکنید «دست و پا و دیگر اعضای او را بترید» من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «بپرهیزید از بریدن اعضای مرده، هرچند سگ دیوانه باشد».



— نامه ٤٨ —

عوامل رسوایی انسان و اندرز به معاویه

(نامه به معاویه در ماه صفر سال ٣٨ هجری در صفین)

همانا ستمگری و دروغ‌پردازی، انسان را در دین و دنیا رسوا می‌کند،

و عیب او را نزد عیب‌جویان آشکار می‌سازد؛ و تو می‌دانی آنچه که از دست رفت باز نمی‌گردد. گروهی باطل طلبیدند، و خواستند با تفسیر دروغین، حکم خدا را دگرگون سازند، و خدا آنان را دروغگو خواند. معاویه، از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوشحالند، و کسانی که مهار خویش در دست شیطان دادند و با او مبارزه نکردند، سخت پشیمانند. تو ما را به داوری قرآن خواندی، در حالی که خود اهل قرآن نیستی، و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم، بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم. با درود.

— نامه ۴۹ —

هشدار به معاویه از دنیا پرستی

(نامه دیگری به معاویه)

پس از یاد خدا و درود! همانا دنیا انسان را به خود سرگرم و از دیگر چیزها باز می‌دارد. دنیا پرستان چیزی از دنیا به دست نمی‌آورند جز آن که دَری از حرص به رویشان گشوده و آتش عشق آنان تندتر می‌گردد، کسی که به دنیای حرام برسد از آنچه به دست آورده راضی و بی‌نیاز نمی‌شود، و در فکر آن است که به دست نیاورده، اما سرانجام آن، جدا شدن از فراهم آورده‌ها، و به هم ریختن بافته شده‌هاست. اگر از آنچه گذشته عبرت‌گیری، آنچه را که باقی مانده می‌توانی حفظ کنی. با درود.

— نامه ۵۰ —

پرهیز از غرور زدگی و مسؤولیت‌های رهبری و نظامیان

(نامه به فرماندهان سپاه)

از بنده خدا، علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان، به نیروهای مسلح و مرز داران کشور؛ پس از یاد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمت‌ها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک گردد و به برادرانش مهربانی بیشتری روا دارد. آگاه باشید! حق شما بر من آن است که،



جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم و با همه شما به گونه‌ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسئولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت‌های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آنچه صلاح است سستی ورزید، و برای رسیدن به حق تلاش کنید. حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت. پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته و از فرماندهان خود، در آنچه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود.



— نامه ۵۱ —

ارزش جمع‌آوری بیت‌المال و خراج و اخلاق کارگزاران اقتصادی

(نامه به کارگزاران بیت‌المال) از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به کارگزاران جمع‌آوری مالیات.

پس از یاد خدا و درود، همانا کسی که از روز قیامت نترسد، زاد و توشه‌ای از پیش نخواهد فرستاد. بدانید! مسئولیتی را که به عهده گرفته‌اید اندک امّا پاداش آن فراوان است، اگر برای آنچه که خدا نهی کرد «مانند ستمکاری و دشمنی» کیفری نبود، برای رسیدن به پاداش در ترك آن نیز عذری وجود نداشت. در روابط خود با مردم انصاف داشته باشید، و در بر آوردن نیازهایشان شکیبا باشید. همانا شما خزانه‌داران مردم، و نمایندگان ملت، و سفیران پیشوایان هستید؛ هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید، و از خواسته‌های مشروعش محروم نسازید، و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس‌های تابستانی

یا زمستانی، و مرکب سواری، و برده کاری او را نفروشید، و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید، و به مال کسی، نمازگزار باشد، یا غیرمسلمانی که در پناه اسلام است، دست اندازی نکنید، جز اسب یا اسلحه‌ای که برای تجاوز به مسلمان‌ها به کار گرفته می‌شود. زیرا برای مسلمان جایز نیست آنها را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد، تا نیرومندتر از سپاه اسلام گردند. از پند دادن به نفس خویش هیچ‌گونه کوتاهی نداشته، از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خدا، غفلت نکنید، و آنچه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید. همانا خدای سبحان از ما و شما خواسته است که در شکرگزاری کوشا بوده و با تمام قدرت او را یاری کنیم، و نیرویی جز از جانب خدا نیست.



— نامۀ ۵۲ —

به امیران شهرها و یادآوری وقت‌های نمازهای پنجگانه

(نامه به فرمانداران شهرها درباره وقت نماز)

پس از یاد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتی بخوانید که آفتاب به طرف مغرب رفته، سایه آن به اندازه دیوار آغل بُز گسترده شود، و نماز عصر را با مردم هنگامی بخوانید که خورشید سفید است و جلوه دارد و پاره‌ای از روز مانده که تا غروب می‌توان دو فرسخ راه را پیمود، و نماز مغرب را با مردم زمانی بخوانید که روزه‌دار افطار و حاجی از عرفات به سوی منی کوچ می‌کند. و نماز عشاء را با مردم وقتی بخوانید که شَفَق پنهان، و يك سَوَم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامی بخوانید که شخص چهره همراه خویش را بشناسد، و نماز جماعت را در حد ناتوان آنان بگذارید، و فتنه گر مباحثید.

﴿ نامه ۵۳ ﴾

عهد مالک اشتر

(نامه به مالک اشتر، در سال ۳۸ هجری هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، آن هنگام که اوضاع محمد بن ابی‌بکر متزلزل شد، و از طولانی‌ترین نامه‌هاست که زیبایی‌های تمام نامه‌ها را دارد).

به نام خداوند بخشنده و مهربان، این، فرمانِ بندهٔ خدا، علی امیرمؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می‌گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح، و شهرهای مصر را آباد سازد.

او را به ترس از خدا فرمان می‌دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد، و آنچه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت‌ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید. به او فرمان می‌دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد، و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد. و به او فرمان می‌دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش کند، چرا که: «همانا نفس همواره به بدی وامی‌دارد جز آن که خدا رحمت آورد». پس ای مالک بدان! من تو را به‌سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت‌های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند، و مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می‌نگری؛ و درباره تو آن می‌گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می‌گویی، و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگان جاری ساخته است. پس، نیکوترین اندوختهٔ تو باید



اعمال صالح و درست باشد؛ هوای نفس را در اختیارگیر، و از آنچه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بُخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آنچه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی.

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز، چنان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. اگر گناهی از آنان سر می‌زند یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن‌گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.

هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی‌نیاز نخواهی بود. بر بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش. به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود؛ که این‌گونه خود بزرگ بینی، دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمتهاست. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی، به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از حکومت تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد، و تند روی تو را فرو می‌نشاند، و عقل و اندیشه‌ات را به جایگاه اصلی باز می‌گرداند. پرهیز که خود را در بزرگی همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می‌سازد، و هر خودپسندی را بی‌ارزش می‌کند. با خدا و با مردم،



و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سرچنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است. دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند، زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر، و در خواسته‌هایشان پافشارتر، و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر، و به هنگام منع خواسته‌ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می‌باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

از رعیت، آنان را که به دنبال عیوب دیگران بیشتر جست و جو می‌کند، از خود دور کن، و دشمن بدار، زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس، مبدا آنچه بر تو پنهان است آشکار گردانی، و آنچه که هویداست بپوشانی، که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان می‌باشد، پس چندان که می‌توانی زشتی‌ها را بپوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند بر تو بپوشاند.



گره هر کینه‌ای را در مردم بگشای و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن و از آنچه که در نظر روشن نیست کناره‌گیر. در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می‌شود، اما خیانتکار است.

بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می‌دارد، و از تنگدستی می‌ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیه تو را سُست می‌کند. حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می‌دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرایز گوناگونی هستند که ریشه آنها بدگمانی به خدای بزرگ است.

بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده، و در گناهان آنان شرکت داشته، پس مبدا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان ستمکارانند. تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنها را داشته، اما گناهان و کردار زشت آنها را نداشته باشند. کسانی که ستمکاری را برستمی یاری نکرده، و گناهکاری را در گناهی کمک نرسانده باشند. هزینه این‌گونه از افراد بر تو سبک‌تر، و یاریشان بهتر، و مهربانی‌شان بیشتر، و دوستی آنان با غیر تو کمتر است. آنان را از خواص، و دوستان نزدیک، و رازداران خود قرار ده، سپس از میان آنان افرادی را که در حق گویی از همه صریح‌ترند، و در آنچه را که خدا برای دوستانش نمی‌پسندد تو را مددکار نباشند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد یا نباشد. تا می‌توانی، با پرهیزکاران و راستگویان پیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده‌ای تشویق نکنند، که ستایش بی‌اندازه، خودپسندی می‌آورد و انسان را به سرکشی وا می‌دارد.



هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی‌رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق می‌گردند، پس هر کدام از آنان را براساس کردارشان پاداش ده.

بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد رعیت به والی بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد؛ پس دراین راه آن قدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوشبینی رنج طولانی مشکلات را از تو بر می‌دارد. پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بدرفتاری کردی بدگمان‌تر باش. و آداب پسندیده‌ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابی که به سنت‌های خوب گذشته زیان وارد می‌کند، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنت، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی.

با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.

ای مالک، بدان! مردم از گروه‌های گوناگونی می‌باشند که اصلاح هر يك جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ يك از گروه‌ها از گروه دیگر بی‌نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار



و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه‌وران، و نیز طبقه پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان می‌باشند، که برای هر يك خداوند سهمی مقرر داشته و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر ﷺ تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.

پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه‌های تحقق امنیت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی‌توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادهای و معاملات را استوار می‌کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می‌آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه‌های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسایل زندگی را فراهم می‌آورند، و در بازارها عرضه می‌کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است.

قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار، حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب کرده است نمی‌تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین، که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر ﷺ و امام تو بیشتر،



و دامن او پاک‌تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، دُرستی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.

سپس در نظامیان با خانواده‌های ریشه‌دار، دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک برقرار کن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده، و نیکی‌ها را در خود گرد آورده‌اند.

پس در کارهای آنان به‌گونه‌ای بیندیش که والدینی مهربان درباره فرزندشان می‌اندیشند، و مبادا آنچه را که آنان را بدان نیرومند می‌کنی در نظرت بزرگ جلوه کند، و نیکوکاری خود را نسبت به آنان - هر چند اندک باشد - خوار مپندار، زیرا نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند، و رسیدگی به امورِ کوچکِ آنان را، به خاطر رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذارد، زیرا از نیکیِ اندک تو سود می‌برند، و به نیکی‌های بزرگ تو بی‌نیاز نیستند.

برگزیده‌ترین فرماندهان سپاه تو کسی باشد که، از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه‌ای که خانواده‌هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند. همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل‌هایشان را به تو می‌کشانَد،

و همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به رهبر است، که محبت دلهای رعیت جز با پاکی قلب‌ها پدید نمی‌آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد.



پس آرزوهای سپاهیان را برآور، و همواره از آنان ستایش کن، و کارهای مهمی که انجام داده‌اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می‌انگیزاند، و ترسوها را به تلاش وا می‌دارد، ان شاء الله.

و در يك ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر يك از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذاشته، و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ بشماری، یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی. مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می‌آید،

و اموری که برای تو شبهه ناکند، به خدا، و رسول خدا ﷺ بازگردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشته هدایتشان کند، فرموده است: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و رسول و امامانی که از شما هستند اطاعت کنید، و اگر در چیزی نزاع دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید.» پس بازگرداندن چیزی به خدا، یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر ﷺ یعنی عمل کردن به سنت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

سپس از میان مردم، برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشنمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی، برای او دشوار نباشد؛ طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاط‌تر عمل کند، و در یافتن دلیل، اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود. در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!.



پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوت‌های او ببیندیش، و آن قدر به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آن قدر او را گرمی‌دار که نزدیکان تو، به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در آمان باشد.

در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هواپرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می‌آوردند. سپس در امور کارمندان ببیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران، آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندانی پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند، انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرمی‌تر، و آبروی‌شان محفوظ‌تر، و طمع ورزی‌شان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است. سپس روزی فراوان برآنان ارزانی‌دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می‌کوشند، و با بی‌نیازی، دست به اموال بیت‌المال نمی‌زنند، و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند. سپس، رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو و وفا پیشه برآنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری و مهربانی آنها با رعیت خواهد بود.

و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او



باز پس گیر، سپس او را خواردار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیفکن.

مالیات و بیت‌المال را به گونه‌ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می‌باشد، و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت، زیرا همهٔ مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگانند.

باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع‌آوری خراج باشد که، خراج جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد. پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه‌ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب‌ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد، زیرا آن، اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرهای تو، و آراستن ولایت‌های تو نقش دارد، و رعیت تو را می‌ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده‌شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمل مردم را زیاد می‌کند. همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است، و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آیندهٔ حکومتشان اعتماد ندارند، و از تاریخ گذشتگان



عبرت نمی‌گیرند. سپس در امور نویسندگان و مُنشیان به‌درستی بیندیش، و کارهایت را به بهترین آنان واگذار، و نامه‌های محرمانه، که در بردارنده سیاست‌ها و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح‌تر از دیگران باشد، کسی که گرمی داشتن، او را به سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند، و در رساندن نامه کارگزارانت به تو، یا رساندن پاسخ‌های تو به آنان کوتاهی نکند، و در آنچه برای تو می‌ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می‌دهد، فراموشکار نباشد. و در تنظیم هیچ قراردادی سُستی نورزد، و در بر هم زدن قراردادی که به زیان توست کوتاهی نکند، و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل‌تر است.



مبادا در گزینش نویسندگان و مُنشیان، بر تیزهوشی، اطمینان و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهرسازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به‌خود جلب می‌نمایند، که در پس این ظاهرسازی‌ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت‌داری نشانی یافت می‌شود! لکن، آنها را با خدماتی که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده‌اند بیازمای. به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانت‌داری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی.

برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد، و فراوانی کار او را درمانده نسازد، و بدان که هرگاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تو بی‌خبر باشی، خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که

در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می‌باشند، و بازرگانی که با نیروی جسمانی کار می‌کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند، از بیابان‌ها و دریاها، و دشت‌ها و کوهستان‌ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان، مردمی آرامند، و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند. در کار آنها بیندیش! چه در شهری باشند که تو به سر می‌بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آنچه که تذکر دادم.

این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده‌اند، که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند، و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است. پس، از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا ﷺ از آن جلوگیری می‌کرد،

باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ‌هایی که بفروشنده و خریدار زبانی نرساند. کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده، تا عبرت دیگران شود، اما در کیفر او اسراف نکن.

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند [و عبارتند] از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن‌داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال، و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می‌باشی. مبدا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترك مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش،



و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسایل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را به گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی،

از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره‌ای ندارند. و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش زمامداران است، اگر چه حق، تمامش سنگین است، اما خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت را می‌طلبند، نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به وعده‌های پروردگار اطمینان دارند. پس، بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملت‌ی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی‌اضطراب و بهانه‌ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد.»

پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ نظری و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد. آنچه به مردم می‌بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد. بخشی از کارها به گونه‌ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که



مُنشیان تو از پاسخ‌دادن به آنها درممانده‌اند و دیگر، برآوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می‌دارند و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند؛

کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد. نیکوترین وقت‌ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت‌ها را برای خداست، اگر نیت درست و رعیت در آسایش قرار داشته باشد.

از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده، و آنچه تو را به خدا نزدیک می‌کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

هنگامی که نماز جماعت می‌خوانی، نه با طولانی کردن نماز، مردم را پراکنده ساز و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد. آنگاه که پیامبر ﷺ مرا به یمن می‌فرستاد از او پرسیدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود:

«در حدّ توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش.»

هیچ‌گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن رهبران، نمونه‌ای از تنگ نظری و کم اطلاعی در امور جامعه می‌باشد. نهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می‌دارد، پس کار بزرگ، اندک، و کار اندک، بزرگ جلوه می‌کند، زیبا، زشت و زشت، زیبا می‌نماید و باطل به لباس حق در آید.

همانا زمامدار، آنچه را که مردم از او پوشیده دارند نمی‌داند،



و حق را نیز نشانه‌ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می‌باشی. یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده‌ای که در این حال، نسبت به حق واجبی که باید بپردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می‌داری؟ و یا مردی بخیل و تنگ نظری، که در این صورت نیز مردم چون تو را بنگرند مأیوس شده از درخواست کردن باز مانند. با اینکه بسیاری از نیازمندی‌های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.



همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند. ریشه ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و به هیچ‌کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمینی را واگذار مکن، و به گونه‌ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک؛ که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند.

حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، بپرداز، و در این کار شکبیا باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمّل سنگینی آن را با یاد قیامت بر خود هموار ساز، زیرا تحمّل آن پسندیده است. و هرگاه رعیت بر تو بدگمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با این‌کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خودسازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیت است، و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وا می‌دارد.

هرگز پیشنهاد صلح دشمن را که خشنودی خدا در آن است، رد مکن، که آسایش رزمندگان، و آرامش فکری تو، و امنیت کشور در صلح تأمین می‌گردد. لکن زنه‌ار! زنه‌ار! از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می‌شود، تا غافلگیر کند، پس دوراندیش باش، و حُسن ظنّ خود را متهم کن (به دشمن سوء ظنّ داشته باش). حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش، و بر آنچه بر عهده گرفتی امانت‌دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ يك از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست، که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر دارند. تا آنجا که مشرکین، به عهد و پیمانی که در زمان جاهلیت با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند. پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی‌دارد.

خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند. پس فساد، خیانت و فریب، در عهد و پیمان راه ندارد. مبدا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دَغَل‌کاری و فریب راههایی وجود دارد، و پس از محکم کاری و دَقّت در قرارداد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبدا مشکلات پیمانی، که بر عهده‌ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وا دارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمان‌ها، که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی‌ای است که از کيفر آن می‌ترسی، و در دنیا و آخرت نمی‌توانی پاسخ‌گوی آن باشی.



از خون‌ریزی پرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک، مجازات را بزرگ نمی‌کند و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سُست، و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل می‌سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی را ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تند روی شد، - که گاه مشتی سبب کشتن کسی می‌گردد، چه رسد به بیش از آن - مبدا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول بازدارد! مبدا هرگز دچار خودپسندی گردی! و به خوبی‌های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک نیکوکاران را نابود سازد.

مبدا با خدمت‌هایی که انجام دادی بر مردم مَنّت گذاری، یا آنچه را انجام داده‌ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده‌ای داده، سپس خُلف وعده نمایی! مَنّت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می‌انگیزاند که خدای بزرگ فرمود: «دشمنی بزرگ نزد خدا آن‌که، بگویند و عمل نکنند».

مبدا هرگز در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی! یا در کاری که وقت آن رسیده سُستی ورزی، و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه‌جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار



کوتاهی کنی! تلاش کن تا هرکاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی. مبدا هرگز در آنچه که با مردم مساوی هستی امتیازی خواهی! و از اموری که بر همه روشن است، غفلت کنی؛ زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی، و به زودی پرده از کارها يك سو رود، و انتقام ستمدیده را از تو باز می‌گیرند. باد غرورت، جوشش خشم، تجاوز دست و تندی زبانت را در اختیار خودگیروبا پرهیز از شتاب‌زدگی و فرو خوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و اختیار نفس در دست تو باشد. و تو بر نفس مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت، و بازگشت به سوی خدا. آنچه بر تو لازم است آن که حکومت‌های دادگستر پیشین، سنت‌های با ارزش گذشتگان، روش‌های پسندیده رفتگان و آثار پیامبر ﷺ و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و از آنچه ما عمل کرده‌ایم پیروی کنی، و برای پیروی از فرامین این عهدنامه‌ای که برای تو نوشته‌ام، و با آن حجت را بر تو تمام کرده‌ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشی کرد و بر تو چیره شد عذری نزد من نداشته باشی. از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته‌ها، درخواست می‌کنیم که به آنچه موجب خشنودی اوست، من و تو را موفق فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت‌ها و کرامت‌ها بوده، و اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می‌گردیم. با درود به پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت پاکیزه و پاک او، درودی فراوان و پیوسته. با درود



﴿ نامه ۵۴ ﴾

ویژگی‌های بیعت مردم با امام (ع)
و پاسخ به ادعاهای طلحه و زبیر

(نامه به طلحه و زبیر که ابو جعفر اسکافی آن را در کتاب مقامات، بخش فضایل امیرمؤمنان (ع) آورد که سال ۳۶ هجری نوشت و توسط عمران بن حصین فرستاد).
پس از یاد خدا و درود! شما می‌دانید - گر چه پنهان می‌دارید- که من برای حکومت در پی مردم نرفته، تا آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستند و بیعت کردند. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود، و نه برای به‌دست آوردن متاع دنیا. اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده (از راهی که در پیش گرفته‌اید) باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید. و اگر دردل با اکراه بیعت کردید خود دانید؛ زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید. به جانم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید. اگر در آغاز بیعت کنار می‌رفتید (و بیعت نمی‌کردید) آسان‌تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید. شما پنداشته‌اید که من کشنده عثمان می‌باشم؛ بیایید تا از مردم مدینه کسی بین من و شما داوری کند، آنان که نه از من طرفداری کرده و نه به یاری شما برخاسته‌اند، سپس هر کدام به اندازه جُرمی که در آن حادثه داشته است، مسئولیت آن را پذیرا باشد. ای دو پیرمرد! از آنچه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ‌ترین مسئله شما، عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار، دامنگیرتان گردد. با درود.

﴿ نامه ۵۵ ﴾

فلسفه آزمایش‌ها و اندرز به معاویه

(نامه به معاویه که در سال ۳۷ هجری پیش از نبرد صفین نوشته شد).

پس از یاد خدا و درود! همانا خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و مردم را در دنیا



به آزمایش گذاشت، تا روشن شود کدام يك نیکوکارتر است. ما را برای دنیا نیافریده‌اند، و تنها برای دنیا به تلاش فرمان داده نشدیم، به دنیا آمدم تا در آن آزمایش گردیم. و همانا خداوند مرا به تو، و تو را با من آزمود، و یکی از ما را بر دیگری حجت قرار داد. تو با تفسیر دروغین قرآن به دنیا روی آوردی، و چیزی از من درخواست می‌کنی که دست و زبانت هرگز به آن نیالود (قتل عثمان). تو و مردم شام، آن دروغ را ساختید و به من تهمت زدید تا آگاهان شما مردم نا آگاه را، و ایستادگان شما زمین‌گیر شدگان را، بر ضد من تحریک کنند. معاویه! از خدا بترس، و با شیطانی که مهار تو را می‌کشد، مبارزه کن، و به سوی آخرت که راه من و تو است باز گرد، و بترس از خدا که به زودی با بلایی کوبنده ریشهات را برکند، و نسل تو را براندازد. همانا برای تو به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی که بر آن وفا دارم، اگر روزگار من و تو را در يك جا گرد آورد، هم چنان بر سر راه تو خواهم ماند: «تا خدا میان ما داوری کند و او بهترین داوران است.»



نامه ۵۶

اخلاق فرماندهی

(نامه به فرمانده سپاه، شریح بن هانی که او را در سال ۳۶ هجری به سوی شام حرکت داد.)

در هر صبح و شام از خدا بترس، و از فریبکاری دنیا بر نفس خویش بیمناک باش، و هیچ‌گاه از دنیا ایمن مباش. بدان که اگر برای چیزهایی که دوست می‌داری، یا آنچه را که خوشایند تو نیست، خود را باز نداری، هوس‌ها تو را به زیان‌های فراوانی خواهند کشید، سپس نفس خود را بازدار و از آن نگهبانی کن، و به هنگام خشم، بر نفس خویش شکننده و حاکم باش.

﴿ نامه ۵۷ ﴾

روش بسیج کردن مردم برای جهاد

(نامه به مردم کوفه در سال ۳۶ هجری، هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره).

پس از یاد خدا و درود! من از جایگاه خود، مدینه بیرون آمدم، یا ستمکارم یا ستم دیده، یا سرکشی کردم یا از فرمانم سرباز زدند. همانا من خدا را به یاد کسی می‌آورم که این نامه به دست او رسد، تا به سوی من کوچ کند. اگر مرا نیکوکار یافت یاری کند، و اگر گناهکار بودم مرا به حق بازگرداند.

﴿ نامه ۵۸ ﴾

تیین عوامل وحدت و علل پیدایش جنگ بین مسلمین

(نامه به شهرهای دور برای روشن ساختن حوادث صفین)

آغاز کار چنین بود که ما با مردم شام دیدار کردیم، که در ظاهر پروردگار ما یکی، و پیامبر ما یکی، و دعوت ما در اسلام یکی بود، و در ایمان به خدا و تصدیق کردن پیامبرش، هیچ کدام از ما بر دیگری برتری نداشت، و با هم وحدت داشتیم جز در خون عثمان که ما از آن برکناریم. پس به آنان گفتیم: بیاید با خاموش ساختن آتش جنگ و آرام کردن مردم، به چاره‌جویی و درمان بپردازیم، تا کار مسلمانان استوار شود و به وحدت برسند، و ما برای اجرای عدالت نیرومند شویم. اما شامیان پاسخ دادند: «چاره‌ای جز جنگ نداریم.» پس (از پیشنهاد حق ما) سرباز زدند، و جنگ در گرفت، و تداوم یافت، و آتش آن زبانه کشید. پس آنگاه که دندان جنگ در ما و آنان فرو رفت، و چنگال آن سخت کارگر افتاد، به دعوت ما (صلح و گفتگو) گردن نهادند، و بر آنچه آنان را خواندیم،



پاسخ دادند. ما هم به درخواست آنان پاسخ دادیم، و آنچه را خواستند زود پذیرفتیم، تا حجت را بر آنان تمام کنیم، و راه عذرخواهی را ببندیم. آنگاه آن که بر پیمان خود استوار ماند، از هلاکت نجات یافت، و آن کس که در لجابت خود پا فشرد، خدا پرده ناآگاهی بر جان او کشید، و بلای تیره‌روزی گرد سرش گردانید.

﴿ نامه ۵۹ ﴾

پرهیز از هواپرستی و روش برخورد با دنیا

(نامه به اسود بن قطبه فرمانده لشکر خلوان در جنوب شهر سرپُل ذهاب امروزی)
پس از یاد خدا و درود! اگر رأی و اندیشه زمامدار چهاردگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می‌دارد. پس باید که کار مردم در آنچه حق است نزد تو یکسان باشد، زیرا در ستمکاری بهایی برای عدالت یافت نمی‌شود. از آنچه که همانند آن را بر دیگران نمی‌پسندی پرهیز کن، و نفس خود را در حالی که امیدوار به پاداش الهی بوده و از کفر او هراسناکی، به انجام آنچه خداوند بر تو واجب گردانیده است، وادار ساز.

و بدان که دنیا سرای آزمایش است، و دنیاپرست ساعتی در آن نمی‌آساید جز آن که در روز قیامت از آن افسوس می‌خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند. و از جمله حقی که بر توست آن که نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیت تلاش کنی، زیرا آنچه در این راه نصیب تو می‌شود، برتر از آن نیروی بدنی است که از دست می‌دهی. با درود.

﴿ نامه ۶۰ ﴾

روش به حرکت درآوردن لشکر و بازداری لشکر و مردم از ناهنجاری‌ها

(نامه به فرماندارانی که لشکر از شهرهای آنان عبور می‌کند.)

از بنده خدا، علی امیرمؤمنان، به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که



لشکریان از سرزمین آنان می‌گذرند.

پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیی فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آنچه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار نرساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده‌ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی، سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره‌ای جز آن نداشته باشد. پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آنچه استثناء کردم باز دارید. من پشت سر سپاه در حرکت، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. ان شاء الله



— ﴿ نامه ٦١ ﴾ —

نکوهش از فرمانده شکست خورده

(نامه به کمیل بن زیاد نخعی، فرماندار «هیت» و نکوهش او در ترك مقابله با لشکریان مهاجم شام که در سال ٣٨ هجری نوشته شد.)

پس از یاد خدا و درود! سُستی انسان در انجام کارهایی که بر عهده اوست، و پافشاری در کاری که از مسئولیت او خارج است، نشانه ناتوانی آشکار و اندیشه ویرانگر است. اقدام تو به تاراج مردم «قرقیسا» در مقابل رها کردن پاسداری از مرزهایی که تو را بر آن گمارده بودیم - و کسی در آنجا نیست تا آنجا را حفظ کند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد - اندیشه‌ای باطل است. تو در آنجا پُلی شده‌ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند، و نه هیبتی داری که از تو بترسند و بگریزند، نه مرزی را می‌توانی حفظ کنی،

و نه شوکت دشمن را می‌توانی درهم بشکنی، نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می‌کنی، و نه امام خود را راضی نگه می‌داری.

﴿ نامه ۶۲ ﴾

علل فتنه‌ها و مظلومیت، دشمن شناسی و شجاعت امام علی (ع)

(نامه به مردم مصر، که همراه مالک اشتر در سال ۳۸ هجری فرستاد.)

پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد (ص) را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد. آنگاه که پیامبر (ص) به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند. سوگند به خدا! نه در فکر می‌گذشت، و نه در خاطر می‌آمد که عرب، خلافت را پس از رسول خدا (ص) از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد (ص) را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایام آن می‌گذرد چنان که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا بپاخاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد.

(بخشی از همین نامه است؛) به خدا سوگند! اگر تنها با دشمنان روبرو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته، و نه می‌هراسم. من به گمراهی آنان و هدایت خود که بر آن استوارم، آگاهم، و از طرف پروردگارم به یقین رسیده‌ام،



و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق، و به پاداش او امیدوارم. لکن، از این اندوهناکم که بی‌خردان و تبهکاران این اُمّت، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، و کسی که اسلام را نپذیرفت، امّا به ناحق بخشش‌هایی به او عطا گردید. اگر اینگونه حوادث نبود شما را برغمی‌انگیختم، و سرزشتان نمی‌کردم، و شما را به گردآوری تشویق نمی‌کردم، و آنگاه که سر باز می‌زدید، رهایتان می‌کردم. آیا نمی‌بینید که مرزهای شما را تصرف کردند و شهرها را گشودند و دستاوردهای شما را غارت کردند و در میان شهرهای شما آتش جنگ را برافروختند؟ برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه‌های خود بمانید، که به ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید شد، و بهره‌زدگی شما از همه پست‌تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است، هرآن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید! با درود.



نامه ۶۳

بازداشتن ابوموسی اشعری از فتنه‌انگیزی و اتمام حجت با وی

(در آستانه جنگ جَمَل، سال ۳۶ هجری خبر رسید که ابوموسی اشعری، فرماندار کوفه، مردم را برای پیوستن به امام عَلِی (ع) باز می‌دارد، حضرت این نامه را به او نوشت.)

از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به عبد اللّه بن قیس (ابوموسی اشعری) پس از ستایش پروردگار و درود! سخنی از تو به من رسیده که هم به سود، و هم به زیان تو است، چون فرستاده من پیش تو آید. دامن همت به کمر زن، کمرت را برای جنگ محکم ببند، و از سوراخ خود بیرون آی،

و مردم را برای جنگ بسیج کن. اگر حق را در من دیدی بپذیر، و اگر دو دل ماندی کناره‌گیر. به خدا سوگند! هر جا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشک درهم ریزد، و در کنار زدن از حکومت شتاب کنند، چنان که از پیش روی خود همانگونه بترسی که از پشت سرت هراسناکی. حوادث جاری کشور آن‌چنان آسان نیست که تو فکر می‌کنی، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد، و سختی‌های آن را هموار کرد، و پیمودن راه‌های سخت و کوهستانی آن را آسان کرد، پس فکرت را به کارگیر، و مالک کار خویش باش، و سهم و بهره‌ات را بردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره‌گیر، بی‌آن که مورد ستایش قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسؤولیت‌های تو را برآورند، و از تو نپرسند که کجا هستی و به کجا رفته‌ای! به خدا سوگند! این راه حق است و به دست مرد حق انجام می‌گیرد و باکی ندارم که خدانشناسان چه می‌کنند. با درود.



—﴿ ٦٤ نامه ﴾—

علل اختلاف بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم

(نامه‌ای در جواب معاویه)

پس از یاد خدا و درود! چنان که یادآور شدی، ما و شما هم دوست بودیم و هم خویشاوند، اما دیروز میان ما و شما بدان جهت جدایی افتاد که ما ایمان آوردیم و شما کافر شدید، و امروز ما در اسلام استوار ماندیم، و شما آزمایش شدید. اسلام آوردندگان شما با ناخشنودی، آن هم زمانی به اسلام روی آوردند که بزرگان عرب تسلیم رسول خدا ﷺ شدند، و در گروه او قرار گرفتند.

در نامه‌ات نوشتی که من طلحه و زبیر را کشته، و عایشه را تبعید کرده‌ام، و در کوفه و بصره منزل گزیده‌ام، این امور ربطی به تو ندارد، و لازم نیست از تو عذر بخواهم و نوشتی که با گروهی از مهاجران و انصار به نبرد من می‌آیی، هجرت از روزی که

برادرت «یزید» در فتح مکه اسیر شد پایان یافت، پس اگر در ملاقات با من شتاب داری، دست نگهدار، زیرا اگر من به دیدار تو بیایم سزاوارتر است، که خدا مرا به سوی تو فرستاده تا از تو انتقام گیرم، و اگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر آسَدی گفت:

«تندباد تابستانی سخت می‌وزد و آنها را با سنگ ریزه‌ها،

و در میان غبار و تخته سنگ‌ها درهم می‌کوبند.»

و در نزد من همان شمشیری است که در جنگ بدر بر پیکر جدّ و دایی و برادرت زدم. به خدا سوگند! می‌دانم تو مردی بی‌خرد و کوردل هستی! بهتر است درباره تو گفته شود از نردبانی بالا رفته‌ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده، و نه تنها سودی برای تو نداشته، که زیانبار است؛ زیرا تو غیر گمشده خود را می‌جویی، و غیر گله خود را می‌چرانی. مَنصَبی را می‌خواهی که سزاوار آن نبوده، و در شأن تو نیست. چقدر گفتار تو با کردارت فاصله دارد! چقدر به عموها و دایی‌های کافرت شباهت داری! شقاوت و آرزوی باطل، آنها را به انکار نبوّت محمد ﷺ واداشت، و چنان که می‌دانی در گورهای خود غلتیدند، نه برابر مرگ توانستند دفاع کنند، و نه آن گونه که سزاوار بود از حریمی حمایت، و نه در برابر زخم شمشیرها خود را حفظ کردند، که شمشیرها در میدان جنگ فراوان، و سُستی در برابر آن شایسته نیست.

تو درباره کشندگان عثمان فراوان حرف زدی، ابتدا چون دیگر مسلمانان با من بیعت کن، سپس درباره آنان از من داوری بطلب، که شما و مسلمانان را به پذیرفتن دستورات قرآن وادارم. اما آنچه را که تو می‌خواهی، چنان است که به هنگام گرفتن کودک از شیر، او را بفریبند. سلام بر آنان که سزاوار سلامند.



افشای علل گمراهی معاویه و پاسخ به ادعاهای دروغین وی

(نامه دیگری به معاویه پس از جنگ نهروان در سال ٣٨ هجری)

پس از یاد خدا و درود! معاویه! وقت آن رسیده است که از حقایق آشکار پند گیری. تو با ادعاهای باطل همان راه پدران را می‌پیمایی، خود را در دروغ و فریب افکندی، و خود را به آنچه برتر از شأن تو است نسبت می‌دهی، و به چیزی دست دراز می‌کنی که از تو بازداشته‌اند، و به تو نخواهد رسید. این همه را برای فرار کردن از حق، و انکار آنچه را که از گوشت و خون تو لازم‌تر است، انجام می‌دهی، حقایقی که گوش تو آنها را شنیده و از آنها آگاهی داری. آیا پس از روشن شدن راه حق، جز گمراهی آشکار چیز دیگری یافت خواهد شد؟ و آیا پس از بیان حق، جز اشتباه کاری وجود خواهد داشت؟ از شبهه و حق پوشی بپرهیز. فتنه‌ها دیرزمانی است که پرده‌های سیاه خود را گسترانده، و دیده‌هایی را کور کرده است.

نامه‌ای از تو به دست من رسید که در سخن پردازی از هر جهت آراسته، اما از صلح و دوستی نشانه‌ای نداشت، و آکنده از افسانه‌هایی بود که هیچ نشانی از دانش و بردباری در آن به چشم نمی‌خورد. در نوشتن این نامه کسی را مانی که پای در گل فرو رفته، و در بیغوله‌ها سرگردان است، مقامی را می‌طلبی که از قدر و ارزش تو والاتر است، و هیچ عقابی را توان پرواز بر فراز آن نیست و چون ستاره دور دستِ «عیوق» از تو دور است.

پناه بر خدا که پس از من ولایت مسلمانان را بر عهده گیری، و سود و زیان آن را بپذیری، یا برای تو با یکی از مسلمانان پیمانی یا قراردادی را امضا کنم. از هم اکنون خود را دریاب، و چاره‌ای بیندیش، که اگر کوتاهی کنی، و برای درهم کوبیدن بندگان خدا برخیزند، درهای نجات به روی تو بسته خواهد شد، و آنچه را که امروز از تو می‌پذیرند فردا نخواهند پذیرفت. با درود.



﴿ نامه ۶۶ ﴾

ضرورت واقع‌بینی

(نامه به عبد الله بن عباس، این نامه به گونه دیگری نیز آمده است.)

پس از یاد خدا و درود! همانا انسان از به دست آوردن چیزی خشنود می‌شود که هرگز آن را از دست نخواهد داد، و برای چیزی اندوهناک است که هرگز به دست نخواهد آورد؛ پس بهترین چیز نزد تو در دنیا، رسیدن به لذت‌ها، یا انتقام گرفتن نباشد، بلکه هدف تو خاموش کردن باطل، یا زنده کردن حق باشد، تنها به توشه‌ای که از پیش فرستادی خشنود باش، و بر آنچه به جای می‌گذاری حسرت خور، و همت و تلاش خود را برای پس از مرگ قرار ده.

﴿ نامه ۶۷ ﴾

ضرورت رسیدگی به امور حجاج و رفع نیازهای ایشان

(نامه به قُثم بن عباس، فرماندار شهر مکه)

پس از یاد خدا و درود! برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور. در بامداد و شامگاه در يك مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش‌های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو بپرداز. جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز چهره‌ات درباری وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، گرچه در پایان حاجت او برآورده شود دیگر تو را نستاید.

در مصرف اموال عمومی که در دست تو جمع شده است، اندیشه کن، و آن را به عیالمندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندیانی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و مازاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد. به



مردم مگه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایّام حج اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود: «عاکف و بادی در مگه یکسانند». عاکف، یعنی اهل مکه و بادی، یعنی زائری که از دیگر شهرها به حج می‌آیند. خدا ما و شما را به آنچه دوست دارد توفیق عنایت فرماید. با درود.

﴿ نامه ۶۸ ﴾

روش برخورد با دنیا

(نامه به سلمان فارسی، قبل از ایّام خلافت)

پس از یاد خدا و درود! دنیای حرام چونان مار است، که پوستی نرم و زهری کشنده دارد؛ پس، از جاذبه‌های فریبنده آن روی گردان، زیرا زمان کوتاهی در آن خواهی ماند، و اندوه آن را از سر بیرون کن، زیرا که یقین به جدایی، و دگرگونی حالات آن را داری، و آنگاه که با دنیا خو گرفته‌ای بیشتر بترس، زیرا که دنیاپرست تا به خوش‌گذرانی اطمینان کرد، زود او را به تلخ‌کامی کشاند، و هرگاه که به دنیا انس گرفت و آسوده شد، ناگاه به وحشت دچار می‌گردد. با درود

﴿ نامه ۶۹ ﴾

اوصاف مؤمنان و بکارگیری نفس در خوبی‌ها

(نامه به حارث همدانی)

به ریسمان قرآن چنگ زن، و از آن نصیحت پذیر، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمار، و حقّی را که در زندگی گذشتگان بود تصدیق کن، و از حوادث گذشته تاریخ، برای آینده عبرت گیر، که حوادث روزگار با یکدیگر همانند بوده، و پایان دنیا به آغازش می‌پیوندد، و همه آن رفتنی است.



نام خدا را بزرگ دار، و جز به حق سخنی بر زبان نیاور؛ مرگ و جهان پس از مرگ را فراوان به یاد آور، هرگز آرزوی مرگ مکن جز آن که بدانی از نجات یافتگانی؛ از کاری که تو را خشنود، و عموم مسلمانان را ناخوشایند است، پرهیز. از هر کار پنهانی که از آشکار شدنش شرم داری پرهیز کن، از هر کاری که از کننده آن پرسش کنند، نپذیرد یا عذر خواهی کند، دوری کن.

آبروی خود را آماج تیر گفتار دیگران قرار نده، و هر چه شنیدی را بازگو مکن، که نشانه دروغ‌گویی است، و هر خبری را دروغ مپندار، که نشانه نادانی است.

خشم را فرو نشان و به هنگام قدرت ببخش و به هنگام خشم فروتن باش، و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی، نعمت‌هایی که خدا به تو بخشیده نیکو دار، و نعمت‌هایی که در اختیار داری تباه مکن، و چنان باش که خدا آثار نعمت‌های خود را در تو آشکارا بنگرد.

و بدان، بهترین مؤمنان، آن بُود که جان و خاندان و مال خود را در راه خدا پیشاپیش تقدیم کند، چه آن را که پیش فرستی برای تو اندوخته گردد، و آنچه را که باقی گذاری سودش به دیگران می‌رسد. از دوستی با بی‌خردان و خلافتاران پرهیز، زیرا هر کس را به دوستش می‌شناسند؛ و در شهرهای بزرگ سکونت کن زیرا مرکز اجتماع مسلمانان است، و از جاهایی که مردم آن از یاد خدا غافلند، و به یکدیگر ستم روا می‌دارند، و بر اطاعت از خدا به یکدیگر کمک نمی‌کنند، پرهیز.

در چیزی اندیشه کن که یاریات دهد؛ از نشستن در گذرگاه‌های عمومی، و بازار، پرهیز کن که



جای حاضر شدن شیطان و برانگیخته شدن فتنه‌هاست؛ و به افراد پایین‌تر از خود توجّه داشته باش، که راه شکرگزاری تو در برتری است. در روز جمعه پیش از نماز مسافرت مکن، جز برای جهاد در راه خدا، و یا کاری که از انجام آن ناچاری. در همه کارهایت خدا را اطاعت کن، که اطاعت خدا از همه چیز برتر است. نفس خود را در وا داشتن به عبادت فریب ده، و با آن مدارا کن، و به زور و اکراه بر چیزی مجبور نشاز، و در وقت فراغت و نشاط به کارش گیر، جز در آنچه که بر تو واجب است، و باید آن را در وقت خاصّ خودش به جا آوری.

بپرهیز از آن که مرگِ تو فرا رسد، در حالی که از پروردگارت گریزان، و در دنیاپرستی غرق باشی. از همنشینی با فاسقان بپرهیز که شر به شر می‌پیوندد، خدا را گرامی دار، و دوستان خدا را دوست شمار، و از خشم بپرهیز که لشکر بزرگ شیطان است. با درود.



نامۀ ۷۰

روش برخورد با فراریان

(نامه به سهل بن حنیف انصاری فرماندار مدینه، در سال ۳۷ هجری آنگاه که گروهی از مردم مدینه گریخته و به معاویه پیوستند.)

پس از یاد خدا و درود! به من خبر رسیده که گروهی از مردم مدینه به سوی معاویه گریختند، مبادا برای از دست دادن آنان، و قطع شدن کمک و یاری‌شان افسوس بخوری! که این فرار برای گمراهی‌شان، و نجات تو از رنج آنان کافی است، آنان از حق و هدایت گریختند،

و به سوی کوردلی و جهالت شتافتند. آنان دنیا پرستانی هستند که به آن روی آوردند، و شتابان در پی آن رواند. عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و به خاطر سپردند، و دانستند که همه مردم در نزد ما، در حق یکسانند، پس به سوی انحصار طلبی گریختند، دور باشند از رحمت حق، و لعنت برآنان باد. سوگند به خدا! آنان از ستم نگریختند، و به عدالت نپیوستند، همانا آرزومندیم تا در این جریان، خدا سختی‌ها را بر ما آسان، و مشکلات را هموار فرماید. ان شاء الله، با درود.

— نامه ۷۱ —

علل عزل یک کارگزار و سرزنش از خیانت اقتصادی

(نامه به منذر بن جارود عبدي، که در فرمانداری خود خیانتی مرتکب شد.)

پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، و راه او را می‌روی. ناگهان به من خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می‌کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریده‌ای.

اگر آنچه به من گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو، از تو بارزتر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس، چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا. ان شاء الله.

(مُنذر کسی است که امیرمؤمنان درباره او فرمود: آدم متکبری است،



نامه‌ها (۷۲ - ۷۳)

به دو جانب خود می‌نگرد، و در دو جامه که بر تن دارد می‌خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود می‌دمد که گردی بر آن ننشیند) .

—﴿﴾ نامۀ ۷۲ ﴿﴾—

انسان و مقدرات الهی

(نامه به عبدالله بن عباس)

پس از یاد خدا و درود! تو از اجل خود پیشی نخواهی گرفت، و آنچه که روزی تو نیست به تو نخواهد رسید، و بدان که روزگار دو روز است: روزی به سود، و روزی به زیان تو؛ و همانا دنیا خانه دگرگونی‌هاست، و آنچه که به سود تو (و از آن تو) است هرچند ناتوان باشی خود را به تو خواهد رساند، و آنچه که به زیان تو است هرچند توانا باشی دفع آن نخواهی کرد.

—﴿﴾ نامۀ ۷۳ ﴿﴾—

افشای سیمای دروغین معاویه

(نامه به معاویه)

پس از یاد خدا و درود! من با پاسخ‌های پیاپی به نامه‌هایت، و شنیدن مطالب نوشته‌هایت، رأی خود را سست، و زیرکی خود را به خطا نسبت می‌دهم؛ و همانا تو که مدام خواسته‌هایی از من داری و نامه‌های فراوان می‌نویسی، به کسی مانی که به خواب سنگینی فرو رفته، و خواب‌های دروغینش او را تکذیب می‌کند؛ یا چون سرگردانی هستی که ایستادن طولانی بر او دشوار می‌باشد، و نمی‌داند آیا آینده به سود او یا به زیانش خواهد بود؟ گرچه تو آن کس نیستی، اما به تو شباهت دارد. به خدا سوگند! اگر پرهیز از خون‌ریزی در مهلت تعیین شده نبود، ضربه کوبنده‌ای دریافت می‌کردی که استخوان را خرد، و گوشت را بریزاند، معاویه! بدان که شیطان نمی‌گذارد تا به نیکوترین کارت پردازی و اندرزی که به سود تو است، بشنوی. (درود بر آنان که سزاوار درودند).



﴿ نامه ۷۴ ﴾

مبانی صلح و سازش مسلمین

(عهدنامه‌ای که با خطّ هشام بن کلبی برای صلح میان قبیله «ربیع» و «یمن»، تنظیم فرمود.)

این پیمان نامه‌ای است که مردم «یمن» و «ربیع» آن را پذیرفته‌اند، چه آنان که در شهر حضور دارند چه آنان که در بیابان زندگی می‌کنند. آنان پیرو قرآنند، و به کتاب خدا دعوت می‌کنند، و به انجام دستورات آن فرمان می‌دهند، و هرکس که آنان را به کتاب خدا بخواند پاسخ می‌دهند، نه برابر آن مزدی خواهند، و نه به جای آن چیز دیگری بپذیرند، و در برابر کسی که خلاف این پیمان خواهد، یا آن را واگذارد، ایستادگی خواهند کرد. گروهی گروه دیگر را یاری می‌دهند، همه متحد بوده و به خاطر سرزنش سرزنش‌کننده‌ای، یا خشم خشمناکی، یا خوار کردن بعضی، یا دشنام دادن قومی، این پیمان را نمی‌شکنند. بر این پیمان، حاضران و آنها که غایبند، دانایان و ناآگاهان، بردباران و جاهلان، همه استوارند، و عهد و پیمان الهی نیز بر آنان واجب گردیده است که «همانا از پیمان خدا پرسش خواهد شد» و علی بن ابیطالب آن را نوشت.



﴿ نامه ۷۵ ﴾

فرمان اطاعت به معاویه

(نامه به معاویه در روزهای آغازین بیعت، در سال ۳۶ هجری که واقعی در کتاب الجمل آن را آورد.)

از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به معاویه بن ابی سفیان، پس از یاد خدا و درود! می‌دانی که من درباره شما معذور، و از آنچه در مدینه گذشت روی گردانم، تا شد آنچه که باید می‌شد،

و بازداشتن آن ممکن نبود. داستان طولانی و سخن فراوان است و گذشته‌ها گذشت، و آینده روی کرده است، تو و همراهانت بیعت کنید، و با گروهی از یارانت نزد من بیا، با درود.

— ﴿﴾ نامه ۷۶ ﴿﴾ —

اخلاف فرماندهی

(نامه به عبدالله بن عباس، هنگامی که او را در سال ۳۶ هجری به فرمانداری بصره منصوب فرمود.)

با مردم، به هنگام دیدار و در مجالس رسمی و در مقام داوری، گشاده‌رو باش و از خشم پرهیز، که سبک مغزی، به تحریک شیطان است، و بدان! آنچه تو را به خدا نزدیک می‌سازد، از آتش جهنم دور، و آنچه تو را از خدا دور می‌سازد، به آتش جهنم نزدیک می‌کند.

— ﴿﴾ نامه ۷۷ ﴿﴾ —

روش مناظره با دشمن مسلمانان (خوارج)

(نامه به عبدالله بن عباس آن هنگام که او را در سال ۳۸ هجری برای گفتگو با خوارج فرستاد.)

به قرآن با خوارج به جدل مپرداز، زیرا قرآن دارای دیدگاه کلی بوده، و تفسیرهای گوناگونی دارد، تو چیزی می‌گویی، و آنها چیز دیگر؛ لیکن با سنت پیامبر ﷺ با آنان به بحث و گفتگو مپرداز، که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند.



﴿ نامه ۷۸ ﴾

علل سقوط جامعه و تلاش برای تحقّق وحدت

(جواب نامه ابوموسی اشعری، پیرامون حکمیّت، که سعید بن یحیی اموی، در کتاب المغازی آن را آورده است.)

همانا بسیاری از مردم تغییر کردند و از سعادت و رستگاری بی‌بهره ماندند، به دنیاپرستی روی آورده، و از روی هوای نفس سخن گفتند. کردار اهل عراق مرا به شگفتی وا داشته است، که مردمی خودپسند در چیزی گرد آمدند، می‌خواستم زخم درون آنها را مداوا کنم، پیش از آن که غیرقابل علاج گردد. پس بدان در امت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امت محمد ﷺ و به انس گرفتن آنان به همدیگر، از من دلسوزتر باشد. من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می‌طلبم، و به آنچه پیمان بستم وفا دارم، هرچند تو دگرگون شده، و همانند روزی که از من جدا شدی نباشی. همانا تیره روز، کسی است که از عقل و تجربه‌ای که نصیب او شده، محروم ماند، و من از آن کس که به باطل سخن گوید یا کاری را که خدا اصلاح کرده بر هم زند، بیزارم. آنچه را نمی‌دانی واگذار، زیرا مردان بدکردار، با سخنانی نادرست به سوی تو خواهند شتافت، با درود.

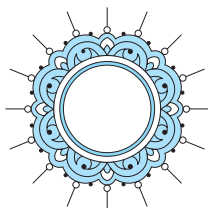
﴿ نامه ۷۹ ﴾

علل نابودی ملّت ها

(نامه به فرماندهان لشکر، پس از به دست گرفتن خلافت)

پس از یاد خدا و درود! همانا ملّت‌های پیش از شما به هلاکت رسیدند، بدان جهت که حقّ مردم را نپرداختند، پس دنیا را با رشوه دادن به دست آوردند، و مردم را به راه باطل بردند و آنان اطاعت کردند.





(۱) درود خدا بر او، فرمود: در فتنه‌ها، چونان شتر دوساله باش، نه پُشتی دارد که سواری دهد، و نه پستانی تا او را بدوشند.

(۲) و درود خدا بر او، فرمود: آن که جان را با طمع ورزی ببوشاند خود را پست کرده، و آن که راز سختی‌های خود را آشکار سازد خود را خوار کرده، و آن که زبان را بر خود حاکم کند خود را بی‌ارزش کرده است.

(۳) و درود خدا بر او، فرمود: پُخل ننگ، و ترس نقصان است. و تهیدستی، مرد زیرک را در برهان گُند می‌سازد، و انسان تهیدست در شهر خویش نیز بیگانه است.

(۴) و درود خدا بر او، فرمود: ناتوانی، آفت، و شکیبایی، شجاعت، و زُهد، ثروت است و پرهیزکاری، سپرِ نگه‌دارنده است و چه همنشین خوبی است، راضی بودن و خرسندی.

(۵) و درود خدا بر او، فرمود: دانش، میراثی گرانبها، و آداب، زیورهای همیشه تازه، و اندیشه، آئینه‌ای شفاف است.

(۶) و درود خدا بر او، فرمود: سینه خردمند صندوق راز اوست، و خوشرویی وسیله دوست‌یابی، و شکیبایی، گورستان پوشاننده عیب‌هاست. و یا فرمود: پرسش کردن وسیله پوشاندن عیب‌هاست، و دشمنانِ انسان از خود راضی فراوانند.

(۷) و درود خدا بر او، فرمود: صدقه دادن دارویی مُهربخش است، و کردار بندگان در دنیا، فردا در پیش روی آنان جلوه‌گر است.

(۸) و درود خدا بر او، فرمود: از ویژگی‌های انسان در شگفتی مانید، که با پاره‌ای «پی» می‌نگرد، و با «گوشت» سخن می‌گوید، و با «استخوان» می‌شنود، و از «شکافی» نَفَس می‌کشد!!

(۹) و درود خدا بر او، فرمود: چون دنیا به کسی روی آورد، نیکی‌های دیگران را به او عاریت دهد،



و چون از او روی برگرداند خوبی‌های او را نیز بر باید.

(۱۰) و درود خدا بر او، فرمود: با مردم آن گونه معاشرت کنید، که اگر مُردید بر شما آشک ریزند، و اگر زنده ماندید، با اشتیاق سوی شما آیند.

(۱۱) و درود خدا بر او، فرمود: اگر بر دشمنت دست یافتی، بخشیدنِ او را، شکرانه پیروزی قرار ده.

(۱۲) و درود خدا بر او، فرمود: ناتوان‌ترین مردم کسی است که در دوست‌یابی ناتوان است، و از او ناتوان‌تر آن که دوستان خود را از دست بدهد.

(۱۳) و درود خدا بر او، فرمود: چون نشانه‌های پروردگار آشکار شد، باناسپاسی نعمت‌ها را از خود دور نسازید.

(۱۴) و درود خدا بر او، فرمود: کسی را که نزدیکانش واگذارند، بیگانه او را پذیرا می‌گردد.

(۱۵) و درود خدا بر او، فرمود: هر فریب خورده‌ای را نمی‌شود سرزنش کرد.

(۱۶) و درود خدا بر او، فرمود: کارها چنان در سیطرهٔ تقدیر است که چاره‌اندیشی به مرگ می‌انجامد.

(۱۷) (از امام پرسیدند که رسول خدا ﷺ فرمود: موها را رنگ کنید، و خود را شبیه یهود نسازید، یعنی چه؟، فرمود:) پیامبر ﷺ این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، امّا امروز که اسلام گسترش یافته، و نظام اسلامی استوار شده، هرکس آنچه را دوست دارد، انجام دهد.

(۱۸) و درود خدا بر او، (درباره آنان که از جنگ کناره گرفتند) فرمود: حق را خوار کرده، باطل را نیز یاری نکردند.

(۱۹) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که در پی آرزوی خویش تازد، مرگ او را از پای در آورد.

(۲۰) و درود خدا بر او، فرمود: از لغزش جوانمردان درگذرید،



زیرا جوامهردی نمی‌لغزد جز آن که دستِ لطف خداوند، او را بلند می‌کند.

(۲۱) و درود خدا بر او، فرمود: ترس با ناامیدی، و شرم با محرومیت همراه است، و فرصت‌ها چون ابرها می‌گذرند، پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید.

(۲۲) درود خدا بر او، فرمود: ما را حقی است اگر به ما داده شود، وگرنه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم هرچند راه رفتن ما در شب به طول انجامد. (این از سخنان لطیف و فصیح است، یعنی اگر حق ما را ندادند، خوار خواهیم شد و باید بر ترك شتر سوار چون بنده بنشینیم.)

(۲۳) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که کردارش او را به جایی نرساند، افتخارات خاندانش او را به جایی نخواهد رساند.

(۲۴) و درود خدا بر او، فرمود: از کُفارهٔ گناهان بزرگ است، به فریاد مردم رسیدن و آرام کردن مصیبت دیدگان.

(۲۵) و درود خدا بر او، فرمود: ای فرزند آدم! زمانی که می‌بینی خداوند انواع نعمت‌ها را به تو می‌رساند، در حالی که تو معصیت کاری، بترس.

(۲۶) و درود خدا بر او، فرمود: کسی چیزی را در دل پنهان نکرد، جز آن که در لغزش‌های زبان و رنگ رخسارش، آشکار خواهد شد.

(۲۷) و درود خدا بر او، فرمود: با درد خود بساز، چندان که با تو سازگار است.

(۲۸) و درود خدا بر او، فرمود: برترین زهد، پنهان‌داشتن زهد است!

(۲۹) و درود خدا بر او، فرمود: هنگامی که تو زندگی را پُشت سر می‌گذاری، مرگ به تو روی می‌آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود.

(۳۰) و درود خدا بر او، فرمود: هشدار! هشدار! به خدا سوگند! خداوند چنان پرده‌پوشی کرده که می‌پنداری تو را بخشیده است!.



(۳۱) و درود خدا بر او، فرمود: (از ایمان پرسیدند، جواب داد:) ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد.

صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد: شوق، هراس، زهد و انتظار. آن کس که اشتیاق بهشت دارد، شهوت‌هایش کاستی گیرد، و آن کس که از آتش جهنم می‌ترسد، از حرام دوری می‌گزیند، و آن کس که در دنیا زهد می‌ورزد، مصیبت‌ها را ساده پندارد، و آن کس که مرگ را انتظار می‌کشد در نیکی‌ها شتاب می‌کند. یقین نیز بر چهار پایه استوار است: بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه واقعیت‌ها، پند گرفتن از حوادث روزگار، و پیمودن راه درست پیشینیان. پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت‌ها نگریست، حکمت را آشکارا می‌بیند و آن که حکمت را آشکارا دید، عبرت آموزی را شناسد، و آن که عبرت آموزی شناخت گویا چنان است که با گذشتگان می‌زیسته است. و عدل نیز بر چهار پایه برقرار است: فکری ژرف اندیش، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده، نیکو دآوری کردن و استوار بودن در شکیبایی. پس کسی که درست اندیشید به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت نوشید، و کسی که شکیبا شد، در کارش زیاده‌روی نکرده، و با نیک‌نامی در میان مردم زندگی خواهد کرد و جهاد نیز بر چهار پایه استوار است: امر به معروف، نهی از منکر، راستگویی در هر حال، و دشمنی با فاسقان. پس هر کس به معروف امر کرد، پشتوانه نیرومند مؤمنان است، و آن کس که از زشتی‌ها نهی کرد، بینی منافقان را به خاک مالید، و آن کس که در میدان نبرد صادقانه پایداری کند حق را که بر گردن او بوده ادا کرده است، و کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشم گیرد، خدا هم به خاطر او به خشم می‌آید، و روز قیامت او را خشنود سازد. و کفر بر چهار ستون پایدار است: کنجکاوی دروغین، ستیزه‌جویی و جدل، انحراف از حق، و دشمنی کردن. پس آن کس که دنبال توهم و



کنجکاوای دروغین رفت به حق نرسید. و آن کس که به ستیزه‌جویی و نزاع پرداخت از دیدن حق نایبنا شد، و آن کس که از راه حق منحرف گردید، نیکویی را زشت، و زشتی را نیکویی پنداشت و سرمست گمراهی‌ها گشت، و آن کس که دشمنی ورزید پیمودن راه حق بر او دشوار و کارش سخت، و نجات او از مشکلات دشوار است. و شک چهار بخش دارد: جدال در گفتار، ترسیدن، دودل بودن، و تسلیم حوادث روزگار شدن. پس آن کس که جدال و نزاع را عادت خود قرار داد، شب تارش به صبح نمی‌رسد (از تاریکی شب‌ها بیرون نخواهد آمد)، و آن کس که از هر چیزی ترسید همواره در حال عقب‌نشینی است، و آن کس که در تردید و دو دلی باشد، زیر پای شیطان کوبیده خواهد شد، و آن کس که تسلیم حوادث گردد و به تباهی دنیا و آخرت گردن نهد، هر دو جهان را از کف خواهد داد.

(سخن امام علیؑ طولانی است، چون در این فصل، حکمت‌های کوتاه را جمع آوری می‌کنم از آوردن دنباله سخن خودداری کردم.)

(۳۲) و درود خدا بر او، فرمود: نیکوکار، از کار نیک بهتر و بدکار از کار بد بدتر است.

(۳۳) و درود خدا بر او، فرمود: بخشنده باش اما زیاده‌روی نکن، در زندگی حسابگر باش اما سخت گیر مباش.

(۳۴) و درود خدا بر او، فرمود: بهترین بی‌نیازی، ترك آرزوهاست.

(۳۵) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که در انجام کاری که مردم خوش ندارند، شتاب کند، درباره او چیزی خواهند گفت که از آن اطلاعی ندارند.

(۳۶) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که آرزوهایش طولانی است، کردارش نیز ناپسند است.

(۳۷) و درود خدا بر او، فرمود: (در سر راه صفین دهقانان شهر انبار تا امام را دیدند پیاده شده، و پیشاپیش آن حضرت می‌دویدند. فرمود: چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: عادت است که پادشاهان خود را احترام می‌کردیم، فرمود: به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را



به زحمت می‌افکنید و در آخرت دچار رنج و زحمت می‌گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنم باشد.

(۳۸) به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پسر! چهار چیز از من یادگیر (درخوبی‌ها)، و چهار چیز به خاطر بسپار (هشدارها)، که تا به آنها عمل می‌کنی زیان نبینی:

۱- همانا ارزشمندترین بی‌نیازی عقل است، ۲- و بزرگ‌ترین فقر بی‌خردی است، ۳- و ترسناک‌ترین تنهایی خودپسندی است ۴- و گرامی‌ترین ارزش خانوادگی، اخلاق نیکوست. ۱- پسر! از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که می‌خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیان تو می‌کند. ۲- از دوستی با بخیل بپرهیز، زیرا آنچه را که سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می‌دارد. ۳- و از دوستی با بدکار بپرهیز، که با اندک بهایی تو را می‌فروشد. ۴- و از دوستی با دروغگو بپرهیز، که او به سراب ماند، دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌نمایاند.

(۳۹) و درود خدا بر او، فرمود: عمل مستحب انسان را به خدا نزدیک نمی‌گرداند، اگر به واجب زیان رساند.

(۴۰) و درود خدا بر او، فرمود: زبان عاقل در پُشت قلب اوست، و قلب احمق در پُشت زبانش قرار دارد. (این از سخنان ارزشمند و شگفتی‌آور است، که عاقل زبانش را بدون مشورت و فکر و سنجش رها نمی‌سازد، اما احمق هرچه بر زبانش آید می‌گوید بدون فکر و دقت، پس زبان عاقل از قلب او و قلب احمق از زبان او فرمان می‌گیرد). (حکمت ۴۰ بگونه دیگری نیز نقل شده است).

(۴۱) و درود خدا بر او، فرمود: قلب احمق در دهان او، و زبان عاقل در قلب او قرار دارد.

(۴۲) و به یکی از یارانش که بیمار بود، فرمود: خدا آنچه را که از آن شکایت داری (بیماری) موجب کاستن گناهانت قرار داد، در بیماری پاداشی نیست اما گناهان را



از بین می‌برد، و آنها را چونان برگ پاییزی می‌ریزد، و همانا پاداش در گفتار به زبان، و کردار با دست‌ها و قدم‌هاست، و خدای سبحان به خاطر نیت راست، و درون پاک، هرکس از بندگان را که بخواهد وارد بهشت خواهد کرد. می‌گویم: (راست گفت امام علی «درود خدا بر او باد» که بیماری پاداشی ندارد، بیماری از چیزهایی است که استحقاق عَوْض دارد، و عَوْض در برابر رفتار خداوند بزرگ است نسبت به بنده خود، در ناملایمات زندگی و بیماری‌ها و همانند آنها، اما اجر و پاداش در برابر کاری است که بنده انجام می‌دهد. پس بین این دو تفاوت است که امام عَلَیْهِ السَّلَام آن را با علم نافذ و رأی رسای خود، بیان فرمود).

(۴۳) در یاد یکی از یاران، «خَبَاب بن آرت» فرمود: خدا خَبَاب بن آرت را رحمت کند، با رغبت مسلمان شد، و از روی فرمانبرداری هجرت کرد، و با قناعت زندگی گذراند، و از خدا راضی بود، و مجاهد زندگی کرد.

(۴۴) و درود خدا بر او، فرمود: خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد، برای حسابرسی قیامت کار کند، با قناعت زندگی کند، و از خدا راضی باشد.

(۴۵) و درود خدا بر او، فرمود: اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد، و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد، و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد، و بر زبان پیامبر اُمّی ﷺ گذشت که فرمود: «ای علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد، و منافق تو را دوست نخواهد داشت.»

(۴۶) و درود خدا بر او، فرمود: گناهی که تو را پشیمان کند، بهتر از کار نیکی است که تو را به خودپسندی وا دارد.

(۴۷) درود خدا بر او، فرمود: ارزش مرد به اندازه همت اوست، و راستگویی او به میزان جواهردهی‌اش، و شجاعت او به قدر ننگی است که احساس می‌کند، و پاکدامنی او به اندازه غیرت اوست.



(۴۸) و درود خدا بر او، فرمود: پیروزی در دوراندیشی، و دوراندیشی در به کارگیری صحیح اندیشه، و اندیشه صحیح به رازداری است.
(۴۹) و درود خدا بر او، فرمود: از یورش بزرگوار به هنگام گرسنگی و از تهاجم انسان پست به هنگام سیری، پرهیز.

(۵۰) و درود خدا بر او، فرمود: دل‌های مردم گریزان است، به کسی روی آورند که خوشرویی کند.

(۵۱) و درود خدا بر او، فرمود: عیب تو تا آنگاه که روزگار با تو هماهنگ باشد، پنهان است.

(۵۲) و درود خدا بر او، فرمود: سزاوارترین مردم به عفو کردن، توانا ترین‌شان به هنگام کیفر دادن است.

(۵۳) و درود خدا بر او، فرمود: سخاوت آن است که تو آغاز کنی، زیرا آنچه با درخواست داده می‌شود یا از روی شرم و یا از بیم شنیدن سخن ناپسند است.

(۵۴) و درود خدا بر او، فرمود: هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون نادانی نیست. هیچ ارثی چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

(۵۵) و درود خدا بر او، فرمود: شکیبایی دوگونه است: شکیبایی بر آنچه خوش نداری و شکیبایی در آنچه دوست داری.

(۵۶) و درود خدا بر او، فرمود: ثروتمندی در غربت، مانند در وطن بودن است و تهیدستی در وطن، غربت است.

(۵۷) و درود خدا بر او، فرمود: قناعت، ثروتی است پایان ناپذیر. (این سخن از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده است.)

(۵۸) و درود خدا بر او، فرمود: ثروت، ریشه شهوت‌هاست.

(۵۹) و درود خدا بر او، فرمود: آن کسی که تو را هشدار داد، مانند کسی است که تو را مژده داد.

(۶۰) و درود خدا بر او، فرمود: زبان تربیت نشده، درنده‌ای است که اگر رهایش کنی می‌گزد!

(۶۱) و درود خدا بر او، فرمود: نیش زن شیرین است.

(۶۲) و درود خدا بر او، فرمود: چون تو را ستودند، بهتر از آنان ستایش کن، و چون به تو احسان کردند،



بیشتر از آن ببخش. به هر حال پاداشِ بیشتر، از آن آغاز کننده است.
(۶۳) و درود خدا بر او، فرمود: شفاعت‌کننده چونان پَر و بال درخواست کننده است.

(۶۴) و درود خدا بر او، فرمود: اهل دنیا سوارانی در خواب مانده‌اند که آنان را می‌رانند.

(۶۵) و درود خدا بر او، فرمود: از دست دادن دوستان، غربت است.

(۶۶) و درود خدا بر او، فرمود: از دست دادن حاجت، بهتر از درخواست کردن از نااهل است.

(۶۷) و درود خدا بر او، فرمود: از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن، از آن کمتر است.

(۶۸) و درود خدا بر او، فرمود: عفت و ورزیدن زینت فقر، و شکرگزاری زینت بی‌نیازی است.

(۶۹) و درود خدا بر او، فرمود: اگر به آنچه که می‌خواستی نرسیدی، از آنچه هستی نگران مباش.

(۷۰) و درود خدا بر او، فرمود: نادان را یا تندرو یا کندرو می‌بینی.

(۷۱) و درود خدا بر او، فرمود: چون عقل کامل گردد، سخن اندک شود.

(۷۲) و درود خدا بر او، فرمود: دنیا بدن‌ها را فرسوده، و آرزوها را تازه می‌کند، مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور و دراز می‌سازد، کسی که به آن دست یافت خسته می‌شود، و آن که به دنیا نرسید رنج می‌برد.

(۷۳) درود خدا بر او، فرمود: کسی که خود را رهبر مردم قرار داد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد، و پیش از آن که به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد.
(۷۴) و درود خدا بر او، فرمود: انسان با نفسی که می‌کشد، قدمی به سوی مرگ می‌رود.

(۷۵) و درود خدا بر او، فرمود: هر چیز که شمردنی است، پایان می‌پذیرد و هرچه را که انتظار می‌کشیدی، خواهد رسید.

(۷۶) و درود خدا بر او، فرمود: حوادث اگر مانند یکدیگر بودند، آخرین را با آغازین مقایسه و ارزیابی می‌کنند.



(۷۷) (ضرار بن ضمره ضبایی، از یاران امام علی^{علیه السلام} به شام رفت، بر معاویه وارد شد. معاویه از او خواست از حالات امام بگوید، گفت: علی^{علیه السلام} را در حالی دیدم که شب، پرده‌های خود را افکنده بود، و او در محراب ایستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزیده به خود می‌پیچید، و محزون می‌گریست و می‌گفت: ای دنیا!! ای دنیای حرام! از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می‌کنی؟ یا شیفته من شده‌ای تا روزی در دل من جای گیری؟ هرگز مباد! غیر مرا بفریب، که مرا در تو هیچ نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده‌ام، تا بازگشتی نباشد، دوران زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک، و آرزوی تو پست است. آه از توشه اندک، و درازی راه، و دوری منزل، و عظمت روز قیامت!).

(۷۸) و در جواب مردی شامی فرمود: (مرد شامی پرسید: آیا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهی است؟. امام علی^{علیه السلام} با کلمات طولانی پاسخ او را داد که برخی از آن را برگزیدیم): وای بر تو! شاید قضاء لازم و قَدَر حتمی را گمان کرده‌ای؟ اگر چنین بود، پاداش و کیفر، بشارت و تهدید الهی، بیهوده بود! خداوند سبحان! بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند، و نهی فرمود تا بترسند، احکام آسانی را واجب کرد، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود، و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد، با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی‌شود، و پیامبران را به شوخی نفرستاد، و فرو فرستادن کُتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود، و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی هدف نیافرید. این پندار کسانی است که کافر شدند و وای از آتشی که بر کافران است.

(۷۹) و درود خدا بر او، فرمود: حکمت را هر کجا که باشد، فراگیر، گاهی حکمت در سینه منافق است و بی‌تابی کند تا بیرون آمده و با همدانش در سینه مؤمن آرام گیرد.



(۸۰) و درود خدا بر او، فرمود: حکمت گمشده مؤمن است، حکمت را فراگیر، هر چند از منافقان باشد.

(۸۱) و درود خدا بر او، فرمود: ارزش هرکس به مقدار دانایی و تخصص اوست. (این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصوّر نمی‌شود، و هیچ حکمتی هم سنگ آن نبوده و هیچ سخنی، والایی آن را ندارد).

(۸۲) و درود خدا بر او، فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای آنها شتران را پرستاب برانید و رنج سفر را تحمّل کنید سزاوار است: کسی از شما جز به پروردگار خود امیدوار نباشد، و جز از گناه خود نترسد، و اگر از یکی سؤال کردند و نمی‌داند، شرم نکند و بگوید نمی‌دانم، و کسی در آموختن آنچه نمی‌داند شرم نکند، و بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی‌سر، ارزشی ندارد.

(۸۳) و درود خدا بر او، (به شخصی که در ستایش امام افراط کرد، و آنچه در دل داشت نگفت)، فرمود: من کمتر از آنم که بر زبان آوردی، و برتر از آنم که در دل داری.

(۸۴) و درود خدا بر او، فرمود: باقیمانندگان شمشیر و جنگ، شماره‌شان با دوام‌تر، و فرزندانشان بیشتر است.

(۸۵) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که از گفتن «همی‌دانم» روی گردان است، به هلاکت و نابودی می‌رسد.

(۸۶) و درود خدا بر او، فرمود: اندیشه پیر در نزد من از تلاش جوان خوشایندتر است. (و نقل شده که تجربه پیران از آمادگی رزمی جوانان برتر است).

(۸۷) و درود خدا بر او، فرمود: در شگفتم از کسی که می‌تواند استغفار کند و ناامید است.

(۸۸) (امام باقر علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود): دو چیز در زمین مایه امان از عذاب خدا بود: یکی از آن دو برداشته شد، پس



دیگری را دریابید و بدان چنگ زنید، امّا امانی که برداشته شد رسول خدا ﷺ بود، و امان باقیمانده، استغفار کردن است، که خدای بزرگ به رسول خدا ﷺ فرمود: «خدا آنان را عذاب نمی‌کند، در حالی که تو در میان آنانی و عذابشان نمی‌کند تا آن هنگام که استغفار می‌کنند.» (این روش استخراج، نیکوترین لطایف معنی و ظرافت سخن، از آیات قرآن است.)

(۸۹) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که امور آخرت را اصلاح کند، خدا امور دنیای او را اصلاح خواهد کرد، و کسی که از درون جان واعظی دارد، خدا را بر او حافظی است.

(۹۰) و درود خدا بر او، فرمود: فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس، و از مهربانی او نومید نکند، و از عذاب ناگهانی خدا ایمن نسازد.

(۹۱) و درود خدا بر او، فرمود: همانا این دل‌ها همانند بدن‌ها افسرده می‌شوند، پس برای شادابی دل‌ها، سخنان زیبای حکمت‌آمیز را بجوید.

(۹۲) و درود خدا بر او، فرمود: بی‌ارزش‌ترین دانش، دانشی است که بر سر زبان است، و برترین علم، علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است.

(۹۳) و درود خدا بر او، فرمود: فردی از شما نگوید: «خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم»، زیرا کسی نیست که در فتنه‌ای نباشد، لکن آن که می‌خواهد به خدا پناه برد، از آزمایش‌های گمراه کننده پناه ببرد؛ همانا خدای سبحان می‌فرماید: «بدانید که اموال و فرزندان شما فتنه شمایند.» معنی این آیه آن است که خدا انسان‌ها را با اموال و فرزندان‌شان می‌آزماید، تا آن کس که از روزی خود ناخشنود، و آن که خرسند است، شناخته شوند، گرچه خداوند به احوال‌شان از خودشان آگاه‌تر است، تا کرداری که



استحقاق پاداش یا کیفر دارد را آشکار نماید، چه آن که بعضی مردم فرزند پسر را دوست دارند و فرزند دختر را نمی‌پسندند، و بعضی دیگر فراوانی اموال را دوست دارند و از کاهش سرمایه نگرانند. «می‌گویم: و این از تفاسیر عمیق و پیچیده‌ای است که از آن حضرت شنیده شده است.»

(۹۴) (از امام پرسیدند: «خیر» چیست؟. فرمود: خوبی آن نیست که مال و فرزندان بسیار شود، بلکه خیر آن است که دانش تو فراوان، و بردباری تو بزرگ و گران‌مقدار باشد، و در پرستش پروردگار در میان مردم سرفراز باشی، پس اگر کار نیکی انجام دهی شکر خدا به‌جا آوری، و اگر بد کردی از خدا آمرزش خواهی. در دنیا جز برای دو کس خیر نیست: یکی گناهکاری که با توبه جبران کند، و دیگر نیکوکاری که در کارهای نیکو شتاب ورزد.

(۹۵) و درود خدا بر او، فرمود: هیچ کاری با تقوا اندک نیست، و چگونه اندک است آنچه که پذیرفته شود؟.

(۹۶) و درود خدا بر او، فرمود: نزدیک‌ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان است به آنچه که آورده‌اند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «همانا نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آنانند که پیرو او گردیدند، و مؤمنانی که به این پیامبر خاتم پیوستند.» (سپس فرمود: دوست محمد ﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند هرچند پیوند خویشاوندی او دور باشد، و دشمن محمد ﷺ کسی است که خدا را نافرمانی کند، هر چند خویشاوند نزدیک او باشد.

(۹۷) و درود خدا بر او، (صدای مردی از اهالی حروراء را شنید که نماز شب می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد): فرمود: خوابیدن همراه با یقین، برتر از نماز گزاردن با شک و تردید است.

(۹۸) و درود خدا بر او، فرمود: چون روایتی را شنیدید، آن را بفهمید و عمل کنید، نه بشنوید و نقل کنید، زیرا راویان علم فراوان، و عمل‌کنندگان آن اندکند.

(۹۹) و درود خدا بر او، (شنید که شخصی گفت: اَنَا لِلَّهِ و اَنَا اِلَيْهِ راجعون)، فرمود: این سخن ما که می‌گوییم؛ «ما همه از آن خداییم» اقراری است به بندگی، و اینکه می‌گوییم؛ «بازگشت ما به سوی او است»،



اعترافی است به نابودی خویش.

(۱۰۰) (آنگاه که گروهی او را ستایش کردند، فرمود:) بار خدایا! تو مرا از خودم بهتر می‌شناسی، و من خود را بیشتر از آنان می‌شناسم؛ خدایا! مرا از آنچه اینان می‌پندارند، نیکوتر قرار ده و آنچه را که نمی‌دانند بیامرز.

(۱۰۱) و درود خدا بر او، فرمود: برآوردن نیازهای مردم پایدار نیست مگر به سه چیز: کوچک شمردن آن تا خود بزرگ نماید، پنهان داشتن آن تا خود آشکار شود، و شتاب در برآوردن آن، تا گوارا باشد.

(۱۰۲) و درود خدا بر او، فرمود: روزگاری بر مردم خواهد آمد که محترم نشمارند جز سخن چین را، و خوششان نیاید جز از بدکار هرزه، و ناتوان نگردد جز عادل. در آن روزگار کمک به نیازمندان خسارت، و پیوند با خویشاوندان منت‌گذاری، و عبادت نوعی برتری طلبی بر مردم است، در آن زمان، حکومت با مشورت زنان و فرماندهی خردسالان و تدبیر خواجهگان اداره می‌گردد.

(۱۰۳) (پیراهن وصله داری بر اندام امام بود، شخصی پرسید: چرا پیراهن وصله دار می‌پوشی؟) درود و خدا بر او، فرمود: دل با آن فروتن و نفس رام می‌شود و مؤمنان از آن سرمشق می‌گیرند. دنیای حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جدای از یکدیگرند، پس کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد. و آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوی آن دو، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد، و آن دو همواره به یکدیگر زیان رسانند.

(۱۰۴) (از نوف بگالی نقل شد: در یکی از شب‌ها، امام علی علیه السلام را دیدم که برای عبادت از بستر برخاست، نگاهی به ستارگان افکند، و به من فرمود: خوابی یا



بیدار؟ گفتیم: بیدارم. امام علیه السلام فرمود: ای نوف! خوشا به حال آنان که از دنیای حرام چشم پوشیدند، و دل به آخرت بستند؛ آنان مردمی هستند که زمین را تخت، خاک را بستر، آب را عطر، و قرآن را پوشش زیرین، و دعا را لباس روئین خود قرار دادند، و با روش عیسی مسیح علیه السلام با دنیا برخورد کردند. ای نوف! همانا داوود پیامبر (که درود خدا بر او باد) در چنین ساعتی از شب برمی‌خاست، و می‌گفت: «این ساعتی است که دعای هر بنده‌ای به اجابت می‌رسد، جز باج‌گیران، جاسوسان، شبگردان و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر، یا نوازنده طنبور و طبل». و گفته‌اند: عَرَطَبَه، طبل است و کوبه، طنبور.»

(۱۰۵) و درود خدا بر او، فرمود: همانا خدا واجباتی را بر شما لازم شمرده، آنها را تباه نکنید، و حدودی برای شما معین فرموده، اما از آنها تجاوز نکنید. و از چیزهایی نهی فرمود، حرمت آنها را نگاه دارید، و نسبت به چیزهایی سکوت فرمود، اما نه از روی فراموشی، پس خود را درباره آنها به رنج و زحمت دچار نسازید.

(۱۰۶) و درود خدا بر او، فرمود: مردم برای اصلاح دنیا چیزی از دین را ترک نمی‌گویند، جز آن که خدا آنان را به چیزی زیان‌بارتر دچار خواهد ساخت.

(۱۰۷) و درود خدا بر او، فرمود: چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای در آورد، در حالی که دانش او همراهش باشد، اما سودی به حال او نداشته باشد.

(۱۰۸) و درود خدا بر او، فرمود: به رگ‌های درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف‌ترین اعضای درونی اوست، و آن قلب است، که چیزهایی از حکمت، و چیزهایی متفاوت با آن، در او وجود دارد. پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند، و اگر طمع بر آن هجوم آورد، حرص آن را تباه سازد، و اگر ناامیدی بر آن چیره شود، تأسف خوردن آن را از پای درآورد، اگر خشمناک شود کینه توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد، اگر به خشنودی دست یابد، خویشتن داری را از یاد برد، و اگر



ترس آن را فرا گیرد، پرهیز کردن آن را مشغول سازد. و اگر به گشایشی برسد، دچار غفلت زدگی شود، و اگر مالی به دست آورد، بی‌نیازی آن را به سرکشی کشاند، و اگر مصیبت ناگواری به آن رسد، بی‌صبری رسوایش کند، و اگر به تهیدستی مبتلا گردد، بلاها او را مشغول سازد، و اگر گرسنگی بی‌تابش کند، ناتوانی آن را از پای درآورد، و اگر زیادی سیر شود، سیری آن را زیان رساند، پس هر گونه کُندروی برای آن زیانبار، و هرگونه تَندروی برای آن فساد آفرین است.

(۱۰۹) و درود خدا بر او، فرمود: ما تکیه‌گاه میانه‌ایم، عقب ماندگان به ما می‌رسند، و پیش تاختگان به ما باز می‌گردند.

(۱۱۰) و درود خدا بر او، فرمود: فرمان خدا را بر پا ندارد، جز آن کس که در اجرای حق مدارا نکند، سازشکار نباشد، و پیرو آرزوها نگردد.

(۱۱۱) (پس از بازگشت از جنگ صفین، یکی از یاران دوست داشتنی امام، سهل ابن حنیف از دنیا رفت.) و درود خدا بر او، فرمود: اگر کوهی مرا دوست بدارد، درهم فرو می‌ریزد. (یعنی مصیبت‌ها به سرعت به سراغ او آید، که این سرنوشت در انتظار پرهیزکاران و برگزیدگان خداست. همانند آن، در حکمت ۱۱۲ آمده است.)

(۱۱۲) و درود خدا بر او، فرمود: هرکس ما اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست بدارد، پس باید فقر را چونان لباس روین بپذیرد. (یعنی آماده انواع محرومیت‌ها باشد.) «این کلمات را به معانی دیگری تفسیر می‌کنند که اینجا جای ذکر آن نیست.»

(۱۱۳) و درود خدا بر او، فرمود: سرمایه‌ای سودمندتر از عقل نیست، و تنهایی ترسناک‌تر از خودبینی، و عقلی چون دوراندیشی، و بزرگواری چون تقوا، و همنشینی چون اخلاق خوش، و میراثی چون ادب، و رهبری چون توفیق الهی، و تجارتی چون عمل صالح، و سودی چون پاداش الهی، و پارسایی چون



پرهیز از سُبُهَات، و زُهدی چون بی‌اعتنایی به دنیای حرام، و دانشی چون اندیشیدن، و عبادتی چون انجام واجبات، و ایمانی چون حیاء و صبر، و خویشاوندی چون فروتنی، و شرافتی چون دانش، و عزّتی چون بردباری، و پشتیبانی مطمئن تر از مشورت کردن، نیست.

(۱۱۴) و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه نیکوکاری بر روزگار و مردم آن غالب آید، اگر کسی به دیگری گمان بد برد، در حالی که از او عمل زشتی آشکار نشده، ستمکار است، و اگر بدی بر زمانه و مردم آن غالب شود، و کسی به دیگری خوش گمان باشد، خود را فریب داد.

(۱۱۵) (شخصی از امام علیؑ پرسید: حال شما چگونه است؟. حضرت فرمود:) چگونه خواهد بود حال کسی که در بقای خود ناپایدار، و در سلامتی بیمار است، و در آنجا که آسایش دارد، مرگ او فرا می‌رسد!

(۱۱۶) و درود خدا بر او، فرمود: چه بسا کسی که با نعمت‌هایی که به او رسیده، به دام افتد، و با پرده پوشی بر گناه، فریب خورد، و با ستایش شدن، آزمایش گردد؛ و خدا هیچ کس را همانند مهلت دادن، نیازمود.

(۱۱۷) و درود خدا بر او، فرمود: دو تن به خاطر من به هلاکت رسیدند: دوست افراط کننده و دشمن دشنام دهنده.

(۱۱۸) و درود خدا بر او، فرمود: از دست دادن فرصت، باعث اندوه می‌شود.

(۱۱۹) و درود خدا بر او، فرمود: دنیای حرام چون مار سمّی است، پوست آن نرم ولی سمّ کشنده در درون دارد، نادان فریب خورده به آن می‌گراید، و هوشمند عاقل از آن دوری گزیند.

(۱۲۰) (از قریش پرسیدند) و درود خدا بر او، فرمود: اُمّا بنی مخزوم، گل خوشبوی قریشند، که شنیدن سخن مردانشان، و ازدواج با زنانشان را دوست داریم؛ اُمّا بنی عبد شمس دوراندیش تر، و در حمایت مال و فرزند توانمندترند که به همین جهت بد اندیش‌تر و بخیل‌تر می‌باشند، و اُمّا ما (بنی هاشم) آنچه در دست داریم



بخشنده‌تر، و برای جانبازی در راه دین سخاوتمندتریم. آنها شمارشان بیشتر اما فریبکارتر و زشت روی‌ترند، و ما گویاتر و خیرخواه‌تر و خوش‌روی‌تریم.

(۱۲۱) و درود خدا بر او، فرمود: چه قدر فاصله بین دو عمل دور است: عملی که لذتش می‌رود و کیفر آن می‌ماند، و عملی که رنج آن می‌گذرد و پاداش آن ماندگار است!

(۱۲۲) و درود خدا بر او، (در پی جنازه‌ای می‌رفت و شنید که مردی می‌خندد)، فرمود: گویی مرگ بر غیر ما نوشته شده و حق جز بر ما واجب گردید، و گویا این مردگان مسافرانی هستند که به زودی باز می‌گردند، در حالی که بدن‌هایشان را به گورها می‌سپاریم، و میراثشان را می‌خوریم. گویا ما پس از مرگ آنان، جاودانه‌ایم! آیا چنین است، که اندرز هر پنددهنده‌ای از زن و مرد را فراموش می‌کنیم و خود را نشانه تیرهای بلا و آفات قرار دادیم؟

(۱۲۳) و درود خدا بر او، فرمود: خوشا به حال آن کس که خود را کوچک می‌شمارد، و کسب و کار او پاکیزه است، و جانش پاک، و اخلاقش نیکوست، که مازاد بر مصرف زندگی را در راه خدا بخشش می‌کند، و زبان را از زیاده‌گویی باز می‌دارد و آزار او به مردم نمی‌رسد، و سنت پیامبر ﷺ او را کفایت کرده، بدعتی در دین خدا نمی‌گذارد. (برخی حکمت ۱۲۳ و ۱۲۲ را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند).

(۱۲۴) و درود خدا بر او، فرمود: غیرت زن، کفر آور، و غیرت مرد نشانه ایمان اوست.

(۱۲۵) و درود خدا بر او، فرمود: اسلام را چنان می‌شناسانم که پیش از من کسی آن گونه معرفی نکرده باشد. اسلام همان تسلیم در برابر خدا و تسلیم، همان یقین داشتن و یقین، اعتقاد راستین و باور راستین، همان اقرار درست و اقرار درست، انجام مسئولیت‌ها، و انجام مسئولیت‌ها، همان عمل کردن به احکام دین است.

(۱۲۶) و درود خدا بر او، فرمود: در شگفتم از بخیل، به سوی فقری می‌شتابد که از آن می‌گریزد،



و سرمایه‌ای را از دست می‌دهد که برای آن تلاش می‌کند. در دنیا چون تهیدستان زندگی می‌کند، اما در آخرت چون سرمایه‌داران محاکمه می‌شود. و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش، و فردا مرداری گندیده خواهد بود و در شگفتم از آن کس که آفرینش پدیده‌ها را می‌نگرد و در وجود خدا تردید دارد! و در شگفتم از آن کس که مردگان را می‌بیند و مرگ را از یاد برده است، و در شگفتم از آن کس که پیدایش دوباره را انکار می‌کند در حالی که پیدایش آغازین را می‌نگرد، و در شگفتم از آن کس که خانه نابود شدنی را آباد می‌کند، اما جایگاه همیشگی را از یاد برده است.

(۱۲۷) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که در عمل کوتاهی کند، دچار اندوه گردد و آن را که از مال و جانش بهره‌ای در راه خدا نباشد، خدا را به او نیازی نیست.

(۱۲۸) و درود خدا بر او، فرمود: در آغاز سرما خود را بپوشانید، و در پايانش آن را دریابید، زیرا با بدن‌ها همان می‌کند که با برگ درختان خواهد کرد: آغازش می‌سوزاند، و پايانش می‌رویاند.

(۱۲۹) و درود خدا بر او، فرمود: بزرگی پروردگار نزد تو، پدیده‌ها را در چشم‌ت کوچک می‌نمایاند.

(۱۳۰) (امام علی علیه السلام) وقتی از جنگ صفین برگشت و به قبرستان پشت دروازه کوفه رسید، رو به مردگان کرد، فرمود: ای ساکنان خانه‌های وحشت‌زا و محله‌های خالی و گورهای تاریک! ای خفتگان در خاک! ای غریبان! ای تنها شدگان! ای وحشت‌زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم، و به شما خواهیم رسید. اما خانه‌هایتان! دیگران در آن سکونت گزیدند؛ و اما زنان‌تان! با دیگران ازدواج کردند؛ و اما اموال شما! در میان دیگران تقسیم شد! این خبری است که ما داریم، حال شما چه خبر دارید؟ (سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر می‌دادند «که بهترین توشه، تقوا است.»

(۱۳۱) و درود خدا بر او، (شنید مردی دنیا را نکوهش می‌کند) فرمود: ای نکوهش‌کننده دنیا! که خود به غرور دنیا





مغروری و با باطل‌های آن فریب خوردی! خود فریفته‌ دنیایی و آن را نکوهش می‌کنی؟ آیا تو در دنیا جرمی مرتکب شده‌ای؟ یا دنیا به تو جُرم کرده است؟ کی دنیا تو را سرگردان کرد؟ و در چه زمانی تو را فریب داد؟ آیا با گورهای پدران که پوسیده‌اند؟ (تو را فریب داد) یا آرامگاه مادرانت که در زیر خاک آرمیده‌اند؟ آیا با دو دست خویش بیماران را درمان کرده‌ای؟ و آنان را پرستاری کرده، در بسترشان خوابانده‌ای؟ درخواست شفای آنان را کرده، و از طبیبان داروی آنها را تقاضا کرده‌ای؟ در آن صبحگاهان که داروی تو به حال آنان سودی نداشت، و گریه تو فایده‌ای نکرد، و ترس تو آنان را سودی نرساند، و آنچه می‌خواستی به دست نیاوردی، و با نیروی خود نتوانستی مرگ را از آنان دور کنی. دنیا برای تو حال آنان را مثال زد، و با گورهایشان، گور خودت را به رُخ تو کشید. همانا دنیا، سرای راستی برای راست گویان، و خانه تندرستی برای دنیا شناسان، و خانه بی‌نیازی برای توشه‌گیران، و خانه پند، برای پندآموزان است. دنیا سجدگاه دوستان خدا، جای نماز فرشتگان الهی، فرودگاه وحی خدا، و جایگاه تجارت دوستان خداست، که در آن رحمت خدا را به دست آوردند، و بهشت را سود بردند. چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند؟ و جدا شدنش را اعلام داشته، و فریاد زد که ماندگار نیست، و از نابودی خود و اهلش خبر داده است؟ و حال آن که (دنیا) با بلای خود بلاها را نمونه آورد، و با شادمانی خود آنان را به شادمانی رساند. در آغاز شب به سلامت گذشت، اما در صبحگاهان با مصیبتی جانکاه بازگشت، تا مشتاق کند، و تهدید نماید، و بترساند، و هشدار دهد. پس مردمی در بامداد با پشیمانی، دنیا را نکوهش کنند، و مردمی دیگر در روز قیامت آن را می‌ستایند، دنیا حقایق را به یادشان آورد، یادآور آن شدند، از رویدادها برایشان حکایت کرد، او را تصدیق کردند، و اندرزشان داد، پند پذیرفتند.

(۱۳۲) و درود خدا بر او، فرمود: خدا را فرشته‌ای است که هر روز بانگ می‌زند، بزیاید برای مردن، و فراهم آورد برای نابود شدن و بسازید برای ویران گشتن.

(۱۳۳) و درود خدا بر او، فرمود: دنیا گذرگاه عبور است، نه جای ماندن؛ و مردم در آن دو دسته‌اند: یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد.

(۱۳۴) و درود خدا بر او، فرمود: دوست، دوست نیست مگر آن که حقوق برادرش را در سه جایگاه نگهبان باشد: در روزگار گرفتاری، آن هنگام که حضور ندارد، و پس از مرگ.

(۱۳۵) و درود خدا بر او، فرمود: کسی را که چهار چیز دادند، از چهار چیز محروم نباشد: با دعا از اجابت کردن، با توبه از پذیرفته شدن، با استغفار از آمرزش گناه، با شکرگزاری از فزونی نعمت‌ها. می‌گویم: (و این حقیقت مورد تصدیق کتاب الهی است که در مورد دعا گفته است: «مرا بخوانید تا خواسته‌های شما را بپردازم». «قرآن کریم، سوره مؤمن، آیه ۶۰» در مورد استغفار گفته است: «هر آن که به بدی دست یابد یا بر خود ستم روا دارد و از آن پس به درگاه خدا استغفار کند، خدای را آمرزش‌گر و مهربان یابد». «قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۱۰» در مورد سپاس فرموده است: «بیشک اگر سپاس گزارید، بر نعمت می‌افزایم». «قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۷» و در مورد توبه فرموده است: «تنها توبه را خداوند از کسانی می‌پذیرد که از سر نادانی به کار زشتی دست می‌یابند و تا دیر نشده است باز می‌گردند، تنها چنین کسانی که خداوند در موردشان تجدید نظر می‌کند، که خدا دانا و حکیم است». «قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۷».

(۱۳۶) و درود خدا بر او، فرمود: نماز، موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست و حج، جهاد هر ناتوان است. هر چیزی زکاتی دارد و زکات تن، روزه و جهاد زن، نیکو شوهرداری است.

(۱۳۷) و درود خدا بر او، فرمود: روزی را با صدقه دادن فرود آورید.

(۱۳۸) و درود خدا بر او، فرمود: آن که پاداش الهی را باور دارد، در بخشش سخاوت‌مند است.

(۱۳۹) و درود خدا بر او، فرمود: کمک الهی به اندازه نیاز فرود می‌آید.

(۱۴۰) و درود خدا بر او، فرمود: آن که میانه‌روی کند، تهیدست نمی‌شود.

(۱۴۱) و درود خدا بر او، فرمود: اندک بودن تعداد زن و فرزند یکی از دو آسایش است.



(۱۴۲) و درود خدا بر او، فرمود: دوستی کردن، نیمی از خردمندی است.

(۱۴۳) و درود خدا بر او، فرمود: اندوه خوردن، نیمی از پیری است.

(۱۴۴) و درود خدا بر او، فرمود: صبر به اندازه مصیبت فرود آید و آن که در مصیبت بی‌تاب بر رانش زند، اجرش نابود می‌گردد.

(۱۴۵) و درود خدا بر او، فرمود: بسا روزه‌داری که بهره‌ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه‌داری خود ندارد، و بسا شب زنده‌داری که از شب زنده‌داری چیزی جز رنج و بی‌خوابی به دست نیاورد! خوشا خواب زیرکان و افطارشان!.

(۱۴۶) و درود خدا بر او، فرمود: ایمان خود را با صدقه دادن، و اموالتان را با زکات دادن نگاه دارید، و امواج بلا را با دعا از خود دور سازید.

(۱۴۷) (کمیل بن زیاد می‌گوید: امام علی^{علیه السلام} دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد، آنگاه آه پُردهی کشید و فرمود:) ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها بسان ظرف‌هایی هستند، که بهترین آنها، فراگیرترین آنهاست، پس آنچه را می‌گویم نگاهدار: مردم سه دسته‌اند: دانشمند الهی، و آموزنده‌ای بر راه رستگاری، و گروهی مثل پشه‌هایی که دست خوش باد و طوفان هستند و همیشه سرگردانند، که به دنبال هر سر و صدایی می‌روند، و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند؛ نه از روشنائی دانش نور گرفتند، و نه به پناهگاه استواری پناه بردند. ای کمیل! دانش بهتر از مال است، زیرا علم، نگهبان تو است، و مال را تو باید نگهبان باشی؛ مال با بخشش کاستی پذیرد اما علم با بخشش فزونی گیرد؛ و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده با نابودی مال، نابود می‌گردد.

ای کمیل بن زیاد! شناخت علم راستین (علم الهی) آیینی است که به‌خاطر آن پاداش داده می‌شود، و انسان در دوران زندگی



با آن خدا را اطاعت می‌کند، و پس از مرگ، نام نیکو به یادگار گذارد. دانش، فرمانروا و مال فرمانبر است. ای کمیل! ثروت اندوزان بی‌تقوا مرده‌اند، گرچه به ظاهر زنده‌اند، اما دانشمندان، تا دنیا برقرار است زنده‌اند، بدن‌هایشان گرچه در زمین پنهان اما یاد آنان در دلها همیشه زنده است. بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته است، ای کاش کسانی را می‌یافتم که می‌توانستند آن را بیاموزند. آری تیزهوشانی می‌یابم، اما مورد اعتماد نمی‌باشند، دین را وسیله دنیا قرار داده و با نعمت‌های خدا بر بندگان، و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند. یا گروهی که تسلیم حاملان حق می‌باشند اما ژرف اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند، که با اولین شبهه‌ای، شک و تردید در دلشان ریشه می‌زند؛ پس نه آنها و نه اینها، سزاوار آموختن دانش‌های فراوان من نمی‌باشند. یا فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده، و اختیار خود را به شهوت داده است، یا آن که در ثروت اندوزی حرص می‌ورزد، هیچ‌کدام از آنان نمی‌توانند از دین پاسداری کنند، و بیشتر به چهارپایان چرنده شباهت دارند، و چنین است که دانش، با مرگ دانشمندان می‌میرد. آری! خداوند! زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بيمناك و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه‌هایش از میان نرود. تعدادشان چقدر و در کجا هستند؟ به خدا سوگند! که تعدادشان اندك، ولی نزد خدا بزرگ مقدارند، که خدا به وسیله آنان حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه می‌دارد، تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد، و در دل‌های آنان بکارد، آنان که دانش، نور حقیقت‌بینی را بر قلبشان تابانده و روح یقین را دریافته‌اند، که آنچه را خوش‌گذران‌ها دشوار می‌شمارند، آسان گرفتند، و با آنچه که ناآگاهان از آن هراس داشتند انس گرفتند.



در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند، که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است، آنان جانشینان خدا در زمین، و دعوت‌کنندگان مردم به دین خدایند. آه! آه! چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم! کمیل! هرگاه خواستی باز گرد.

(۱۴۸) و درود خدا بر او، فرمود: انسان زیر زبان خود پنهان است.

(۱۴۹) و درود خدا بر او، فرمود: نابود شد کسی که ارزش خود را ندانست.

(۱۵۰) (مردی از امام درخواست اندرز کرد) و درود خدا بر او، فرمود: مانند کسی

مباش که بدون عمل صالح به آخرت امیدوار است، و توبه را با

آرزوهای دراز به تأخیر می‌اندازد، در دنیا چونان زاهدان سخن

می‌گوید، اما در رفتار همانند دنیاپرستان است، اگر نعمت‌ها به او

برسد سیر نمی‌شود، و در محرومیت قناعت ندارد، از آنچه به او

رسید شکرگزار نیست، و از آنچه مانده زیاده طلب است. دیگران

را پرهیز می‌دهد اما خود پروا ندارد؛ به فرمان‌برداری امر می‌کند

اما خود فرمان نمی‌برد، نیکوکاران را دوست دارد، اما رفتارشان را

ندارد؛ گناهکاران را دشمن دارد اما خود یکی از گناهکاران است،

و با گناهان فراوان مرگ را دوست نمی‌دارد، اما در آنچه که مرگ را

ناخوشایند ساخت پافشاری دارد، اگر بیمار شود پشیمان می‌شود،

و اگر تندرست باشد سرگرم خوشگذرانی‌هاست؛ در سلامت مغرور

و در گرفتاری ناامید است؛ اگر مصیبتی به او رسد به زاری خدا

را می‌خواند. اگر به گشایش دست یافت مغرورانه از خدا روی بر

می‌گرداند. نفس او با نیروی گمانِ ناروا، بر او چیرگی دارد، و او با

قدرت یقین بر نفس خود چیره نمی‌گردد. برای دیگران که گناهی

کمتر از او دارند نگران، و بیش از آنچه که عمل کرده امیدوار است.

اگر بی‌نیاز گردد مست و مغرور شود، و اگر تهیدست گردد، مأیوس و

سُست شود. چون کار کند در آن کوتاهی ورزد، و چون چیزی خواهد

زیاده‌روی نماید، چون در برابر شهوت قرار گیرد گناه را برگزیده،

توبه را به تأخیر اندازد، و چون رنجی به او رسد از راه ملت اسلام

دوری گزیند؛ عبرت‌آموزی را طرح می‌کند، اما خود عبرت نمی‌گیرد؛



در پند دادن مبالغه می‌کند، اما خود پندپذیر نمی‌باشد. سخن بسیار می‌گوید، اما کردار خوب او اندک است! برای دنیای زود گذر تلاش و رقابت دارد، اما برای آخرت جاویدان آسان می‌گذرد؛ سود را زیان، و زیان را سود می‌پندارد؛ از مرگ هراسناک است، اما فرصت را از دست می‌دهد؛ گناه دیگری را بزرگ می‌شمارد، اما گناهان بزرگ خود را کوچک می‌پندارد؛ طاعت دیگران را کوچک و طاعت خود را بزرگ می‌داند؛ مردم را سرزنش می‌کند، اما خود را نکوهش نکرده با خود ریاکارانه برخورد می‌کند؛ خوشگذرانی با سرمایه‌داران را بیشتر از یاد خدا با مستمندان دوست دارد، به نفع خود بر زیان دیگران حکم می‌کند، اما هرگز به نفع دیگران بر زیان خود حکم نخواهد کرد، دیگران را هدایت، اما خود را گمراه می‌کند، دیگران از او اطاعت می‌کنند، و او مخالفت می‌ورزد، حق خود را به تمام می‌گیرد، اما حق دیگران را به کمال نمی‌دهد، از غیر خدا می‌ترسد، اما از پروردگار خود نمی‌ترسد!

می‌گویم: (اگر در نهج‌البلاغه جز این حکمت وجود نداشت، همین یک حکمت برای اندرز دادن کافی بود، این سخن، حکمتی رسا، و عامل بینایی انسان آگاه، و عبرت آموز صاحب اندیشه است.)

(۱۵۱) و درود خدا بر او، فرمود: هر کسی را پایانی است؛ تلخ یا شیرین.
(۱۵۲) و درود خدا بر او، فرمود: آنچه روی می‌آورد، باز می‌گردد، و چیزی که باز گردد گویی هرگز نبوده است!
(۱۵۳) و درود خدا بر او، فرمود: انسان شکیباً، پیروزی را از دست نمی‌دهد، هر چند زمان آن طولانی شود.

(۱۵۴) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که از کار گروهی خشنود باشد، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هر کس که به باطلی روی آورد، دو گناه بر عهده او باشد: گناه کردار باطل، و گناه خشنودی به کار باطل.
(۱۵۵) و درود خدا بر او، فرمود: عهد و پیمان‌ها را پاس دارید به خصوص با وفاداران.

(۱۵۶) و درود خدا بر او، فرمود: خدای را اطاعت کنید که در نشناختن پروردگار عذری ندارید.

(۱۵۷) و درود خدا بر او، فرمود: اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده‌اند، اگر هدایت می‌طلبید، شما را هدایت کرده‌اند،



اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوشتان خوانده‌اند.
 (۱۵۸) و درود خدا بر او، فرمود: برادرت را با احسانی که در حق او می‌کنی سرزنش کن، و شر او را با بخشش بازگردان.
 (۱۵۹) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد، نباید جز خود را نکوهش کند!
 (۱۶۰) و درود خدا بر او، فرمود: هرکس قدرت به دست آورد (قدرت منهای دین)، زورگویی می‌کند.
 (۱۶۱) و درود خدا بر او، فرمود: هر کس خودرأی شد به هلاکت رسید و هر کس با دیگران مشورت کرد، در عقل‌های آنان شریک شد.
 (۱۶۲) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که راز خود را پنهان دارد، اختیار آن در دست اوست.
 (۱۶۳) و درود خدا بر او، فرمود: فقر، مرگ بزرگ است!
 (۱۶۴) و درود خدا بر او، فرمود: رعایت حق کسی که حق خویش را محترم نمی‌شمارد، نوعی بردگی اوست.
 (۱۶۵) و درود خدا بر او، فرمود: هیچ اطاعتی از مخلوق، در نافرمانی پروردگار روا نیست!
 (۱۶۶) و درود خدا بر او، فرمود: مرد را سرزنش نکنند که چرا حقش را با تأخیر می‌گیرد، بلکه سرزنش در آنجاست که آنچه حقش نیست بگیرد.
 (۱۶۷) و درود خدا بر او، فرمود: خودپسندی مانع رشد و فزونی است.
 (۱۶۸) و درود خدا بر او، فرمود: آخرت نزدیک، و زمان ماندن در دنیا اندک است.
 (۱۶۹) و درود خدا بر او، فرمود: صبحگاهان برای آن که دو چشم بینا دارد، روشن است.
 (۱۷۰) و درود خدا بر او، فرمود: ترك گناه آسان‌تر از درخواست توبه است.
 (۱۷۱) و درود خدا بر او، فرمود: بسا لقمه‌ای گلوگیر که از لقمه‌های فراوانی محروم می‌کند.



(۱۷۲) و درود خدا بر او، فرمود: مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.
(۱۷۳) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد.

(۱۷۴) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که دندان خشم در راه خدا بر هم فشارد، بر کشتن باطل‌گرایان توانمند گردد.

(۱۷۵) و درود خدا بر او، فرمود: هنگامی که از چیزی می‌ترسی، خود را در آن بیفکن، زیرا گاهی ترسیدن از چیزی، از خود آن سخت‌تر است.
(۱۷۶) و درود خدا بر او، فرمود: بردباری و تحمل سختی‌ها، ابزار ریاست است.

(۱۷۷) و درود خدا بر او، فرمود: بدکار را با پاداش دادن به نیکوکار، آزار ده!
(۱۷۸) و درود خدا بر او، فرمود: بدی را از سینه دیگران، با کندن آن از سینه خود، ریشه کن نما!

(۱۷۹) و درود خدا بر او، فرمود: لجاجت، تدبیر را سُست می‌کند.

(۱۸۰) و درود خدا بر او، فرمود: طمع‌ورزی، بردگیِ همیشگی است.

(۱۸۱) و درود خدا بر او، فرمود: حاصل کوتاه فکری، پشیمانی، و حاصل دوراندیشی، سلامت است.

(۱۸۲) و درود خدا بر او، فرمود: آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست، چنان که در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود.

(۱۸۳) و درود خدا بر او، فرمود: دو دعوت به اختلاف نرسد جز این که یکی باطل باشد!

(۱۸۴) و درود خدا بر او، فرمود: از روزی که حق برای من نمایان شد، هرگز دچار تردید نشدم!

(۱۸۵) و درود خدا بر او، فرمود: هرگز دروغ نگفتم و به من دروغ نگفتند، و هرگز گمراه نشدم، و کسی به وسیله من گمراه نشده است.

(۱۸۶) و درود خدا بر او، فرمود: آغازکننده ستم، در قیامت انگشت به دندان می‌گزد.

(۱۸۷) و درود خدا بر او، فرمود: کوچ کردن نزدیک است!



(۱۸۸) و درود خدا بر او، فرمود: هرکس که با حق درآویزد، نابود می‌گردد.

(۱۸۹) و درود خدا بر او، فرمود: کسی را که شکیبایی نجات ندهد، بی‌تابی او را هلاک گرداند.

(۱۹۰) و درود خدا بر او، فرمود: شگفتا! آیا معیار خلافت، صحابی پیامبر بودن است؟، امّا صحابی بودن و خویشاوندی ملاک نیست؟. (از امام شعری در همین مسئله نقل شد که به ابابکر فرمود:) «اگر ادّعا می‌کنی با شورای مسلمین به خلافت رسیدی، چه شورایی بود که رأی دهندگان حضور نداشتند؟ و اگر خویشاوندی را حجت می‌آوری، دیگران از تو به پیامبر نزدیک‌تر و سزاوارترند.»

(۱۹۱) و درود خدا بر او، فرمود: همانا انسان در دنیا، تخته نشانه‌گیری تیرهای مرگ، و ثروتی است دست‌خوش تاراج مصیبت‌ها، با هر جرعه نوشیدنی، اندوهی گلوگیر و در هر لقمه‌ای، استخوان شکسته‌ای قرار دارد، و بنده نعمتی به دست نیاورد، جز آن که نعمتی از دست بدهد، و روزی به عمرش افزوده نمی‌گردد، جز با کم شدن روزی دیگر! پس ما یاران مرگیم و جان‌های ما هدف نابودی‌ها، پس چگونه به ماندن جاودانه امیدوار باشیم؟. در حالی که گذشت شب و روز بنایی را بالا نبرده، جز آن که آن را ویران کرده، و به اطراف پراکنده کند!.

(۱۹۲) و درود خدا بر او، فرمود: ای فرزند آدم! آنچه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی، برای دیگران انداخته‌ای.

(۱۹۳) و درود خدا بر او، فرمود: دل‌ها را روی آوردن و پشت کردنی است، پس دل‌ها را آنگاه به کار وا دارید که



خواهشی دارند و روی آوردنی، زیرا اگر دل را به اجبار به کاری واداری کور می‌گردد.

(۱۹۴) و درود خدا بر او، فرمود: چون خشم گیرم، کی آن را فرو نشانم؟ در آن زمان که قدرت انتقام ندارم، که به من بگویند. «اگر صبر کنی بهتر است» یا آنگاه که قدرت انتقام دارم؟ که به من بگویند: «اگر عفو کنی خوب است».

(۱۹۵) (در سر راه از کنار زباله‌دانی عبور می‌کرد،) و درود خدا بر او، فرمود: این همان است که بخیلان به آن بخل می‌ورزند! (و در روایت دیگری نقل شد که این چیزی است که دیروز بر سر آن رقابت می‌کردید!).

(۱۹۶) و درود خدا بر او، فرمود: مالی که نابودی آن تو را پند می‌دهد، از دست نرفته است.

(۱۹۷) و درود خدا بر او، فرمود: این دل‌ها همانند تن‌ها خسته می‌شوند، برای نشاط آن به سخنان تازه حکیمانه روی بیاورید.

(۱۹۸) (وقتی شنید که خوارج می‌گویند: حکومت فقط از آن خداست) و درود خدا بر او، فرمود: سخن حقی است که از آن اراده باطل دارند.

(۱۹۹) (در توصیف جمع اوباش، فرمود): آنان چون گرد هم آیند پیروز شوند، و چون پراکنده شوند شناخته نگردند. (و گفته شد که امام فرمود): آنان چون گرد هم آیند زیان رسانند، و چون پراکنده شوند سود دهند. (از امام پرسیدند: چون اوباش گرد هم آیند زیان رسانند را دانستیم، اما چه سودی در پراکندگی آنان است، فرمود): صاحبان کسب و کار، و پیشه‌وران به کارهای خود باز می‌گردند، و مردم از تلاش آنان سود برند، بناً به ساختن ساختمان، و بافنده به کارگاه بافندگی، و نانوا به نانوايي روی می‌آورد.

(۲۰۰) (چنانکاری را حضور امام آوردند، که جمعی اوباش همراه او بودند،) و درود خدا بر او، فرمود: مبارك مباد، چهره‌هایی که جز به هنگام زشتی‌ها دیده نمی‌شوند.

(۲۰۱) و درود خدا بر او، فرمود: با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند، و چون



تقدیر الهی فرا رسد، تنهائیش می‌گذارند، که همانا زمان عمر انسان، سپری نگهدارنده است.

(۲۰۲) (طلحه و زبیر خدمت امام آمدند و گفتند: با تو بیعت کردیم که ما در حکومت شریک تو باشیم، فرمود: نه هرگز! بلکه شما در نیرو بخشیدن و یاری خواستن شرکت دارید، و دو یاورید به هنگام ناتوانی و درماندگی در سختی‌ها.

(۲۰۳) و درود خدا بر او، فرمود: ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی گوئید می‌شنود، و اگر پنهان دارید می‌داند؛ و برای مرگی آماده باشید، که اگر از آن فرار کنید شما را می‌یابد، و اگر بر جای خود بمانید شما را می‌گیرد، و اگر فراموشش کنید شما را از یاد نبرد. (۲۰۴) و درود خدا بر او، فرمود: ناسپاسی مردم تو را از کار نیکو باز ندارد، زیرا هستند کسانی، بی‌آن که از تو سودی برند تو را می‌ستایند، چه بسا ستایش اندک آنان برای تو، سودمندتر از ناسپاسی ناسپاسان باشد. (و خداوند نیکوکاران را دوست دارد).

(۲۰۵) و درود خدا بر او، فرمود: هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پُر می‌شود، جز ظرف دانش که هرچه در آن جای دهی، وسعتش بیشتر می‌شود.

(۲۰۶) و درود خدا بر او، فرمود: نخستین پاداش بردبار از بردباری‌اش آن که، مردم در برابر نادان، پشتیبان او خواهند بود.

(۲۰۷) و درود خدا بر او، فرمود: اگر بردبار نیستی، خود را بردبار نشان ده، زیرا اندک است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان به حساب نیاید.

(۲۰۸) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که از خود حساب کشد، سود می‌برد، و آن که از خود غفلت کند زیان می‌بیند، و کسی که از خدا بترسد ایمن باشد، و کسی که عبرت آموزد آگاهی یابد، و آن که آگاهی یابد می‌فهمد، و آن که بفهمد دانش آموخته است!.



(۲۰۹) و درود خدا بر او، فرمود: دنیا پس از سرکشی، به ما روی می‌کند، چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود مهربان گردد. (سپس این آیه را خواند: «و اراده کردیم که بر مستضعفین زمین منت گذارده، آنان را امان و وارثان حکومت‌ها گردانیم».

(۲۱۰) و درود خدا بر او، فرمود: از خدا بترسید، ترسیدن انسان وارسته‌ای که دامن به کمر زده و خود را آماده کرده، و در بهره‌بردن از فرصت‌ها کوشیده، و هراسان در اطاعت خدا تلاش کرده، و در دنیای زودگذر، و پایان زندگی و عاقبت کار، به درستی اندیشیده است!

(۲۱۱) و درود خدا بر او، فرمود: بخشنده‌گی، نگاهدارنده آبروست، و شکیبایی دهان‌بند بی‌خردان، و عفو زکات پیروزی، و دوری کردن، کیفر خیانتکار، و مشورت چشم هدایت است. و آن کس که با رأی خود احساس بی‌نیازی کند به کام خطرها افتد، شکیبایی با مصیبت‌های شب و روز پیکار کند، و بی‌تابی، زمان را در نابودی انسان یاری دهد، و برترین بی‌نیازی ترك آرزوهاست، و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است؛ حفظ و به کارگیری تجربه رمز پیروزی است، و دوستی، نوعی خویشاوندی به دست آمده است، و به آن کس که به ستوه آمده و توان تحمل ندارد اعتماد نکن.

(۲۱۲) و درود خدا بر او، فرمود: خودپسندی، یکی از حسودان عقل است.

(۲۱۳) و درود خدا بر او، فرمود: چشم از سختی خار و خاشاک و رنج‌ها فرو بند تا همواره خشنود باشی.

(۲۱۴) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که درخت شخصیت او نرم و بی‌عیب باشد، شاخ و برگش فراوان است.

(۲۱۵) و درود خدا بر او، فرمود: اختلاف نابودکننده اندیشه است.

(۲۱۶) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که به نوایی رسید تجاوزکار شد.

(۲۱۷) و درود خدا بر او، فرمود: در دگرگونی روزگار، گوهر شخصیت مردان شناخته می‌شود.

(۲۱۸) و درود خدا بر او، فرمود: حسادت بر دوست، از آفات دوستی است.



(۲۱۹) و درود خدا بر او، فرمود: قربانگاه اندیشه‌ها، زیر برق طمع‌هاست.

(۲۲۰) و درود خدا بر او، فرمود: داوری با گمان بر افراد مورد اطمینان، دور از عدالت است.

(۲۲۱) و درود خدا بر او، فرمود: بدترین توشه برای قیامت، ستم بر بندگان است.

(۲۲۲) و درود خدا بر او، فرمود: خود را بی‌خبری نمایاندن و چشم پوشی، از بهترین کارهای بزرگواران است.

(۲۲۳) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که لباس حیاء بپوشد؟، کسی عیب او را نبیند.

(۲۲۴) و درود خدا بر او، فرمود: با سکوت بسیار، وقار انسان بیشتر شود، و با انصاف بودن، دوستان را فراوان کند، و با بخشش، قدر و منزلت انسان بالا رود، و با فروتنی، نعمت کامل شود، و با پرداخت هزینه‌ها، بزرگی و سروری ثابت گردد، و با روش عادلانه، مخالفان را درهم شکنند و با شکیبایی در برابر بی‌خرد، یاران انسان زیاد گردند.

(۲۲۵) و درود خدا بر او، فرمود: شگفتا که حسودان از سلامتی خود غافل مانده‌اند!!

(۲۲۶) و درود خدا بر او، فرمود: طمع‌کار همواره زیبون و خوار است.

(۲۲۷) (از ایمان پرسیدند) حضرت فرمود: ایمان، بر شناخت با قلب، اقرار با زبان، و عمل با اعضاء و جوارح استوار است.

(۲۲۸) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که از دنیا اندوهناک می‌باشد، از قضای الهی خشمناک است؛ و آن کس که از مصیبت وارد شده شکوه کند از خدا شکایت کرده؛ و کسی که نزد توانگری رفته و به خاطر سرمایه‌اش برابر او فروتنی کند، دو سوّم دین خود را از دست داده است؛ و آن کس که قرآن بخواند و وارد آتش جهنّم شود، حتماً از کسانی است که آیات الهی را بازیچه قرار داده است، و آن کس که قلب او با دنیاپرستی پیوند خورد، همواره جانش گرفتار سه مشکل است: اندوهی رهانشدنی،



حرصی جدانشدنی، و آرزویی نایافتنی.

(۲۲۹) و درود خدا بر او، فرمود: آدمی را قناعت برای دولتمندی، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت‌ها کافی است. (از امام سؤال شد تفسیر آیه، فَلَنُحْيِيَنَّهٗ "حَیَاً طَیِّبَةً چیست؟. فرمود:) آن زندگی با قناعت است.

(۲۳۰) و درود خدا بر او، فرمود: با آن کس که روزی به او روی آورده شراکت کنید، که او توانگری را سزاوارتر، و روی آمدن روزگار خوش را شایسته‌تر است.

(۲۳۱) (در تفسیر آیه ۹۰ سورة نحل «خدا به عدل و احسان فرمان می‌دهد»، فرمود:) عدل، همان انصاف، و احسان، همان بخشش است.

(۲۳۲) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که با دست کوتاه ببخشد، از دستی بلند پاداش گیرد. می‌گویم: (معنی سخن این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند، هرچند کم باشد، خداوند پاداش او را بسیار می‌دهد، و منظور از «دو دست» در اینجا دو نعمت است، که امام علیه السلام بین نعمت پروردگار، و نعمت از ناحیه انسان، را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است که نعمت و بخشش از ناحیه بنده را کوتاه، و از ناحیه خداوند را بلند قرار داده است، بدان جهت که نعمت خدا همیشگی و چند برابر نعمت مخلوق است، چرا که نعمت خداوند اصل و اساس تمام نعمت‌ها است، بنابراین، تمام نعمت‌ها به نعمت‌های خدا باز می‌گردد، و از آن سرچشمه می‌گیرد.)

(۲۳۳) و درود خدا بر او، به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرمود: کسی را به پیکار دعوت نکن، اما اگر تو را به نبرد خواندند، بپذیر، زیرا آغازگرِ پیکار، تجاوزکار است و تجاوزکار، شکست خورده است.

(۲۳۴) و درود خدا بر او، فرمود: برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند: تکبر، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی‌دهد، و اگر بخیل باشد، اموال خود و شوهرش را حفظ می‌کند، و چون ترسان باشد، از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می‌گیرد.



(۲۳۵) (به امام گفتند: عاقل را به ما بشناسان)، درود خدا بر او، فرمود: خردمند آن است که هر چیزی را در جای خود می‌نهد. (گفتند: پس جاهل را توصیف کن. فرمود:) با معرفتی خردمند، جاهل را نیز شناساندم. (یعنی جاهل کسی است که، هر چیزی را در جای خود نمی‌گذارد، بنابراین با ترک معرفتی مجدد، جاهل را شناساند.)

(۲۳۶) و درود خدا بر او، فرمود: به خدا سوگند! این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است، در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جذامی باشد، پست‌تر است!.

(۲۳۷) و درود خدا بر او، فرمود: گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند، که این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

(۲۳۸) و درود خدا بر او، فرمود: زن و زندگی، همه‌اش زحمت و دردسر است و زحمت بارت‌تر اینکه چاره‌ای جز بودن با او نیست.

(۲۳۹) و درود خدا بر او، فرمود: هرکس تن به سُستی دهد، حقوق را پایمال کند، و هرکس سخن چین را پیروی کند دوستی را به نابودی کشاند.

(۲۴۰) و درود خدا بر او، فرمود: سنگ غضبی در بنای خانه، مایه ویران شدن آن است. (این سخن از رسول خدا ﷺ نقل شده است، و اینکه سخن پیامبر ﷺ و علی علیه السلام شبیه یکدیگرند جای شگفتی نیست، برای اینکه هر دو از يك جا سرچشمه گرفته و در دو ظرف ریخته شده است).

(۲۴۱) و درود خدا بر او، فرمود: روزی که ستم‌دیده از ستمکار انتقام کشد، سخت‌تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می‌داشت.

(۲۴۲) و درود خدا بر او، فرمود: از خدا بترس هرچند اندک؛ و میان خود و خدا پرده‌ای قرار ده هر چند نازک!.

(۲۴۳) و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه پاسخ‌ها همانند و زیاد شد، پاسخ درست پنهان گردد.



(۲۴۴) و درود خدا بر او، فرمود: خدا را در هر نعمتی حَقّی است، هر کس آن را بپردازد، فزونی یابد، و آن کس که نپردازد و کوتاهی کند، در خطر نابودی قرار گیرد.

(۲۴۵) و درود خدا بر او، فرمود: هنگامی که توانایی فزونی یابد، شهوت کاستی گیرد.

(۲۴۶) و درود خدا بر او، فرمود: از فرار نعمت‌ها بپرهیزید، زیرا هر گریخته‌ای باز نمی‌گردد.

(۲۴۷) و درود خدا بر او، فرمود: بخشش بیش از خویشاوندی محبت آورد.

(۲۴۸) و درود خدا بر او، فرمود: چون کسی به تو گمان نیک بُرد، خوش‌بینی او را تصدیق کن.

(۲۴۹) و درود خدا بر او، فرمود: بهترین کارها آن است که با ناخشنودی در انجام آن بکوشی.

(۲۵۰) و درود خدا بر او، فرمود: خدا را از سُست شدن اراده‌های قوی، گشوده شدن گره‌های دشوار و درهم شکسته شدن تصمیم‌ها، شناختم. (۲۵۱) و درود خدا بر او، فرمود: تلخ کامی دنیا، شیرینی آخرت است و شیرینی دنیای حرام، تلخی آخرت.

(۲۵۲) و درود خدا بر او، فرمود: خدا «ایمان» را برای پاکسازی دل از شرک، و «نماز» را برای پاک بودن از کبر و خودپسندی، و «زکات» را عامل فزونی روزی، و «روزه» را برای آزمودن اخلاص بندگان، و «حج» را برای نزدیکی و همبستگی مسلمانان، و «جهاد» را برای عزت اسلام، و «امر به معروف» را برای اصلاح توده‌های ناآگاه، و «نهی از منکر» را برای بازداشتن بی‌خردان از زشتی‌ها، «صله رحم» را برای فراوانی خویشاوندان، و «قصاص» را برای پاسداری از خون‌ها، و اجرای «حدود» را برای بزرگداشت محرمات الهی، و ترك «می‌گساری» را برای سلامت عقل، و دوری از «دزدی» را برای تحقّق عفت، و ترك «زنا» را برای سلامت نسل آدمی، و ترك «لواط» را برای فزونی فرزندان، و «گواهی دادن» را برای به دست آوردن حقوق انکار شده،



و ترک «دروغ» را برای حرمت نگهداشتن راستی، و «سلام» کردن را برای امنیت از ترس‌ها، و «امامت» را برای سازمان یافتن امور امت، و «فرمان‌برداری از امام» را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد.

(۲۵۳) و درود خدا بر او، فرمود: آنگاه که خواستید ستمکاری را سوگند دهید، از او بخواهید که بگوید: «از جنبش و نیروی الهی بیزار است» زیرا اگر به دروغ سوگند خورد، پس از بیزاری، در کیفر او شتاب می‌شود، اما اگر در سوگند خود بگوید: «به خدایی که جز او خدایی نیست»، در کیفرش شتاب نگیرد، چرا که او خدا را به یگانگی یاد کرد.

(۲۵۴) و درود خدا بر او، فرمود: ای فرزند آدم! خودت وصی مال خویش باش، امروز به گونه‌ای عمل کن که دوست داری پس از مرگ عمل کنند.

(۲۵۵) و درود خدا بر او، فرمود: تندخویی بی‌مورد نوعی دیوانگی است، زیرا که تندخو، پشیمان می‌شود، و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار است.

(۲۵۶) و درود خدا بر او، فرمود: سلامت تن در دوری از حسادت است.

(۲۵۷) و درود خدا بر او، فرمود: ای کمیل! خانواده‌ات را فرمان ده که روزها در به دست آوردن بزرگواری، و شب‌ها در رفع نیاز خفتگان بکوشند. سوگند به خدایی که تمام صداها را می‌شنود! هر کس دلی را شاد کند، خداوند از آن شادی لطفی برای او قرار دهد، که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزداید چنان‌که شتر غریبه را از چراگاه دور سازند.

(۲۵۸) و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه تهیدست شدید با صدقه دادن، با خدا تجارت کنید.

(۲۵۹) و درود خدا بر او، فرمود: وفاداری با خیانتکاران نزد خدا نوعی خیانت، و خیانت به خیانتکاران



نزد خدا وفاداری است.

(۲۶۰) و درود خدا بر او، فرمود: بسا احسان پیایی خدا، گناهکار را گرفتار کند، و پرده‌پوشی خدا او را مغرور سازد، و با ستایش مردم فریب خورد، و خدا هیچ کس را همانند مُهلِت دادن، مورد آزمایش قرار نداد. می‌گوییم: (این سخن امام علی‌علیه السلام در کلمات گذشته آمده بود، اما چون در اینجا عبارات زیبا و مفیدی اضافه برگزیده وجود داشت آن را نقل کردم).



بخش حکمت‌های شگفتی آور از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام

(در این فصل برخی از سخنان برگزیده شگفتی آور امام را می‌آوریم که احتیاج به تفسیر و تحلیل دارد.)

۱- روایتی از امام علیه السلام

چون آن گونه شود، پیشوای دین قیام کند، پس مسلمانان پیرامون او چونان ابر پاییزی گرد آیند. («يعسوب» یعنی بزرگ مسلمانان، و «قزع» یعنی ابرهای پاییزی)

۲- روایتی دیگر از امام علیه السلام

این سخنان، زبردست ماهره است. («شحشع» یعنی مهارت دارد، به کسی که خوب حرف می‌زند یا خوب راه می‌رود گویند، ولی در موارد دیگر «شحشع» یعنی فردی بخیل)

۳- روایتی دیگر از امام علیه السلام

دشمنی، رنج‌ها و سختی‌هایی هلاک‌کننده دارد. («فُحِم» یعنی مهلکه‌ها، زیرا دشمنی آنان را به هلاکت می‌رساند، و به معنی سختی‌ها نیز آمده، که می‌گویند «فُحِمَة الاعراب»، یعنی روزگار سختی و گرسنگی عرب‌ها به گونه‌ای که اموالشان تمام می‌شود، و معنی «تَقَحَّم» همین است که می‌گویند خشکسالی روستاییان را به سرزمین‌های سبز و آباد کشانده است.)

۴- روایتی دیگر از امام علیه السلام

چون زنان بالغ شوند، خویشاوندان پدری برای سرپرستی آنان سزاوارترند. (منظور از «نَصّ» آخرین درجه هرجیز است؛ مانند «نَصّ» در سیر، که به معنی آخرین مرحله توانایی مرکب است. هنگامی که می‌گوئیم، «نَصَصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» آن قدر سؤال از کسی بشود که آنچه می‌داند بیان کند، بنابراین، «نَصّ الحقائق» به معنی رسیدن به مرحله بلوغ است که پایان دوره کودکی است، این جمله از فصیح‌ترین کنایات و شگفت‌آورترین آنها است، منظور امام علیه السلام این است، هنگامی که زنان به این مرحله برسند «عصبه»: مردان خویشاوند پدری که محرم آنان هستند، مانند برادر، و عمو، به حمایت آنها سزاوارتر از مادرند، و هم چنین در انتخاب همسر برای آنها، و منظور از حَقاق مخالفت و درگیری مادر، باعصبه؛ در مورد این زن است،



به طوری که هر کدام به دیگری می‌گویند: من از تو آخَقُّ هستم، گفته می‌شود: «حَاقَّتُهُ حَقًّا» یعنی رشد عقلی است، یعنی به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره او اجرا شود، اما آن کس که نَصُّ الحقائق نقل کرده منظورش از حقایق، جمع «حقیقت» است. این بود معنایی که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله آورده است، اما نظر من این است که منظور از «نَصُّ الحقائق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که جایز باشد تزویج کند، و اختیاردار حقوق خود شود، این در حقیقت تشبیه به «حقاق» در شتر است چرا که «حقاق» جمع حَقّه و «حَق» است به معنی شتری که سه سالش تمام و آماده بهره‌برداری است. «حقایق» نیز جمع حَقّه است، بنابراین هر دو تعبیر به يك معنی باز می‌گردد. هرچند معنی دوم به روش عرب شبیه‌تر است.)

۵ - روایتی دیگر از امام علی (ع)

ایمان نقطه‌ای نورانی در قلب پدید آورد که هرچه ایمان رشد کند آن نیز فزونی یابد. (لمطة نقطه سیاه یا سفید است، می‌گویند فرس المظ، یعنی اسبی که در لب او نقطه سپیدی باشد.)

۶ - روایتی دیگر از امام علی (ع)

هرگاه انسان طلبی دارد که نمی‌داند وصول می‌شود یا نه، پس از دریافت آن، واجب است زکات آن را، برای سالی که گذشته، بپردازد. می‌گویم: (بنابراین، «دین ظَنُون» آن است که طلبکار نمی‌داند آیا می‌تواند از بدهکار وصول کند یا نه؟ گویا طلبکار در حال ظَنّ و گمان است، گاهی امید دارد که بتواند آن را بستاند، و گاهی نه، این از فصیح‌ترین سخنان است، همچنین هر کاری که طالب آن هستی و نمی‌دانی در چه موضعی نسبت به آن خواهی بود، آن را «ظنون» گویند، و گفته اَعشی، شاعر عرب از همین باب است، آنجا که می‌گوید:



«چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه، و از محلی که باران‌گیر باشد دور است، نمی‌شود آن را همچون فُرَات، که پر از آب است،

و کشتی و شناگر ماهر را از پا در می‌آورد، قرار داد.»
 «جُد» چاه قدیمی بیابانی را گویند، و ظَنُون آن است که معلوم نیست آب دارد یا نه.
 ۷- روایتی دیگر از امام عَلَيْهِ السَّلَام (وقتی لشکری را در راه جنگ مشایعت می‌کرد فرمود): تا می‌توانید از زنان دوری کنید. می‌گویم: (معنی این سخن آن است که از یاد زنان و توجّه دل به آنها در هنگام جنگ، إِعْراض کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چرا که این کار بازوان حمیت را سست و در تصمیم شما خلل ایجاد می‌غاید، و از حرکت سریع و کوشش در جنگ باز می‌دارد. هر کس که از چیزی امتناع ورزد، گفته می‌شود «عَذَب عَنَهُ» و «عَازِب» و «عَذُوب» به معنی کسی است که از خوردن و آشامیدن امتناع می‌ورزد).

۸ - روایتی دیگر از امام عَلَيْهِ السَّلَام مسلمان چنان تیرانداز ماهری است که انتظار دارد، در همان نخستین تیراندازی پیروز گردد. می‌گویم: (یاسرون، کسانی هستند که با تیرها بر سر شتری مسابقه می‌دهند، و فالج، یعنی چیره‌دست پیروز. می‌گویند: قَدْ فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ. یعنی بر آنها پیروز شدند و آنان را مغلوب کردند، و راجز می‌گوید: چیره‌دستی را دیدم که پیروز شد.)

۹ - روایتی دیگر از امام عَلَيْهِ السَّلَام هرگاه آتش جنگ شعله می‌کشید، ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم، که در آن لحظه کسی از ما همانند پیامبر ﷺ به دشمن نزدیک‌تر نبود. (وقتی ترس از دشمن بزرگ می‌نمود، و جنگ به گونه‌ای می‌شد که گویا جنگجویان را می‌خواهد در کام خود فرو برد؛ مسلمانان به پیامبر ﷺ پناهنده می‌شدند، تا رسول خدا ﷺ شخصاً به نبرد پردازد، و خداوند به وسیله او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل فرماید، و در سایه آن حضرت ایمن گردند، اَمَّا جَمْلُهُ «اِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ» کنایه از شدّت کارزار است. در این باره سخنان متعدّدی گفته شده که بهترین آنها اینکه امام عَلَيْهِ السَّلَام داغی جنگ را به شعله‌های سوزان آتش تشبیه کرده است، و از چیزهایی که این نظر را تقویت می‌کند، سخن پیامبر ﷺ در جنگ خُنین است، هنگامی که نبرد سخت شد و شمشیر زدن مردم را در جنگ «هوازن» مشاهده کرد فرمود: «الآن حَمَى الْوَطِيس» اکنون تنور جنگ داغ شد، «وَطِيس» تنور آتش است، بنابراین رسول خدا ﷺ داغی و گرمی جنگ را به افروختگی و شدّت شعله‌وری آتش تشبیه فرموده است.)



(۲۶۱) (آن هنگام که تهاجم یاران معاویه به شهر انبار، و غارت کردن آن را شنید، تنها و پیاده به طرف پادگان نظامی کوفه «تُخَيْلَه» حرکت کرد، مردم خود را به او رسانده، گفتند: ای امیرمؤمنان! ما آنان را کفایت می‌کنیم، فرمود: شما از انجام کار خود درمانده‌اید! چگونه کار دیگری را برایم کفایت می‌کنید؟ اگر رعایای پیش از من از ستم حاکمان می‌نالیدند، امروز من از رعیت خود می‌نامم، گویی من پیرو، و آنان حکمرانند، یا من محکوم و آنان فرمانروایانند. وقتی سخن امام علیه السلام در يك سخنرانی طولانی که برخی از آن را در ضمن خطبه‌های گذشته آوردیم، به اینجا رسید. (دو نفر از یاران جلو آمدند و یکی گفت: من جز خود و برادرم را در اختیار ندارم، ای امیرمؤمنان فرمان ده تا هرچه خواهی انجام دهم، امام علیه السلام فرمود: (شما کجا و آنچه من می‌خواهم کجا؟!.

(۲۶۲) و درود خدا بر او، فرمود: (حارث بن حوث نزد امام آمد و گفت: آیا چنین پنداری که من اصحاب جَمَل را گمراه می‌دانم؟ چنین نیست، امام فرمود: ای حارث! تو زیرپای خود را دیدی، اما به پیرامونت نگاه نکردی، پس سرگردان شدی، تو حق را نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی می‌باشند؟ و باطل را نیز نشناختی تا باطل‌گرایان را بشناسی. (حارث گفت: من و سَعْد بن مالک، و عبدالله بن عمر، از جنگ کنار می‌رویم، امام فرمود: همانا سعید و عبدالله بن عمر، نه حق را یاری کردند، و نه باطل را خوار ساختند.



(۲۶۳) و درود خدا بر او، فرمود: همنشین پادشاه، شیرسواری را ماند که دیگران حسرت منزلت او را دارند، ولی خود می‌داند که در جای خطرناکی قرار گرفته است.

(۲۶۴) و درود خدا بر او، فرمود: به بازماندگان دیگران نیکی کنید، تا حرمت بازماندگان شما را نگاهدارند.

(۲۶۵) و درود خدا بر او، فرمود: گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان، و اگر نادرست، درد جان است.

(۲۶۶) (شخصی از امام خواست تا ایمان را توصیف کند) و درود خدا بر او، فرمود: فردا نزد من بیا

تا در جمع مردم پاسخ گویم، که اگر تو گفتارم را فراموش کنی دیگری آن را در خاطرش سپارد، زیرا گفتار چونان شکار، رمنده است، یکی آن را به دست آورد، و دیگری آن را از دست دهد.

(پاسخ امام در حکمت ۳۱ گذشت که ایمان را بر چهار شعبه تقسیم کرد.)

(۲۶۷) و درود خدا بر او، فرمود: ای فرزند آدم! اندوه روز نیامده را بر امروزت میفزا، زیرا اگر روز نرسیده، از عمر تو باشد، خدا روزی تو را خواهد رساند.

(۲۶۸) و درود خدا بر او، فرمود: در دوستی با دوست مدارا کن، شاید روزی دشمن تو گردد و در دشمنی با دشمن نیز مدارا کن، شاید روزی دوست تو گردد.

(۲۶۹) و درود خدا بر او، فرمود: مردم در دنیا دو دسته‌اند: یکی آن کس که در دنیا برای دنیا کار کرد، و دنیا او را از آخرتش بازدارد، بر بازماندگان خویش از تهیدستی هراسان، و از تهیدستی خویش در امان است، پس زندگانی خود را در راه سود دیگران از دست می‌دهد، و دیگری آن که در دنیا برای آخرت کار می‌کند، و نعمت‌های دنیا نیز بدون تلاش به او روی می‌آورد، پس بهره هر دو جهان را چشیده، و مالک هر دو جهان می‌گردد، و با آبرومندی در پیشگاه خدا صبح می‌کند، و حاجتی را از خدا درخواست نمی‌کند جز آن که روا می‌گردد.

(۲۷۰) (در زمان حکومت عمر، نسبت به فراوانی زیور و زینت‌های کعبه صحبت شد، گروهی گفتند آنها را برای لشکر اسلام مصرف کن، کعبه زر و زینت نمی‌خواهد. وقتی از امیرالمؤمنین ع پرسیدند، فرمود:) همانا قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی نازل گردید که اموال چهار قسم بود، اموال مسلمانان، که آن را بر اساس سهم هر يك از وارثان، تقسیم کرد، و غنیمت جنگی که



آن را به نیازمندانش رساند، و خمس، که خدا جایگاه مصرف آن را تعیین فرمود، و صدقات، که خداوند راه‌های بخشش آن را مشخص فرمود، و زیور آلات و زینت کعبه از اموالی بودند که خدا آن را به حال خود گذاشت، نه از روی فراموشی آن را ترك کرد، و نه از چشم خدا پنهان بود، تو نیز آن را به حال خود واگذار چنان که خدا و پیامبرش آن را به حال خود واگذاشتند. (عُمَر گفت: اگر تو نبودی، رسوا می‌شدیم، و متعزّز زیور آلات کعبه نشد.)

(۲۷۱) (دو نفر دزد را خدمت امام عَلَيْهِ السَّلَام آوردند که از بیت المال دزدی کرده بودند، یکی بردهٔ مردم، و دیگری برده‌ای جزو بیت المال بود، امام فرمود: برده‌ای که از بیت المال است حدّی بر او نیست، زیرا مال خدا مقداری از مال خدا را خورده است، امّا دیگری باید حدّ دزدی با شدّت بر او اجرا گردد. (سپس دست او را برید.)

(۲۷۲) و درود خدا بر او، فرمود: اگر از این فتنه‌ها و لغزش‌گاه‌ها با قدرت بگذرم، دگرگونی‌های بسیاری پدید می‌آورم.

(۲۷۳) و درود خدا بر او، فرمود: به یقین بدانید! خداوند برای بنده خود «هرچند با سیاست و سخت کوش و در طرح و نقشه نیرومند باشد»، بیش از آنچه که در علم الهی وعده فرمود، قرار نخواهد داد، و میان بنده، هرچند ناتوان و کم سیاست باشد، و آنچه در علم خداوند برای او رقم زده حایلی نخواهد گذاشت. هرکس این حقیقت را بشناسد و به کار گیرد، از همه مردم آسوده‌تر است و سود بیشتری خواهد برد، و آن که آن را واگذارد و در آن شك کند، از همه مردم گرفتارتر و زیانکارتر است، چه بسا نعمت داده شده‌ای که گرفتار عذاب شود، و بسا گرفتاری که در گرفتاری ساخته شده و آزمایش گردد، پس ای کسی که از این گفتار بهره‌مند می‌شوی، بر شکرگزاری بیفزای، و از شتاب بی جا دست بردار،



و به روزی رسیده قناعت کن.

(۲۷۴) و درود خدا بر او، فرمود: علم خود را نادانی و یقین خود را شک و تردید مپندارید، پس هرگاه دانستید عمل کنید و چون به یقین رسیدید، اقدام کنید.

(۲۷۵) و درود خدا بر او، فرمود: طمع به هلاکت می‌کشاند و نجات نمی‌دهد، و به آنچه ضمانت کند، وفادار نیست، و بسا نوشنده آبی که پیش از سیراب شدن، گلوگیرش شد و ارزش آنچه که بر سر آن رقابت می‌کنند، هرچه بیشتر باشد، مصیبت از دست دادنش اندوه‌بارتر خواهد بود، و آرزوها چشم بصیرت را کور می‌کند، و آنچه روزی هر کسی است بی‌جستجو خواهد رسید.

(۲۷۶) و درود خدا بر او، فرمود: خدایا به تو پناه می‌برم که ظاهر من در برابر دیده‌ها نیکو، و درونم در آنچه که از تو پنهان می‌دارم، زشت باشد، و بخواهم با اعمال و رفتاری که تو از آن آگاهی، توجّه مردم را به خود جلب نمایم و چهره ظاهرم را زیبا نشان داده، با اعمال نادرستی که درونم را زشت کرده به سوی تو آیم، تا به بندگان نزدیک، و از خشنودی تو دور گردم.

(۲۷۷) و درود خدا بر او، فرمود: نه، سوگند به خدایی که با قدرت او شب تاریک را به سر بردیم که روز سپیدی در پی داشت، چنین و چنان نبود!

(۲۷۸) و درود خدا بر او، فرمود: کار اندکی که ادامه یابد، از کار بسیاری که از آن به ستوه آیی امیدوارکننده‌تر است.

(۲۷۹) و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه مستحبات به واجبات زیان رساند آن را ترك کنید.

(۲۸۰) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که به یاد سفر طولانی آخرت باشد خود را آماده می‌سازد.

(۲۸۱) و درود خدا بر او، فرمود: اندیشیدن همانند دیدن نیست، زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایانند، اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد، به او خیانت نمی‌کند.



(۲۸۲) و درود خدا بر او، فرمود: میان شما و پندپذیری، پرده‌ای از غرور و خودخواهی وجود دارد.

(۲۸۳) و درود خدا بر او، فرمود: جاهلان شما پرتلاش، و آگاهان شما تن پرور و کوتاهی ورزند!

(۲۸۴) و درود خدا بر او، فرمود: دانش، راه عذر تراشی را بر بهانه‌جویان بسته است.

(۲۸۵) و درود خدا بر او، فرمود: آنان که وقتشان پایان یافته است، خواستار مهلتند و آنان که مهلت دارند، کوتاهی می‌ورزند!

(۲۸۶) و درود خدا بر او، فرمود: مردم در مورد چیزی نمی‌گویند؛ «خوشا به حالش» جز آن که روزگار، روز بدی را برای او تدارک دیده است. (۲۸۷) (از قَدَر پرسیدند، امام عَلَيْهِ السَّلَام پاسخ داد): راهی است تاریک، آن را میپیمایید، و دریایی است ژرف؛ وارد آن نشوید، و رازی است خدایی، خود را به زحمت نیندازید.

(۲۸۸) و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه خدا بخواهد بنده‌ای را خوار کند، دانش را از او دور سازد.

(۲۸۹) و درود خدا بر او، فرمود: در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود، چون دنیای حرام در چشم او بی‌ارزش می‌نمود، و از شکم‌بارگی دور بود. پس آنچه را نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد، و آنچه را می‌یافت زیاده‌روی نداشت. در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب به سخن می‌گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و تشنگی پرسش‌کنندگان را فرو می‌نشاند. به ظاهر ناتوان و مستضعف می‌نمود، اما در برخورد جدی چونان شیر بیشه می‌خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می‌آمد. تا پیش قاضی نمی‌رفت دلیلی مطرح نمی‌کرد، و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی‌کرد، تا آن که عذر او را می‌شنید، از درد، شکوه نمی‌کرد، مگر پس از تندرستی و بهبودی. آنچه عمل می‌کرد می‌گفت، و بدانچه عمل نمی‌کرد چیزی نمی‌گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند در سکوت مغلوب نمی‌گردید، و بر شنیدن بیشتر از سخن گفتن حریص بود.



اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می‌گرفت، می‌اندیشید که کدام یک با خواسته نفس نزدیک‌تر است با آن مخالفت می‌کرد، پس بر شما باد روی آوردن به اینگونه از ارزش‌های اخلاقی، و با یکدیگر در کسب آنها رقابت کنید، و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش‌های اخلاقی، بهتر از رها کردن همه است. (۲۹۰) و درود خدا بر او، فرمود: اگر خدا بر گناهان وعده عذاب هم نمی‌داد، لازم بود به خاطر سپاسگزاری از نعمت‌هایش نافرمانی نشود.



(۲۹۱) (جهت تسلیت گفتن به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش) و درود خدا بر او، فرمود: ای اشعث! اگر برای پسر تانندوهناکی، به خاطر پیوند خویشاوندی سزاوار است، اما اگر شکیبای باشی، هر مصیبتی را نزد خدا پاداشی است. ای اشعث! اگر شکیبای باشی تقدیر الهی بر تو جاری می‌شود و تو پاداش داده خواهی شد، و اگر بی‌تابی کنی نیز، تقدیر الهی بر تو جاری می‌شود و تو گناهکاری. ای اشعث! پسر تان را شاد می‌ساخت و برای تو گرفتاری و آزمایش بود و مرگ او تو را اندوهگین کرد، در حالی که برای تو پاداش و رحمت است.

(۲۹۲) و درود خدا بر او (هنگام دفن رسول خدا ﷺ) فرمود: همانا شکیبایی نیکوست جز در غم از دست دادنت، و بی‌تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو، مصیبت تو بزرگ، و مصیبت‌های پیش از تو و پس از تو ناچیزند.

(۲۹۳) و درود خدا بر او، فرمود: همنشین بی‌خرد مباش، که کار زشت خود را زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد تو همانند او باشی.

(۲۹۴) (از فاصله میان مشرق و مغرب پرسیدند، حضرت فرمود:) به اندازه یک روز رفتی خورشید.

(۲۹۵) و درود خدا بر او، فرمود: دوستان تو سه گروه‌اند، و دشمنان تو نیز سه دسته‌اند؛

اما دوستانت، دوست تو و دوستِ دوست تو، و دشمنِ دشمن تو است، و اما دشمنانت، پس دشمن تو، و دشمن دوست تو، و دوست دشمن تو است.

(۲۹۶) (شخصی را دید که چنان بر ضدّ دشمنش می‌کوشید که به خود زیان می‌رسانید، حضرت فرمود:) تو مانند کسی هستی که نیزه در بدن خود فرو برد، تا دیگری را که در کنار اوست بکشد!

(۲۹۷) و درود خدا بر او، فرمود: عبرت‌ها چقدر فراوانند و عبرت‌پذیران چه اندک!

(۲۹۸) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که در دشمنی زیاده روی کند گناهکار، و آن کس که در دشمنی کوتاهی کند ستمکار است، و هر کس که بی‌دلیل دشمنی کند نمی‌تواند با تقوا باشد!

(۲۹۹) و درود خدا بر او، فرمود: آنچه که بین من و خدا نارواست، اگر انجام دهم و مهلت دو رکعت نماز داشته باشم که از خدا عافیت طلبم، مرا اندوهگین نخواهد ساخت.

(۳۰۰) (از امام علی علیه السلام پرسیدند: چگونه خدا با فراوانی انسان‌ها به حسابشان رسیدگی می‌کند؟ حضرت پاسخ داد: آن چنان که با فراوانی آنان روزیشان می‌دهد! (و باز پرسیدند چگونه به حساب انسان‌ها رسیدگی می‌کند که او را نمی‌بینند فرمود:) همان‌گونه که آنان را روزی می‌دهد و او را نمی‌بینند!)

(۳۰۱) و درود خدا بر او، فرمود: فرستاده‌ی تو بیانگر میزان عقل تو، و نامه‌ی تو گویاترین سخنگوی تو است!

(۳۰۲) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که به شدّت گرفتار دردی است، نیازش به دعا، بیشتر از شخص تندرستی که از بلا در امان است، نمی‌باشد.

(۳۰۳) و درود خدا بر او، فرمود: مردم فرزندان دنیا هستند و هیچ کس را بر دوستی مادرش نمی‌توان سرزنش کرد.

(۳۰۴) و درود خدا بر او، فرمود: نیازمندی که به تو روی آورده فرستاده‌ی خداست، کسی که از یاری او دریغ کند، از خدا دریغ کرده، و آن کس که به او بخشش کند، به خدا بخشیده است.



(۳۰۵) و درود خدا بر او، فرمود: غیر تمند، هرگز زنا نمی‌کند.

(۳۰۶) و درود خدا بر او، فرمود: اجل، نگهبان خوبی است.

(۳۰۷) و درود خدا بر او، فرمود: آدم داغدار می‌خوابد، اما کسی که مالش غارت شده، نمی‌خوابد. می‌گویم: (معنای سخن امام ع این است که انسان، برگشته شدن فرزندان بردباری می‌کند، اما در غارت و ربوده شدن اموال بردبار نیست).

(۳۰۸) و درود خدا بر او، فرمود: دوستی میان پدران، سبب خویشاوندی فرزندان است، و خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است از دوستی به خویشاوندی.

(۳۰۹) و درود خدا بر او، فرمود: از گمان بردن به مؤمنان بپرهیزید، که خدا حق را بر زبان آنان قرار داده است.

(۳۱۰) و درود خدا بر او، فرمود: ایمان بنده‌ای درست نباشد جز آن که اعتماد او به آنچه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست.

(۳۱۱) (چون به شهر بصره رسید خواست انس بن مالک را به سوی طلحه و زبیر بفرستد تا آنچه از پیامبر ص درباره آنان شنیده یادشان آورد. انس سر باز زد و گفت: من آن سخن پیامبر ص را فراموش کردم. حضرت فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به بیماری برص (سفیدی روشن) دچار کند که عمامه آن را نپوشاند. (پس از نفرین امام ع، انس به بیماری برص در سر و صورت دچار شد، که همواره نقاب می‌زد).

(۳۱۲) و درود خدا بر او، فرمود: برای دل‌ها روی آوردن و نشاط، و پُشت کردن و فراری است، پس آنگاه که نشاط دارند، آن را بر انجام مستحبات وا دارید، و آنگاه که پُشت کرده و بی‌نشاط است، به انجام واجبات قناعت کنید.

(۳۱۳) و درود خدا بر او، فرمود: در قرآن اخبار گذشتگان و آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی‌تان وجود دارد.



(۳۱۴) و درود خدا بر او، فرمود: سنگ را از همان جایی که دشمن پرت کرده، باز گردانید، که شر را جز شر پاسخی نیست.

(۳۱۵) (به نویسنده خود عبیدالله بن ابی رافع دستور داد:) در دوات، لایقه بینداز، نوک قلم را بلندگیر، میان سطرها فاصله بگذار، و حروف را نزدیک به یکدیگر بنویس، که این شیوه برای زیبایی خط بهتر است. (۳۱۶) و درود خدا بر او، فرمود: من پیشوای مؤمنان، و مال، پیشوای تبه‌کاران است. می‌گویم: (معنای سخن امام این است که مؤمنان از من پیروی می‌کنند و بدکاران پیرو مال می‌باشند، آن گونه که زنبوران عسل از رئیس خود اطاعت دارند.)

(۳۱۷) و درود خدا بر او، فرمود: (شخصی یهودی به امام گفت: هنوز پیامبران را دفن نکرده، درباره‌اش اختلاف کردید، امام فرمود:) ما درباره آنچه که از او رسیده اختلاف کردیم، نه در خود او، اما شما یهودیان، هنوز پای شما پس از نجات از دریای نیل خشک نشده بود که به پیامبران گفتید: «برای ما خدایی بساز، چنان که بت‌پرستان خدایی دارند!» و پیامبر شما گفت: «شما مردمی نادانید.»

(۳۱۸) (از امام پرسیدند: با کدام نیرو بر حریفان خود پیروز شدی؟ فرمود:) کسی را ندیدم جز آن که مرا در شکست خود یاری می‌داد! می‌گویم: (امام به این نکته اشاره کرد که هیبت و ترس او در دل‌ها جای می‌گرفت.)

(۳۱۹) و درود خدا بر او، به پسرش محمد حنفیه سفارش کرد: ای فرزندا! من از تهیدستی بر تو هراسناکم، از فقر به خدا پناه ببر، که همانا فقر، دین انسان را ناقص، و عقل را سرگردان، و عامل دشمنی است.

(۳۲۰) (شخصی مسئله پیچیده‌ای سؤال کرد، حضرت فرمود:) برای فهمیدن بپرس، نه برای آزار دادن؛ که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست، و همانا دانای بی‌انصاف چون نادان بهانه‌جو است!.



(۳۲۱) (عبدالله بن عباس در مسئله‌ای نظر داد که امام آن را قبول نداشت و فرمود):
 بر تو است که رأی خود را به من بگویی و من باید پیرامون آن
 بیندیشم، آنگاه اگر خلاف نظر تو فرمان دادم، باید اطاعت کنی!
 (۳۲۲) و درود خدا بر او، فرمود: (وقتی امام از جنگ صفین باز می‌گشت به محله
 شبامیان رسید، صدای گریه زنان بر کشتگان جنگ را شنید، ناگاه حرب بن شریحیل
 شبامی بزرگ قبیله شبامیان خدمت امام رسید. حضرت به او فرمود: آیا آن‌گونه
 که می‌شنوم، زنان شما بر شما چیره شده‌اند؟ چرا آنان را از گریه و
 زاری باز نمی‌دارید؟ (حرب پیاده و امام سوار بر اسب می‌رفتند، به او فرمود: باز
 گرد، که پیاده رفتی رئیس قبیله‌ای چون تو پشت سر من، موجب
 انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.

(۳۲۳) و درود خدا بر او، در جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج
 می‌گذشت فرمود: بدا به حال شما! آن که شما را فریب داد به شما زیان
 رساند. (پرسیدند: چه کسی آنان را فریفت، ای امیرالمؤمنین علیه السلام؟ فرمود: شیطان
 گمراه‌کننده، و نفسی که به بدی فرمان می‌دهد، آنان را با آرزوها
 مغرور ساخت، و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به آنان وعده
 پیروزی داد، و سرانجام به آتش جهنم گرفتارشان کرد.
 (۳۲۴) و درود خدا بر او، فرمود: از نافرمانی خدا در خلوت‌ها بپرهیزید،
 زیرا همان که گواه است، داوری کند.

(۳۲۵) و درود خدا بر او، فرمود: (آنگاه که خبر کشته شدن محمد بن ابی‌بکر را به او
 دادند فرمود: همانا اندوه ما بر شهادت او، به اندازه شادی شامیان
 است، جز آن که از آنان يك دشمن، و از ما يك دوست کم شد.
 (۳۲۶) و درود خدا بر او، فرمود: عُمَری که خدا از فرزند آدم پوزش را
 می‌پذیرد، شصت سال است.

(۳۲۷) و درود خدا بر او، فرمود: پیروز نشد آن کس که گناه بر او چیره
 شد، و آن کس که با بدی پیروز شد، شکست خورده است.
 (۳۲۸) و درود خدا بر او، فرمود: همانا خدای
 سبحان روزي فقرا را در اموال سرمایه‌داران



قرار داده است، پس فقری گرسنه نمی‌ماند، جز به کامیابی توانگران، و خداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید.

(۳۲۹) و درود خدا بر او، فرمود: بی‌نیازی از عذرخواهی، گرامی‌تر از عذر راستین است.

(۳۳۰) و درود خدا بر او، فرمود: کمترین حقّ خدا بر عهده شما اینکه، از نعمت‌های الهی در گناهان یاری نگیرید.

(۳۳۱) و درود خدا بر او، فرمود: خدای سبحان طاعت را غنیمت زیرکان قرار داد، آنگاه که مردم ناتوان، کوتاهی کنند.

(۳۳۲) و درود خدا بر او، فرمود: حاکم اسلامی، پاسبان خدا در روی زمین اوست.

(۳۳۳) و درود خدا بر او، فرمود: (در توصیف مؤمن فرمود:) شادی مؤمن در چهره او، و اندوه وی در دلش پنهان است، سینه‌اش از هر چیزی فراخ‌تر و نفس او از هر چیزی خوارتر است. برتری جویی را زشت و ریاکاری را دشمن می‌شمارد، اندوه او طولانی، و همت او بلند است، سکوتش فراوان، و وقت او با کار پُر است، شکرگزار و شکیبا و ژرف‌اندیش است. از کسی درخواست ندارد و نرم‌خو و فروتن است، نفس او از سنگ خارا سخت‌تر اما در دین‌داری از بنده خوارتر است.

(۳۳۴) و درود خدا بر او، فرمود: اگر بنده خدا اجل و پایان کارش را می‌دید، با آرزو و فریب آن دشمنی می‌ورزید.

(۳۳۵) و درود خدا بر او، فرمود: برای هر کسی در مال او دو شریک است: وارث، و حادث.

(۳۳۶) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که چیزی از او خواسته‌اند تا وعده نداده آزاد است.

(۳۳۷) و درود خدا بر او، فرمود: دعوت‌کننده بی‌عمل، چون تیرانداز بدون کمان است.

(۳۳۸) و درود خدا بر او، فرمود: علم دو گونه است: علم فطری و علم اکتسابی؛ علم اکتسابی اگر هماهنگ با علم فطری نباشد، سودمند نخواهد بود.



(۳۳۹) و درود خدا بر او، فرمود: استواری رأی با کسی است که قدرت و دارایی دارد، با روی آوردن قدرت، روی آورد، و با پشت کردن آن روی برتابد.

(۳۴۰) و درود خدا بر او، فرمود: پاکدامنی، زیور تهیدستی و شکرگزاری، زیور بی‌نیازی (ثروتمندی) است.

(۳۴۱) و درود خدا بر او، فرمود: روز انتقام گرفتن از ظالم، سخت‌تر از ستمکاری بر مظلوم است.

(۳۴۲) و درود خدا بر او، فرمود: برترین بی‌نیازی و دارایی، نومی‌دی است از آنچه در دست مردم است.

(۳۴۳) و درود خدا بر او، فرمود: گفتارها نگهداری می‌شود، و نهان‌ها آشکار، و هر کسی در گرو اعمال خویش است، و مردم گرفتار کمبودها و آفت‌هایند جز آن را که خدا نگهدارد؛ درخواست کنندگان‌شان مردم‌آزار، و پاسخگویان به زحمت و رنج دچارند، و آن کس که در اندیشه از همه برتر است با اندک خشنودی یا خشمی از رأی خود باز می‌گردد، و آن کس که از همه استوارتر است از نیم‌نگاهی ناراحت شود یا کلمه‌ای او را دگرگون سازد.

(۳۴۴) و درود خدا بر او، فرمود: ای مردم! از خدا بترسید، چه بسا آرزومندی که به آرزوی خود نرسید، و سازندهٔ ساختمان‌هایی که در آن مسکن نکرد، و گردآورنده‌ای که زود آنچه را گرد آورده رها خواهد کرد، شاید که از راه باطل گردآورده، و یا حق دیگران را بازداشته، و با حرام به هم آمیخته، که گناهش بر گردن اوست، و با سنگینی بار گناه درمی‌گذرد، و با پشیمانی و حسرت به نزد خدا می‌رود که: «در دنیا و آخرت زیان کرده و این است زیانکاری آشکار».

(۳۴۵) و درود خدا بر او، فرمود: دست نیافتن به گناه، نوعی عصمت است.

(۳۴۶) و درود خدا بر او، فرمود: آبروی تو چون یخی جامد است که درخواست، آن را قطره قطره آب می‌کند، پس بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می‌ریزی؟.



(۳۴۷) و درود خدا بر او، فرمود: ستودن بیش از آنچه که سزاوار است، نوعی چاپلوسی و کمتر از آن، درماندگی یا حسادت است.
(۳۴۸) و درود خدا بر او، فرمود: سخت‌ترین گناه، آن که گناهکار آن را کوچک بشمارد.

(۳۴۹) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که در عیب خود بنگرد، از عیب جویی دیگران بازماند، و کسی که به روزی خدا خشنود باشد، بر آنچه از دست رود اندوهگین نباشد، و کسی که شمشیر ستم برکشد با آن کشته شود، و آن کس که در کارها خود را به رنج اندازد خود را هلاک سازد، و هرکس خود را در گرداب‌های بلا افکند غرق گردد، و هرکس به جاهای بدنام قدم گذاشت متهم گردید، و کسی که زیاد سخن می‌گوید زیاد هم اشتباه دارد، و هر کس که بسیار اشتباه کرد، شرم و حیاء او اندک است، و آن که شرم او اندک، پرهیزکاری او نیز اندک خواهد بود، و کسی که پرهیزکاری او اندک است دلش مرده، و آن که دلش مرده باشد در آتش جهنم سقوط خواهد کرد، و آن کس که زشتی‌های مردم را بنگرد، و آن را زشت بشمارد، سپس همان زشتی‌ها را مرتکب شود، پس او احمق واقعی است. قناعت، مالی است که پایان نیابد، و آن کس که فراوان به یاد مرگ باشد در دنیا به اندک چیزی خشنود است، و هر کس بداند که گفتار او نیز از اعمال او به حساب می‌آید جز به ضرورت سخن نگوید.

(۳۵۰) و درود خدا بر او، فرمود: مردم ستمکار را سه نشان است: با سرکشی به مافوق خود ستم روا دارد، و به زیردستان خود با زور و چیرگی ستم می‌کند، و ستمکاران را یاری می‌دهد.

(۳۵۱) و درود خدا بر او، فرمود: چون سختی‌ها به نهایت رسد، گشایش پدید آید، و آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ گردد آسایش فرا رسد.
(۳۵۲) (حضرت به برخی از یاران خود فرمود:) بیشترین اوقات زندگی را به زن و فرزندان اختصاص مده، زیرا اگر زن و فرزندان از دوستان خدا باشند، خدا آنها را



تباه نخواهد کرد، و اگر دشمنان خدایند، چرا غم دشمنان خدا را می‌خوری؟!)

(۳۵۳) و درود خدا بر او، فرمود: بزرگ‌ترین عیب آن است که، چیزی را که در خود داری، بر دیگران عیب بشماری!.

(۳۵۴) (در حضور امام، شخصی با این عبارت، تولّد نوزادی را تبریک گفت «قدم دلاوری یگه سوار مبارک باد.» حضرت فرمود: چنین مگو! بلکه بگو: خدای بخشنده را شکرگزار باش و نوزادِ بخشیده بر تو مبارک باشد، امید که بزرگ شود و از نیکوکاری‌اش بهره‌مند گردی!.

(۳۵۵) (وقتی یکی از کارگزاران امام خانه با شکوهی ساخت به او فرمود: سگه‌های طلا و نقره سر برآورده خود را آشکار ساختند، همانا ساختمان مجلّل‌بی‌نیازی و ثروتمندی تو را می‌رساند.

(۳۵۶) (از امام پرسیدند اگر در خانه مردی را به رویش ببندند، روزی او از کجا خواهد آمد؟. فرمود: از آن جایی که مرگ او می‌آید!.

(۳۵۷) (مردی را در مرگ یکی از خویشاوندانشان چنین تسلیت گفت: مردن از شما آغاز نشده، و به شما نیز پایان نخواهد یافت. این دوست شما به سفر می‌رفت، اکنون پندارید که به یکی از سفرها رفته؛ اگر او باز نگردد شما به سوی او خواهید رفت.

(۳۵۸) و درود خدا بر او، فرمود: ای مردم! باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کيفر، ترسان بنگرد، زیرا کسی که رفاه و گشایش را زمینه گرفتار شدن خویش نداند، پس خود را از حوادث ترسناک ایمن می‌پندارد و آن کس که تنگدستی را آزمایش الهی نداند، پاداشی را که امیدی به آن بود از دست خواهد داد.

(۳۵۹) و درود خدا بر او، فرمود: ای اسیران آرزوها! بس کنید! زیرا صاحبان مقامات دنیا را، تنها دندانِ روزگار به هراس افکند، ای مردم!



کار تربیت خود را، خود بر عهده گیرید و نفس را از عادت‌هایی که به آن حرص دارد، بازگردانید.

(۳۶۰) و درود خدا بر او، فرمود: شایسته نیست به سخنی که از دهان کسی خارج شد، گمان بد ببری، چرا که برای آن برداشت نیکویی نیز می‌توان داشت.

(۳۶۱) و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه از خدای سبحان درخواستی داری، ابتدا بر پیامبر اسلام ﷺ درود بفرست، سپس حاجت خود را بخواه، زیرا خدا بزرگوarter از آن است که از دو حاجت درخواست شده، یکی را برآورد و دیگری را باز دارد.

(۳۶۲) و درود خدا بر او، فرمود: هرکس که از آبروی خود بیمناک است، از جدال بپرهیزد.

(۳۶۳) و درود خدا بر او، فرمود: شتاب پیش از توانایی بر کار، و سستی پس از به دست آوردن فرصت، از بی‌خردی است.

(۳۶۴) و درود خدا بر او، فرمود: از آنچه پدید نیامده نپرس، که آنچه پدید آمده برای سرگرمی تو کافی است.

(۳۶۵) و درود خدا بر او، فرمود: اندیشه، آئینه‌ای شفاف و عبرت از حوادث، بیم‌دهنده‌ای خیراندیش است، و تو را در ادب کردن نفس همان بس که از آنچه انجام دادنش را برای دیگران نمی‌پسندی بپرهیزی.

(۳۶۶) و درود خدا بر او، فرمود: علم و عمل پیوندی نزدیک دارند، و کسی که دانست باید به آن عمل کند، چرا که علم، عمل را فرا خواند، اگر پاسخش داد می‌ماند وگرنه کوچ می‌کند.

(۳۶۷) و درود خدا بر او، فرمود: ای مردم! کالای دنیای حرام، چون برگ‌های خشکیده و با خیز است، پس، از چراگاه آن دوری کنید، که دل‌کندن از آن لذت‌بخش‌تر از اطمینان داشتن به آن است، و به قدر ضرورت از دنیا برداشتن بهتر از جمع‌آوری سرمایه فراوان است. آن کس که از دنیا زیاد برداشت به فقر محکوم است، و آن کس که خود را از آن بی‌نیاز انگاشت در آسایش است، و آن کس که زیور دنیا دیدگانش را خیره سازد دچار کوردلی گردد، و آن کس که به دنیای حرام عشق ورزید، درونش پر از اندوه شد، و غم و اندوه‌ها در خانه دلش رقصان گشت،



که از سویی سرگرمش سازند، و از سویی دیگر رهایش نمایند، تا آنجا که گلویش را گرفته در گوشه‌ای بمیرد، رگ‌های حیات او قطع شده، و نابود ساختن او بر خدا آسان، و به گور انداختن او به دست دوستان است. اما مؤمن با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد، و از دنیا به اندازه ضرورت برمی‌دارد، و سخن دنیا را از روی دشمنی می‌شنود، چرا که تا گویند سرمایه‌دار شد، گویند تهیدست گردید، و تا در زندگی شاد می‌شوند، با فرا رسیدن مرگ غمگین می‌گردند، و این اندوه چیزی نیست، که روز پریشانی و نومی‌دی هنوز نیامده است.

(۳۶۸) و درود خدا بر او، فرمود: همانا خداوند پاداش را بر اطاعت، و کیفر را بر نافرمانی قرار داد، تا بندگان را از عذابش برهاند، و به سوی بهشت کشاند.

(۳۶۹) و درود خدا بر او، فرمود: روزگاری بر مردم خواهد آمد که از قرآن جز نشانی، و از اسلام جز نامی، باقی نخواهد ماند. مسجدهای آنان در آن روزگار آبادان، اما از هدایت ویران است. مسجد نشینان و سازندگان بناهای شکوهمند مساجد، بدترین مردم زمین می‌باشند، که کانون هر فتنه، و جایگاه هرگونه خطاکاری‌اند، هرکس از فتنه بر کنار است او را به فتنه بازگردانند، و هرکس که از فتنه عقب مانده او را به فتنه‌ها کشانند، که خدای بزرگ فرماید: «به خودم سوگند! بر آنان فتنه‌ای بگمارم که انسان شکبیا در آن سرگردان ماند!». و چنین کرده است، و ما از خدا می‌خواهیم که از لغزش غفلت‌ها درگذرد.

(۳۷۰) (نقل کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام کمتر بر منبری می‌نشست که پیش از سخن این عبارت را نگوید:) ای مردم! از خدا بترسید، هیچ کس بیهوده آفریده نشد تا به بازی پردازد، و او را به حال خود و نگذاشته‌اند تا خود را سرگرم کارهای بی‌ارزش نماید، و دنیایی که در دیده‌ها زیباست، جایگزین آخرتی نشود که



آن را زشت می‌انگارند، و مغروری که در دنیا به بالاترین مقام رسیده، چون کسی نیست که در آخرت به کمترین نصیبی رسیده است.

(۳۷۱) و درود خدا بر او، فرمود: هیچ شرافتی برتر از اسلام، و هیچ عزّتی گرامی‌تر از تقوا، و هیچ سنگری نیکوتر از پارسایی، و هیچ شفاعت‌کننده‌ای کارسازتر از توبه، و هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت، و هیچ مالی در فقرزدایی، از بین برنده‌تر از رضایت دادن به روزی نیست، و کسی که به اندازه کفایت زندگی از دنیا بر دارد به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیاپرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است، و حرص‌ورزی و خود بزرگ‌بینی و حسادت، عامل بی‌پروایی در گناهان است، و بدی، جامع تمام عیب‌ها است.

(۳۷۲) (حضرت به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:) ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالمی که به علم خود عمل کند و جاهلی که از آموختن سر باز زند، و بخشنده‌ای که در بخشش بخل نورزد، و فقیری که آخرت خود را به دنیا نفروشد. پس هرگاه عالم علم خود را تباه کند، نادان به آموختن روی نیاورد، هرگاه بی‌نیاز در بخشش بخل ورزد، تهیدست آخرت خویش را به دنیا فروشد. ای جابر! کسی که نعمت‌های فراوان خدا به او روی کرد، نیازهای فراوان مردم نیز به او روی آورد، پس اگر صاحب نعمتی حقوق واجب الهی را بپردازد، خداوند نعمت‌ها را بر او جاودانه سازد، و آن کس که حقوق واجب الهی در نعمت‌ها را نپردازد، خداوند آن را به زوال و نابودی کشاند.

(۳۷۳) (ابن جریر طبری در تاریخ خود از عبدالرحمان بن ابی لیلی فقیه نقل کرد، که برای مبارزه با حجاج به کمک ابن اشعث برخاست، برای تشویق مردم گفت من از علی ع که خداوند درجاتش را در میان صالحان بالا برد، و ثواب شهیدان و صدّیقان به او عطا فرماید» در حالی که با شامیان روبرو شدیم شنیدم که فرمود:)



ای مؤمنان! هرکس تجاوزی را بنگرد، و شاهد دعوت به منکری باشد، و در دل آن را انکار کند خود را از آلودگی سالم داشته است، و هرکس با زبان آن را انکار کند پاداش داده خواهد شد، و از اولی برتر است، و آن کس که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او راه رستگاری را یافته و نور یقین در دلش تابیده.

(۳۷۴) (و همانند حکمت گذشته، سخن دیگری از امام نقل شد؛ گروهی، مُنکر را با دست و زبان و قلب انکار می‌کنند، آنان تمامی خصلت‌های نیکو را در خود گرد آورده‌اند. گروهی دیگر، مُنکر را با زبان و قلب انکار کرده، اما دست به کاری نمی‌برند، پس چنین کسی دو خصلت از خصلت‌های نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است و بعضی مُنکر را تنها با قلب انکار کرده، و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت از سه خصلت را که شریف‌تر است، تباه ساخته و يك خصلت را به دست آورده‌اند و بعضی دیگر مُنکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته‌اند که چنین کسی از آنان، مرده‌ای میان زندگان است و تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای مَوَاج و پهناور است، و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کنند، و نه از مقدار روزی می‌کاهند، و از همه اینها برتر، سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.

(۳۷۵) (از ابی جُحیفه نقل شده است: از امیرمؤمنان شنیدم که فرمود: اولین مرحله از جهاد که در آن باز می‌مانید، جهاد با دستانان، سپس جهاد با زبان، و آنگاه جهاد با قلب‌هایتان می‌باشد؛ پس کسی که با قلب، معروفی را ستایش نکند، و مُنکری را انکار نکند، قلبش واژگون گشته،



بالای آن پایین، و پایین قلب او بالا قرار خواهد گرفت.

(۳۷۶) و درود خدا بر او، فرمود: حق، سنگین اما گواراست، و باطل، سبک است اما گشوده.

(۳۷۷) و درود خدا بر او، فرمود: بر بهترین افراد این امت از عذاب الهی ایمن باشید، زیرا که خدای بزرگ فرمود: «از کیفر خدا ایمن نیستند جز زیانکاران» و بر بدترین افراد این امت از رحمت خدا نومید مباشید زیرا که خدای بزرگ فرمود: «همانا از رحمت خدا نومید نباشند جز کافران».

(۳۷۸) و درود خدا بر او، فرمود: بخل ورزیدن کانون تمام عیب‌ها و مهاری است که انسان را به سوی هر بدی می‌کشد.

(۳۷۹) و درود خدا بر او، فرمود: ای فرزند آدم! رزق و روزی دو گونه است، روزی که تو آن را جویی، و روزی که تو را می‌جوید، که اگر به سراغش نروی به سوی تو آید. پس اندوه سال خود را بر اندوه امروزت منه، که برطرف کردن اندوه هر روز از عمر تو را کافی است. اگر سال آینده در شمار عمر تو باشد همانا خدای بزرگ در هر روز سهم تو را خواهد داد، و اگر از شمار عمرت نباشد تو را با اندوه آن، چه کار است؟ که هرگز جوینده‌ای در گرفتن سهم روزی تو بر تو پیشی نگیرد، و چیره شونده‌ای بر تو چیره نگردد، و آنچه برای تو مقدّر گشته بی کم و کاست به تو خواهد رسید. می‌گویم: (این سخن امام علی^{علیه السلام} در حکمت ۲۶۷ آمد، اما چون در اینجا همان مفاهیم آشکارتر و روشن‌تر بیان گردید آن را براساس روشی که در آغاز کتاب تذکر دادیم، آوردیم).

(۳۸۰) و درود خدا بر او، فرمود: چه بسیار کسانی که در آغاز روز بودند و به شامگاه نرسیدند، و چه بسیار کسانی که در آغاز شب بر او حسد می‌بردند و در پایان شب عزاداران به سوگشان نشستند.

(۳۸۱) و درود خدا بر او، فرمود: سخن در بند توسست، تا آن را نگفته باشی، و چون گفتی،



تو در بند آن هستی، پس زبانت را نگهدار چنان که طلا و نقره خود را نگه می‌داری، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد یا نعمتی را جلب کرد.

(۳۸۲) و درود خدا بر او، فرمود: آنچه نمی‌دانی مگو، بلکه همه آنچه را که می‌دانی نیز مگو، زیرا خداوند بزرگ بر اعضاء بدنت چیزهایی را واجب کرده که از آنها در روز قیامت بر تو حجت آورد.

(۳۸۳) و درود خدا بر او، فرمود: بترس که خداوند تو را به هنگام گناهان بنگرد، و در طاعت خویش نیابد، آن گاه از زیانکارانی، هرگاه نیرومند شدی، توانت را در طاعت پروردگار به کار گیر، و هر گاه ناتوان گشتی، ناتوانی را در نافرمانی خدا قرار ده.

(۳۸۴) و درود خدا بر او، فرمود: به دنیا آرامش یافتن در حالی که ناپایداری آن مشاهده می‌گردد، از نادانی است، و کوتاهی در اعمال نیکو با وجود یقین به پاداش آن، زیانکاری است، و قبل از آزمون اشخاص، اطمینان پیدا کردن از عجز و ناتوانی است.

(۳۸۵) و درود خدا بر او، فرمود: از خواری دنیا نزد خدا همان بس، که جز در دنیا نافرمانی خدا نکنند، و جز با رها کردن دنیا به پاداش الهی نمی‌توان رسید.

(۳۸۶) و درود خدا بر او، فرمود: جوینده چیزی، یا به آن یا به برخی از آن، خواهد رسید.

(۳۸۷) و درود خدا بر او، فرمود: خیری که در پی آن آتش باشد، خیر نخواهد بود، و شری که در پی آن بهشت است شر نخواهد بود، و هر نعمتی بی‌بهشت ناچیز است، و هر بلایی بی‌جهنم، عافیت است.

(۳۸۸) و درود خدا بر او، فرمود: آگاه باشید که فقر نوعی بلا است، و سخت‌تر از تنگدستی بیماری تن و سخت‌تر از بیماری تن، بیماری قلب است. آگاه باشید که همانا،



عامِلِ تندرستی، تقوای دل است.

(۳۸۹) و درود خدا بر او، فرمود: آن کس که کردارش او را به جایی نرساند، بزرگی خاندانش، او را به پیش نخواهد راند. در نقل دیگر آمده: آن کس که ارزش خویش را از دست بدهد، بزرگی خاندانش، او را سودی نخواهد رساند.

(۳۹۰) و درود خدا بر او، فرمود: مؤمن باید شبانه روز خود را به سه قسم تقسیم کند: زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار، و زمانی برای تأمین هزینه زندگی، و زمانی برای واداشتن نفس به لذت‌هایی که حلال و مایه زیبایی است. خردمند را نشاید جز آن که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تأمین زندگی، یا گام نهادن در راه آخرت، یا به دست آوردن لذت‌های حلال.

(۳۹۱) و درود خدا بر او، فرمود: از حرام دنیا چشم پوش، تا خدا زشتی‌های آن را به تو نمایاند، و غافل مباش که لحظه‌ای از تو غفلت نشود.

(۳۹۲) و درود خدا بر او، فرمود: سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است.

(۳۹۳) و درود خدا بر او، فرمود: از دنیا آن مقدار که به تو می‌رسد بردار و از آنچه پشت کند، روی گردان، و اگر نتوانی، در جستجوی دنیا، نیکو تلاش کن.

(۳۹۴) و درود خدا بر او، فرمود: بسا سخن که از حمله مسلحانه کارگزر است.

(۳۹۵) و درود خدا بر او، فرمود: هر مقدار که قناعت کنی، کافی است.

(۳۹۶) و درود خدا بر او، فرمود: مرگ بهتر از تن به ذلت دادن و به اندک ساختن بهتر از دست نیاز به سوی مردم داشتن است. اگر به انسان نشسته در جای خویش چیزی ندهند، با حرکت و تلاش نیز نخواهند داد، روزگار دو روز است، روزی به سود تو، و روزی به زیان تو است، پس آنگاه که به سود تو است به خوش‌گذرانی و سرکشی روی نیاور، و آنگاه که به زیان تو است شکبیا باش.

(۳۹۷) و درود خدا بر او، فرمود: چه خوب است عطر مشک، تحمل آن سبک و آسان، و بوی آن خوش و عطرآگین است.

(۳۹۸) و درود خدا بر او، فرمود: فخرفروشی را کنار بگذار، تکبر و خود بزرگ‌بینی را رها کن، به یاد مرگ باش.



(۳۹۹) و درود خدا بر او، فرمود: همانا فرزندان را بر پدر و پدر را بر فرزند حقّی است: حقّ پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حقّ فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.

(۴۰۰) و درود خدا بر او، فرمود: چشم زخم حقیقت دارد، استفاده از نیروهای مرموز طبیعت حقیقت دارد، سحر و جادو وجود دارد، و فال نیک راست است؛ و رویداد بد را بدشگون دانستن، درست نیست و اعتقاد به رسیدن بیماری به دیگری صحیح نیست. بوی خوش، درمان و نشاط آور، عسل درمان‌کننده و نشاط آور، سواری بهبودی آور، و نگاه به سبزه‌زار، درمان‌کننده و نشاط آور است.

(۴۰۱) و درود خدا بر او، فرمود: هماهنگی در اخلاق و رسوم مردم، ایمن ماندن از دشمنی و کینه‌های آنان است.

(۴۰۲) (شخصی در حضور امام سخنی بزرگتر از شأن خود گفت. حضرت فرمود: پَر درنیاورده پرواز کردی، و در خردسالی آواز بزرگان سر دادی!). (شکیر، نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می‌روید و نرم و لطیف است و سقب، شتر خردسال است، زیرا شتر بالغ نشود، بانگ در نیاورد).

(۴۰۳) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که به کارهای گوناگون پردازد، خوار شده، پیروز نمی‌گردد!.

(۴۰۴) (از امام معنی لاحول ولا قوّة الا بالله، را پرسیدند. پاسخ داد: ما برابر خدا مالک چیزی نیستیم، و مالک چیزی نمی‌شویم جز آنچه او به ما بخشیده است، پس چون خدا چیزی به ما ببخشد که خود سزاوارتر است، وظائفی نیز بر عهده ما گذاشته، و چون آن را از ما گرفت تکلیف خود را از ما برداشته است.

(۴۰۵) (چون عمار پسر یاسر با مغیره بن شعبه بحث می‌کرد و پاسخ او را می‌داد، امام علیه السلام



به او فرمود: ای عَمَّار! مغیره را رها کن، زیرا او از دین به مقداری که او را به دنیا نزدیک کند، برگرفته، و به عمد حقایق را بر خود پوشیده داشت، تا شبهات را بهانه لغزش‌های خود قرار دهد.

(۴۰۶) و درود خدا بر او، فرمود: چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر مستمندان، برای به دست آوردن پاداش الهی، و نیکوتر از آن، خویش‌داری مستمندان در برابر توانگران، برای توکل به خداوند است. (۴۰۷) و درود خدا بر او، فرمود: خدا عقل را به انسانی نداد جز آن که روزی او را با کمک عقل نجات بخشید.

(۴۰۸) و درود خدا بر او، فرمود: هر کس با حق در افتاد نابود شد.

(۴۰۹) و درود خدا بر او، فرمود: قلب، کتاب چشم است. (آنچه چشم بنگرد در قلب نشیند.)

(۴۱۰) و درود خدا بر او، فرمود: تقوا در رأس همه ارزش‌های اخلاقی است. (۴۱۱) و درود خدا بر او، فرمود: با آن کس که تو را سخن آموخت به درستی سخن مگو، و با کسی که راه نیکو سخن گفتن به تو آموخت، لافِ بلاغت مزن. (۴۱۲) و درود خدا بر او، فرمود: در تربیت خویش تو را بس که از آنچه بر دیگران نمی‌پسندی دوری کنی.

(۴۱۳) و درود خدا بر او، فرمود: در مصیبت‌ها یا چون آزادگان باید شکبیا بود، و یا چون ابلهان خود را به فراموشی زد.

(۴۱۴) (در روایت دیگری آمد که امام به اشعث بن قیس در مرگِ فرزندش اینگونه تسلیت گفت:) یا چون مردان بزرگوار شکبیا، و یا چون چهارپایان بی تفاوت باش. (۴۱۵) و درود خدا بر او (در وصف دنیای حرام) فرمود: (دنیا) فریب می‌دهد، زبان می‌رساند و تند می‌گذرد. از این رو، خدا دنیا را پاداش دوستان خود نپسندید و آن را جایگاه کیفر دشمنان خود قرار نداد، و همانا مردم دنیا چون کاروانی باشند که هنوز بارانداز نکرده کاروان‌سالار بانگ کوچ سر دهد تا بار بندند و برانند!

(۴۱۶) (امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام خطاب کرد:) چیزی از دنیای حرام برای پس از مرگت باقی مگذار، زیرا آنچه از تو می‌ماند، نصیب یکی از دو تن خواهد شد، یا شخصی است که آن را در طاعت خدا به کار گیرد،



پس سعادتمند می‌شود، با چیزی که تو را به هلاکت افکنده است، و یا شخصی که آن را در نافرمانی خدا به کار گیرد، پس هلاک می‌شود. با آنچه که تو جمع‌آوری کردی، پس تو در گناه او را یاری کرده‌ای، که هیچ يك از این دو نفر سزاوار آن نیستند تا بر خود مقدم داری. (این حکمت بگونه دیگری نیز نقل شده:) پس از ستایش پروردگار! آنچه از دنیا هم اکنون در دست تو است، پیش از تو در دست دیگران بود، و پس از تو نیز به دست دیگران خواهد رسید، و همانا تو برای دو نفر مال خواهی اندوخت، یا شخصی که اموال جمع شده تو را در طاعت خدا به کار گیرد، پس به آنچه که تو را به هلاکت افکند سعادتمند می‌شود، یا کسی است که آن را در گناه به کار اندازد، پس با اموال جمع شده تو هلاک خواهد شد، که هیچ يك از این دو نفر سزاوار نیستند تا بر خود مقدمشان بداری، و بار آنان را بر دوش کشی، پس برای گذشتگان رحمت الهی، و برای بازماندگان روزی خدا را امیدوار باش.



(۴۱۷) (شخصی در حضور امام عليه السلام بدون توجه لازم گفت: استغفر الله. امام فرمود:) مادرت بر تو بگیرد. می‌دانی معنای استغفار چیست؟ استغفار درجه والامقامان است و دارای شش معنا است: اول - پشیمانی از آنچه گذشت. دوم - تصمیم به عدم بازگشت. سوم - پرداختن حقوق مردم، چنان که خدا را پاک دیدار کنی، که چیزی بر عهده تو نباشد. چهارم - تمام واجب‌های ضایع ساخته را به جا آوری. پنجم - گوشتی که از حرام بر اندامت روییده، با اندوه فراوان آب کنی، چنان که پوست به استخوان چسبیده، گوشت تازه بروید. ششم - رنج طاعت را به تن بجشانی، چنان که شیرینی گناه را به او چشانده بودی، پس آنگاه بگویی: استغفر الله!

(۴۱۸) و درود خدا بر او، فرمود: حلم و بردباری، خویشاوندی است.

(۴۱۹) و درود خدا بر او، فرمود: بیچاره فرزند آدم! اجلش پنهان، بیماری‌هایش پوشیده، اعمالش همه نوشته شده، پشه‌ای او را آزار می‌دهد، جرع‌ای گلوگیرش شده، او را از پای درآورد و عرق کردنی او را بدبو سازد!

(۴۲۰) (اصحاب امام پیرامونش نشسته بودند که زنی زیبا از آنجا عبور کرد. حاضران دیده به آن زن دوختند. امام فرمود:) همانا دیدگان این مردان به منظره شهوت‌آمیز دوخته شده و به هیجان آمده‌اند، هرگاه کسی از شما با نگاه به زنی به شگفتی آید، با همسرش بیامیزد که او نیز زنی چون زن وی باشد. (مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد چقدر فقه می‌داند! مردم برای کشتن او برخاستند، امام علیه السلام فرمود:) آرام باشید، دشنام را یا با دشنام باید پاسخ داد، یا با بخشیدن گناه دشنام دهنده.

(۴۲۱) و درود خدا بر او، فرمود: عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد.

(۴۲۲) و درود خدا بر او، فرمود: کار نیک به جا آورید، و آن را هر مقدار که باشد کوچک بشمارید، زیرا کوچک آن بزرگ و اندک آن فراوان است، و کسی از شما نگوید که: دیگری در انجام کار نیک از من سزاوارتر است! گرچه سوگند به خدا که چنین است، خوب و بد را طرفدارانی است که هرگاه هر کدام از آن دو را واگذارید، انجامشان خواهند داد.

(۴۲۳) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که نهان خود را اصلاح کند، خدا آشکار او را نیکو گرداند، و کسی که برای دین خود کار کند، خدا دنیای او را کفایت فرماید، و کسی که میان خود و خدا را نیکو گرداند، خدا میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد.

(۴۲۴) و درود خدا بر او، فرمود: بُردباری پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است برآن، پس کمبودهای اخلاقی خود را با بردباری بپوشان، و هوای نفس خود را با شمشیر عقل بکُش.



(۴۲۵) و درود خدا بر او، فرمود: خدا را بندگان است که برای سود رساندن به دیگران، نعمت‌های خاصی به آنان بخشیده، تا آنگاه که دست بخشنده دارند نعمت‌ها را در دستشان باقی می‌گذارد، و هرگاه از بخشش دریغ کنند، نعمت‌ها را از دستشان گرفته و به دست دیگران خواهد داد.

(۴۲۶) و درود خدا بر او، فرمود: سزاوار نیست که بنده خدا به دو خصلت اعتماد کند: تندرستی، و توانگری؛ زیرا در تندرستی ناگاه او را بیمار بینی، و در توانگری ناگاه او را تهیدست!

(۴۲۷) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که نیاز خود نزد مؤمنی شکایت کند، گویی به پیشگاه خدا شکایت برده است، و کسی که از نیازمندی خود نزد کافری شکوه کند، گویی از خدا شکوه کرده است!

(۴۲۸) و درود خدا بر او، (در یکی از روزهای عید) فرمود: این عید کسی است که خدا روزه‌اش را پذیرفته و نماز او را ستوده است، و هر روز که خدا را نافرمانی نکنند، آن روز عید است!

(۴۲۹) و درود خدا بر او، فرمود: بزرگ‌ترین حسرت‌ها در روز قیامت، حسرت خوردن مردی است که مالی را به گناه گرد آورد، و آن را شخصی به ارث برد که در اطاعت خدای سبحان بخشش کرد و با آن وارد بهشت شد، و گردآورندهٔ اوّلی وارد جهنّم شد.

(۴۳۰) و درود خدا بر او، فرمود: همانا زیانکارترین مردم در معاملات، و ناامیدترین مردم در تلاش، مردی است که تن در گردآوری مال خسته دارد، اما تقدیرها با خواست او هماهنگ نباشد، پس با حسرت از دنیا برود و با بار گناه به آخرت روی آورد.

(۴۳۱) و درود خدا بر او، فرمود: روزی بر دو قسم است: آن که تو را می‌خواهد، و آن که تو او را می‌جویی. کسی که دنیا را خواهد، مرگ نیز او را می‌طلبد تا از دنیا بیرونش کند، و کسی که آخرت خواهد، دنیا او را می‌طلبد تا روزی او را به تمام پردازد.

(۴۳۲) و درود خدا بر او، فرمود: دوستان خدا آنانند که به درون دنیا نگریستند،



آنگاه که مردم به ظاهر آن چشم دوختند، و سرگرم آینده دنیا شدند، آنگاه که مردم به امور زودگذر دنیا پرداختند. پس هواهای نفسانی که آنان را از پای در می‌آورد، کشتند، و آنچه که آنان را به زودی ترك می‌کرد، ترك گفتند، و بهره‌مندی دنیاپرستان را از دنیا، خوار شمردند، و دست‌یابی آنان را به دنیا زودگذر دانستند. با آنچه مردم آشتی کردند، دشمنی ورزیدند، و با آنچه دنیاپرستان دشمن شدند آشتی کردند، قرآن به وسیله آنان شناخته می‌شود، و آنان به کتاب خدا آگاهند؛ قرآن به وسیله آنان پابرجاست و آنان به کتاب خدا استوارند، به بالاتر از آنچه امیدوارند چشم نمی‌دوزند، و غیر از آنچه که از آن می‌ترسند هراس ندارند.

(۴۳۳) و درود خدا بر او، فرمود: پایان لذت‌ها، و بر جای ماندن تلخی‌ها را به یاد آورید.

(۴۳۴) و درود خدا بر او، فرمود: مردم را بیازمای، تا دشمن گردی (و به باطن آنها پی ببری). می‌گویم: (بعضی این حکمت را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند، و نقل ثعلب از ابن اعرابی تأیید می‌کند که این کلام از علی علیه السلام است. اعرابی از مأمون نقل کرد: اگر علی علیه السلام نگفته بود «بیازمای تا دشمن گردی» من می‌گفتم: «دشمن دار تا بیازمایی»).

(۴۳۵) و درود خدا بر او، فرمود: خدا دَرِ شکرگزاری را بر بنده‌ای نمی‌گشاید که دَرِ فزونی نعمت‌ها را بر او ببندد، و دَرِ دعا را بر روی او باز نمی‌کند که دَرِ اجابت کردن را نگشاید، و دَرِ توبه کردن را باز نگذاشته که دَرِ آمرزش را بسته نگهدارد.

(۴۳۶) و درود خدا بر او، فرمود: شایسته‌ترین مردم به بزرگواری آن که، بزرگواران را با او بسنجند.

(۴۳۷) (از امام پرسیدند: عدل یا بخشش، کدام يك برتر است؟ حضرت فرمود: عدالت، هرچیزی را در جای خود می‌نهد، در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریف‌تر و برتر است. (۴۳۸) و درود خدا بر او، فرمود: مردم دشمن آنند که نمی‌دانند.

(۴۳۹) و درود خدا بر او، فرمود: زُهد بین دو کلمه از قرآن است، که خدای سبحان



فرمود: «بر آنچه از دست شما رفته حسرت نخورید، و به آنچه به شما رسیده شادمان مباشید.» کسی که بر گذشته افسوس نخورد، و به آینده شادمان نباشد، همه جوانب زهد را رعایت کرده است.
(۴۴۰) و درود خدا بر او، فرمود: خواب دیدن‌ها چه بسا تصمیم‌های روز را نقش بر آب کرده است.

(۴۴۱) و درود خدا بر او، فرمود: فرمانروایی، میدان مسابقه مردان است.
(۴۴۲) و درود خدا بر او، فرمود: هیچ شهری برای تو از شهر دیگر بهتر نیست، بهترین شهرها آن است که پذیرای تو باشد.

(۴۴۳) (وقتی خبر شهادت مالک اشتر «که رحمت خدا بر او باد» به امام علیه السلام رسید، حضرت فرمود: مالک! چه مالکی؟ به خدا اگر کوه بود، در سرفرازی، کوهی بود یگانه بود و اگر سنگ بود، سنگی سخت و محکم بود، که هیچ رونده‌ای به اوج قلّه او نمی‌رسید و هیچ پرنده‌ای بر فراز آن پرواز نمی‌کرد! (فند: کوهی که از دیگر کوه‌ها، ممتاز و جدا افتاده باشد.)

(۴۴۴) و درود خدا بر او، فرمود: چیز اندک که با اشتیاق تداوم یابد، بهتر از فراوانی است که رنج‌آور باشد.

(۴۴۵) و درود خدا بر او، فرمود: اگر در کسی خصلتی شگفت دیدید، همانند آن را نیز انتظار کشید.

(۴۴۶) (امام به پدر فرزدق، غالب بن صعصعه فرمود: شتران فراوانت چه شده‌اند؟) (پاسخ داد: ای امیرمؤمنان! پرداخت حقوق، آنها را پراکنده ساخت. امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آنها بود.

(۴۴۷) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که بدون آموزش فقه اسلامی تجارت کند، به رباخواری آلوده شود!.

(۴۴۸) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد، خدا او را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا خواهد کرد.

(۴۴۹) و درود خدا بر او، فرمود: کسی که خود را گرامی دارد، هوا و هوس را خوار شمارد.

(۴۵۰) و درود خدا بر او، فرمود: هیچ کس شوخی بی‌جا نکند، جز آن که مقداری از عقل خویش را از دست بدهد.

(۴۵۱) و درود خدا بر او، فرمود: دوری تو از آن کس که خواهان تو است نشانه کمبود بهره تو در دوستی است، و گرایش تو



به آن کس که تو را نخواهد، سبب خواری تو است.
 (۴۵۲) و درود خدا بر او، فرمود: فقر و بی‌نیازی ما، پس از عرضه شدن بر خدا آشکار خواهد شد.
 (۴۵۳) و درود خدا بر او، فرمود: زبیر همواره با ما بود تا آن که فرزندِ نامبارکش عبدالله، پا به جوانی گذاشت!
 (۴۵۴) و درود خدا بر او، فرمود: فرزند آدم را با فخر فروشی چه کار؟ او که در آغاز نطفه‌ای گندیده، و در پایان مرداری بدبو است، نه می‌تواند روزی خویشتی را فراهم کند، و نه مرگ را از خود دور نماید!



(۴۵۵) (از امام سؤال شد: بزرگ‌ترین شاعر عرب کیست؟ حضرت فرمود:) شاعران در يك وادی روشنی نتاخته‌اند تا پایان کار معلوم شود، و اگر ناچار باید داوری کرد، پس پادشاه گمراهان، بزرگ‌ترین شاعر است.
 (۴۵۶) و درود خدا بر او، فرمود: آیا آزاد مردی نیست که این لقمهٔ جویدهٔ حرام دنیا را به اهلش واگذارد؟ همانا بهایی برای جان شما جز بهشت نیست، پس به کمتر از آن نفروشید!
 (۴۵۷) و درود خدا بر او، فرمود: دو گرسنه هرگز سیر نشوند: جویندهٔ علم و جویندهٔ مال.

(۴۵۸) و درود خدا بر او، فرمود: نشانهٔ ایمان آن است که راست بگویی، آنگاه که تو را زیان رساند، و دروغ نگویی زمانی که به تو سود رساند و آن که بیش از مقدار عمل سخن نگویی و چون از دیگران سخن گویی از خدا بترسی!

(۴۵۹) و درود خدا بر او، فرمود: تقدیر الهی چنان بر محاسبات ما چیره شود که تدبیر، سبب آفت‌زدگی باشد. (می‌گویم: « مفهوم این حکمت در حکمت ۱۶ با عبارت دیگری نقل شد.»)

(۴۶۰) و درود خدا بر او، فرمود: بردباری و درنگ هم‌آهنگند و نتیجهٔ آنها بلند همتی است.

(۴۶۱) و درود خدا بر او، فرمود: غیبت کردن، تلاش ناتوان است.

(۴۶۲) و درود خدا بر او، فرمود: چه بسا کسانی که با ستایش دیگران فریب خوردند.

(۴۶۳) و درود خدا بر او، فرمود: دنیا برای رسیدن به آخرت آفریده شد، نه برای رسیدن به خود.

(۴۶۴) و درود خدا بر او، فرمود: بنی‌امیه را مهلتی است که در آن می‌تازند، پس آنگاه که میانشان اختلاف افتد، گفتارها بر آنان دهان گشایند و بر آنان پیروز شوند. می‌گویم: («مِرْوَد» بر وزن «مِنَر» از ماده «ارواد» به معنای مُهلت است و این از فصیح‌ترین و زیباترین کلام است، گویی امام عَلَیْهِ السَّلَام مهلت کوتاه بنی‌امیه در حکومت را به میدان مسابقه تشبیه کرده که مسابقه‌دهندگان به ترتیب در یک مسیر مشخص به سوی یک هدف به پیش می‌روند و آنگاه که به هدف رسیدند، نظم آنها درهم شکسته می‌شود).

(۴۶۵) (حضرت در ستایش انصار فرمود:) به خدا سوگند! آنها اسلام را پروراندند، چنان مادری که فرزندش را پروراند، با توانگری، با دست‌های بخشنده و زبان‌های بُرنده و گویا.

(۴۶۶) و درود خدا بر او، فرمود: چشم، بندِ ظرفِ حوادث است. می‌گویم: (این کلام امام عَلَیْهِ السَّلَام از استعاره‌های شگفت است، که نشستگاه را به مشک، و چشم را به سربند آن تشبیه کرد، و آنگاه که بند گشوده شود، آنچه در مشک است بیرون ریزد. مشهور است که این سخن از پیامبر ﷺ است، ولی عده‌ای آن را از امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام نقل کرده‌اند. این حکمت را «میرد» در کتاب «مقتضب» در باب لفظ به حروف آورده، و ما آن را در کتاب خود که «مجازاتِ آثار نبوی» نام دارد، آورده‌ایم).

(۴۶۷) و درود خدا بر او، فرمود: بر آنان فرمانروایی حاکم شد، که کارها را به‌پا داشت و استقامت ورزید، تا دین استوار شد.

(۴۶۸) و درود خدا بر او، فرمود: مردم را روزگاری دشوار در پیش است که توانگر اموال خود را سخت نگهدارد، در صورتی‌که به بُخل ورزی فرمان داده نشد. خدای سبحان فرمود: «بخشش میان خود را



فراموش نکنید.» بدان در آن روزگار، بلندمقام، و نیکان خوار گردند، و با درماندگان به ناچاری خرید و فروش می‌کنند در حالی که رسول خدا ﷺ از معامله با درماندگان نهی فرموده.

(۴۶۹) و درود خدا بر او، فرمود: دو کس نسبت به من هلاک می‌گردند، دوستی که زیاده‌روی کند و دروغ‌پردازی که به راستی سخن نگوید. (این کلام مانند سخن دیگری است که فرمود: دو تن نسبت به من هلاک گردند، دوستی که از حد گذراند، و دشمنی که بیهوده سخن گوید.

(۴۷۰) (از امام باقر علیه السلام نسبت به توحید و عدل پرسیدند، حضرت فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم نیاوری و عدل آن است که او را مُتهم نسازی.

(۴۷۱) و درود خدا بر او، فرمود: در آنجا که باید سخن گفت، خاموشی سودی ندارد و آنجا که باید خاموش ماند، سخن گفتن ناآگاهانه خیری نخواهد داشت.

(۴۷۲) (در دعا به هنگام طلب باران فرمود: خدایا! ما را با ابرهای رام سیراب کن، نه ابرهای سرکش!). (این کلمات از فصیح‌ترین و شگفتی‌آورترین کلمات ادیبانه است که ابرهای سرکش همراه با رعد و برق را به شتران چموش تشبیه کرد که بار از پشت می‌افکنند و سواری نمی‌دهند، و ابرهای رام را به شتران رام تشبیه کرد که به راحتی شیر داده، و سواری می‌دهند).

(۴۷۳) (به امام گفتند: چه می‌شد موی خود را رنگ می‌کردی؟ حضرت فرمود: رنگ کردن مو، زینت و آرایش است، اما ما در عزای پیامبر ﷺ به سر می‌بریم.

(۴۷۴) و درود خدا بر او، فرمود: پاداش مجاهد شهید در راه خدا، بزرگ‌تر از پاداش عقیفِ پاکدامنی نیست که قدرت بر گناه دارد و آلوده نمی‌گردد. همانا عقیفِ پاکدامن، فرشته‌ای از فرشته‌هاست.

(۴۷۵) و درود خدا بر او، فرمود: قناعت مالی است که پایان نمی‌پذیرد. «برخی این حکمت را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.»



(۴۷۶) (چون زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس، به فارس و شهرهای پیرامون آن فرستاد، او را در دستورالعملی طولانی، از گرفتن مالیات نا به هنگام نهی کرد و فرمود: عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن، که ستم، رعیت را به آوارگی کشاند و بیدادگری، به مبارزه و شمشیر می‌انجامد.

(۴۷۷) و درود خدا بر او، فرمود: سخت‌ترین گناهان، گناهی است که گناهکار آن را سبک شمارد.

(۴۷۸) و درود خدا بر او، فرمود: خدا از مردم نادان عهد نگرفت که بیاموزند، تا آن که از دانایان عهد گرفت که آموزش دهند.

(۴۷۹) و درود خدا بر او، فرمود: بدترین دوست، آن که برای او به رنج و زحمت افتی. می‌گویم: (تکلف و تکلیف، با مشکلات بودن و به زحمت افتادن است، پس دوستی که انسان را دچار مشکلات می‌کند، مایه شر است، پس از او بدترین دوستان بشمار می‌آید).

(۴۸۰) و درود خدا بر او، فرمود: وقتی مؤمن برادرش را به خشم آورد، به یقین از او جدا شده است.

می‌گویم: (حشمه و احشمه، یعنی او را به خشم آورد. برخی گفته‌اند: یعنی او را شرم‌ده ساخت «واحتشم» به معنای فراهم آوردن چنین حالتی است که زمینه جدایی را پدید می‌آورد).

(این آخرین قسمت از سخنان برگزیده امام، امیرالمؤمنین علیه السلام است که خدای را سپاس می‌گویم تا مرا به این گردآوری سخنان پراکنده، و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر در یک مجموعه، توفیق عنایت فرمود، در آغاز کار، برگ‌های سفید در هر فصل قرار دادیم تا به کلام تازه، با تفسیر جالبی که رسیدیم بر آن بیفزاییم، تا سخن پوشیده آشکار شود، و آنچه دست نیافتنی می‌نمود، به دست آید.

توفیق ما از خداست و بر او توکل می‌کنیم، که او ما را کفایت کننده و بهترین سرپرست است. و جمع‌آوری سخنان امام علیه السلام در ماه رجب سال ۴۰۰ هجری، انجام پذیرفت. درود ما بر سید و مولای ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران، و هدایت‌کننده انسان‌ها به بهترین راه‌ها، و بر اهل بیت پاک و یاران او باد، که ستارگان یقین هستند!!

